

ایران نام

مجله تحقیقات ایران شناسی

ایران در نظام جمهوری اسلامی

مقاله ها:

ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
نظام قضائی ایران پس از انقلاب
مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
مسئله شوراهای محلی در ایران
شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی

یادداشت های روزانه

مرگ ساده

«واژه ها را مژده آزادگی می داد»

در اقتدار و اختیارات ولی فقیه

شوکران اصلاح

«مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»

"سحر" و "قمار در محراب"

مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه

روزبهان بقلی در عوالم خیال

غلامرضا افخمی

جهانگیر آموزگار

فریدون خاوند

پرویز مینا/فرخ نجم آبادی

مرتضی نصیری

شیرین هانتر

سعید پیوندی

اصغر شیرازی

فرهاد کاظمی/لیزا وولف

گنوی و نظری:

شاهرخ مسکوب

یاد فادر فادر پور:

یدالله رویائی

محمود خوشنام

گزیده:

روح الله خمینی

عبدالله نوری

مهرانگیز کار

فقد و بررسی کتاب:

باقر پرهام

فرهنگ مهر

علی قیصری

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

گروه مشاوران:

گیتی آذربئی
احمد اشرف
غلامرضا افخمی
علی بنوعزیزی
سیمین بهبهانی
هاشم پسران
پیتر چلکوسکی
ریچارد ن. فرای

راجر م. سیوری
بازار صابر
احمد کریمی حکاک
فرهاد کاظمی
ژیلبر لازار
سیدحسین نصر
ویلیام ل. هنوی

دبیران دوره هجدهم

شاهرخ مسکوب

ژانت آقاری

رضا افشاری

نقد و بررسی کتاب:

علی قیصری

مدیر:

هرمز حکمت

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱ م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش دربارهٔ میراث فرهنگی و شناساندن جلوه‌های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران. این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحده آمریکا است.

مقالات معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل مطالب «ایران نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هریک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

نامه‌ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200

Bethesda, MD 20814, U.S.A.

تلفن: ۶۵۷-۱۹۹۰ (۳۰۱)

فکس: ۶۵۷-۱۹۸۳ (۳۰۱)

بهای اشتراك

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۴۰ دلار، دانشجویی ۲۵ دلار، مؤسسات ۷۰ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:

با پست عادی ۶/۸۰ دلار

با پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا ۲۹/۵ دلار

تک شماره ۱۲ دلار

Iran Nameh

Persian Journal of Iranian Studies

Iran Since the Islamic Revolution

Iran and the Islamic Republic in Historical Context

Gohlam Reza Afkhami

A Perspective on Iran's Post-Revolutionary Political Economy

Jahangir Amuzegar

Iran's Economy: The Barren Years

Fereydoun Khavand

Iran's National Interest and Buy-Back Oil Agreements

Parviz Mina & Farrokh Najmabadi

A Review of Iran's Judicial System

Morteza Nasiri

A Comparative Survey of Iran's Foreign Policy

Shireen Hunter

The Salient Features of the Educational System

Saeed Paivandi

A Survey of the Development of Local Councils

Asghar Schirazi

Urbanization, Migration and the Politics of Protest

Farhad Kazemi & Liza Reynolds Wolfe

Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies
Published by the Foundation for Iranian Studies

Editorial Board (Vol. XVIII):

Shahrokh Meskoob

Janet Afary

Reza Afshari

Book Review Editors:

Ali Gheissari

Managing Editor:

Hormoz Hekmat

Advisory Board:

Gholam Reza Afkhami

Ahmad Ashraf

Guity Azarpay

Ali Banuazizi

Simin Behbehani

Peter J. Chelkowski

Richard N. Frye

William L. Hanaway Jr.

Ahmad Karimi-Hakkak

Farhad Kazemi

Gilbert Lazard

S. H. Nasr

Hashim Pesaran

Bazar Saber

Roger M. Savory

The Foundation for Iranian Studies is a non-profit, non-political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran.

The Foundation is classified as a Section (501) (C) (3) organization under the Internal Revenue Service Code.

**The views expressed in the articles are those of the authors
and do not necessarily reflect the views of the Journal.**

All contributions and correspondence should be addressed to:

Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200

Bethesda, MD 20814, U.S.A.

Telephone: (301)657-1990

Iran Nameh is copyrighted 1998

by the Foundation for Iranian Studies

Requests for permission to reprint

more than short quotations

should be addressed to the Editor

**Annual subscription rates (4 issues) are: \$40 for individuals, \$25 for students
and \$70 for institutions**

The price includes postage in the U.S. For foreign mailing add \$6.80 for surface mail. For airmail add \$12.00 for Canada, \$22.00 for Europe, and \$29.50 for Asia and Africa.

single issue: \$12

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

- ۵۸۳ **پیشگفتار:**
مقاله ها:
- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
۶۴۵ فریدون خواند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
۶۵۹ پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
۷۰۱ شیرین هاتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
۷۶۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهای محلی در ایران
۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهروندی، مهاجرت و گسترش نارضایتی
- گذری و نظری:**
۸۱۳ شاهرخ مسکوب یادداشت های روزانه
- یاد نادر نادریپور:**
۸۳۱ بدلله رویانی مرگ ساده
۸۳۹ محمود خوشنام «واژه ها را مژده آزادگی می داد»
- گزیده:**
۸۴۹ روح الله خمینی در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
۸۵۵ عبدالله نوری شوکران اصلاح
۸۶۰ مهرانگیز کار «مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
- نقد و بررسی کتاب:**
۸۶۹ باقر پرهام «سحر» و «قمار در محراب»
۸۸۲ فرهنگ مهر مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
۸۸۷ علی قیصری روزبهان بقلی در عوالم خیال
خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی

پانز و زمستان ۱۳۸۷

شماره ۴، سال هفدهم/شماره ۱، سال هجدهم

پیشگفتار

انقلاب اسلامی و رژیم مولود آن منشاء چنان دگرگونی های ژرف در ابعاد گوناگون زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم ایران شده است که بررسی و سنجش دقیق ماهیت و پیامدهای آن سال ها و نسل ها ادامه خواهد یافت. در این شماره، قصد بررسی جامع این دگرگونی ها و همه بخش های کارنامه بیست ساله نظام جمهوری اسلامی در مقطعی خاص نیست. هدف آن است که در برخی زمینه های اساسی، نه به تصویری ثابت از اوضاع و احوال کنونی ایران، بلکه به روند سیاست ها، دگرگونی ها، و پیامدهایی اشاره شود که در مجموع می توانند نشانگر چگونگی پیشرفت، یا درنگ و پسرفت جامعه ایران، در دوران معاصر باشند. از همین رو، نوشته های این شماره کمابیش از دیدگاهی تطبیقی و تاریخی به رویدادهای دو دهه اخیر می نگرند و کارنامه نظام حاکم را در پرتو حرکتی

می‌سنجند که از آغاز سدهٔ پیشین جامعهٔ ایران را رو به دگرگونی برد. آشکارا، شماری از رویدادها، پیامدها و پدیده‌های ناشی از انقلاب در این شماره مجال بررسی، یا بررسی دوباره، نیافته‌اند. علل آغاز و ادامهٔ طولانی جنگ ایران و عراق و ضایعات انسانی و ویرانی‌ها و خسارات مادی ناشی از آن؛ ابعاد و آثار محدودیت‌های قانونی و فراقانونی که برای زنان ایران، از سوئی، و اقلیت‌های قومی و مذهبی، از سوی دیگر، ایجاد شده است؛ ماهیت جامعهٔ مدنی و چگونگی تحول آن در سال‌های اخیر؛ کم و کیف تحولات ناشی از انقلاب در عرصه‌های ادب و هنر؛ و سرانجام فرصت‌های از دست رفته و امکانات تحقق‌نیافته از هنگام استقرار نظام جمهوری اسلامی، از جمله این مقولات اند. امید است که نوشته‌هایی در بررسی برخی از این زمینه‌ها در شماره‌های آیندهٔ ایران نامه انتشار یابد.

غلامرضا افخمی در نوشتهٔ خود با اشاره به روند دگرگونی‌های جامعهٔ ایران از انقلاب مشروطیت به بعد، به نظام جمهوری اسلامی در راستای تاریخ می‌نگرد و تضاد میان اهداف بنیادین و سیاست‌های این نظام از سوئی و نیازهای تاریخی و اساسی مردم ایران از سوی دیگر، را تضادی اجتناب‌ناپذیر می‌شمرد. به اعتقاد وی برآوردن این نیازها و حل‌نهایی این تضاد در گرو استقرار نظامی است که خود به ضرورت پاسخ مثبت به این نیازها معتقد و متعهد باشد. جهانگیر آموزگار در بررسی خود از اقتصاد سیاسی ایران تاریک‌ترین بخش کارنامهٔ جمهوری اسلامی را عملکرد اقتصادی آن می‌شمرد. به اعتقاد او تضاد میان آرمان‌های فلسفی و مسلکی رژیم از سوئی و ضروریات رشد پایدار و متوازن اقتصادی، از سوی دیگر، از مهم‌ترین علل نابسامانی کنونی اوضاع و احوال اقتصادی ایران است. به اعتقاد فریدون خاوند نیز اصرار نافرجام جمهوری اسلامی بر ضرورت دستیابی کشور به خودکفایی اقتصادی، آن هم در جهانی که اعضایش شتابان در صدد گسترش پیوندهای اقتصادی با یکدیگرند، به ضعف مزمن اقتصاد کشور انجامیده است. در عین حال، وی تحقق هرگونه اصلاح و تعدیل اقتصادی را در گرو دگرگونی‌های اساسی در ساختار سیاسی و در اولویت‌های سیاست خارجی ایران می‌داند.

در بررسی سیاست‌های نفتی رژیم جمهوری اسلامی، پرویز مینا و فرخ نجم‌آبادی قراردادهای نفتی بیع متقابل را به تفصیل تشریح می‌کنند و این قراردادها

را هم از نظر امتیازات مالی غیرمعارفی که رژیم به شرکت های خارجی عطا کرده است و هم از حیث پیامدهای منفی آن ها برای ذخائر نفتی کشور ناسازگار با منافع ملی ایران می‌شمرند.

مرتضی نصیری در نوشته خود به چگونگی تسلط روحانیان شیعه بر نظام قضائی ایران و پیامدهای آن می‌پردازد و به تفصیل کاستی ها و مشکلاتی را که از رهگذر این تسلط گریبانگیر نظام قضایی ایران شده بر می‌رسد. به اعتقاد وی کاهش روزافزون اعتبار و کارآئی این نظام و ناسازگاری آئین های دادرسی مدنی و کیفری آن با موازین معارف بین المللی را باید عاملی اساسی در نُکث سرمایه گذاری خصوصی در ایران دانست.

شیرین هانتر در یک بررسی تطبیقی تمرکز رژیم بر اهداف مسلکی و بی‌عنایتی اش به منافع سنتی ایران را از ریشه های شکست سیاست خارجی آن، به ویژه در دهه نخست این دوره، می‌شمارد. به اعتقاد وی، دو عامل عمده در توفیق سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی نخست تمرکز بر منافع ملی و دیگری بینش و توانایی برای بهره‌جویی از امکانات در عرصه بین المللی بود. گرچه پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری، گفتمان رژیم در زمینه رفتار بین‌المللی آن تغییری محسوس یافته، در باور نویسنده دگرگونی اساسی در اهداف و خط مشی سیاست خارجی ایران همچنان در گرو پایان کشمکش های دیرینه و روزافزون میان جناح های گوناگون رژیم مانده است.

به اعتقاد سعید پیوندی، گرچه امکانات آموزشی در دوران پس از انقلاب، به ویژه در سطح دبستان و دبیرستان، از رشد کمی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده، نابرابری های میان دختران و پسران، روستائیان و شهرنشینان و استان های گوناگون، از لحاظ دسترسی به امکانات آموزشی، افزایش یافته است. نویسنده مهم‌ترین بحران در زمینه آموزشی را ناشی از ادامه و تعمیق تضاد بین اهداف و ارزش های اسلامی برنامه های آموزشی رژیم جمهوری اسلامی از سویی و نیازها و گرایش های فرهنگی نسل جوان، از سوی دیگر، می‌داند.

اصغر شیرازی در نوشته خود در باره شوراهای محلی، از چگونگی پیدایش اندیشه نظام شورائی و ضرورت گسترش حوزه اختیارات محلی در انقلاب مشروطیت سخن می‌گوید و به علل تعویق تحقق این اندیشه می‌پردازد. به اعتقاد وی گرچه شرایط مادی و عینی دیری است برای ایجاد نهادهای شورائی در ایران فراهم آمده، ملاحظات سیاسی از جمله، اصرار نظام جمهوری اسلامی بر حفظ اقتدار و اختیارات ولی فقیه و نگرانی در مورد گسترش گرایش های تجزیه طلبانه، مانع

انتقال قدرت کارآی تصمیم گیری به شوراهای محلی است که پس از انتخابات اخیر تشکیل شده اند.

فرهاد کاظمی و لیزا رنولدز وولف در نوشته خود مشکلات ناشی از مهاجرت روستائیان به شهر و پناهندگان افغانی به ایران را بررسی کرده اند. به اعتقاد آنان گسترش نارضایتی های طبقات محروم شهری و مهاجران حاشیه نشین که در آستانه انتخابات اخیر ریاست جمهوری به تظاهرات خونین خیابانی انجامید همچنان می تواند در آمیزش با سرخوردگی روزافزون جوانان، بار دیگر به آشوب های گسترده در شهرهای ایران منجر شود.

داستان زندگی آنانی که در پی انقلاب اسلامی به اکراه ترک وطن کردند و در سرزمین های بیگانه رحل اقامت افکندند و بار سنگین دوری ها، پراکندگی ها و ناآشنائی ها را بردوش کشیدند، در یادداشت های روزانه شاهرخ مسکوب جلوه هایی بدیع یافته است. یدالله رویائی و محمود خوشنما نیز در نوشته های خویش به پیامدهای انقلاب و جلای وطن در اشعار و زندگی نادر نادر پور اشاره کرده اند و به شرح و تفسیر پاره ای از آراء و اندیشه هایش درباره انقلاب و نظام جمهوری اسلامی پرداخته اند.

در مقایسه دو قطعه نخست بخش «گزیده» این شماره به دگرگونی هائی می توان پی برد که در دیدگاه فلسفی و سیاسی برخی از رهبران انقلاب و پایه گزاران نظام جمهوری اسلامی در سال های اخیر پدید آمده است.

قطعه نهائی این بخش که از کتاب اخیر مهرانگیز کار گزیده شده پاره هائی از یک بررسی مستند و تطبیقی درباره نابرابری وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده است.

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

۵۸۳		پیشگفتار: مقاله ها:
۵۸۷	غلامرضا افخمی	ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
۶۲۷	جهانگیر آموزگار	نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
۶۴۵	فریدون خاوند	اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
۶۵۹	پرویز مینا / فرخ نجم آبادی	منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
۶۷۹	مرتضی نصیری	نظام قضایی ایران پس از انقلاب
۷۰۱	شیرین هانتر	مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
۷۲۹	سعید پیوندی	واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
۷۶۵	اصغر شیرازی	مسئله شوراهای محلی در ایران
۷۹۷	فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف	شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی گذری و نظری:
۸۱۳	شاهرخ مسکوب	یادداشت های روزانه
		یاد نادر نادریوز:
۸۳۱	یدالله رویانی	مرگ ساده
۸۳۹	محمود خوشنام	«واژه ها را مؤدّه آزادگی می داد» گزیده:
۸۴۹	روح‌الله خمینی	در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
۸۵۵	عبدالله نوری	شوکران اصلاح
۸۶۰	مهرانگیر کار	«مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده» نقد و بررسی کتاب:
۸۶۹	باقر پرهام	«سحر» و «قمار در محراب»
۸۸۲	فرهنگ مهر	مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
۸۸۷	علی قیصری	روزبهبان بقلی در عوالم خیال خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ

هدف از این نوشتار ارزیابی دقیق پیروزی‌ها و شکست‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جمهوری اسلامی در دو دههٔ پس از انقلاب نیست. هدف بخشی است مقدماتی پیرامون شرایط ایرانیان در لحظات گذار از تاریخ در سده بیست، و، در چارچوب آن، تأثیر عمومی نظام حکومتی بیست سال اخیر بر عوامل مؤثر بر این گذار. نظر بیشتر معطوف به مردم و سفر آنهاست در خط زمان: در چه شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار داشته‌اند؛ چه شوقی را در رابطه با این شرایط برگزیده‌اند؛ چه گروه‌هایی بر این گزینه‌ها و چه عواملی بر توان این گروه‌ها تأثیر گذاشته‌اند؛ چرا و چگونه انتخاب‌ها انجام گرفته؛ و، در نهایت، معنای انتخاب‌ها در متن تاریخ چه بوده است؟

بن مایه هر تفسیر تاریخی نوعی فلسفه تاریخ است که هر قدر شفاف‌تر بیان شود منطق بحث، بویژه در مورد ارزیابی، آسان‌تر مشخص می‌شود. در این نوشتار فرصت جستار فلسفی نیست، اما می‌توان به عنوان مقدمه به چند پیش‌فرض بنیانی اشاره کرد.

* استاد سابق علوم سیاسی در دانشگاه ملی و عضو هیئت امنای بنیاد مطالعات ایران.

نقد تاریخی مستلزم برداشتی از "سمت جوئی" تاریخ و، به عبارتی، شرایط تحول اجتماعی است. عامل محوری (اما نه تنها عامل) دگرگونی اجتماعی تحول فن آوری (technology) و همراه با آن تحول در شیوه آگاهی یابی جامعه و فرد و در نتیجه تحول "آگاهی" در جامعه و فرد است. نماد تحول در سطح مادیات (تمدن) دگرگونی اقتصادی به معنای گسترده واژه و در سطح ذهنیات (فرهنگ) حرکت از اولویت قانون (law) به اولویت "حق" (right)، یا حقوق فردی است. انسان در شرایط سنتی هویت خود را از کلیتی که در قانون، بویژه قانون الهی، و هنجارهای منبعث از آن خلاصه و متجلی شده می گیرد. در شرایط تجدد، انسان اجباراً نیازمند تجدید ساختار هویت خود براساس شناختی تازه از خود است و در این چارچوب به خود حق می دهد که در جعل قانون شرکت کند. نظام سیاسی دموکراتیک جدید در حیطه برخورد دو محور فن آوری و حق شکل می گیرد و طبیعتاً این شکل با تحولاتی که در جامعه در رابطه با این دو محور واقع می شود تغییر می کند و ویژگی های تازه می گیرد.

فرایند گذار از "قانون" به "حق"، از یک نظر همان انتقال از سنت گرائی به "مدرنیته" است. ویژگی عمده تجدد اولویت "دگرگونی" بر "ثبات" است و تنش های مربوط به رهائی از بند هنجارهای قوانینی که محمل فرهنگی آنها ذهن های سنتی است. آشکارا، این تحول هرگز به آسانی و در یک خط انجام نمی گیرد. ابعاد مختلف ارزش ها، واقعیت ها، و عواطف سنتی و مدرن با یکدیگر نه تنها در گروه های اجتماعی که در هریک از افراد جامعه همزیستی دارند و این همزیستی غالباً مسالمت آمیز نیست. کیفیت فرا منطقی رفتار جوامع در زمان های خاص احتمالاً تجلی این گونه تضاد در ساخت و عملکرد اجتماعی و سیاسی است. به همین دلیل، تاریخ همواره با دو عامل "طنز" (irony) و شوریدگی (chaos) همراه است.

طنز به تناقضاتی در روابط انسان ها اطلاق می شود که در نظر اول تصادفی به نظر می رسند ولی بررسی ژرف تر نشان می دهد که نتیجه تصادف تنها نیستند. طنز با رقت (pathos)، کیفیتی دروقایع که ترخمانسان را برمی انگیزد، از این جهت متفاوت است که انسان خود در ایجاد تناقضات دست دارد؛ با فکاهی از این رو که میان بخش های تناقض رابطه ای منطقی می توان تمیز داد؛ و با تراژدی از این رو که ابعاد تناقض را اصل های الزام آور به یکدیگر نپیوسته است. طنز همواره جای خوشبینی را باقی می گذارد، اما بی اعتنائی به آن قضاوت را مخدوش می کند.

شوریدگی، از علوم فیزیکی، بویژه هواشناسی، به عاریت گرفته شده و معنای آن در این بحث این است که گاهی رخدادها و یا تصمیم هائی که هنگام وقوع بی اهمیت و یا کم اهمیت به نظر می آیند، به علل گوناگون، از جمله حساسیت نسبت به شرایط اولیه خود و نیز خاصیت تأثیرگذاری بر عوامل محیطی (catalytic) در مراحل بعدی نتایجی بیش از انتظار به بار می آورند. ترکیب دو مفهوم طنز و شوریدگی به تاریخ نگار و پژوهشگر هشدار می دهد که اگر چه تاریخ سمت جوست اما حرکت آن نه آرام است و نه بریک خط قرار دارد. به عبارت دیگر، شرایط زندگی هر نسلی از یک سو به دست آوردهای نسل های گذشته بستگی دارد و از سویی به انتخاب های نسل حاضر؛ اما هر دو متأثر از طنز و شوریدگی اند.

تاریخ صدساله اخیر ایران مملو از طنز و شوریدگی بوده است. انقلاب مشروطیت، که بن مایه ایدئولوژیکی آن حکومت محدود، تجدد، و آزادی فردی بود، زمانی رخ داد که جامعه ایران آمادگی عینیت بخشیدن به آنرا نداشت. در برابر، نظام "اسلامی" که ایدئولوژی آن برپی "ولایت"، نامحدود بودن حکومت، نفی تجدد، و محدودیت آزادی های فردی ساخته شد، زمانی مستقر گشت که جامعه ایران به گونه ای محسوس برای استقرار مبانی نظام مشروطه آماده شده بود.

بی تردید یکی از راه های شناخت تاریخ ایران در سده بیستم کاوش در فرایند آماده شدن جامعه برای عینیت بخشیدن به آمال مشروطیت است. تجدد، دموکراسی، رشد اقتصادی، آزادی و حقوق فردی، برابری زنان و مردان، عدالت اجتماعی، توانائی رقابت در صحنه بین المللی، و بسیاری دیگر از ارزش های "نو" پاره های شناخته و نشناخته این فرایندند. بیش از هرچیز، به ثمر رساندن ایده آل های مشروطیت در گرو دگرگونی رابطه فرد با فرد در متن اجتماع بوده است. به قول فوکو در موی رگ های اجتماع - در رابطه میان مرد و زن، پدر و فرزند، آموزگار و دانش آموز و مانند آن - است که قدرت عملاً بر زندگی روزانه فرد تأثیر می گذارد^۱ و توزیع غیر عادلانه یا عادلانه تر قدرت صورت می گیرد. مفهوم سمت جوئی در تاریخ نیز عمدتاً متوجه گسترده شدن فضای آزاد در اطراف فرد، بویژه زن و کودک، و بهبود توانائی های تولید و مصرف وی در حیطه های مادی و ذهنی است.

در هفتاد سال میان انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی فضای آزاد انفرادی و نیز توانائی های تولید و مصرف در حیطه های مادی و ذهنی در ایران به گونه ملموس گسترش و بسط یافت. رشد اقتصادی، تسریع مهاجرت از روستا به شهر،

گسترش سواد از سطح آموزش ابتدائی تا آموزش عالی، رشد طبقه متوسط، توسعه ارتباطات، تماس روز افزون با کشورهای پیشرفته، توسعه صنعت و فن آوری، آگاهی گسترده تر به لزوم حفاظت از محیط زیست، تعمیم بهداشت، و ورود زنان به حیطه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، و بسیاری دست آوردهای دیگر شرایط زندگی را دگرگون کرد. تحولات اقتصادی و اجتماعی طبیعتاً به تحولات فرهنگی انجامید، که ویژگی اصلی آن گسترش تضاد و ناهم آهنگی در ابعاد فرهنگ بود.

فرهنگ را به دو معنا می توان مطرح کرد. در یک معنا، توجه معطوف به دست آوردهای ذوقی یک جامعه - موسیقی، نقاشی، معماری، شعر و ادب، طباطخی، و جز آن - در درازنای تاریخ است. در این مضمون، فرهنگ معرّف خلاقیت نسل های های گذشته، نماد خاطره تاریخی و ضامن حفظ همبستگی ملی است. این فرهنگ را باید، بی تردید، حافظ بود. معنای دیگر فرهنگ منشور ذهنی ای است که انسان ها از لابلای آن با محیط مادی و معنوی خود ارتباط برقرار می کنند. در این معنا فرهنگ از سه بعد اساسی - واقعیت ها (facts)، ارزش ها (values)، و عواطف (emotions) - تشکیل می شود. تحول تاریخی الزاماً به تحول در ابعاد فرهنگ می انجامد و بالعکس، اگر در ابعاد فرهنگ تحول ایجاد نشود، در جامعه تحولی که از نظر تاریخی گویا و رسا باشد انجام نگرفته است.

نظر ما معطوف به فرهنگ به معنای دوم آن است. در این معناست که زمین از مرکز جهان هستی به نقطه ناچیزی در کنار یکی از میلیون ها خورشید در حاشیه یکی از میلیون ها کهکشان تبدیل می شود؛ نگاه مرد به زن و نگاه زن به خود دگرگون می شود؛ کودک حقوق انسانی پیدا می کند، و انسان به دلیل انسان بودنش صاحب "حق" می شود. در این معنا، به جرأت می توان گفت که صحبت از "فرهنگ اصیل" بی معناست، زیرا، برای ملموس کردن آن یا باید به معنای اول فرهنگ بازگشت، که در آن صورت کسی را با کسی دعوا نیست، و یا باید حرکت جامعه را متوقف ساخت. شق دوم تنها مطلوب کسانی می تواند باشد که خواستار رویش مفهوم "حقوق فردی" در بستر جامعه نیستند. منطق محافظه کاران و بنیادگرایان اسلامی در این قالب روشن است. آنچه روشن نیست "تاریک اندیشی" (obscurantism) روشنفکرانی است که در دهه های چهل و پنجاه شمسی هجری هرگز نتوانستند موضع خود را در رابطه با دو معنی فرهنگ روشن کنند.

سمت جوئی تاریخ نه به آن معناست که همه جوامع در خط توسعه اقتصادی و حقوق فردی به مقصد می رسند، و نه به آن معنا که به رغم چندگونگی های

اجتماعی و فرهنگی به نهایی متجانس و هم‌شکل خواهند رسید. سمت‌جوئی تاریخ، در نهایت، بیانگر ضرورت تنش میان قواعد اجتماعی و نیازمندی‌های فردی است. برخورد میان «قانون» و «حق» شکل‌های گوناگون زندگی انسان‌ها در جامعه را در خط زمان ترسیم می‌کند. با افزایش آگاهی فردی یا جامعه و نظام سیاسی، که عامل تصمیم‌گیری قانونی به نام جامعه است، فرد را در وضع قانون شرکت می‌دهند، که در آن صورت جامعه متدرجا^۱ به سوی افزایش آزادی فردی و دموکراسی سیاسی، هرچند همراه با طنز و شوریدگی، پیش می‌رود، و یا در برابر این آگاهی ایستادگی می‌کنند، که در آن صورت تنش میان فرد و اجتماع و نیز جامعه و نظام سیاسی افزایش می‌یابد. از آنجا که افراد در جامعه هیچگاه همزمان به همان آگاهی‌ها دست نمی‌یابند، جامعه نیز هیچگاه از منظری واحد به خواسته افراد برای اعمال «حق» نمی‌نگرد. از این رو، تحول مشارکت حق در وضع قانون، چه در رابطه دولت و جامعه و چه در رابطه فرد و جامعه، همواره با تنش همراه است، اگرچه مسیر تحول، به علت طبیعت آگاهی‌پذیر انسان، نهایتاً به سوی اولویت حق است.

اشاره به سمت‌جوئی تاریخ و چندگونگی فرهنگی در شرایط گذار به تجدد در این نوشتار از این روست که بر اجتناب ناپذیری تضاد ساختار و ایدئولوژی جمهوری اسلامی با نیازمندی‌های جامعه ایران در آستانه سده بیست و یکم تأکید کنیم. این ضرورت ناشی از این است که جمهوری اسلامی با استقرار قانون الهی به‌عنوان چارچوب لایتغیر زندگی فردی و اجتماعی نفس‌تغییرپذیری جامعه و نیز «حق» قانونگزاری انسانی را نفی می‌کند. در نتیجه، این نظام، فارغ از ویژگی‌های کسانی که آن را اداره می‌کنند، با جامعه ایران نه تنها در هر مقطع زمانی که در طی زمان در تضاد است. حل این تضاد مستلزم دگرگونی جمهوری اسلامی است. سؤال این است که آیا نظام جمهوری اسلامی قادر است خود را از درون استحاله کند، یا باید آینده ایران را در رابطه با نیازمندی‌های مربوط به جایگزین ساختن آن با نظامی دیگر جست؟ پاسخ به این سؤال مستلزم قرار دادن جامعه ایران در بستر تاریخ از یک سو و شناختن اصول حاکم بر مشروعیت جمهوری اسلامی از سوی دیگر است.

در این نوشتار، با درنظر داشتن مفاهیم سمت‌جوئی، طنز و شوریدگی در تاریخ، ابتدا اجمالاً به تحول جامعه ایران در سده بیست و شرائط جامعه در آغاز انقلاب نظر می‌افکنیم؛ سپس به برخی ویژگی‌های ساختاری و عملکردی جمهوری اسلامی اشاره می‌کنیم؛ و سرانجام، با توجه به ره‌نشانه‌های جهانی

گذار به سده بیست و یکم، به تأثیر جمهوری اسلامی بر مردم ایران در آخر قرن بیستم و شرایط گذار آنها به سده بیست و یک می پردازیم.

از مشروطیت تا حکومت اسلامی

در آغاز قرن بیستم، جامعه ایران به غایت توسعه نیافته بود. در آستانه انقلاب مشروطیت، بیش از ۸۰ درصد مردم در روستاها زندگی می کردند، نزدیک به ۹۰ درصد از آنها بی سواد بودند؛ اکثریت قریب به اتفاق روستانشینان هیچ گاه از محدوده چند روستائی که دهستان منطقه را تشکیل می داد پا فراتر نگذاشته بودند؛ اکثریت قریب به اتفاق آنان با دولت مرکزی تماس مستقیم نداشتند؛ درآمد سرانه ناچیز بود؛ بهداشت به معنای امروزی شناخته نشده بود. حکومت از نظر حقوقی و رفتاری خودکامه می نمود، اما، همانند مردم، حیطه توانائیش بسیار محدود بود و به جز در نزدیکی خود، برکسی فرمانروائی واقعی نداشت. وظایف حکومتی از سوی نمایندگان پادشاه و دولت در ولایات، که اجباراً به مثابه تیول به آنها سپرده می شد، انجام می گرفت. حکومت شعبه ای از تجارت بود، که در قالب آن مالیات همچون ابزاری برای تحصیل و افزایش درآمد حاکم وضع و اخذ و بخشی از آن همچون خراج به دولت مرکزی ارسال می شد.^۷ حیات شاه و دولت در گرو منافع کشورهای زورمند، بویژه انگلیس و روس، بود که هم در پایتخت و هم در ولایات در جزئیات امور دخالت و نظارت می کردند.^۸

روابط اجتماعی، از اخلاق منزل تا شیوه داد و ستد در بازار، کلاً متأثر از هنجارها و سنن تشیع بود که از سوی هرم روحانیت تبیین، اعمال و نظارت می شد. سیطره روحانیون برآموزش، عدالت، و فرهنگ قدرت مذهبی آنها را تحکیم می کرد و توانمندی مذهبی حکومت آنها را بر روابط اجتماعی و فرهنگی تثبیت می نمود.

زنان در شهر کارهای خانه و در روستا کارهای منزل و نیز بخش بزرگی از فعالیت های تولیدی را انجام می دادند، اما هویتشان را از مردان خانواده می گرفتند. دختران، از نظر شرعی، در سن ۹ سالگی به تقویم قمری بالغ شناخته می شدند و پدر و یا قیم آنها می توانست در هر شرایطی و هر سنی آنها را به عقد مردی که صلاح می دانست درآورد. مردان هر زمان که اراده می کردند زنان را طلاق می دادند، اما، زنان در این زمینه، به جز در مواردی استثنائی، حقوقی نداشتند. معاشرت، مسافرت و اشتغال زنان همه در ید قدرت مردان و منوط به اراده آنان بود.^۹

بی گمان، به هنگام انقلاب مشروطیت مردم ایران از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای به ثمر رساندن اهداف و ارزش های آن آماده نبودند. اما، از آنجا که ارزش های مشروطیت در مسیر طبیعی تاریخ ملت ایران قرار داشت، از لحظه استقرار صوری نظام مشروطه حماسه ایرانی بودن در تلاش ها و تنش های آماده شدن برای عینیت بخشیدن به ارزش ها و هدف های مشروطیت شکل گرفت. به بیانی دیگر، انقلاب مشروطیت جهشی بود به جلو در مسیر استقرار ایران در متن تاریخ جهانی، که تنها از راه رسیدن به شرایط اقتصادی، تکنیکی، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای تثبیت حکومت مردمی به دست می آمد. اینکه جنبشی بالقوه چنین پربار در شرایطی به نارسائی شرایط ایران ابتدای قرن رخ داد، عمدتاً به تجربه استعمار مربوط می شود. اینکه چرا تاریخ ایران پس از انقلاب مشروطیت روند خاص خود را طی کرد، هم به شرایط خاص استعمار در ایران و هم به ویژگی های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران ارتباط دارد.

استعمار، پالوده از آرایش های ایدئولوژیکی، حالت همزیستی الزامی نظام های اجتماعی با توانمندی های نابرابر بنیادین اقتصادی و تکنولوژیکی است. جامعه توانمند تر به علت برتری اقتصادی و تکنولوژیکی و نه خصوصیات اخلاقی و یا ایدئولوژیکی رهبران، بر جامعه ناتوان مسلط است. از این رو، از استعمار نه گریز است و نه گزیر. از آنجا که عینیت استعمار در بنیان اقتصادی و تکنولوژیکی رابطه استعماری است، تنها راه عینی مبارزه با استعمار دست یابی به توانمندی اقتصادی تکنولوژیکی است.^{۱۱} اما، آگاهی به این واقعیت نه آسان حاصل می شود و نه، پس از حصول، آسان به عمل تبدیل می شود. علت این دشواری رابطه تنگاتنگ ناسیونالیزم و استعمار در جهان سوم است.

در ایران، همانند بسیاری دیگر از کشورهای استعمار زده، ملت گرایی در واکنش به نیروی استعمارگر شکل گرفت و بازتاب های اصلی آن - شیفتگی و تقلید؛ هویت جوئی و تنفر؛ توسعه اقتصادی و تکنیکی، جدائی خواهی و انزوا طلبی- نیز معطوف به نیروی استعمارگر بود.^{۱۲} جلوه های ناسیونالیزم ایرانی در سده بیستم همواره نه تنها در جهان بینی و رفتار جامعه، بلکه در ذهن فرد فرد ایرانیان حضور داشت، اگرچه اولویت کارکردی آنها بسته به زمان و مکان نوسان کرده است. در آغاز مشروطیت تقلید ساختارهای حقوقی غرب، در نیمه راه ابتدا انزجار و ستیزه جوئی و سپس تأکید بر توسعه اقتصادی و فن آوری، و در انقلاب اسلامی و بلافاصله پس از آن نفی غرب به مثابه نماد عام استعمار، اولویت یافتند. در این آشفته بازار، آشکارا، ابعاد بیگانه ستیز ناسیونالیزم همواره دست بالا را

داشته اند و غالباً عاطفه بر خرد پیروز بوده است.

دوران رضا شاه (۱۲۹۹-۱۳۲۰) دوران اولویت توامان "غیر ستیزی" و نوسازی است. در این زمان از یک سو کوشش شد که هویت تاریخی ایرانیان براساس ممیزی آن از هویت دیگران، بویژه اعراب، تبیین شود. از سوی دیگر، حکومت، با همکاری گروهی بزرگ از کارشناسان و روشنفکران این دوره دست به نوسازی اجتماعی و اقتصادی زد. توجه به این نکته که بخش بزرگی از روشنفکران در این دوره با حکومت همکاری داشتند^{۱۲} از این نظر اهمیت دارد که زبان تاریخ‌نگاری مربوط به این دوره لفظ شاه را به جای حکومت به کار می‌گیرد و در نتیجه از یک طرف به نقش کسانی که در رشته‌های گوناگون در شکل‌گیری سیاست‌ها و اجرای آنها دخالت داشتند کم بها می‌دهد، و از سوی دیگر، با تأکید مداوم بر دستورها و گفته‌های شاه، او را بیش از اندازه هم اندیشه‌گر و هم قدرت مطلق می‌شناساند.

دوران رضا شاه آغاز خودآگاه جنبش نوسازی و توسعه است. از آنجا که آگاهی در مراحل اولیه بود، جنبش نوسازی نیز عمدتاً بر اصلاحات اداری یا حقوقی و آموزشی تأکید داشت. در همان حال، تداوم و تکامل اصلاحات مستلزم تربیت نیروی انسانی کارآمد بود و نظام، با فرستادن دانشجویان به خارج، نوسازی برنامه‌های درسی، افزایش تعداد مدارس، و نیز جای دادن موادی در قراردادهای بین‌المللی برای تربیت کادر متخصص، پایه‌های فراهم آوردن این نیرو را مستقر کرد. به عنوان مثال، تقریباً همه کسانی که پس از ملی شدن صنعت نفت سازماندهی و اداره شرکت ملی نفت ایران را به عهده گرفتند براساس قرارداد ۱۹۳۳ از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران در انگلستان تربیت شدند.^{۱۳} در همین دوره از زنان کشف حجاب شد. دختران به مدرسه راه یافتند، و اگرچه فمینیسم به مفهومی که سه چهارم دهه پس از آن رواج یافت هنوز در ایران وجود نداشت، اما ساختارهای فکری و رفتاری آن آهسته آهسته در میان برخی از زنان ریشه می‌دواند.

پس از اشغال ایران و تبعید رضا شاه، سیطره و صلابت قدرت مرکزی در هم پاشید، اما نطفه‌های نوسازی و تجدد در جامعه و دولت برجا ماند. آشکارا، ایران چند قدم در مسیر تاریخ به جلو رفته بود. یکی از تجلیات این پیش روی، افزایش تضادهای سیاسی و اجتماعی بود که به صورت گوناگون، بویژه در گسست‌های فرهنگی ایرانیان، نمایانده می‌شد. از جمله نظام ارباب رعیتی هنوز برجا بود، اما، در برابر، حزب توده نیز ارزش‌های مارکسیستی-لنینیستی را که پس از گذشتن از صافی استالینیزم به ارث برده بود، بویژه در پایتخت و دیگر شهرهای نسبتاً

بزرگ می پراکند. دختران دانشجو و زنان، اگرچه به تعداد هنوز محدود، می کوشیدند در اجتماع و سیاست وارد شوند، اما، در برابر، روحانیت و نظام مرد سالار حضور آنها را برنمی تافت. ضعف قدرت مرکزی فضای سیاسی را باز کرده بود، اما تهدید خارجی و هرج و مرج سیاسی و اقتصادی داخلی بسیاری کسان را آرزومند از راه رسیدن رهبری با صلابت می کرد. کابینه ها به سرعت تغییر می کردند، اما بوروکراسی، اگرچه تازه پا و هنوز نا رسا، ساختار حقوقی-منطقی^{۱۴} خود را کم و بیش حفظ می کرد. روزنامه ها و مجلات آزادانه می نوشتند و نمایندگان در مجلس بی محابا سخن می گفتند، اما رابطه شان با سیاستگزاری منقطع و فردی بود.

پس از خروج نیروهای اشغال گر و پیش از انقلاب اسلامی، سه واقعه ملی شدن صنعت نفت، انقلاب سفید، و چند برابر شدن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ میلادی- بر سیاست و اقتصاد ایران خاصه تاثیر گذاشتند. هریک از این سه پدیده بالقوه می توانست اثری مثبت و مداوم در پیشرفت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایرانیان بگذارد. اما، به عللی مرتبط با گسست های فرهنگی، شرایط سوق الجیشی، و نیز ویژگی های نظام سیاسی ایران در این دوران هر سه با تضادهای بزرگ و در نهایت ناکامی روبرو شدند.

ملی کردن صنعت نفت یکی از بارزترین جلوه های "دگرستیز" ناسیونالیزم و بی تردید از مظاهر والاترین عواطف ملی ایرانیان بود. مبارزه برای ملی کردن نفت نیروی خلاق عظیمی را در ایرانیان تجهیز کرد که مدیریت صحیح آن به احتمال زیاد کشور را در مسیری مردمی تر، سازنده تر، و پویاتر قرار می داد. چنین مدیریتی در وحله اول مستلزم شناخت توانمندی های ایران در مقایسه با نیروهای بین المللی، بویژه در زمینه کنترل تکنولوژی و بازار نفت بود. اما، دولتمردانی که رهبری سیاست ایران را به عهده داشتند، عملاً نسبت به واقعیت های جهانی در زمینه تکنولوژی و بازار نفت بی اطلاع بودند. مضافاً، فضای عاطفی حاکم بر جامعه و سیاست در فرایند ملی شدن صنعت نفت نه اجازه داد که رهبران با واقعیات آشنا شوند، و نه، با توجه به شرایط نا بسامان سیاسی و اقتصادی ایران، با حریف توانمند تر به توافقی شرافتمندانه برسند، در حالی که آخرین پیشنهادی که به آنها ارائه شد، که به پیشنهاد چرچیل- ترومن معروف است، اجازه چنین توافقی را می داد.^{۱۵}

بن بست نفت به فاجعه^{۱۶} ۲۵ تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ انجامید و به گسست عظیمی که اثر مخرب آن تا به امروز نه تنها در جامعه ایران بلکه کم و بیش در

هر فرد ایرانی مشهود است. در این فاجعه همه بازیکنان عمده مقصر بودند. مصدق از این جهت که بن بست را ندید و یا نپذیرفت و در نتیجه ایران را به لب پرتگاه سوق داد. شاه از این نظر که برای انجام سیاستش از نیروی خارجی، استعانت جست و در نتیجه ضربتی سنگین بر پیکر عاطفی ایرانیان وارد آمد.^{۱۱} این تجربه عاطفی آن چنان قوی است که بیشتر ایرانیان هنوز نتوانسته اند میان دو پدیده سازنده فاجعه، یعنی ضرورت و یا عدم ضرورت برکنار کردن مصدق از یک سو و حضور خارجی در فرایند برکنار کردن او از سوی دیگر، تمیز دهند. در نتیجه، میان هواخواهان مصدق و هواخواهان شاه بحث و استدلال همواره در دو کیهان جدا انجام گرفته و شاید به همین جهت تا به امروز سر انجامی نداشته است.

انقلاب سفید، یا انقلاب شاه و مردم، در تصویر گسترده تر تاریخی نماد اولویت ملی گرائی "توسعه جو" و در قالب ویژگی های سیاسی ایران نقطه تقاطع سه پدیده است: سلطه فکری حزب توده؛ تجربه ملی شدن نفت؛ و روان شدن دیواره درآمد نفت.

محمد رضا شاه، مانند بسیاری دیگر از ایرانیان هم زمان خود، متأثر از فلسفه و ارزش هائی بود که بخش عمده ای از آن از مجرای حزب توده در دهه بیست شمسی در ایران رواج یافته بود. این فلسفه دولت را موظف می کرد که مسئولیت تجدید سازمان زیربنائی کشور را قبول و از راه نوسازی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را برای رقابت و مقابله با کشورهای پیشرفته غربی آماده کند. طبیعتاً، نزد محمد رضا شاه محتوای فلسفه توسعه با محتوای فلسفه توده ای آن هم سان نبود، اما، ساختار عمومی فلسفه اخیر - یعنی اولویت دولت، دگرگون سازی اجتماع، رشد اقتصادی، و اهمیت برقراری عدالت اجتماعی - بر ذهن او عمیقاً تأثیر گذاشته بود.^{۱۲}

اینکه شاه متأثر از ایدئولوژی توده ای باشد، خود از طنزهای تاریخ است؛ اما، برای درک طنز باید جو زمان را نیز در نظر داشت. شوروی در جنگ دوم فاتح شده بود و استالین و حزب کمونیست در اوج قدرت سیاسی و نظامی بودند. کسی از درون شوروی خبر نداشت، اما ایدئولوژی به ظاهر مردمی و سیاست پیروزمندانه سوسیالیزم در یک کشور تز استالینیزم را برای کشورهای عقب افتاده و رهبران آنها جالب کرده بود. ساختن زیر بنا و اشاعه عدالت اجتماعی براساس سیاست های عمدی و عالمانه حکومت (ولونتاریسم) یکی از تجلیات اصلی ملی گرائی شده بود. به بیانی ساده تر، در این برداشت آینده متعلق به چپ بود و

در نتیجه حکومت نیز می‌بایستی با ادعاهای چپ‌گرایان رقابت کند. در این آشفته بازار سیاسی، سنت‌گرایان، از جمله مذهب‌پویان، به گذشته و زباله دان تاریخ تعلق داشتند و سلطنت، برای رهایی از چنین عاقبتی، می‌بایستی سنت شکن و انقلابی شود.

تنش‌های سیاسی دهه بیست، از جمله در دوره زمامداری احمد قوام (قوام‌السلطنه)، حاجیعلی رزم‌آرا و بویژه دکتر محمد مصدق در زمان ملی شدن نفت، به شاه آموخت، به غلط، که هر دولتمردی که مستقلاً به قدرت سیاسی برسد در صدد برکناری او و یا سرنگون کردن سلطنت خواهد بود، و از این رو شاه برای حفظ خود و بقای سلطنت می‌بایستی زمام حکومت را خود به دست گیرد. ترکیب ایدئولوژی توسعه براساس اولویت نظام سیاسی و لزوم اقتدار سلطنت بن‌مایه برداشت عمومی شاه از رابطه میان نظام سیاسی، سلطنت و ملت شد. براین اساس، محمد رضا شاه پس از واقعه ۲۸ مرداد متدرجاً رهبری سیاسی را به عهده گرفت و هم خود را متوجه تقویت بنیه نظامی کشور، اصلاحات اجتماعی و توسعه اقتصادی نمود.

ایران و سلطنت، البته، از سوی شوروی و عواملش در ایران مورد تهدید بودند و این خود هم بر تضاد و هم به طنز چپ‌گرایی سلطنت می‌افزود. خطر شوروی، بویژه پس از تجربه آذربایجان و کردستان، ایران را به سوی غرب، بویژه آمریکا، سوق می‌داد. نزدیکی به آمریکا با جلوه "غیر ستیز" ناسیونالیزم، بویژه ناسیونالیزم چپ‌گرا، در تضاد بود و در نتیجه ملی‌گرایی اقتصادی-تکنولوژیکی ایران را، که مستلزم برقراری ارتباط نزدیک تری با آمریکا و غرب بود، از محتوای عاطفی تهی می‌نمود. از این رو، تجربه توسعه اقتصادی-تکنولوژیکی خارق‌العاده ایران در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی هرگز با بسیج عاطفی مردمی همراه نشد. مخالفین چپ و راست رژیم از نزدیکی روزافزون آمریکا با ایران به عنوان حربه‌ای برای کوباندن رژیم استفاده کردند. از طرف دیگر، نزدیکی با آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی، که در زمینه‌هایی مانند اعزام دانشجویان و ارتباط میان‌دانشگاهی نهادینه می‌شد، به توسعه نیروی انسانی کارآمد و بومی کردن علم و تکنولوژی در ایران کمک‌شایان کرد. برای مثال، در هنگام تأسیس سازمان آب و برق خوزستان در اواخر دهه پنجاه میلادی تقریباً همه کادر فنی از خارج استخدام شدند، اگرچه تکنولوژی موردنیاز همه‌جا در بالاترین سطح نبود.^{۱۸} در مقایسه، هنگام تأسیس سازمان انرژی اتمی در اوایل دهه هفتاد، بخش عمده کادر مورد نیاز ایرانی بودند،^{۱۹} اگر چه در بسیاری زمینه‌ها تکنولوژی مورد نیاز از نظر پیچیدگی در بالاترین

سطح بود. به بیانی دیگر، در بیست سال میان ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵ در کمیت و کیفیت نیروی انسانی متخصص در ایران تحول چشمگیر روی داد، اگرچه، به علت توسعه و رشد سریع اقتصاد و صنعت، ایران همواره در طی این دوران از نظر نیروی انسانی در مضیقه بود.

شاه لویح ششگانه انقلاب سفید را در دی ماه ۱۳۴۱ برای همه پرسى اعلام کرد. دو اصل از شش اصل اولیه انقلاب اصلاحات ارضی و اصلاح قانون انتخابات. بویژه در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران تأثیر گذاشت. الغاء رژیم ارباب رعیتی، صرفنظر از مسائل اقتصادی مترتب برآن، ساختار قدرت را در جامعه روستائی ایران دگرگون کرد و مبانی دموکراسی را برای آینده آماده نمود. براساس قانون انتخابات زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را به دست آوردند، و برای اولین بار رسماً شهروند و صاحب حقوق متساوی شهروندی شناخته شدند.

اعطای حق رأی به زنان از دست آوردهای عمده این دوران به شمار می رود. برخلاف روال نوشته های مربوط به این زمان، زنان برای دست یابی به این حق سال ها تلاش کرده بودند. از کشف حجاب تا انقلاب سفید، سازمان های مختلف زنان در زمینه های گوناگون اجتماعی و فرهنگی برای بهبود وضع زنان در ایران فعالیت کردند. آن دسته از زنان که در انتخابات پس از قانون اصلاحیه انتخابات به مجلس شورا و سنا انتخاب شدند هر یک سال ها برای پیشبرد حقوق زنان جنگیده بودند.^{۲۰} معذک، اصلاح قانون انتخابات از سوی دولت و شاه مستلزم جرأت و جسارت سیاسی بود، زیرا در عرصه اجتماعی زنان توانائی مقابله با نظام مردسالار، بویژه روحانیون، را نداشتند و بی پشتیبانی حکومت نمی توانستند در برابر مخالفت نیروهای واپس گرا به حقوق شهروندی دست یابند. از آن پس، زنان به سرعت در صحنه های اجتماعی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی پیش رفتند. حضور روزافزون آنان در نظام حکومتی و در جامعه کمک کرد تا خواسته هایشان راستقیم و آسان تر به تصمیم گیران سیاسی ارائه کنند و در مواردی بقبولانند. از جمله، زنان با گذراندن دو قانون حمایت خانواده به حقوق و فضاهای فردی و انسانی تازه دست یافتند؛^{۲۱} با سازمان های بین المللی زنان ارتباط گسترده برقرار کردند و در بسیاری از تصمیمات بین المللی، از جمله در کنفرانس بین المللی حقوق زن در مکزیکوسیتی در سال ۱۹۷۵، که به اعلام سال های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵ به عنوان دهه زن انجامید، رهبری داشتند.^{۲۲} ارتباط های متنوع داخلی و خارجی برای آنها پایگاه های سیاسی و حقوقی ایجاد کرد، آن چنان که براساس آن، با

تصویب "برنامه کار" (Plan of Action) در آخرین سال های قبل از انقلاب اسلامی، دولت ایران عملاً قبول کرد که همه مسائل مربوط به فرد، اجتماع و اقتصاد با حقوق و نیازمندی های زنان ارتباط تنگاتنگ دارد و بنابراین زنان می توانند و باید در تصمیم گیری راجع به آنها مداخله کنند.^{۲۳}

انقلاب سفید و در پی آمد آن برنامه های عمرانی سوم و چهارم و پنجم به تحوّل عظیم در شرایط اقتصادی و اجتماعی مردم ایران انجامید. در پانزده سال میان ۱۳۴۱ و ۱۳۵۶ متوسط رشد صنعتی در سال از ۲۰ درصد گذشت و نیروی کار صنعتی دوبرابر شد. تولید ناخالص ملی سیزده برابر شد و از ۴ میلیارد دلار در ۱۳۴۱ به ۵۳/۵ میلیارد دلار در ۱۳۵۵ رسید. درآمد سرانه، که در آغاز این دوره ۱۹۵ دلار بود، در همین مدت ۸ برابر بالا رفت و در سال انقلاب از ۲۳۰۰ دلار گذشت. در تصویری درازمدت تر، از ۱۳۰۴، زمان تاجگذاری رضاشاه، تا ۱۳۵۵ تولید ناخالص ملی ۷۰۰ برابر، درآمد سرانه ۲۰۰ برابر، تولید سرمایه داخلی ۳۴۰۰ برابر، و واردات ۱۰۰۰ برابر افزایش یافت.^{۲۴}

صنعت نفت، که درآمد آن سوخت موتور رشد اقتصادی کشور را تأمین می کرد در این سال ها تحول عمده پیدا کرد. پس از اولتیماتوم شاه و دولت به نمایندگان کنسرسیوم در اوایل دهه ۷۰ میلادی، مذاکرات برای انعقاد قرارداد جدید از اوایل سال ۱۹۷۳ آغاز شد و در ژوئیه ۱۹۷۳، مطابق با مرداد ۱۳۵۲، به امضای «قرارداد فروش و خرید» انجامید. براساس این قرارداد شرکت ملی نفت ایران علاوه بر مالکیت تأسیسات و ذخائر نفتی، اداره و کنترل کامل عملیات صنعت نفت در حوزه قرارداد، اعم از اکتشاف، توسعه، سرمایه گذاری، تولید، پالایش، و حمل و نقل نفت خام و گاز و فرآورده های نفتی را کلاً به عهده گرفت و شرکت های عضو کنسرسیوم فقط به صورت خریداران نفت و مشتریان شرکت ملی نفت درآمدند.^{۲۵} در طی این سال ها، تا زمان انقلاب، شرکت ملی نفت ایران تنها عضو اوپک در خاورمیانه بود که توانست به جرگه شرکت های بین المللی نفتی وارد شود و در صحنه بین المللی نقش مؤثری داشته باشد. به عنوان مثال، قرار شد با شرکت بریتیش پترولیوم مشترکاً وارد امر اکتشاف در دریای شمال شود؛ در مدرس با شرکت آموکو و دولت هند متفقاً پالایشگاه بسازد؛ با شرکت فرانسوی توتال (Total) و شرکت دولتی آفریقای جنوبی در آفریقای جنوبی پالایشگاه احداث کند؛ در ایران، با مشارکت شرکت شل پالایشگاه تأسیس کند و فرآورده های نفتی را از طریق شبکه توزیع و فروش آن شرکت به بازار بین المللی عرضه کند؛ و یا با مشارکت شرکت های "انی" و "اجیپ" در اروپا پالایشگاه و

پمپ های بنزین با آرم NIOC تأسیس کند. به گفته پرویزمینا: «اگر وضع ادامه پیدا کرده بود امروز ما در سطح بین المللی در خیلی از کشورهای عمده صنعتی و مصرف کننده جهان صاحب پالایشگاه و مراکز توزیع پخش مواد نفتی بودیم، و در بعضی از مناطق نفتی جهان به منابع نفتی رسیده بودیم، و در دریای شمال، خاور دور، خلیج مکزیک و غیره فعالیت داشتیم. برنامه ها این بود که ما نیز مانند سایر شرکت های عمده نفتی از قبیل شل، و بی پی و اکسون در سطح جهانی در تمام رشته های صنعت نفت شرکت مؤثر داشته باشیم. هیچ مانعی دیگر سر راه ما نبود. ما را به عنوان یک عضو جامعه بین المللی نفت پذیرفته بودند و دیالوگی و گفتگویی که با هم داشتیم دیالوگ دوطرفی بود که زبان همدیگر را به خوبی می فهمیدند».^{۲۶}

در زمینه گاز نیز ایران به پیشرفت های بزرگ نائل شد. اولین قرارداد احداث شاه لوله و فروش گاز به شوروی در سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۶) میان ایران و شوروی امضاء شد که براساس آن ۵۶ میلیارد مترمکعب گاز بر پایه تهاتر برای مدت ۱۵ سال به شوروی صادر شود. ده سال بعد، قرارداد فروش گاز شاه لوله دوم گاز میان ایران، شوروی، آلمان، فرانسه و اطریش به امضاء رسید که براساس آن ۱۷ میلیارد مترمکعب در سال گاز از طریق شوروی به اروپا صادر می شد. پس از انقلاب، صدور گاز به شوروی از طریق شاه لوله اول قطع و قرارداد شاه لوله دوم ملغی اعلام گردید.^{۲۷}

در زمینه پتروشیمی، به منظور بهره گیری از گازهای حاصله از استخراج نفت که سوزانده می شد، پایه گذاری صنعت پتروشیمی و کسب تکنولوژی مربوطه، و نیز ایجاد درآمد برای کشور از طریق صادرات محصولات پتروشیمی و تأمین مصارف داخلی، در مهرماه سال ۱۳۵۰ (اکتبر ۱۹۷۱) قرارداد اصلی مشارکت بین شرکت ملی صنایع پتروشیمی و شرکت میتسوئی منعقد شد. تا زمان انقلاب بیش از ۷۵ درصد مجتمع پتروشیمی بندر شاهپور (امام خمینی، پس از انقلاب) ساخته شد، اما، طرف ژاپنی، به دلیل انقلاب و سپس جنگ، از ادامه کار سرباز زد.^{۲۸} در نتیجه، صنعت پتروشیمی ایران، که در زمان خود از پیشروان این صنعت در منطقه بود، همانند صنعت گاز، اینک کلاً از بازار بین المللی خارج شده است. دگرگونی اقتصادی ناگزیر با تحولات دیگر جامعه همراه شد. آموزش در همه سطوح گسترش پیدا کرد. تعداد دانشجویان در داخل و خارج ایران افزایش چشمگیر یافت. سواد آموزی، که در سال ۱۳۴۳ به ابتکار شاه و دولت ایران در دستور عمومی سازمان ملل متحد قرار گرفت، در سال ۱۳۵۵، پس از بررسی نتایج

دهه بین المللی سواد آموزی در کنفرانس بین المللی ای که به همان نام در تخت جمشید تشکیل شد، در ایران به «آموزش غیر رسمی تمام عمر» بر پایه مشارکت مردمی و همکاری دولت و مردم تبدیل گشت و تا سال انقلاب نزدیک به ۲۰ هزار کمیته محلی در روستاها و شهرهای کوچک و بزرگ برای شکل دهی و رهبری آن تشکیل شد.^{۱۱} در دهه شصت، بخش خصوصی، با همکاری دولت، با شتاب رشد کرد و موازی آن سرمایه داران، مدیران صنعتی، و ساختارهای کارگری به توانمندی های تازه دست یافتند.^{۱۲} در همان حال، آگاهی به ارزش میراث فرهنگی کشور و نیاز به حفظ آن برای نسل های آینده رو به فزونی گذاشت و به ایجاد تشکیلات و ساز و برگ ضروری برای کشف و حفظ این گونه آثار انجامید. توجه به محیط زیست در برنامه های دولت اولویت یافت و مهم تر از آن بخش عمده ای از جامعه به اهمیت و نیاز به توجه به آن در شهرها، روستاها، جنگل ها، و آب ها پی بردند.^{۱۳}

بالا رفتن قیمت نفت

چرا از میان رخدادهای تعیین کننده سیاسی- مانند تأسیس حزب رستاخیز، ایجاد کمیسیون شاهنشاهی، و یا، در سطح گسترده تری، کاستی های مشارکت سیاسی- و بسیاری پدیده های دیگر که هر یک بر شکل گیری شرایط سیاسی ایران در نیمه آخر دهه پنجاه عمیقاً تأثیر گذاردند، در این نوشتار برافزایش قیمت نفت خاصه تأکید شده و این واقعه، که در برداشت اول تنها یک پدیده تجاری به نظر می آید، هم عرض رخدادهای سرنوشت سازی، مانند ملی شدن صنعت نفت و انقلاب سفید قرار گرفته است؟ پاسخ این است که در ایران، مانند دیگر کشورهای مشابه، سیاستگزاری، بویژه در زمان اولویت «ملی گرایی توسعه جو» تابع ویژگی ها و نوسانات صنعت نفت بوده است. گروهی از پژوهشگران شرایط «دولت های معدن دار»^{۱۴} معتقدند که کشورهایی که حیات اقتصادی آنها تابع درآمدهای ناشی از یک کالای معدنی است، الزاماً سیاست های خاصی را بر می گزینند و این الزام در مورد کشورهای نفت خیز صادق تر و فراگیرتر است. در اثبات این ادعا معمولاً به نکات زیر اشاره می شود:

کشورهای معدن دار از نظر اقتصادی تنها به یک منبع درآمد وابسته اند و این وابستگی در کشورهای نفت خیز بسیار شدید است. صنعت نفت از یک سو بسیار «سرمایه بر» و از سوی دیگر از نظر رابطه با محیط اجتماعی بسته و محدود است. به علت نیاز به تکنولوژی و سرمایه و فقر کشورهای نفت خیز در این زمینه ها، در کشورهای نفت خیز مالکیت و یا کنترل نفت، که تنها منابع

درآمد آنهاست، در دست خارجی است، و نیز به علت رابطه میان سرمایه و کار نرخ مزد کارگران در این صنعت از متوسط نرخ مزد در بخش های دیگر به مراتب بالاتر است. نفت، مانند سایر معادن و برعکس کالاهای کشاورزی، تمام شدنی است؛ از این جهت به عنوان زیر بنای مالی کشور بر انتخاب شیوه رشد، و نیز سرعت رشد بخش های دیگر، تأثیر می گذارد. درآمد از نفت در مقایسه با درآمد از سایر کالاها بسیار بالا است و سطح آن عمدتاً به شرایط بازار بین المللی، کیفیت نفت استخراجی، و ویژگی نفت به عنوان یک کالای سوق الجیشی بین المللی مرتبط است. در نتیجه، در طی تاریخ نفت کنترل کشورهای تولید کننده بر آن ناچیز بوده است. در همان حال، به علت ویژگی های استراتژیکی نفت، تقاضا برای آن "کم نوسان" (inelastic) است. در کشورهای در حال توسعه، درآمد نفت یک پارچه در اختیار دولت قرار می گیرد و از این جهت بر رابطه میان دولت و مردم، که در شرایط معمول به علت نیاز ناگزیر دولت به اخذ مالیات معطوف به مشارکت مردمی است، تأثیر منفی می گذارد. در کشورهای نفت خیز، به علت ویژگی های نفت، دولت ناگزیر است از یک طرف هرچه می تواند از محیط بین المللی که مصرف کننده نفت است درآمد تحصیل کند و، از سوی دیگر، این درآمد را براساس تصویری که از شیوه توسعه دارد میان بخش های گوناگون تقسیم نماید. در فرایند این تصمیم گیری نقش بخش خصوصی معمولاً ناچیز بوده است.

همانطور که در بالا توضیح شد، به علت تفاوت فاحشی که در طول تاریخ تولید و مصرف نفت میان توانمندی های اقتصادی و تکنولوژیکی کشورهای نفت خیز و جوامع مصرف کننده نفت وجود داشته، کشورهای نفت خیز، از جمله ایران، مداوماً استثمار شده اند. پس از وقایع سیاسی و اقتصادی مترتب بر ملی شدن صنعت نفت دولت ایران اجباراً از موضع ضعف قرارداد کنسرسیوم را امضاء کرد. از آن پس، کوشش شاه و دولت همواره براین بود که از یک سو با فشار بر اعضای کنسرسیوم در آمد ایران را از نفت افزایش دهند، و از سوی دیگر درآمد نفت را برای بالا بردن توانمندی های اقتصادی و تکنولوژیکی جامعه به کار گیرند. از آنجا که بر اساس ارزیابی ذخائر موجود تصور می شد که نفت بیش از ۲۵ تا ۳۵ سال به عنوان منبع تولید ارز دوام نخواهد آورد، شاه و دولت می کوشیدند که هم در زمینه اخذ درآمد و هم در زمینه ساختن زیر بنا و پیشبرد اقتصاد به حداکثر ممکن در حداقل زمان دست یابند. در طی دهه های پنجاه و شصت میلادی دو رویداد یکی کاهش نسبی قدرت کمپانی های بزرگ نفتی و

دیگری افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی ایران- بر توانائی نسبی دولت در برابر کمپانی های خارجی افزود. در نتیجه، در سال ۱۹۷۱، که اولین جلسه گردهم آئی اعضای اوپک در حوزه خلیج فارس تشکیل شد، دولت ایران در شرایطی بود که بتواند در زمینه احقاق حق مردم ایران نقشی عمده ایفا کند.

درفاصله میان کنفرانس تهران در سال ۱۹۷۱ و ژانویه ۱۹۷۴ بهای اعلان شده نفت خام شاخص خلیج فارس از $1/80$ دلار هر بشکه به $11/65$ دلار هر بشکه افزایش یافت. بر مبنای این قیمت، درآمد دولت از هر بشکه نفت خام، پس از محاسبه مالیات و بهره مالکانه و در نظر گرفتن هزینه عملیاتی نفت خام صادراتی، معادل هفت دلار می شد. در دسامبر ۱۹۷۴، به پیشنهاد شاه و دولت ایران، اعضای اوپک پذیرفتند که بر اساس قیمت واحدی درآمد دولت ها از هفت دلار به ده دلار و دوازده سنت هر بشکه افزایش یابد. در نتیجه، با احتساب افزایش تولید، بین سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۷۵ درآمد ایران از نفت از ۲۰۰ میلیون دلار به ۲۰ میلیارد دلار، یعنی صد برابر، افزایش یافت.^{۳۳}

افزایش بی سابقه درآمد نفت به تجدید نظر در برنامه پنجم عمرانی (۱۳۵۶-۱۳۵۲) و افزایش نجومی ارقام دریافت ها و پرداخت های دولت انجامید و در نتیجه برای کشور چند پی آمد عمده داشت. اولاً تبدیل قرارداد کنسرسیوم به قرارداد فروش و خرید همراه با چند برابر شدن درآمد مملکت شاه، دست اندرکاران و بخش بزرگی از جامعه را چنان هیجان زده کرد که استدلال کسانی که با واقع بینی بیشتری به محدودیت های زیر بنای کشور برای جذب این درآمد می اندیشیدند را نزد آنان بی رنگ می نمود. به گفته محمد رضا شاه، نفت بالاخره به صورت کامل ملی شد و در نتیجه ایران توانست از این منبع مستقیماً و کاملاً در پی «هدف هائی والاتر و عظیم تر برای توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور» استفاده کند.^{۳۴} دوم، توانمندی نسبی مالی دولت در برابر بخش خصوصی به شدت افزایش یافت و در نتیجه بر عدم همگنی قدرت های اقتصادی و سیاسی نیز تأثیر گذاشت. سوم، به علت ویژگی های نفت به عنوان منبع درآمد، علی رغم تأکیدى که در برنامه پنجم تجدید نظر شده بر هدف هائی از قبیل ارتقاء کیفیت زندگی گروهها و قشرهای اجتماعی کشور؛ رشد مداوم اقتصادی همراه با حداقل افزایش قیمت ها؛ ارتقاء سطح معیشت گروه های کم درآمد؛ و گسترش عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شده بود، بخش قابل ملاحظه ای از درآمد به طرح های بزرگ سرمایه بر تخصیص داده شد و در نتیجه تعادل نسبی بخش های اقتصادی، اجتماعی و جغرافیائی بیش از پیش به هم

خورد. چهارم، عدم تعادل عرضه و تقاضا، نرخ رشد تورم را، که در طی برنامه های سوم و چهارم بین سه تا چهار درصد کنترل شده بود، بالا برد و در نتیجه معیشت را بویژه برای حقوق بگیران بخش خصوصی و دولتی مشکل کرد. پنجم، گسترش فزاینده برنامه های عمرانی کشور را با تنگناهای ژرف زیر بنائی روبرو کرد که نتیجه آن از یک سو به هدر رفتن بخشی از منابع مالی کشور بود، و از سوی دیگر به اتخاذ تصمیم هائی مانند توسل به تهدید و فشار برای مبارزه با تورم و ایجاد کمیسیون شاهنشاهی انجامید، که اگرچه هدف سازمان اخیر بررسی تنگناها و روشن کردن دلایل آن بود، اما، نتیجه اش تبلیغ عدم کارآئی دولت از یک سو و انزجار بخش بزرگی از صاحبمنصبان دولتی از سوی دیگر شد.

سیاست هائی از نوع تأسیس حزب رستاخیز، استفاده از دانشجویان برای کنترل گرانفروشی، و یا به کارگرفتن حربه کمیسیون شاهنشاهی برای افزایش کارآئی همه کم و بیش واکنش هائی به تضادهای میان اهداف بلند پروازانه رشد و توسعه و محدودیت های زیربنائی کشور در زمینه جذب نهاده ها (inputs) بودند. باید در نظر داشت که محدودیت های زیربنائی شناخته شده بودند. در فصل اول خلاصه تجدید نظر شده برنامه پنجم این محدودیت ها عرضه نیروی انسانی متخصص؛ ظرفیت واقعی و بالقوه تأسیسات زیربنائی از جمله بندرها، شبکه راه ها، و راه آهن؛ عرضه انواع مختلف نیرو (انرژی)؛ و مصالح ساختمانی از جمله سیمان و آهن نام برده شده اند. در همین بخش آمده است: «در جریان رشد سریع اقتصادی، قدرت تولیدی کشور همگام با افزایش منابع مالی و ارزی فزونی نیافته است. در نتیجه امکانات مالی بخش عمومی و قدرت خرید بخش خصوصی به مراتب بیشتر از حداکثر امکانات تولیدات داخلی بوده است و وجود تورم در سطح بین المللی و وجود تنگناهای وارداتی و راه ها، امکانات بالقوه کشور را برای استفاده از بازارهای خارجی برای رفع دشواری ها و کمبودهای داخلی محدود کرده است.»^{۳۵} محدودیت ها، به علت اینکه در سال های ۵۳ و ۵۴ هم افزایش درآمد نفت و هم افزایش تقاضاهای بخش دولتی و بخش خصوصی بیش از حد پیش بینی شده بود، به تنش ها و تضادهائی بیش از پیش بینی دولت انجامید. با توجه به هشدارهای منعکس در برنامه، تا سال ۱۳۵۶، هم شاه و هم دولت به عدم توانائی نظام در کشیدن بار رشد و توسعه اقتصادی مورد نظر آگاه شدند. این آگاهی به اتخاذ سیاست هائی در زمینه متوقف ساختن برخی از پروژه های بزرگ، مانند پایگاه دریائی چاه بهار و طرح برقی کردن راه آهن، و نیز بازکردن فضای سیاسی کشور انجامید. اما، تا این زمان، جنبش انقلابی آغاز شده بود و در نهایت

رژیم پهلوی ساقط و جنبش تبدیل به انقلاب اسلامی شد.^{۳۶}

ایران در آستانه انقلاب

در آستانه انقلاب، در نیمه دوم سال ۱۳۵۷، جامعه ایران دیگر یک جامعه سنتی نبود. تحول بخش‌های عمده ای از جامعه از حالت سنتی به غیر سنتی در امتداد دو محور مادی و ذهنی، بر پایه دگرگونی اقتصادی و فن آوری از یک سو و دگرگونی فرهنگی از سوی دیگر با سرعت در جریان بود. ترکیب اقتصادی و فرهنگی جامعه آمیخته با تضادی فزاینده بود. از نظر اقتصادی، افزایش درآمدسرانه از صد دلار در سال ۱۳۳۲ به بیش از ۲۰۰۰ دلار در سال ۱۳۵۷ و دگرگونی‌هایی که در نرخ سرمایه گذاری، تولید، و مصرف رخ داده بود، نه تنها شیوه زندگی و نیز خواسته های بخش بزرگی از مردم، بلکه ارتباط گروه های اجتماعی را با یکدیگر و نیز در رابطه با فن آوری دگرگون کرده بود. هریک از گروه های اجتماعی، بسته به وضع خود در راستای تحول از وضع سنتی به غیر سنتی، ترکیب خاصی از ارزش های بومی و غیر بومی را به عنوان پاره ای از تشکل فرهنگی به خود گرفته بودند. حقیقت جامعه بیش از پیش در تضاد، دگرگونی و تحول عینیت می یافت. در طی زمان، بویژه در دو دهه چهل و پنجاه شمسی هجری، گروه های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی گوناگون در بستر جامعه رشد کرده و توانا شده بودند و اینک خواستار مشارکت در سیاستگزاری بودند، اما، نظام حکومتی در تبدیل توانمندی های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به توانمندی سیاسی توفیق نیافته بود.

ایران از نظر نظامی در منطقه خلیج فارس نیرومند ترین کشور بود، و با توجه به روابطی که با کشورهای دیگر در منطقه و مناوای آن داشت احتمال اینکه مورد حمله نیروهای خارجی قرار گیرد ناچیز بود.

علم در ایران در مسیر بومی شدن بود؛ آموزش و پژوهش عالی نه تنها در ایران گسترش یافته بود،^{۳۷} بلکه رابطه میان بسیاری از دانشگاه ها و دیگر مراکز آموزشی و پژوهشی ایران و دانشگاه ها و مراکز مشابه علمی - پژوهشی در کشورهای دیگر، بویژه در امریکا و اروپا، به تدریج نهادینه می شد. در حقیقت، در بسیاری زمینه هایی که اینک، در مرز گذار به سده بیست و یکم، به عنوان ره نشانه های پیشرفت شناخته شده اند - رشد فن آوری، حرکت در جهت اخذ قابلیت رقابت در سطح جهانی، مشارکت زنان، توجه به محیط زیست، و مانند آن -

ایران در رده بالای کشورهای جهان سوم قرار داشت. مضافاً، نفت شرط کافی برای توجیه توسعه اقتصادی در ایران نبود، زیرا در سال های میان ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۲ میلادی به جز لیبی و عربستان سعودی، دیگر کشورهای عضو اوپک، که همگی از درآمد نفت برخوردار بودند، از نظر اقتصادی کارنامه درخشانی نداشتند، و در مورد لیبی و عربستان رشد اقتصادی عمدتاً به افزایش درآمد نفت مربوط بود.^{۳۸} به این نکته نیز باید توجه داشت که، تا زمان انقلاب، دولت ایران تقریباً تمام اشتباهاتی را که می توانست در واکنش به افزایش سریع قیمت نفت مرتکب شود، شده بود. شاهد این ادعا نه تنها تغییر جهتی است که رژیم پهلوی در دوسال آخر پیش از انقلاب در رابطه با طرح های بزرگ داد، بلکه، هم چنین، مدارکی است که در رابطه با سازماندهی و ساماندهی توسعه اقتصادی در شرایط پس از افزایش قیمت نفت از آن زمان در دست است. گویا ترین این مدارک طرح آمایش سرزمین،^{۳۹} چشم انداز بیست ساله توسعه اقتصادی در ایران، و برنامه عمرانی ششم^{۴۰} هریک به تنهایی و در مجموع گواه آگاهی یابی دولت به اشتباهات گذشته و نیاز به اتخاذ رهنمودهای تازه است. انا رژیم جمهوری اسلامی، پیرو اصول بنیانی انقلاب اسلامی، مضمناً در جهت مخالف همه رهنمودهای موجود گام برداشت.

بنیان حکومت در جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی در آغاز کوشید تا دریافت خود را از آرمانشهری که براساس بینش و تعهد بنیانی خود از «زندگی با تقوا» تصور کرده بود همچون ایدئولوژی مسلط در ضمیر مردم ایران مستقر سازد. این تلاش در عمل و به تدریج با واکنش شدید شهروندان روبرو شد و کنش و واکنش حکومت و مردم در این دوره جوهر و شکل سیاست کلان در ایران را تبیین کرد. طبعاً، به علت چندگونگی فرهنگی و اجتماعی ایرانیان در زمان انقلاب، که نتیجه تحوّل مدام جامعه در درازنای بیش از یک سده و دگرذیسی آن از حالت سنتی به حالت های غیر سنتی است، نماد خارجی سیاست کلان همه جا همسان و همگون نمی توانست باشد. بینش آرمانشهری نظام در بخش هایی از «ترکیب فرهنگی» ایرانیان پایگاه داشت و از این رو از ابتدا از سوی گروهی از پیروان و نیز مردم عادی پشتیبانی شد. از سوی دیگر، این بینش با ابعاد وسیعی از این ترکیب فرهنگی در تضاد بود و در نتیجه افراد و گروه های اجتماعی، در درون و برون حکومت، هریک به فراخور موضع خود در گستره فرهنگی ایران، در برابر سیاست های نظام واکنش نشان داده اند. در همان حال، ناتوانی رژیم در گریز از چنبره اصولی که معرّف

مشروعیتش هستند، نه تنها تضاد میان مردم و رژیم، که تضاد میان گروه های اجتماعی و نیز گروه بندی های درون رژیم را تشدید کرده است.

اصولی که معرف مشروعیت جمهوری اسلامی نزد زبندگان نظام اند و پایگاه رفتار آنها را شکل میدهند، عمدتاً در قانون اساسی تبیین شده‌اند. از این رو، قانون اساسی جمهوری اسلامی الزاماً منبع آغازین پژوهش درباره چونی و چندی جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. فارغ از چارچوب این قانون نه می‌توان منطق سیاست‌هائی که جمهوری اسلامی اتخاذ می‌کند را دریافت، و نه منطق عجز جمهوری اسلامی در اتخاذ سیاست‌هائی که منطق عمومی حکم بر اتخاذ آنها می‌کند. از سوی دیگر توجه به منطق درونی قانون اساسی جمهوری اسلامی به ما یاری می‌دهد که نه تنها روابط میان ساختارهای گوناگون حاکمیت در رژیم، از جمله رابطه میان «ولایت» و «دولت» را شفاف کنیم، بلکه پایگاه حقوقی و سیاسی مفاهیمی از نوع «قانونمندی» در جمهوری اسلامی را نیز از پایگاه‌های حقوقی-منطقی آن در اصطلاح عمومی قانون و قانونمندی تمیز دهیم. با توجه به این نکات، پیش از پرداختن به شیوه‌های نگرش به جمهوری اسلامی و رابطه آن با مردم، ابتدا، به اختصار، به تشریح مبانی این قانون می‌پردازیم.

مرکزیت ولایت در قانون اساسی

در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است که «ویژگی بنیاد این انقلاب نسبت به دیگر نهضت های ایران در سده اخیر مکتبی و اسلامی بودن آن است». شکست نهضت های دیگر در ایران نتیجه «دور شدن این مبارزات از مواضع اصیل اسلامی» است. « طرح حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه . . . راه اصیل مبارزه مکتبی اسلام» برای ایجاد حکومت اسلامی است. حکومت از دیدگاه اسلام «تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهائی (حرکت به سوی الله) بگشاید». « در ایجاد نهادها و بنیادهای سیاسی که خود پایه تشکیل جامعه است براساس تلقی مکتبی، صاحبان عهده دار حکومت و اداره مملکت می‌گردند و قانونگذاری که مبین ضابطه های مدیریت اجتماعی است بر مدار قرآن و سنت جریان می‌یابد. بنابراین نظارت دقیق و جدی از ناحیه اسلام‌شناسان عادل و پرهیزکار و متعهد (فقهای عادل) امری محتوم و ضروری است». اقتصاد وسیله است نه هدف و سیستم قضائی «بر پایه عدل اسلامی و متشکل از قضات عادل آشنا به ضوابط دقیق دینی» است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی برای به ثمر رساندن اهداف و انگیزه های فوق، و با آگاهی تاریخی از شکست ها و ناکامی های روحانیون در جنبش های سیاسی گذشته، با منطقی ناگزیر حاکمیت سیاسی را با اقتدار روحانیت پیوند می دهد. برابر اصل دوم، ایمان به خدا و اختصاص حاکمیت و تشریع به او؛ نقش بنیادی وحی الهی در بیان قوانین؛ نقش اساسی رهبری مستمر امامت؛ و نیز کرامت و ارزش والا و آزاد توأم با مسئولیت انسان در برابر خدا، که از راه اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط براساس کتاب و سنت معصومین تأمین می شود؛ پایه نظام جمهوری اسلامی است. در اصل سوم دولت موظف می شود فعالیت های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود را در راه نیل به اهداف بالا انجام دهد. در اصل یکصد و دهم تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی و نظارت بر حسن اجرای آنها به عهده رهبر قرار می گیرد و، برای تأمین اقتدار ضروری برای انجام این وظایف، فرماندهی کل نیروهای مسلح؛ نصب و عزل فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس سازمان رادیو و تلویزیون، فرماندهان کل نیروهای نظامی و انتظامی و سپاه پاسداران؛ امضاء حکم رئیس جمهور و در تحت شرایطی عزل او؛ و برخی قدرت های دیگر در اختیار او قرار می گیرد. به موجب اصل پنجاه و هفتم، قوای حاکم در جمهوری اسلامی، یعنی مقننه، مجریه و قضائیه، که مستقل از یکدیگرند، زیر نظر ولایت مطلقه امر و امام امت اعمال می گردند. براساس اصل پنجاه و هشتم «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می شود» اما، مطابق اصل نود و سوم «مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد». بنا بر اصل نود و یکم شورای نگهبان، متشکل از شش فقیه و شش حقوقدان، «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها» تشکیل می شود. فقهای شورای نگهبان را رهبر انتخاب و منصوب می کند؛ حقوقدانان را مجلس از میان «حقوقدانان مسلمان که بوسیله رئیس قوه قضائیه (که خود منصوب رهبر است) به مجلس شورای اسلامی معرفی می شوند» انتخاب می کند. کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود (اصل ۹۴). «تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی برعهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است» (اصل ۹۶). همین طور، تفسیر قانون اساسی (اصل ۹۸) و نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای

اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی بر عهده شورای نگهبان است. رئیس جمهور مسئول اجرای قانون اساسی است، که از سوی شورای نگهبان تفسیر می‌شود، و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد (اصل ۱۱۳) و موظف است «مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضا کند و برای اجرا در اختیار مسئولان بگذارد» (اصل ۱۲۳). ولی فقیه برای انجام وظایفش از مجمع تشخیص مصلحت نظام کمک می‌گیرد که، مطابق اصل یکصد و دوازده، اعضای ثابت و متغیر آن را خود تعیین و منصوب می‌کند. مطابق همین اصل، «مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با درنظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود».

ولایت خامنه‌ای در مقایسه با ولایت خمینی

آشکارا، در جمهوری اسلامی «ولایت» محور اصلی نظام و تجسم مشروعیت آن است. آیت‌الله روح‌الله خمینی پس از تبعید از ایران، در دوران اقامت در نجف، در سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش به تدریج عنصر ولایت در حکومت را، که در درازنای تحول فلسفه و فقه اسلامی جای جای از سوی برخی از فقهای شیعه مطرح شده اما هرگز صورت عمل پذیرفته بود، شرط مشروعیت حکومت اسلامی اعلام کرد. در آغاز استقرار جمهوری اسلامی حکومت و مشروعیت در شخص خمینی متجلی بود. به گفته علی‌اکبر رفسنجانی، رئیس جمهوری سابق و رئیس کنونی شورای مصلحت نظام، از آنجا که «امام» در هر صورت به‌عنوان ولی فقیه و ولی‌امر رفتار می‌کرد، قرار دادن مفهوم ولایت در قانون اساسی به منزله قانونی نمودن واقعیت بود. همین واقعیت به خمینی اجازه می‌داد که نه تنها در مسایل سیاسی که در مورد ویژگی‌های ولایت، حکومت اسلامی و حتی محکومات دین به اراده خود تصمیم بگیرد و عمل کند.

پس از درگذشت خمینی در سال ۱۳۶۹، دغدغه عمده سردمداران جمهوری اسلامی این شد که چگونه «ولایت امر» را که تا آن زمان در فرهنگ خمینی متجلی بود در چارچوب نظام نهادینه کنند. نخستین اقدام آنان انتخاب شتابزده سید علی خامنه‌ای، رئیس جمهوری وقت، به مقام ولایت فقیه بود. اما از همان

ابتدا با این پرسش روبرو شدند که چگونه خامنه ای را بدون داشتن اوصاف مرجعیت به عنوان ولی امر به مردم و علمای شیعه بقبولانند، بویژه که مراجع شناخته شده حاضر از نظر مذهبی و فقهی و نیز از دید مردم بر ولی فقیه منتخب آنان اولی و ارجح بودند. در برابر ایرادهای فقهی و مذهبی، زیدگان به ناچار ولایت را از مرجعیت جدا ساختند و با این اقدام آن را به یک مقام سیاسی تنزل دادند.

جدایی مرجعیت و ولایت همراه با فقدان فرهنگمندی، به ولایت خامنه‌ای ویژگی‌های خاص بخشیده و نیز آن را از چند جهت از ولایت خمینی متمایز ساخته است. مهمترین وجه تمایز ولایت خامنه‌ای و خمینی این است که ولایت خمینی بر پیروانش از شخص خمینی نشأت می‌گرفت، در حالی که در مورد خامنه‌ای ولایت آشکارا نتیجه تصمیم‌گیری و توافق دیگر زیدگان است. دوم، بر خلاف دوران زعامت خمینی که اقتدار ولایت از خمینی حادث می‌شد و در نتیجه «امام» در تفسیر ولایت آزاد بود، اینک اقتدار ولایت در رابطه با سنت خمینی از یک سو و ویژگی‌های قانون اساسی از سوی دیگر شکل می‌گیرد. بنابراین، ولی فقیه نمی‌تواند بی‌توجه به این دو منبع تصمیم سیاسی و یا حقوقی بگیرد. سوم، برخلاف زمان خمینی، که تاکید بر قانونمندی اقتدار ولی فقیه را محدود می‌کرد، در زمان خامنه‌ای، برعکس، تاکید بر قانونمندی اقتدار ولی فقیه را، که عمدتاً از قانون اساسی منبعت می‌شود، افزایش می‌دهد. چهارم، فشارهای سیاسی محیطی ولی فقیه و دیگر زیدگان را وادار می‌کند که هرچه بیشتر بر «مشروعیت» ولایت تاکید کنند، اما چون ولایت هم نقطه عطف و هم ضامن بقای نظام جمهوری اسلامی و در نتیجه خود هدف گویا و خموش فشارهای محیطی است، تاکید فزاینده بر مشروعیت ولایت بر تضادهای میان رژیم و محیط، و به تبع آن، تضادهای درون رژیم، می‌افزاید. پنجم، از آنجا که علت کوشش زیدگان در نهادینه کردن ولایت در درون رژیم و شوق آنها به ضرورت ولایت برای حفظ رژیم و، به تبع آن، حفظ دست‌اندرکاران رژیم بوده، در طی زمان نیازمندی عینی رژیم به ولایت به نهاد ولایت ارزشی کمابیش مستقل از کیفیت شخص ولی فقیه بخشیده است. در نتیجه، در سال‌های اخیر، اقتدار خامنه‌ای در مقایسه با دیگر رهبران رژیم نه تنها افزایش یافته، بلکه عمدتاً از منصب ولایت منبعت و اکنون کم و بیش مستقل از حمایت فردی دیگران اعمال می‌شود. ششم، به علت تضاد فزاینده ایدئولوژی و سیاست‌های جمهوری اسلامی با خواست‌ها و نیازمندی‌های جامعه، فرایند نهادینه شدن ولایت از حیثه گروه‌بندی‌ها و جناح‌های درون رژیم به زحمت فراتر رفته است.

سلطه گفتمان جمهوری اسلامی

این پرسش که چرا یک نظریه سیاسی که در چارچوب اولویت "اسلام" شکل گرفته با فرهنگ یک جامعه "مسلمان" در تضاد است، می توانست رهنمودی کار آمد بر شیوه تحلیل و ارزیابی نظام جمهوری اسلامی باشد. اما، در عمل، پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، اسلام و ویژگی های آن به مثابه دینی الهی- سیاسی مورد تاکید بسیاری از پژوهشگران ایرانی و غیر ایرانی در ایران و برون از ایران قرار گرفت. نه تنها گفتار و رفتار آیت الله خمینی و معاونان او، که اینک بر کشوری کلیدی در منطقه ای کلیدی حاکم شده بودند، بلکه فقه و فلسفه اسلامی، بویژه تشیع در رابطه با حکومت، سازمان و اداره "مدرسه" در اسلام، شیوه تربیت طلاب، نقش روحانیت در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و مانند آن، در صدر برنامه های پژوهشی قرار گرفتند. در طیف گسترده ای از پژوهش ها معرفت شناسی اسلام و جامعه شناسی "مردم" های مسلمان با یکدیگر درآمیختند و تجلی منطقی - سیاسی این "آمیزه"، در شمار فزاینده ای از مطالعات درباره انقلاب و پس از آن این بود که جامعه ایرانی، اگر نه یک پارچه، با اکثریت بزرگی پشتیبان نظام اسلامی است و گوئی پس از چند دهه مفارقت در دوران غربزده پهلوی دگر بار به گم شده خود دست یافته است. دراین برداشت، ایرانیانی که با "اسلامیت" نظام مسأله داشتند، یعنی «غربزدگان بیگانه با فرهنگ اصیل ایران»، که به هرحال بیش از لایه ای باریک در تارک هرم جامعه نبودند، یا خود از ایران گریختند و یا از سوی رژیم از گردونه سیاسی اخراج شدند. مسأله ای از نوع رکود اقتصادی، بیکاری، سقوط ارزش ریال، فرار مغزها، انزوای سیاسی و اقتصادی، تضادهای هنجاری و ساختاری ریشه دار در ایدئولوژی، قانون اساسی و قوانین منبعت از آنها، تروریزم دولتی، زن ستیزی و جوان ستیزی، و بالاتر از همه، در هم شکستن توان نظامی کشور و عریان قرار دادن جامعه در برابر عراق، همه و همه برپایه اندیشه پشتیبانی عظیم مردمی از انقلاب، و پس از صیقل یافتن در محک همخوانی بازیافته حکومت و ملت، مورد تحلیل و تفسیر قرار گرفتند.

در این راستا، چند پدیده بویژه بر روند تحلیل و ارزیابی جمهوری اسلامی تأثیر گذارد. از آن جمله شمار بالایی از پژوهشگران و روشنفکران ایرانی و غیرایرانی که پس از انقلاب درباره انقلاب می نوشتند، به شدت با رژیم پهلوی مخالف و در کشاکش انقلاب از انقلاب پشتیبانی کرده بودند. از این رو برای بسیاری از آنان نفی انقلاب و دستاوردهای آن مشکل بود. غالب آنان به این ترفند توسل جستند که آیت الله خمینی با گفته های خود در زمینه های آزادی و

دموکراسی آنها و مردم ایران را فریب داده است. این ادعا، البته، با توجه به اینکه آیت الله، همانند شماری دیگر از رهبران فرهمند در اروپا و آسیای قرن بیستم، مواضع خود را در نوشته ها و گفته های خود مؤکداً مطرح کرده بود، و بنابراین گرایش های سیاسی و اجتماعی او می بایستی دست کم برای پژوهشگران و روشنفکران روشن باشد، منتقد عادل را ارضاء نمی توانست کرد. هم این دسته، در دوران حکومت جمهوری اسلامی همواره رهبرانی را در درون رژیم اسلامی جسته و یافته اند که رژیم را به سوی میانه روی و مردم گرایی سوق می دهند.

پدیده دوم، تضعیف و سپس درهم شکستن نظام شوروی از یک سو و ثبات و قدرت یابی نظام سرمایه داری در غرب از سوی دیگر است. در ۲۰ سال حکومت جمهوری اسلامی، برخلاف دهه های شصت و هفتاد میلادی، روندهای انقلابی و حکومت ستیز در غرب ناچیز و غیر مؤثر بودند. به همین علت، در این زمان از فعالیت جوانان و سازمان های دانشجویی که در دهه های پیشین نقشی مؤثر در صحنه سیاسی بین المللی و به تبع آن در ایران ایفا می کردند خبری نبود. در نتیجه مبارزه رژیم در خارج از ایران یا با سازمان های مخالفی بود که از دولت مردان و بازماندگان دوران پهلوی تشکیل شده بودند و یا با افراد و سازمان هایی که رژیم ابتدا با پشتیبانی آنها پیروز شده و سپس آنها را در هم شکسته بود. نبود سازمان های مخالف کارآمد از یک سو دست رژیم را در اجرای برنامه های خود در خارج از ایران، از جمله ترور مخالفین، باز می گذاشت، و از سوی دیگر اندیشه همگنی ملت و رژیم را در ذهن اندیشه گران داخل و خارج کشور تقویت می کرد.

پدیده سوم، اشاعه ایده "نسبیت فرهنگی" (cultural relativism) در نهادهای آموزشی و پژوهشی غرب، بویژه امریکا، و بالمآل گسترش آن در نشریات و رسانه های عمومی است. مفهوم نسبیت فرهنگی در غرب بر "حق" فرد در انتخاب ارزش هائی متفاوت با ارزش های فرهنگ مسلط در جامعه استوار است و پایگاه منطقی، ارزشی، اخلاقی و تاریخی آن مجموعه حقوقی است که هر انسان تنها به دلیل انسان بودن از آن بهره مند است (universal human rights). متأسفانه، این ویژگی که محور مشروعیت مفهوم نسبیت فرهنگی است، غالباً به علل ایدئولوژیکی ندیده گرفته شده و در نتیجه رژیم هائی که مداوماً بر حقوق فردی انسان ها تجاوز می کنند و برای توجیه رفتار خود به مفهوم نسبیت فرهنگی توسل می جویند. از سوی بسیار از نویسندگان متمایل به مفهوم «نسبیت فرهنگی» پشتیبانی می شوند.

در برابر، در همین دوران مسائل دیگری در جهان مطرح شد که ابعاد آن به درون ایران نیز نفوذ می کرد. موضوع هائی مانند دموکراسی، جامعه مدنی، خصوصی سازی اقتصادی، و جهانی شدن اقتصاد و فن آوری، بویژه پس از سقوط نظام شوروی، خود را بر نهادها و ساختارهای پژوهشی، بالخصوص در غرب، تحمیل کردند. مساله این شد که چگونه می توان مبانی نظری و عاطفی جمهوری اسلامی را، که بر اولویت دستورهای الهی استوار است، با مبانی نظری و عاطفی دموکراسی و جامعه مدنی، که بر اولویت حاکمیت مردمی قرار گرفته، آشتی داد.

ظهور خاتمی

در سالهای آغازین ولایت خامنه‌ای و ریاست جمهوری رفسنجانی رژیم جمهوری اسلامی کوشید که با اتخاذ سیاست‌های تازه در زمینه‌های داخلی و خارجی به نارضائت عمومی، که پس از پایان جنگ و مرگ خمینی فرصت ابراز یافته بودند، پاسخ گوید، اما در بیشتر زمینه‌ها با شکست روبرو شد. دولت رفسنجانی سیاست توسعه اقتصادی و، به اصطلاح خود، «سازندگی» را در پیش گرفت، اما نیازمندی‌های توسعه و فن‌آوری با محدودیت‌های حقوقی و سیاسی رژیم در تضاد افتاد و در نتیجه این کوشش به جایی نرسید.^{۴۱} در همان حال، برخلاف انتظار بسیاری از ناظران سیاسی، روند و گستره شکنجه و ترور مخالفین افزایش یافت و همراه با نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی به واکنش‌های شدید در درون و بیرون کشور انجامید. در درون، جوانان، زنان، کارگران، دانشجویان، و خیل بی‌کاران در بسیاری از شهرها دست به تظاهرات زدند. رژیم با خشونت تظاهرات را سرکوب کرد، اما، در مواردی، با نمادهای تازه و هراس‌انگیزی از نارضائت، از جمله خودداری برخی نیروهای انتظامی از مقابله با تظاهرکنندگان، روبرو شد.^{۴۲} در همان حال، در صحنه بین‌المللی، اقدامات تروریستی رژیم مزید بر نارسائی‌های دیگر، از جمله فتوای قتل سلمان رشدی، گردید و در نهایت به متهم شدن سران جمهوری اسلامی از سوی برخی دادگاه‌های اروپائی به مشارکت مستقیم در ترور مخالفین سیاسی خود انجامید.^{۴۳} نتیجه این که در سال ۱۳۷۶، هنگام انتخابات ریاست جمهوری، جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور در تنگنای سیاسی شدید قرار گرفته بود.

در برابر تهدید و فشار محیط، زیدگان نظام، از جمله رفسنجانی و همکارانش، برآن شدند که به انتخابات ریاست جمهوری صورتی انسانی‌تر بخشند. از همین رو، محمد خاتمی را، که از بیت امام و سال‌ها در دوره‌های ریاست

جمهوری خامنه‌ای و رفسنجانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود، به نامزدی برگزیدند، با انتظار این که نامزد مطلوب رژیم، علی‌اکبر ناطق‌نوری، برنده انتخابات خواهد بود. در نمادی دیگر از طنز تاریخ، مردم، برخلاف گذشته که نارضائی خود را با عدم شرکت در انتخابات ظاهر می‌کردند، این بار تصمیم به مشارکت گرفتند و خاتمی، برخلاف انتظار عمومی، با اکثریت چشمگیر پیروز شد. خاتمی پیش از قبول نامزدی در انتخابات در چند زمینه با رهبری و حاکمیت به توافق رسید. محور توافق در سیاست داخلی «قانونمندی» براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین منبعث از آن و نیز مشارکت مردمی براساس «قانونمندی» بود. در زمینه سیاست خارجی، کوشش در برقراری روابط مسالمت‌آمیز با کشورهای منطقه و جهان، به استثنای آمریکا و اسرائیل، مورد توافق قرار گرفت. در واقع، یافتن راه‌حلهائی برای اجرای این دو سیاست کلی از دغدغه‌های عمده رژیم پیش از پیروزی خاتمی در انتخابات به شمار می‌رفت.

خاتمی در زمان نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری و نیز پس از انتخاب شدن به سمت رئیس جمهوری پیوسته به قانونمندی در چارچوب قوانین موجود کشور، بویژه قانون اساسی جمهوری اسلامی، تاکید کرد و آن را تنها راه رستگاری سیاسی ایرانیان دانست. موضع خاتمی با استقبال قشر وسیعی از کسانی که در نهایت به دنبال آزادی فردی، حقوق انسانی، و دموکراسی هستند روبرو شد، اگرچه هر قرائت منتقدانه از قانون اساسی موجود به روشنی نشان می‌دهد که نه تنها هدف‌های ارزشی نظام، بلکه نهادهای عمده نظام، از جمله ولایت و، در پشتیبانی از آن، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، ساختارهای قضائی و نظامی کشور، ساختارهای عمومی خبری، ساختارهای اقتصادی و دیگر ابزار قانونی حکومت و قدرت که به نهاد ولی فقیه و دیگر نهادهای غیر مردمی اولویت و توانمندی می‌بخشد، منشعب از همین قانون اساسی اند. به همین جهت، نه تنها میانه‌روهای پیرو خاتمی، بلکه اهرم‌های حاکمیت، از ولی فقیه و فرمانده سپاه پاسداران و بسیجیان و ائمه جمعه، تا "نهاد" هائی مانند بنیاد مستضعفان، همگی از قانونمندی پشتیبانی می‌کنند. دراین راستا، افراد و گروه‌های اجتماعی غیرمذهبی پشتیبان خاتمی هر یک دلائل خود را دارند. گروهی می‌اندیشند که خاتمی خواستار تضعیف تدریجی نظام اسلامی و در نهایت فراهم آوردن شرایط گذار آرام به نظام دموکراسی غیر مذهبی است. گروه دیگر برآنند که خاتمی با تاکید بر قانونمندی و مردم‌گرائی خواهی نخواهی در جهت تضعیف مبانی مشروعیت رژیم گام برمی‌دارد و از این رو پشتیبانی از او از نظر تاکتیکی

منطقی و ضروری است. تعداد بیشتری به علت رابطه عمومی که میان قانون و آزادی و دموکراسی در ذهن دارند از "قانونمندی" پشتیبانی می کنند بی آنکه به رابطه تنگاتنگ "قانونمندی" صادره از خاتمی و قانون اساسی جمهوری اسلامی توجه و یا اصولاً از جزئیات قانون اساسی جمهوری اسلامی اطلاع داشته باشند. در این میان، خاتمی به عنوان پل رابط در معادله اسلام و دموکراسی در مرکز بحث قرار گرفته و آینده ایران کمابیش منوط به توانائی های سیاسی و دیپلماتیک او شده است. در زمان نوشتن این مقاله، نزد اکثریت پژوهشگران، سیاستگذاران، و قلم زنان مسائل ایران در امریکا، اروپا و ایران خاتمی به عنوان قهرمان راه میانه روی، قانونمندی، مردم گرایی، و آشتی گرایی منطقه ای و بین المللی در گیر نبردی تعیین کننده با نیروهای واپس گرا، مردم ستیز، تروریست و صلح شکن است و در این نبرد کیهانی بر انسان های والا فرض است که از نیروهای روشنائی، که خاتمی معرف آنهاست، در برابر نیروهای اهریمنی، که تندروهایی مانند آیت الله خامنه ای، ناطق نوری، مصباح یزدی و غیره معرف آنهاست، پشتیبانی کنند. این برداشت، نزد تعداد فزاینده ای از پژوهشگران و مفسران شکل استراتژیکی درک مسأله ایران در این زمان را ترسیم می کند، باقی، ابعاد و شیوه های تاکتیکی به ثمر رساندن استراتژی است.

در عمل، پیروزی خاتمی در انتخابات خرداد ۱۳۷۶ برای رژیم به منزله شمشیری دوسویه بود: از یک سو، مشارکت گسترده مردم در انتخابات به حضور روزافزون آنان، بویژه زنان و جوانان که تا آن زمان به قدرت بالقوه خود آگاه نبودند، به صحنه سیاست انجامید و رژیم را در برابر چالشی نو قرار داد؛ از سوی دیگر، حضور خاتمی، که اینک در نقش نماد مردمی رژیم ظاهر می شد، در پیچهای برای تسکین فشارهایی که مداوماً از درون و برون کشور بر رژیم وارد می آمد گشود. در همان حال، از آنجا که در نظر رژیم خاتمی عنصری «خودی» بود، حضورش اجازه داد که جناح بندی های جدید، اگر چه متشکل از زبندگان قدیم، در درون رژیم شکل گیرد. ویژگی این جناح ها ارتباط مداوم آنها با یکدیگر و با محیط از طریق چند روزنامه، هفته نامه و ماهنامه است که، احتمالاً، در چارچوب جمهوری اسلامی، می توان از آنها به مثابه نزدیکترین پدیده به «جامعه مدنی» یاد کرد. همانگونه که اشاره شد، بیشتر کسانی که در انتخابات خرداد ۷۶ به طرفداری از خاتمی در برابر ناطق نوری برخاستند، قانونمندی را نه بر اساس قانون اساسی موجود که در چارچوب مفهوم عمومی قانون در نظام های دموکراسی، یعنی قانون منبعت از حاکمیت مردمی آنگونه که از دید آنها در قانون اساسی مشروطه

منعکس بود، تفسیر کردند. تفسیر مردمی قانون بر جناح‌های پیرو خاتمی، که اینک به نام «اصلاح‌طلب» شناخته می‌شدند، نیز تاثیر گذاشت و به تدریج در بحث قانونمندی، حداقل در میان برخی از آنان، جنبه مردمی و مشارکتی «قانونمندی» بر جنبه حقوقی آن پیشی گرفت. این روند، که از ابتدا در موضع‌گیری‌های مردمی، بویژه نزد زنان و جوانان، منعکس بود، زبندگان بنیادگرای رژیم، که اینک به نام جناح محافظه‌کار خوانده می‌شدند، را به هراس انداخت. آنان بویژه نگران بودند که اگر روند باز شدن فضای سیاسی و بازخوانی مفهوم «قانونمندی» ادامه یابد، رژیم جمهوری اسلامی قادر به کنترل نتایج مترتب بر آن نخواهد بود و مشارکت فزاینده مردمی احتمالاً به انقراض جمهوری اسلامی خواهد انجامید.

روابط گروه‌بندی‌های درون جبهه «اصلاح‌طلب» با یکدیگر و با گروه‌بندی‌های جبهه «محافظه‌کار» بر سابقه‌ای طولانی استوار است که به زمان انقلاب و روزهای آغازین جمهوری اسلامی بر می‌گردد و پیچیده‌تر از آن که بتوان در محدوده این نوشتار به آن پرداخت. آنچه مسلم است، در طی ریاست جمهوری خاتمی پشتیبانی فزاینده مردم، بویژه زنان و جوانان، بر بینش سیاسی و نیز، احتمالاً، باورهای ایدئولوژیکی اصلاح‌طلبان تاثیر گذاشته و برخی از آنها را به جستجوی راه‌هایی برای آشتی دادن دموکراسی و اسلام واداشته است. از دید محافظه‌کاران، این گرایش اصلاح‌طلبان را، به رغم تکیه بر مبانی حقوقی جمهوری اسلامی، به گونه‌ای مخاطره‌آمیز به عناصر «غیر خودی»، یعنی کسانی که در پیدایش و تکوین انقلاب و نظام مشارکت نداشته‌اند، نزدیک کرده است. محافظه‌کاران در ابتدا کوشیدند اصلاح‌طلبان را با اندرز و استدلال به مضار کج‌روی‌های خود آگاه و آنها را به راه «راست» برگردانند، اما در عمل با شکست روبرو شدند.^{۵۰} در ماه‌های اخیر، بویژه پس از انتخابات مجلس ششم، آشکارا مصمم شده‌اند که از دو طریق - خشونت و قانون - کنترل اوضاع را در دست گیرند. در زمان نوشتن این سطور، تضاد میان دو جناح چنان شدت یافته که همزیستی مسالمت‌آمیز آنان را، حداقل در برخی زمینه‌های اساسی، نامحتمل ساخته است. تضاد میان محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان الزاماً بر رابطه میان خاتمی و خامنه‌ای، از یکسو، و رابطه میان خاتمی و مردم، از سوی دیگر، تاثیر خواهد گذاشت. خاتمی و خامنه‌ای هر دو خواستار حفظ قانون اساسی جمهوری اسلامی‌اند. خاتمی می‌اندیشد که بقای رژیم به مشارکت فزاینده مردم بستگی دارد و، از آنجا که مردم متدین و ملزم به مبانی جمهوری اسلامی‌اند، می‌توان مشارکت

سیاسی آنها را با حاکمیت الهی و دیگر ویژگی‌های قانون اساسی اسلامی آشتی داد. نزد خامنه‌ای مشارکت مردم در شرایطی پسندیده است که با مبانی حکومت اسلامی، یعنی شریعت، ولایت، سنت امام، ساختارهای قانونی و مخالفت با نزدیک شدن به امریکا و اسرائیل، در تعارض نباشد. معذک، خامنه‌ای به اهمیت جذب مردم، بویژه زنان و جوانان، به نظام جمهوری اسلامی آگاه است. در مبارزه محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان، کوشش او متوجه آرام ساختن کسانی است که در طرف راست جبهه محافظه‌کاری قرار گرفته‌اند. نقش خاتمی، متقابلاً، آرام کردن طرف چپ در جبهه اصلاح‌طلبی است.

از آنجا که چالش اصلی رو در روی رژیم تامین نیازمندی‌های عینم، جامعه است و رژیم در چارچوب قانون اساسی موجود بر ارضاء آن توانا نیست^{۱۱}، موضع خامنه‌ای در مقایسه با موضع خاتمی از انسجام منطقی برتری برخوردار است. خاتمی در مورد ابعاد عینی تضاد میان حاکمیت الهی و حاکمیت مردمی خاموش است. خامنه‌ای، در برابر، اعلام کرده است که دیر یا زود باید جامعه را از طریق «خشونت قانونی» ملزم کرد که به زندگی در «بستر اخلاقی» اسلام به روایت جمهوری اسلامی تن دهد. اعمال «خشونت قانونی» در برابر خشونت مطلق وقتی میسر است که اولویت حاکمیت الهی در برابر حاکمیت مردمی بر همه قشرها، بویژه قشرهای درون نظام، روشن باشد. از نظر محافظه‌کاران، این امر، بیش از هر چیز، مستلزم منزه نگاهداشتن جامعه در برابر یورش ارزش‌های خارجی، بویژه امپریالیزم فرهنگی صادره از امریکا، و در رابطه با آن تمیز «خودی» از «غیر خودی» است. در همان حال، مبارزه برای جدا کردن خودی و غیرخودی احتمالاً به لزوم سمت‌گیری خاتمی و، در نتیجه، روشن شدن موضع وی در قبال حاکمیت الهی و مردمی خواهد انجامید.^{۱۲}

ایران در آستانه سده بیست و یکم

در گذار به سده بیست و یکم، بر چند ره‌نشان، از جمله انقلاب اطلاعاتی، جهانی شدن اقتصاد، توانائی رقابت اقتصادی در صحنه بین‌المللی، محیط زیست، ورود و مشارکت زنان در اقتصاد و سیاست، حقوق بشر، دموکراسی و جز آن تاکید شده است. جمهوری اسلامی در حرکت مردم ایران در مسیر هریک از این ره‌نشانها وقفه ایجاد کرده، نه تنها به علت ناکارآمدی حرفه‌ای، بلکه، عمدتاً، به علت جهان بینی ای که با سمت تاریخ و در نتیجه نیازمندی‌های تاریخی مردم ایران در تضاد بوده است.

جمهوری اسلامی کوشیده است تا ارزش ها و هنجارهای آرمانشهری خود را بر مردمی که تحول تاریخ آنها را "چند ارزشی" و "چند هنجاری" کرده تحمیل کند. در جامعه ای به پویائی جامعه ایران، این سیاست جز به شوریدگی و درهم پاشیدن «مجموعه های ضروری» (critical mass) برای توسعه، که طی ده ها سال در زمینه های اساسی اقتصادی و اجتماعی فراهم آمده بود، نمی توانست انجامید. فرار مغزها و سرمایه در ماه های انقلاب و پس از آن بارزترین نماد این درهم پاشیدگی است. در زمینه های دیگر- حقوق بشر، حقوق زن، رشد جمعیت، محیط زیست، آثار باستانی- نیز همین شوریدگی و درهم پاشیدگی به چشم می خورد.

در ادبیات اقتصادی، سیاسی، و جامعه شناختی در باره جمهوری اسلامی به نابسامانی های یادشده در بالا، بویژه کاستی های اقتصادی و ارتباط آنها با ساختارهای حقوقی و ایدئولوژیکی، همواره اشاره شده است. اما، تفسیر و ارزیابی اوضاع ایران در این زمینه ها به ندرت هزینه «فرصت های گمشده» (opportunity cost) را مد نظر دارد. به عبارتی دیگر، در تحلیل کارکرد جمهوری اسلامی به منحنی های ممکن و معقول تحول جامعه در ۲۰ سال اخیر، براساس "فراکنی" (projection) حساب شده تحول بخش های مختلف در طی، مثلاً، زمانی معادل ۳۰ یا ۵۰ سال پیش از انقلاب تا انقلاب، کمتر توجه شده است. مقایسه ها معمولاً بر پایه مقابل قراردادن شرایط در دو مقطع زمانی انجام گرفته و در نتیجه، نه تنها در زمینه اقتصادی، بلکه در زمینه های اجتماعی و فرهنگی نیز ضربه ای که بر پیکر جامعه ایران وارد شده دست کم گرفته شده است.

همین پدیده، به گونه ای ظریف تر، در چند سال اخیر، بویژه پس از انتخاب محمدخاتمی به ریاست جمهوری، در ادبیات مربوط به روابط سیاسی در ایران به چشم می خورد. بخش قابل ملاحظه ای از این ادبیات، به حق، بر افزایش مشارکت سیاسی، بویژه "دموکراتیزه" شدن مطبوعات در ایران تاکید دارد و آن را در مقایسه با ایران پیش از انقلاب، گامی برجسته در جهت استقرار جامعه مدنی و دموکراسی می بیند. اما، از سوی دیگر، این نوع تحلیل نه تنها عامل "زمان" را در نظر نمی گیرد، بلکه علت اساسی انقلاب، یعنی آمادگی و تقاضای مردم برای مشارکت سیاسی و ناکارآمدی نظام پیش از انقلاب در ایجاد شرایط ضروری برای مشارکت گسترده تر مردمی، را نیز یا ندیده می گیرد و یا در آمیزه های دیگری مانند "فساد" تخلیط می کند. به بیانی دیگر، تاریخ نگاری مربوط به انقلاب به جای قراردادن تحول سیاسی جامعه بر مدار یک یا چند منحنی معقول برگرفته از روند تحول جامعه در دوره ماقبل انقلاب و در رابطه با انقلاب، ابتدا نظام

"شاهنشاهی" را سنگواره می نمایاند، سپس گزینه های ممکن به جز جمهوری اسلامی را ندیده می گیرد، و در نهایت تحولات مثبت جامعه را در زمینه های سیاسی به نظام جمهوری اسلامی- بالاخص ویژگی های تشیع- مرتبط می سازد. نتیجه این که مفسران شرایط کنونی ایران غالباً به جای اولویت دادن به موضع تاریخی مردم ایران در زمان گذار به سده بیست و یک، بر تضاد میان صاحبمنصبان رژیم جمهوری اسلامی و گروه بندی های درون رژیم تاکید می کنند، و به جای تحلیل تضادها در چارچوب سیاست کلان در ایران، که منبعت از برخورد مردم، بویژه زنان و جوانان، با رژیم است، تضادهای درون رژیم را عامل و ضابطه اصلی به حساب می آورند. این انتقاد، به گونه ای دیگر، بر شیوه ارزیابی جمهوری اسلامی از جنگ با عراق نیز وارد است.

ایران در منطقه ای قرار دارد که از نظر جغرافیائی و سوق الجیشی (geostrategic) برای کشورهای زورمند جهان حیاتی است. از این رو، جامعه ایران همواره با چالش های فراسرزی روبرو بوده و خواهد بود. برای ایران، این گزینه که از بازی بین المللی کناره گیری کند وجود ندارد. حکومت های ایران در صد سال اخیر همواره با این مسأله روبرو بوده اند که چگونه با اتخاذ سیاست های خارجی مناسب و تقویت امکانات دفاعی استقلال و تمامیت ارضی کشور را حفظ کنند و موضع بین المللی کشور را بهبود بخشند.

در دوران پهلوی، بویژه در زمان محمدرضا شاه، ایران در منطقه به جایگاهی ممتاز دست یافت. امتیاز ایران نتیجه چند عامل، از جمله قراردادهای دفاعی با آمریکا و غیرمستقیم با غرب، قراردادهای اقتصادی با شوروی، چین و دیگر کشورهای مرتبط با آن دو، و نیز، به تدریج، برقراری روابط دوستانه با کشورهای عرب منطقه بود. آشکارا، ایران بدون توسعه اقتصادی و فن آوری و، در رابطه با آن، توانائی به کار گرفتن سلاح های نو و سازماندهی ارتشی قوی، نمی توانست نقش ممتاز خود را در منطقه ایفا کند. بی تردید، توسعه نظامی ایران همراه با زیاده روی و کج روی بود؛ اما، این ارزشداوری اصل ارتباط متقابل سیاست خارجی و نیروی دفاعی را مخدوش نمی کند.

رژیم جمهوری اسلامی، پس از استقرار، همزمان ارتش ایران را اسقاط کرد و در برابر کشورهای زورمند جهان و کشورهای منطقه موضعی به غایت خصمانه گرفت. نتیجه، حمله متجاوزانه نیروهای عراقی به ایران، کشتار صدها هزار نو جوان ایرانی و عراقی، تخریب بخش بزرگی از شهرها و صنایع کشور، و تحقیر میلیاردها دلار خسارت بود. جمهوری اسلامی تجاوز عراق را جنگ تحمیلی

می نامد و می کوشد با استناد به آن نابسامانی های کشور، از جمله اوضاع آشفته اقتصادی، را توجیه کند. اما، از آنجا که به علت قدرت نظامی و ویژگی های روابط خارجی ایران حمله عراق به ایران پیش از انقلاب غیر متصور است، هیچ استدلالی قصور استراتژیکی حکومتی که ابتدا خود و ملت را در برابر خصم خلع سلاح می کند، و سپس هل من مبارز می طلبد، توجیه نمی تواند کرد.

به جای نتیجه گیری

در نظام جمهوری اسلامی ولی فقیه محور مشروعیت و سیاستگزاری است و همه ساختارهای بنیادی در جهت تثبیت و توانمندی ولایت و نهادینه شدن آن پی ریزی شده اند. اما، در این مورد نه تحول از ساختار به نهاد همیشه میسر و نه راه میان ساختار و نهاد همیشه صاف و هموار بوده است. آغاز شدن ولایت با آیت الله روح الله خمینی در شیوه نهادینه شدن ولایت و به تبع آن شکل گرفتن و ریشه دواندن سیاست های معرّف رژیم تأثیری به سزا داشته است. خمینی نه تنها ایدئولوژی و جهت گیری عمومی انقلاب که ویژگی های سیاسی، ساختاری و حقوقی آن را نیز تبیین کرد. آنچه او قبلاً گفته و نوشته بود و شاگردانش پذیرا شده بودند، در متن قانون اساسی نظام نوین نگاشته شد و بن مایه فکری قانون اساسی در زمانی کوتاه ساختار و رفتار جمهوری اسلامی را پی ریزی کرد و بنیان مشروعیت آن را در ذهن دست اندرکاران حکومت به دست داد. در واقع، جمهوری اسلامی زاده اندیشه و کردار خمینی است. از همین روست که از زمان انقلاب تا هنگام نگاشتن این سطور رهبران و گروه های ذینفع و ذینفوذ در رژیم، بی استثناء، برای پیشبرد سیاست ها و تحکیم بنای مشروعیت خود به او و گفته هایش استناد کرده اند.

وابستگی به اصولی که خمینی تبیین کرد، حیطه انتخاب و سیاستگزاری مسئولان رژیم را بسیار محدود کرده است. طبیعتاً، سیاست های منبعث از این اصول - گروگانگیری، جنگ، ترور، غرب ستیزی، بویژه ضدیت با آمریکا و اسرائیل، تلاش برای صدور انقلاب و رهبری جهان اسلام، کوشش برای تسلط کردن همه جانبه فرهنگ اسلامی در جامعه، تلاش برای همخوان سازی حقوق زنان، دموکراسی، و اقتصاد با "اسلامیت"، و بسیاری سیاست های انقلابی دیگر - نیز، هریک به تنهایی و در مجموع، مردم و حکومت را در برابر چالش های بزرگ قرار داده اند. ویژگی این چالش ها کیفیت "سهل متنع" آنهاست. از یک سو، هر ذهن محاسب در درون و برون نظام راهبردهای گذشتن از موانع رود

روی نظام را می بینند. از سوی دیگر، از آنجا که این راهبردها با اصل های مشکلی که مشروعیت نظام را تبیین می کنند در تضادند، در مجموع انتخاب ناپذیرند. در حقیقت، مشکل نظام جمهوری اسلامی، بیش و پیش از هرچیز خود نظام است و تضادی که در بیگانگی ساختاری و نظری آن با نیازمندی های تاریخی مردم ایران در گذار به سده بیست و یک متجلی است.

بی شک میان فشارها و خواسته های مردم و فرایندهای متضاد درون رژیم رابطه ای متقابل و دیالکتیکی وجود دارد که در چارچوب آن کنش ها و واکنش ها در زمان به تنش های فزاینده می انجامد تا آنجا که فزونی های کمی به ویژگی های کیفی تبدیل شود و شرایط ساختاری و عملکردی نظام سیاسی با نیازمندی های تاریخی مردم تطبیق کند. اما، در این داد و ستد، اولویت با مردم است. به این جهت برداشتی که آینده ایران را در گرو مبارزه "میان روها" و "تندروها" در حکومت جمهوری اسلامی می بیند، به ژرفای تحوّل جامعه ایران پیش از حکومت جمهوری اسلامی کم بها می دهد و از این رو نه از حیث اخلاقی و ارزشی و نه از جهت معرفت شناختی پاسخگوی سوالاتی است که قاعدتاً در هر تفسیر پویا پیرامون برخورد ایدئولوژی و کارکرد رژیم جمهوری اسلامی با شرایط عینی تحول تاریخی ملت ایران می بایستی مطرح شود.

پانویس ها:

۱. همانطوریکه در پاتین آمده، برخلاف مارکس و وبر منظور ما از سمت جوئی تاریخ این نیست که کشورهای پیشرفته غربی آئینه تمام نمای کشورهای توسعه نیافته در آینده اند. حرکت به سوی اولویت حق به این معناست که زمانی که انسان به توانایی انتخاب خود پی برد، حتی وقتی به خدا می اندیشد، و او را به عنوان خالق قبول می کند، از آنجا که اصل انتخاب امکان نفی و اثبات هر دو را در بر دارد، انسان خود خالق خود را خلق می کند. ن. ک. به:

Van A. Harvey, *Feuerbach and the interpretation of Religion*, vol. 1, Cambridge, Cambridge University Press, 1997.

۲. در مورد نقش طنز در تاریخ ن. ک. به:

Reinitz Richard, *Irony and Consciousness: American Historiography and Reinhold Niebuhr's Vision*, Bucknell University Press, 1980; James Billington, *The Icon and the Axe: An Interpretive History of Russian Culture*, New York, Random House, 1970.

۳. ن. ک. به: James Gleick, *Chaos: Making a New Science*, New York, Penguin, 1987

شور در فرهنگ معین به معانی گوناگون از جمله هیجان، غوغا، فغان، فتنه و شک آمده است. در این نوشته شوریدگی در ارتباط با این معانی به کار رفته است. فرهنگ معین، جلد دوم، ص ۲۰۸۶.

۴. ن. ک. به:

Michel Foucault, *Power/Knowledge: Selected Interviews and other Writings, 1972-1977*, ed., Colin Gordon, New York: Pantheon, 1980.

۵. ن. ک. به:

Talcott Parsons and Edward Shils, eds., *Toward a General Theory of Action* Cambridge, Harvard University Press, 1951; _____, *Structure of Social Action*, New York, Free Press, 1967.

۶. ن. ک. به:

Julien Bharier, *Economic Development in Iram, 1960-1970*, London and New York, Oxford University Press, 1971. ch. 1.

۷. در باره ضعف حکومتها، ن. ک.

Samuel Huntington, *Political Order in Changing Societies*, New Haven, Yale University Press, 1968, p. 2; also Joel Migdal, *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World*, Princeton, Princeton University Press, 1988, ch. 1

۸. ن. ک. به:

Cyrus Ghani, *Iran and the Rise of Reza Shah: From Qajar Collapse to Pahlavi Rule*, London, I.B. Tauris, 1998.

۹. ن. ک. به:

Badr ol-Moluk Bamdad, *From Darkness into Light: Women's Emancipation in Iran*, ed. and trans., F.R. C. Bagley, Hicksville, NY, Exposition Press, 1977.

۱۰. ن. ک. به:

Gholam R. Afkhami, *The Iranian Revolution: Thanatos on a National Scale*, Washington, D.C., The Middle East Institute, 1985, Introduction.

۱۱. غلامرضا افخمی «جامعه مدنی، دموکراسی و استعمار» پرسشی پیرامون آینده ایران، *ایران نامه*، پائیز ۱۳۷۲، صص ۶۷۱-۶۶۸.

۱۲. ن. ک. به: شاهرخ مسکوب، «ملی گرایی، تمرکز و فرهنگ در غروب قاجاریه و طلوع پهلوی» *ایران نامه*. سال ۱۲، تابستان ۱۳۷۳، ویژه ص ۴۹۹ در باره انجمن ایران جوان و پانویشت ۵۰ در همین باره. همچنین، ن. ک. به: علی اکبر سیاسی، *گزارش یک زندگی*، لندن، دی ۱۳۶۳، جلد ۱، صص ۷۴-۷۶.

۱۳. پرویز مینا، *تحول صنعت نفت ایران: نگاهی از درون*، به ویراستاری غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۷/۱۹۹۸، صص ۳-۷.

۱۴. منظور یکی از سه نوع اقتدار مشروع - سنتی، حقوقی-منطقی، فرهمند (charismatic) نزد ماکس وبر است. در اقتدار (Authority) حقوقی-منطقی مشروعیت براساس نظامی منطقی در منصبی واقع شده که شخص با انتصاب به آن وظائف مربوط به آن را اجرا می کند. در مورد بحث وبر درباره دولت، بوروکراسی و اقتدار به طور کلی ن. ک. به:

- Max Weber, *Economy and Society*, ed., Gunther Roth and Claus Wittich, New York, Bedminster Press, 1968, Chs. 10-13.
۱۵. مینا، همان، صص ۷-۱۳.
۱۶. برای آگاهی از اطلاعات تازه‌تری که در باره درگیری انگلیس و امریکا و نقش سیا در مقایسه با نقش عناصر ایرانی در وقایع ۲۸ مرداد اخیراً به چاپ رسیده است ن. ک. به:
- James Risen, "Secrets of History: The CIA in Iran--A Special Report," *The New York Times*, April 16, 2000.
- این مقاله که براساس گزارش دانیل ویلبر (Donald Wilber) تهیه شده، و نیز ملحقاتش، تصویری متفاوت از ادعاهای پیشین «سیا» در باره این وقایع ترسیم می‌کند.
۱۷. ن. ک. به: محمدرضا شاه پهلوی، *ماموریت برای وطن*، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
۱۸. عبدالرضا انصاری، حسن شه میرزادی، احمدعلی احمدی، *عمران خوزستان*، به ویراستاری غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۴.
۱۹. اکبر اعتماد، *برنامه انرژی اتمی ایران، تلاش ها و تنش ها*، به ویراستاری غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۶/۱۹۹۷.
۲۰. مصاحبه با مهرانگیز دولتشاهی، در دست تهیه برای چاپ، آرشیو تاریخ شفاهی، بنیاد مطالعات ایران.
۲۱. برای مقایسه قوانین خانواده قبل و بعد از انقلاب ن. ک. به مهرانگیز کار، *ساختار حقوقی نظام خانواده در ایران*، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۸.
۲۲. ن. ک. به:
- Mahnaz Afkhami, "A Future in the Past- The 'Prerevolutionary' Women's Movement," in *Sisterhood Is Global*, ed., Robin Morgan (New York: Doubleday, 1984), pp. 330-338.
۲۳. ن. ک. به: *کارنامه سازمان زنان ایران*، مرکز پژوهش‌های زنان، تهران، ۱۳۵۷.
۲۴. ن. ک. به:
- Jahangir Amuzegar, *Iran: An Economic Profile*, Washington, D.C., The Middle East Institute, 1977, pp. ix, 248.
۲۵. ن. ک. به: متن قرارداد در *Petroleum Intelligence Weekly*, August 23 and September 3, 1973.
۲۶. مینا، همان، صص ۲۴-۲۵.
۲۷. محسن شیرازی، *صنعت گاز ایران: از آغاز تا آستانه انقلاب*، به ویراستاری غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۸/۱۹۹۹.
۲۸. مصاحبه با باقر مستوفی، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، در دست تهیه برای چاپ، همچنین، *خلاصه تاریخچه شرکت سهامی پتروشیمی بنسرو امام: از تاسیس تا تولید*، گروه مستندسازی شرکت سهامی پتروشیمی، ۱۳۷۵.
۲۹. مصاحبه با غلامرضا افخمی، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران.
۳۰. مصاحبه با علینقی عالیخانی، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، در دست تهیه برای

- چاپ. همچنین، منوچهر گودرزی، خداداد فرمانفرمائیان، عبدالمجید مجیدی، *برنامه ریزی عمرانی و تصمیم گیری سیاسی، ویراستاری غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹*.
۳۱. مصاحبه با اسکندر فیروز، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، در دست تهیه برای چاپ.
۳۲. برای توضیح بیشتر درباره شرایط این گونه کشورها ن. ک. به:
- Terry Lynn Karil, *The Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States*, Berkeley, University of California Press, 1997, pp. 46-49;
- همچنین ن. ک. به:
- Jahangir Amuzegar, "Oil Wealth: A Very Mixed Blessing," *Foreign Affair*, Vol. 60 (Spring 1982)
۳۳. ن. ک. به:
- Robert S. Stobaugh, "The Evolution of Iranian Oil Policy, 1925-1975," in George Lenczowski, ed., *Iran Under the Pahlavis*, Stanford, Hoover, 1975, pp. 201-252.
- همچنین مینا، همان مأخذ.
۳۴. *برنامه پنجم عمرانی کشور (تجدیدنظر شده) ۱۳۵۶-۱۳۵۲، خلاصه، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۳، سرآغاز.*
۳۵. همان، مقدمه و قسمت اول، کلیات.
۳۶. برای توضیح اینکه چرا در ایران به رغم تحولات اساسی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظام نتوانست خود را حفظ کند، ن. ک. به: G. Afkhami, *op. cit.*
۳۷. ن. ک. به: *آمار آموزش عالی ایران*، جلد سوم، سال تحصیلی (۵۸ - ۱۳۵۷)، موسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، تهران، ۱۳۵۸.
۳۸. ن. ک. به:
- Charles Issawi, "The Iranian Economy, 1925-1975: Fifty Years of Economic Development," in Lenczowski, *op. cit.* Pp. 129-166. P. 163.
۳۹. ن. ک. به: *مطالعه استراتژی دوازدهم طرح زمایش سرزمین، سنتز دوره اول، سازمان برنامه و بودجه، ۲۵۳۵، بویژه به جلد یکم.*
۴۰. *برنامه عمرانی ششم ۲۵۳۷-۲۵۴۱، سیاست های پیشنهادی، دفتر برنامه‌سنجی و اقتصاد عمومی، سازمان برنامه و بودجه، ۲۵۳۵.* بخش‌های ۱ و ۲ مربوط به راهبردهای توسعه اقتصادی و ارزیابی برنامه پنجم عمرانی کشور، مشخصاً به اشتباهات برنامه پنجم و نیاز به هدف‌گیری‌های نو اشاره دارد.
۴۱. برای اوضاع اقتصادی تا آخر دوره اول ریاست جمهوری رفسنجانی نگاه کنید به:
- Jahangir Amuzegar, *Iran's Economy Under the Islamic Republic*, London, I.B. Tauris, 1983.
- و برای سال‌های پس از آن به *ایران نامه*، ویژه اقتصاد، سال ۱۳، شماره‌های دوم (زمستان و بهار ۱۹۹۵) و نیز به مقالات اقتصادی در این شماره ایران‌نامه.
۴۲. ن. ک. به شماره‌های همشهری و جمهوری اسلامی در سال‌های ۷۴ و ۷۵.

۴۳. ن. ک. به: گزارش سال ۱۹۹۹ عضو بین‌المللی در باره جمهوری اسلامی ایران. جمهوری اسلامی تا این تاریخ در لیست دولت‌های تروریست که هر ساله از سوی دولت ایالات متحده اعلام می‌شود قرار دارد. برای اسامی برخی از افرادی که تا سال ۱۹۹۳ توسط ایادی جمهوری اسلامی ترور شده‌اند رجوع کنید به پرویز دستمالچی، تروریسم دولتی ولایت فقیه، بران، ۱۹۹۶، ص ۲۲۸ - ۲۲۶.
۴۴. در گفتمان جمهوری اسلامی، بویژه در زمان محافظه‌کاران، «خودی» کسی است که از ابتدای پیدایش جمهوری اسلامی در مبارزات شرکت داشته و در تکوین و انسجام نظام تلاش کرده است. لفظ «غیر خودی» به کسانی که از نظر آنان واجد این شرایط نیستند، و یا در طی زمان آن را از دست داده‌اند اطلاق می‌شود.
۴۵. کوشش محافظه‌کاران در این زمینه تقریباً در همه سرمقاله‌های دو روزنامه محافظه‌کار کیهان و جمهوری اسلامی، که راقم این سطور دنبال کرده، تا آستانه انتخابات مجلس ششم به چشم می‌خورد. این روزنامه‌ها پس از انتخابات و بویژه پس از کنفرانس برلین و اظهارات خامنه‌ای درباره مطبوعات و نیز خشونت قانونی، موضعی بسیار سخت در قبال برخی از اصلاح‌طلبان اتخاذ کرده‌اند. در زمان نگارش این سطور (اردیبهشت ۷۹) آماج اصلی آنها وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی است. برای نمونه، ن. ک. نامه سرگشاده حسین شریعتمداری، مدیر مسؤل روزنامه کیهان به وزیر ارشاد، ۲۲ آوریل ۲۰۰۰ در <http://www.kayhannews.com/790203/other1.htm>. برای سخنان خامنه‌ای درباره مطبوعات و نظام جمهوری اسلامی ن. ک. به خبرگزاری جمهوری اسلامی، ایرنا، ۲۰ آوریل ۲۰۰۰ و نیز ۱۲ مه ۲۰۰۰.
۴۶. برای نمونه، ن. ک. Babak Namazi, "Legal Obstacles to Foreign Investment in Iran," Iran Focus, September 1999 (Shahrivar-Mehr 1378) Vol. 12, No. 8.
۴۷. هم‌اکنون، هم از سوی راست و هم چپ، جای جای تقاضاهایی در این زمینه اعلام شده است. این خواسته نزد جناح راست قوی‌تر است. در سمت چپ، بویژه پس از بسته شدن روزنامه‌ها، به پیروی از سخنان خاتمی، کوشش بیشتر در جهت حفظ آرامش است.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران
مجموعه توسعه و عمران ایران
۱۳۲۰-۱۳۵۷
(۴)

برنامه ریزی عمرانی و تصمیم گیری سیاسی

منوچهر گودرزی
خداداد فرمانفرمایان
عبدالمجید مجیدی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

- ۵۸۳ **پیشگفتار:**
مقاله ها:
- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
- ۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
- ۶۴۵ فریدون خاوند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
- ۶۵۹ پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
- ۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
- ۷۰۱ شیرین هاتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
- ۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
- ۷۴۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهای محلی در ایران
- ۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی
- گذری و نظری:**
- ۸۱۳ شاهرخ مسکوب یادداشت های روزانه
- یاد نادر نادرپور:**
- ۸۳۱ بدالله رویانی مرگ ساده
- ۸۳۹ محمود خوشنام «واژه ها را مرده آزادگی می داد»
- گزیده:**
- ۸۴۹ روح الله خمینی در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
- ۸۵۵ عبدالله نوری شوکران اصلاح
- ۸۶۰ مهرانگیز کار «مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
- نقد و بررسی کتاب:**
- ۸۶۹ باقر پرهام «سحر» و «قمار در محراب»
- ۸۸۲ فرهنگ مهر مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
- ۸۸۷ علی قیصری روزبهان بقلی در عوالم خیال
- خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی**

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران بعد از انقلاب**

سخن درست گفتن در باره عملکرد اقتصاد ایران نیازمند جرأت و شهامت حرفه‌ای بسیار است. گرچه در قیاس با اغلب کشورهای منطقه ایران آمار و ارقام رسمی بیشتری پیرامون شاخص‌های اقتصادی خود منتشر می‌کند، این ارقام در نظر مفسران بی‌طرف فاقد سه ویژگی اساسی اند: قابلیت اعتماد، همخوانی و شفافیت. آمار بانک مرکزی راجع به توژم، پس اندازهای خارجی و بدهی‌های مدت دار، و ارقام سازمان برنامه در خصوص بیکاری، و گزارش‌های خزانه داری گل کشور در باره بودجه به کزات از سوی تحلیل گران مستقل به سبب جانبداری و عدم دقت مورد سوال قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، آمار ارائه شده از سوی سازمان‌های

* این نوشته ترجمه سخنانی دکتر جهانگیر آموزگار به زبان انگلیسی است که در ۲۴ مارس ۲۰۰۰ در برنامه سخنانی‌های نوروزی استادان ممتاز ایرانشناسی که هر سال به دعوت مشترک بنیاد مطالعات ایران و دانشگاه جورج واشنگتن در این دانشگاه برگزار می‌شود ایراد شد. کتاب اخیر دکتر آموزگار با عنوان زیر در سال گذشته انتشار یافت:

Managing the Oil Wealth: OPEC's Windfalls and Pitfalls, London, I.B. Tauris, 1999.

گوناگون دولتی در باره موضوع‌های واحد مانند رشد جمعیت، اشتغال سودآور، سرمایه گذاری انبوه، و رشد سالانه اقتصادی، همیشه با یکدیگر سازگاری و همخوانی ندارند. سرانجام، و مهم‌تر از همه، آماري که درباره ترانزنامه مؤسسات دولتی، عملکرد بنیادهائی که از نظارت دولت مستثنی و مستقل هستند (از جمله بنیادهای خیریه)، یارانه های مستقیم و غیرمستقیم دولتی، و میزان نقل و انتقال سرمایه به داخل و خارج از کشور یا در دسترس قرار نمی گیرد و یا مبهم و دستکاری شده و پنهان است. هیچ اتفاق نظری هم در باره کم و کیف و عملکرد اقتصاد غیر رسمی یا "زیرزمینی" در دست نیست. افزون بر این، وجود چندین نرخ گوناگون مبادله ارزی، کار تبدیل و محاسبه ارز داخلی را به دلار برای سنجش و مقایسه بین المللی عملاً بی معنی و حتی غیر ممکن ساخته است.

با همه این کمبودها، شاید بتوان اقتصاد ایران بعد از انقلاب را با صفات و ویژگی های زیر توصیف کرد: وابسته به نفت، در کنترل دولت و بنیادهای وابسته به آن، گروه گرا یا متمایل به گروه‌های ذینفع و ذینفوذ، وابسته به واردات، تحت سلطه انحصارات، دارای ضریب مالیاتی پائین، متگی به یارانه های زیاد از حد، و نسبتاً بی تحرک. محمد خاتمی رئیس جمهور بارها اقتصاد امروز کشور را از نظر تولید، توزیع و اداره "بیمار" توصیف کرده است و دیگران آن را، به حق، دارای مدیریت غلط، بازده پائین، و آکنده از اسراف کاری دانسته اند.

توهمات در باره انقلاب

ضایعات چشمگیری را که متوجه اقتصاد کشور شده است می توان به حساب انقلاب ویرانگر ۱۳۵۷ و اهداف دست نیافتنی و به همان اندازه عقیم آن گذاشت. بیست و یک سال پیش در بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) یک نظام پادشاهی به ظاهر استوار، از نظر نظامی نیرومند، از نظر بین المللی معتبر، از نظر اقتصادی پویا، با تکنولوژی جدید، و نسبتاً مرفه در خاورمیانه توسط روحانی سالمندی که نه ارتشی داشت و نه اسلحه ای و نه امکانات آشکار مالی و نه پشتوانه خارجی، سرنگون گردید. حتی در قرنی که به خاطر تعداد انقلاب ها و دگرگونی های خشونت بار (روسیه، چین و کوبا) و کودتاهای نظامی (در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین) شهره است، انقلاب ایران و سقوط پادشاهی پهلوی را باید به مثابه یک رویداد تاریخی غیر منتظره و چشمگیر دانست.

نشانه های این انقلاب بی سابقه و پیامدهای مخاطره آمیز آن از دید اهل نظر نیز پوشیده مانده بود. در صف بدبینان، مجله "تایم" در شماره ویژه "مردسال"

۱۹۸۰ خود، پیروزی آیت الله خمینی را به منزلهٔ مهم‌ترین تهدید به «موازنهٔ قدرت جهانی پس از اشغال اروپا توسط هیتلر» دانست، و انقلاب ایران را «الگوئی برای انقلاب‌های آینده در جهان سوم» شمرد. از سوی دیگر یکی از اساتید آمریکائی که به آگاهی و اشراف به اوضاع ایران شهره است عنوان ساخت که: «روحانیت شیعه از نظر فکری و روانی آمادگی روبرو شدن با چالش بازسازی ایران را ندارد» و پیش‌بینی کرد که انقلاب به یک نظام دست‌چپی مقتدر، یا یک حکومت نظامی راست‌گرا، و یا یک دموکراسی لیبرال به شیوهٔ غربی خواهد انجامید. یک پژوهشگر ایرانی متمایل به چپ شکست سریع خمینی را توسط «نمضت کارگری و چپ» پیش‌بینی کرد. در عین حال، همگان براین رأی بودند که حکومت خمینی موقتی خواهد بود و بعید می‌دانستند که خود او نقش اصلی را در حکومت آیندهٔ ایران برعهده گیرد. اما، نظام اسلامی ولایت فقیه که پس از انقلاب به وجود آمد موجب شگفتی همهٔ خبرگان و صاحب‌نظران گردید. از الگوی خمینی در سایر نظام‌های «سلطنتی» (یا حکومت‌های موروثی) مسلمان و سنتی منطقه پیروی نشد، جوامعی نیز که جمعیت شیعی مذهب داشتند (مانند عراق، پاکستان، و آذربایجان) به آن نگرییدند.

هیچ‌یک از پیش‌بینی‌هایی نیز که پایان حیات خمینی و افول زودرس حکومت او را عنوان می‌ساخت تحقق نیافت و علی‌رغم بسیاری از پیشگویی‌ها، حکومتی که به دنبال این اوضاع سرکار آمد نه یک دیکتاتوری چپگرا بود و نه یک حکومت نظامیان، و نه به طریق اولی یک دموکراسی از نوع غربی. افزون‌براین، برخلاف پیش‌بینی‌های صاحب‌نظران، آیت‌الله خمینی نه تنها توانست اوضاع پرآشوب اولیه را تاب آورد بلکه به تدریج و با یک نقشهٔ حساب شده تمام مخالفان اصلی و هم‌چنین بسیاری از هم‌زمان انقلابی و متحدان سابق خود را نیز، به قصد تثبیت نظام سیاسی‌اش که تا به امروز دوام آورده است، از میان برداشت. در عین حال، جمهوری اسلامی به تدریج توانسته است تصویر زشت و خشنی را که در سال‌های نخست در اذهان پدید آورده بود ملایم کند، از انزوای زمان جنگ بیرون آید، و روابط سیاسی‌اش را با تمام قدرت‌های سیاسی و تجاری جهان، به استثنای آمریکا و اسرائیل، بسط و گسترش بخشد.

این نظام منحصر به فرد با همه کاستی‌ها و کژروی‌ها توانسته است قابلیت خارق‌العاده برای بقا و ادامهٔ حیات از خود نشان دهد. به سخن دیگر، با وجود حوادث خشونت‌بار اوائل انقلاب، از میان رفتن شماری بزرگ از رهبران مذهبی، سیاسی و نظامی به دست گروه‌های مخالف داخلی، یک جنگ طولانی، خونین و

ویرانگر باعراق، قیام‌های تجزیه طلبانهٔ قومی، تحریم‌های بین‌المللی، جمعیت دائم‌التزاید، و بلایای مکرر طبیعی، حکومت روحانیان توانسته است همچنان برجای بماند. به علاوه، پس از اعلان آتش بس باعراق، رژیم توانسته است قدرت نظامی‌اش را بازسازی کند، توانائی‌های دفاعی زمینی و دریائی خود را افزایش دهد، ظاهراً به آزمایش و تولید موشک‌هایی با بُرد متوسط و دور دست دست‌زند و، بالاتر و مهم‌تر از همه، در برابر تنها ابرقدرت جهان بایستد و به کسب امتیازات سیاسی موفق شود.

عملکرد اقتصادی بی‌رمق

ضعیف‌ترین بخش کارنامهٔ ۲۱ سالهٔ جمهوری اسلامی و خطر مداومی که موجودیت آنرا تهدید می‌کند، اوضاع و احوال اقتصادی کشور است. اقتصاد که به زعم بانی نظام به امری که شایستگی و ارزش پیگیری انقلابی ندارد تنزل مقام و اهمیت یافته بود و در قانون اساسی ۱۹۷۹ نیز «نه چون هدفی برای خود بلکه به عنوان وسیله‌ای برای نیل به مقصود نهائی»، یعنی «حرکت به سوی خداوند»، دانسته می‌شد، اساسی‌ترین نقطهٔ ضعف رژیم و به منزلهٔ پاشنهٔ آشیل آنست. اقتصاد ملی در همان حال که به عبث در تلاش یافتن یک «الگوی اسلامی» است که بتواند به آنچه انقلابیون «مادی‌گرائی لجام گسیخته» و «مصرف‌گرائی» نسبت می‌دهند پایان دهد، به گونهٔ بالبدیهه و بی‌برنامه اداره شده است. شالودهٔ اقتصاد را می‌توان آمیزهٔ ناپایداری از سرمایه‌داری، عوام‌گرائی، و مصلحت‌اندیشی با رنگ و لعابی از آرایش اسلامی دانست. در نتیجه، تا بحال این اقتصاد از یک بحران به بحران دیگر طی طریق کرده است.

در طول ۲۱ سال گذشته اقتصاد ایران متأثر از چند ایدئولوژی نیم‌بند و ناپخته، چهار مرحلهٔ متمایز و مشخص را از سرگذرانده است.

در یکی دو سال اول انقلاب حکومت به تجربهٔ عجیب و غریبی تحت عنوان «اقتصاد توحیدی» دست یازید، که نه بر پایهٔ اصل کمبود و لزوم تخصیص معقول منابع بلکه بر اساس اعتقاد به فراوانی و ضرورت توزیع اقتصادی درآمد استوار بود. بر پایهٔ ملقمه‌ای از ایدئولوژی انقلابی و دینی کلیهٔ صنایع مهم و کلیدی از دست صاحبان و مدیران خصوصی گرفته شد. تمام بانک‌های خصوصی و شرکت‌های بیمه ملی شدند. هزاران واحد تجاری در بخش کشاورزی، صنایع کوچک، شرکت‌های بازرگانی و جهانگردی، که به اطرافیان و طرفداران شاه تعلق داشت مصادره و به تعدادی بنیادهای خیریه و فرادولتی واگذار گردید. نتیجه کاهش

فاجعه آمیز تولید و درآمد بود.

دوره دوم که تقریباً با جنگ ایران و عراق مقارن شد، ملهم از نوعی الگوی اقتصادی شوروی- هندی بود. ویژگی‌های این دوره را می‌توان دخالت گسترده دولت در امور اقتصادی، اعمال محدودیت‌های خاص زمان جنگ، و تأکید بر خودکفائی دانست. ویژگی اقتصادی این دوره نوسانات متناوب در افزایش و کاهش تولیدات و رشد سالانه با میانگینی راکد بود.

دوره سوم که دوره سازندگی و توسعه پس از جنگ با عراق بود در سال ۱۹۸۹ با توسل به الگوی «تعديل ساختار اقتصادی» و با تأکید بر اصول و موازین بازار آزاد، آغاز شد. اما این الگو، یا به تعبیری همان سیاست «سازندگی» رفسنجانی، طبق انتظار به خاطر بروز پیامدهای اجتماعی از نظر سیاسی تحمل ناپذیر گشت و به بخته فراموشی سپرده شد. هرچند که این دوره دست آورد بهتری از دو دوره اول داشت ولی هنوز میزان رشد اقتصادی کشور پائین تر از میانگین هدف‌های برنامه ریزی شده بود.

دوره چهارم، از سال ۱۹۹۷ تاکنون، نیز دوره ای همراه با رکود و رشد آهسته بوده است. اقتصاد این دوره نیز با وجود مشکلات فزاینده اش دستخوش اختلاف نظر شدید بین دو جناح در دولت بوده است: یکی جناحی که به پیروی از اقتصاد زمان جنگ معتقد به کنترل و دخالت دولت در امور اقتصادی است (دیدگاهی که هرچند بی اعتبار شده ولی هنوز دارای طرفدارانی فعال است)، و جناح دیگر یعنی مجموع آنهایی که هنوز به نحوی از سیاست‌های اقتصادی دوره رفسنجانی پشتیبانی می‌کنند.

به طور کلی، رهبران رژیم (بویژه رفسنجانی رئیس جمهور سابق) هنگام سخن گفتن از کارنامه ۲۱ ساله به کرات و با افتخار به نکات زیر اشاره می‌کنند:

پیشرفت در گسترش زیربنای اقتصادی از جمله جاده سازی، خطوط راه آهن، احداث سدها و شبکه‌های آبیاری، ایجاد تأسیسات بندری و فرودگاه‌ها؛ ازدیاد محصولات کشاورزی (گندم و جو)، گسترش صنایع سبک و سنگین (از جمله سیمان، فولاد، آلومینیوم، مس، و صنایع دفاعی)؛ برق رسانی به روستاها، احداث نیروگاه‌های برق؛ و بسط خطوط گازرسانی به صدها شهر؛ و بهسازی فضای شهری (از جمله احداث پارک‌ها و بزرگ راه‌ها در تهران و اصفهان).

در خطبه‌های نماز جمعه و خیل آمار رسمی همواره به این گونه پیشرفت‌ها و مانند آن‌ها اشاره می‌شود از جمله پیشرفت‌های چشمگیر در سرمایه گذاری انسانی (از قبیل افزایش ثبت نام در مدارس، ایجاد بهداری و درمانگاه، افزایش

نسبت تعداد پزشکان و پرستاران برای هر هزار نفر جمعیت)، دسترسی به آب آشامیدنی و بالا رفتن وضع بهداشت، احداث تأسیسات تفریحی جدید، و توسعه گسترش در ارتباطات (شامل رادیو، تلویزیون، تلفن های متحرک، برقراری ارتباط با شبکه های ماهواره ای و اینترنت). افزون بر این، رهبران رژیم پیوسته، و تاحدی به حق، به خود می بالند که دولت جمهوری اسلامی برای جمعیت به سرعت رو به رشد کشور سطح زندگی متعارفی (ولو رو به نزول) فراهم آورده، مانع قحطی و کمبود کالاها و خدمات ضروری شده، گل هزینۀ جنگ با عراق را از محل منابع داخلی و بدون بروز توژم لجام گسیخته و یا توسل به وام های خارجی کمرشکن تأمین کرده، و به طرز بسیار گسترده ای کارآئی و آمادگی دفاعی ایران را (از تانک های ساخت داخل گرفته تا موشک های با بُرد زیاد) افزایش داده است.

اما با همه کوشش هایی که در جهت بزرگ جلوه دادن دست آوردهای مثبت، از سوئی، و کوچک نشان دادن موانع و سرخوردگی ها، از سوی دیگر، می شود، اتفاق نظر در میان ناظران داخلی و خارجی براین است که اقتصاد ایران اکنون در وضع بدتری در قیاس با دوران پیش از انقلاب قرار دارد. بر مبنای آمار رسمی دولتی، تمام شاخص های سلامت اقتصادی نمایانگر نشانه های منفی هستند. درآمد سرانه یک سوم کمتر شده، شکاف درآمد میان خانوارها بیشتر گردیده، نرخ رشد اقتصادی پائین تر رفته، توژم افزایش یافته، بیکاری و کم کاری وسیع تر گشته، دولت در قرض بیشتری فرو رفته، و میزان ذخایر ارزی و خارجی کاهش یافته است. افزون بر این ها، رشد آهسته اقتصاد، ضریب توژم دورقمی، و کمبود مداوم بودجه، با کمبود در زمینه هایی چون مسکن، مدرسه، آموزگار، مراکز درمانی، و داروهای اساسی، و نیز آلودگی چشمگیر محیط زیست (هوا و آب)، فرسایش قابل توجه زمین، و جنگل زدائی نگران کننده همراه بوده که دولت هم خود به آن معترف است. براین پریشانی های اقتصادی، باید فجایع اجتماعی ناشی از آن از قبیل گسترش اعتیاد، روسپی گری، و بزهکاری در شهرها را نیز افزود. در عرض شش سال گذشته به موجب جدول «توسعه انسانی» سازمان ملل، در میان ۱۷۴ کشور، رتبه جمهوری اسلامی از مقام هشتاد و ششم به مقام نود و پنجم تنزل یافته است.

وعده ها و عملکردها

در بررسی اقتصاد کنونی ایران مقایسه بین وعده های انقلابیون اسلامی از یک طرف و دست آوردهای آنان، از طرف دیگر، دارای اهمیتی خاص است. به خاطر

آوریم که دولت در دوران محمدرضا شاه متهم به اتخاذ برخی هدف‌ها و سیاست‌های نادرست اقتصادی بود از آن جمله: تأکید بر اقتصاد مصرفی ("مصرف‌گرا") که ایران را در زمینه‌های تجاری، تکنولوژیک، و مدیریت اجرایی به خارج وابسته کرد؛ استخراج و صدور شتابان منابع رو به کاهش نفت جهت پرداخت بهای کالاهای مصرفی وارداتی و تسلیحات نظامی پیشرفته‌ای که مورد نیاز کشور نبود؛ کم‌توجهی به خودکفائی کشاورزی؛ سیاست غلط صنعتی متکی بر کارخانجات و صنایع مونتاژ؛ اتکای ناموجه بودجه ملی بردرآمد حاصله از فروش نفت؛ بی‌توجهی به صادرات غیرنفتی و ازدیاد فاصله میان درآمدهای مردم و نیز میان مناطق توسعه یافته و توسعه نیافته کشور؛ و اتلاف سرمایه‌های ارزنده ملی در راه دستیابی به انرژی هسته‌ای. وعده این بود که تمام این سیاست‌ها با استقرار رژیم جمهوری و تسلط آن بر کشور کنار گذاشته خواهد شد.

اما، گذشته از درستی یا نادرستی این انتقادات و اتهامات، به روشنی می‌توان دید که هیچ‌یک از سیاست‌های اقتصادی که بر اساس آن حکومت شاه محکوم دانسته می‌شد تغییر نیافت. هیچ‌یک از وعده‌هایی هم که راجع به دگرگونی اقتصادی کشور به سوی کارآئی بیشتر، عدالت اجتماعی و خودکفائی داده می‌شد جامه عمل نپوشید. با وجود کوشش‌های خستگی‌ناپذیر رژیم برای ایجاد یک «اقتصاد اسلامی» از راه نفی مادی‌گرایی و استقرار یک «الگوی مصرفی صرفه‌جویانه»، هنوز در نظام و فرهنگ اقتصادی کشور نشانی از چنین الگویی نمی‌توان دید. برعکس، آثار اصراف، سودجویی از راه احتکار، ریاخواری با بهره‌بالا، فعالیت‌های بندوبستی و معاملات پرمضعت فراوان به چشم می‌خورد. در واقع، در توضیح سیاست‌های اصلی اقتصادی دیگر سخنی از مبانی اسلامی به میان نمی‌آید. تنها در سخنرانی‌ها و مواعظ مذهبی است که گاه به این مبانی اشاره‌ای می‌شود. خودکفائی اقتصادی که بدو از نظر خمینی بُعد جدائی‌ناپذیر استقلال سیاسی شمرده می‌شد، اکنون دیگر رها شده و ایران در حال حاضر فعالانه می‌کوشد تا به عضویت سازمان تجارت جهانی درآید و آشکارا در صدد جلب سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی، تکنولوژی و مدیریت کارآمد است.

استخراج و صدور حدود ۶ میلیون بشکه نفت خام در روز در سال‌های واپسین دهه ۱۹۷۰ که نخست از سوی رهبران انقلاب به منزله خیانتی به میراث برحق نسل‌های آینده محکوم گردیده بود اکنون به صورت آرزوی رژیم و هدف جدید اما دست‌نیافتنی آن درآمده است. به سخن دیگر، اقتصاد ایران اکنون بیش از هر زمان دیگر به صدور نفت و گاز وابسته شده است.

نه تنها خود کفائی کشاورزی که بنا بود در ظرف ده سال (یعنی تا سال ۱۹۹۰) تحقق یابد، هنوز به صورت یک هدف درازمدت باقی مانده، بلکه اخیراً ایران به زمره بزرگ ترین واردکنندگان مواد غذایی دز جهان پیوسته است. صنایع مونتاژ دوران شاه که زمانی به عنوان الگوی نادرست و نامناسبی برای صنعتی شدن، و به مثابه عاملی در اتلاف درآمدهای ارزنده حاصل از فروش نفت، محکوم می شد اینک به مراتب بیش از گذشته رایج شده است. اتکای ناروا و ناموجه بودجه بردرآمد نفت که در گذشته سبب فراز و نشیب های زیان آور اقتصادی دانسته می شد کاهشی نیافته است. گرچه صادرات غیر نفتی که در دوران شاه ظاهراً نسبت به آن بی توجهی می شد بر پایه ارزش کنونی دلار به طرز چشمگیری افزایش یافته، اما اگر عایدات حاصله از این افزایش با محاسبه توزم و در مقایسه با واردات سنجیده شود، به احتمال زیاد هم از نظر درصد تولید ملی و هم مطمئناً از نظر سرانه، نسبت به سابق کاهش یافته است. در حال حاضر دریافتی های حاصله از صادرات سالانه اقلام غیر نفتی تنها برای تأمین هزینه سه ماه واردات کفایت می کند، و کل درآمد حاصله از صادرات غیرنفتی تقریباً برابر همان مقداری است که ایرانیان در سفر به خارج از کشور خرج می کنند. هرچند در ایران دسترسی به آمار قابل اعتماد درباره توزیع درآمد داخلی نیست اما مشاهدات خصوصی و بررسی هایی که جسته و گریخته انجام می گیرد حکایت از بیشتر شدن شکاف درآمد بین طبقات متوسط درمقایسه با قشرهای تازه به دوران رسیده دارد. مهم تر اینکه، طبقات متوسط که در زمان شاه رو به رشد بودند، از انقلاب به این سو رو به زوال گرفته اند. سهم بودجه عمومی برای تسلیحات و نیروی هسته ای که در ابتدا امری بیپهوده دانسته می شد و نظام گذشته به خاطر آن مورد نکوهش قرار گرفته بود. اکنون آشکارا و پنهانی افزایش یافته است.

به این ترتیب، عملکرد اقتصادی جمهوری اسلامی، حتی با توجه به اهداف و اولویت های اجتماعی اقتصادی خود آن، موفقیت آمیز نبوده است. هرچند هریک از پنج دولتی که بعد از انقلاب مصدر کار شده گناه بخشی از مشکلات اقتصادی را تلویحاً به گردن دولت قبل از خود انداخته است، سخنگویان رژیم علی القاعده عوامل خاصی را مسئول ایجاد و استمرار این مشکلات می شمرند از جمله اقدامات خرابکارانه مخالفین رژیم در خارج کشور، جنگ "تحمیلی" با عراق تحریم های اقتصادی آمریکا، نوسانات قیمت نفت، سوانح و بلایای طبیعی، و تبلیغات خصومت آمیز غرب بر علیه جمهوری اسلامی.

درحالی که نتایج منفی برخی از این عوامل (بویژه جنگ مخرب و پرهزینه با

عراق) را به هیچ روی نمی توان کتمان کرد، مسئولیت خود حکومت در پیدایش برخی از این عوامل را نیز به دشواری می توان فراموش کرد و یا دست کم گرفت، به ویژه در مواردی چون حمایت از گروگان گیری اعضای سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، ادامه جنگ با عراق پس از ۱۹۸۲، صدور فتوای قتل سلمان رشدی، و دخالت احتمالی رژیم در پاره ای عملیات تروریستی بین المللی.

ریشه های بحران

ریشه های اقتصاد بحران زای ایران را باید در ساختار دولتی آن جستجو کرد که خود بر شالوده های سست اقتصادی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اداری بنا شده است. از لحاظ اقتصادی ایران با ترکیب جمعیتی جوان، بازده کاری کم، ازدیاد مصرف، اتکای بیش از اندازه به درآمدهای غیرقابل پیش بینی و متغیر ناشی از فروش نفت، و رواج چشمگیری مدیریت غلط در امور اقتصادی دست به گریبان بوده است. با جمعیتی که ۴۰ درصد آن زیر مرز ۱۵ سال قرار دارد، ایران دارای یکی از جوان ترین جمعیت های جهان است. نیروی کار فعال کشور کمتر از ۳۰ درصد کل جمعیت است، در قیاس با ۴۶ درصد در ترکیه و اندونزی و ۶۰ درصد در چین. هم چنین در مقایسه با سه کشور یاد شده در ایران زنان درصد نسبتاً کمتری از نیروی کار را تشکیل می دهند.

بازدهی کار-یعنی نسبت جمع سالانه تولید به کل ساعات کار- در سال های اخیر دارای رشدی در حدود ۱/۲ درصد در سال بوده است که یکی از پائین ترین نرخ ها در میان کشورهای در حال توسعه و بسیار پائین تر از ضریب رشد جمعیت کشور است.

ایرانیان، مصرف کننده بخش بزرگی از تولیدات کشوراند و تنها بخش اندکی از درآمد خود را ذخیره می کنند. در سال های اخیر میانگین میزان اندوخته ملی، که باید در حد مطلوب به حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد برسد، حدود ۲۰ درصد بوده و گاه حتی به ۱۵ درصد هم کاهش یافته است. بخش قابل ملاحظه ای از تولید داخلی نیز به خاطر توزیع نامناسب و نیز به علت کاهش مصنوعی قیمت ها، هدر می رود.

درآمد حاصله از محل صادرات نفت رقمی بیش از ۸۰ درصد عایدات سالانه ارزی و بیش از ۵۰ درصد از درآمدهای بودجه را تشکیل می دهد. بنابراین، نوسانات قیمت نفت نتایج بسیار نامطلوبی برای برنامه ریزی و بودجه مملکت به بار می آورد. از آنجا که ۳۰ درصد مواد غذایی و بین ۲۵ درصد و ۶۰ درصد از

مواد خام و کالاهای نیم ساخته بعضی از صنایع متکی بر واردات است، حتی کاهشی ناچیز نیز در قیمت نفت خام به کاهش درآمد ارزی و واردات می انجامد و از میزان رشد و اشتغال می کاهد.

اقتصادی که سالانه با هفتصد و پنجاه هزار متقاضی کار مواجه است، دستکم به رشد واقعی ۶ درصد یا بیشتر نیاز دارد. چنین رشدی نیز به نوبه خود ایجاب می کند که سالانه ۳۰ تا ۳۵ درصد از تولید مجدداً به سرمایه گذاری در زمینه‌های سرمایه انسانی و سرمایه مادی اختصاص یابد. شکاف میان پس اندازهای ملی و سرمایه گذاری های ضروری می باید از راه توسل به سرمایه های خارجی پر شود. اما، به دلایل مختلف، به ویژه اوضاع آشفته و نامعلوم سیاسی و احساس نگرانی در بخش خصوصی، ایران از سرمایه گذاری بخش خصوصی خارجی، به استثنای سرمایه گذاری های محدود در بخش نفت و گاز، محروم بوده است. سرانجام، در نتیجه دو دهه کنترل دستمزد و قیمت، و به سبب وجود نرخ بسیار متورم مبادله ارزی، رابطه بین هزینه و قیمت به شدت تحریف شده است، به گونه ای که اینک دیگر نمی توان راه حلی سریع و آسان برای آن تجویز کرد.

از نظر ایدئولوژیک نیز رژیم جمهوری اسلامی، گرفتار در چنبره یک نظام اقتصادی متمرکز، خود را به سیاست رفاهی گسترده ای متعهد کرده که تحقق آن در حیطه امکاناتش نیست. بر اساس قانون اساسی کلیه صنایع بزرگ و کلیدی ایران، از جمله نیرو و معادن، شبکه های بزرگ آبیاری، ارتباطات (تلفن، رادیو و تلویزیون)، وسائل حمل و نقل (هوابمایی، کشتیرانی، و راه آهن)، تجارت خارجی، نظام بانکی و بیمه، یکسره در مالکیت و قلمرو اداره دولت قرار دارند. اینکه به موجب قانون اساسی مالکیت و سرپرستی ابزار اصلی تولید و توزیع در اختیار دولت است نه تنها منابع مالی محدود کشور را می خشکاند و بودجه دولت را پیوسته در کسری نگه می دارد، بلکه موجب دلسردی بخش خصوصی در سرمایه گذاری و ابتکار هم می شود. سردرگمی و ابهام در مورد مالکیت خصوصی، دشمنی با سودآوری، و فقدان یک قوه قضائیه نیرومند، مستقل و کارآمد که توانائی دآوری در اجرا و تنفیذ قراردادهای تجاری را داشته باشد، عامل پیدایش فضائی بسیار نامساعد برای سرمایه گذاری شده است. براساس بررسی مشترکی که با همکاری وال سترین جورنال (Wall Street Journal) و «بنیاد میراث» (Heritage Foundation) انجام گرفته است، ایران از نظر فضای بااقتصادی به یکی از پائین ترین سطوح فروافتاده و با احراز مقام یکصد و پنجاه و پنجم در

میان ۱۶۱ کشور جهان تنها بر کنگو، کوبا، عراق، کره شمالی و سومالی ارجح است. از لحاظ اعتبار اوراق بهادار دولتی و میزان سپرده در بانک های خارجی نیز ایران به داوری یک مؤسسه خدمات سرمایه گذاری (Moody's Investment Services) در سطحی نازل، پایین تر از لبنان و بالاتر از روسیه قرار دارد. یک نشریه اقتصادی معتبر انگلیسی نیز ایران را از لحاظ خطراتی (risks) که برای سرمایه گذاری می آفریند یکی از پرخطرترین کشورها دانسته است. بی دلیل نیست که ظاهراً برخی از نمایندگی های اروپائی شرکت های بیمه صادرات برای بیمه نامه های ایران حدود ۱۲ تا ۱۴ درصد حق بیمه دریافت می کنند. در قیاس با ضریب ۳ تا ۴ درصد که برای کشورهای «کم خطر» تعیین می شود.

از نظر فرهنگی، در جمهوری اسلامی یک سویکرد منفی ضمنی و ذاتی نسبت به سود و سودآوری وجود دارد. توفیق در فعالیت های اقتصادی بیش از آنکه تحسین انگیز باشد سوء ظن و حسد می آفریند. بویژه در دوره بعد از جنگ با عراق هنوز واکنش نسبت به سرمایه و سرمایه گذاران (بخصوص سرمایه گذاران خارجی) منفی است. این واکنش منفی و رشدستیز را، که بر قانون اساسی جمهوری ایران نیز تأثیری قابل ملاحظه گذاشته، می توان ناشی از طرز تفکر انقلابیون چپگرا دانست. در واقع، بسیاری از حامیان دخالت و کنترل دولت که امروز خود در نظام اداری از مصادر کارند تنها به ظاهر از خصوصی کردن و سرمایه گذاری های خصوصی خارجی استقبال می کنند و در نهان مانع از تحقق این گونه سرمایه گذاری ها می شوند.

طبقه بازاری در ایران، که همواره از راه تجارت، نوسانات ساختگی بازار، جمع آوری اجاره، و عایدات از راه تورّم، زندگی کرده است، اگر هم به حکم غریزه با فعالیت های صنعتی بر پایه رقابت، از میان برداشتن انحصارات و امتیازات ویژه، و کنترل تورّم، دشمنی نورزد دست کم نسبت به آن نظر چندان خوشی ندارد. در چنین نظامی همیشه یک تمایل اقتصادی و فرهنگی به سوی درآمدهای سریع با ضریب سه رقمی و مخالف با سرمایه گذاری تولیدی دراز مدت و بهره دهی بسیار کمتر وجود دارد.

از نظر مدیریت، اقتصاد ایران از یک بوروکراسی متورّم، نالایق و فاسد، و نبود نهادهای نظارت و کنترل مستقل، که در جامعه مدنی معمول است، رنجور است. بخش دولتی در کنترل چهل نهاد انحصاری دولتی و فرادولتی قرار دارد که از طریق چند بنیاد بسیار بزرگ و چند هزار شرکت دولتی که از امتیاز دسترسی به اعتبارات بانکی ارزان قیمت، نرخ ترجیحی مبادله ارزی، یارانه های دولتی،

و حمایت دولت در مقابل واردات، برخوردارند، اداره می شود. این نهادها معمولاً دارای تعداد کارمندانی بیش از حد نیاز، مدیریتی نالایق و فاقد صلاحیت در زمینه محاسبات مربوط به هزینه و قیمت اند و بطور کلی در صحنه رقابت در بازارهای جهانی اثری از حضور آنان به چشم نمی خورد. اولییتی که به تعهدات اسلامی و انقلابی در گزینش کادر مدیریت مؤسسات دولتی داده می شود مملکت را از داشتن نیروهای متخصص، شایسته و کارآشنا محروم ساخته و در نتیجه سبب کاهش چشمگیر درکارایی اقتصادی شده است. نرخ بازدهی سرمایه که درسال پیش از انقلاب تا شاخص ۲ درصد درسال بالا رفته بود اکنون به شاخص نیم درصد درسال پائین آمده، یعنی ۴۰۰ درصد کاهش یافته است.

چشم انداز

آنچه در گذشته روی داده لزوماً سرنوشت آینده را رقم نخواهد زد. تاکنون مجموعه‌ای از عوامل منفی - از جمله یک قانون اساسی مخالف با بازار آزاد، یک بخش دولتی متورم و نالایق، فقدان یک سیاست موزون و منسجم در باره بازار کار، سیاست‌های کشاورزی و صنعتی آشفته، دنباله روی از یک برنامه رفاهی پرهزینه، مرجع دانستن تعهد کورکورانه بر لیاقت و تخصص در امر مدیریت، تحمل فساد اداری و رفتارهای ضد اجتماعی، گریز پیوسته سرمایه، فرار مغزها، نامعلوم بودن نحوه اداره سازمان های دولتی و نیمه دولتی، و استمرار واکنش ها و مواضع نسنجیده و نامعقول در مقابل غرب - ایران را از امکانات فراوانی که برای رشد و توسعه اقتصادی در اختیار داشته محروم ساخته است. اما خسران این سال‌های از دست رفته را دست کم می توان تا حدودی از راه تغییر خط مشی کنونی به خط مشی روشن بینانه و جدید جبران کرد.

اصلاحات فراگیری که از جانب محمد خاتمی در مناسبت های گوناگون طی سه سالی که بر مسند قدرت قرار داشته عنوان گردیده، جملگی به منظور مقابله با مشکلات متعدد و دست و پا گیر موجود طرح شده است. ابتکار موفقیت آمیز وی در دعوت از سازمان ملل متحد برای تهیه مقدمات «گفتگوی تمدن ها»، و گام های مثبتی که در جهت بهبود روابط با اتحادیه اروپا (بویژه با ایتالیا، فرانسه و انگلستان) برداشته است را می توان برای اقتصاد مملکت به فال نیک گرفت. از برکت برقراری مجدد پوشش بیمه صادرات و ضمانت های سرمایه گذاری از جانب مؤسسات مالی این کشورها، ایران توانسته است هزینه مورد نیاز برای سقف بالاتری از واردات را تأمین کند. البته افزایش اخیر قیمت نفت هم به این کار کمک بسیار

رسانده است.

طرح های اقتصادی رئیس جمهور که اخیراً در برنامه سوم توسعه عنوان شده، نیازهای مبرم کشور را به دقت مشخص ساخته است و برنامه جدید، که هدفش سازگار ساختن عدالت اجتماعی با رشد اقتصادی است، اهداف زیر را در دستور کار خود قرار داده: ازدیاد سرمایه گذاری و اشتغال؛ جنگ با تورم؛ اصلاح نظام مالیاتی؛ از میان برداشتن انحصارات دولتی و خصوصی؛ واگذاری مؤسسات دولتی زیان آور به بخش خصوصی؛ افزایش صادرات غیرنفتی؛ یکسان سازی وضع مبادله ارزی؛ جلب سرمایه گذاری بخش خصوصی خارجی؛ گسترش کارآموزی و امر آموزش؛ و بازسازی نظام اداری. این برنامه هم چنین وعده می دهد که به احراز شش درصد رشد سالانه نائل گردد، تورم را ۴۰ درصد کاهش دهد، ۳۵ درصد از میزان بیکاری بکاهد، و سالی هفتصد و پنجاه هزار شغل جدید پدید آورد.

پیدااست که برآورده ساختن این اهداف کار بسیار دشواری خواهد بود. اما توفیق در رسیدن به اهداف از پیش مشخص شده نیازمند یک سلسله مقدمات و پیش شرط هائی است که هنوز فراهم نیامده اند. بیش از هرچیز نیاز به یک اجماع عمومی و اتفاق نظر ملی درباره مقصد نهائی جمهوری اسلامی است. به سخن دیگر، نخست باید احراز کرد که آیا مردم ایران، آن گونه که قانون اساسی تجویز می کند و رهبر جمهوری اسلامی مدام مدعی آن است، خواستارند که، به هدف تقرب به خدا، در جهان مادی نیز به یک زندگی روحانی و زاهدانه و محقر بسنده کنند؟ یا آنکه مایل اند به سطح بالاتری از رفاه مادی برسند، و از امکانات و تسهیلات اقتصادی و اجتماعی بیشتری برخوردار شوند؟ آیا همچنان قرار است از یک «الگوی مصرفی» سازگار با زندگی منزه طلبانه و اخلاقی آن طور که بنیادگرایان وعده داده اند پیروی کنند؟ یا آنکه باید مختار شوند تا از ثمرات کار و کوشش و شایستگی خود، در یک نظام قانونی مورد قبول همگان، بهره مند گردند؟ این پرسش های اساسی هنوز پاسخ دقیق و روشنی نیافته اند.

اگر روشن شد که اکثریت مردم زندگی مرفه تر و دلپذیر تر را به زندگی مرتاضانه و منزه طلبانه ترجیح می دهند، گام بعدی تصمیم گیری قاطعانه در مورد چگونگی نقش و دخالت دولت در اقتصاد و میزان فعالیت های تجاری آن است. مسئله ای اساسی و حیاتی که در طی ۲۱ سال گذشته هیچ گاه به روشنی درباره اش تصمیم گیری و تعیین تکلیف نشده. متن اولیه قانون اساسی ایران که پیش نویس آن توسط کسانی که اغلب گرایش های مارکسیستی داشتند تهیه شده

و مورد تأیید روحانیان متمایل به چپ هم قرار گرفته بود، پیوسته برای اقتصاد مملکت مشکل آفرین بوده است. این سند دولت را به سوی تمرکز سنگین اداری و یک سیاست رفاهی از گهواره تا گور سوق داد، در حالی که دستگاه های دولت برای انجام چنین سیاستی از نظر مدیریت ضعیف، از نظر مالی کم بنیه، از نظر اداری ناتوان، و از نظر اجرائی فساد پذیر بودند. افزون بر این، گرچه از هنگام پایان جنگ با عراق تاکنون آن بخش از رهبران رژیم که معتقد به اصلاحات اند بر لزوم کاهش فعالیت ها و مسئولیت های اقتصادی دولت پافشاری کرده اند، شورای نگهبان و سایر جناح های ذینفع همچنان از تحقق این گونه اصلاحات جلوگیری می کنند.

از مسائل مربوط به قانون اساسی گذشته، ریاست جمهوری خاتمی با مشکل اختلافات ایدئولوژیک داخلی نیز روبرو بوده است. نظریه های اقتصادی دولت - که در بودجه های سالانه، در طرح مسکوت مانده بازسازی اقتصادی، و به تازگی در برنامه سوم توسعه، انعکاس یافته بجای آنکه بازتابی از یک اتفاق نظر گسترده باشد، سرشار از وعده های مساعد به افراد و جناح های گوناگونی است که با یکدیگر اختلاف نظر و منافع دارند. از یک سو، خصوصی کردن مؤسسات دولتی، از میان برداشتن انحصارات خصوصی و دولتی، رقابت بهتر و سالم تر، و آزادسازی تجارت، مشخصاً در راستای خواسته های طرفداران نظریه بازار آزاد در حکومت قرار دارد. از سوی دیگر، تعهد دولت به تأمین «عدالت اجتماعی»، کنترل قیمت و مزد و بهره، ادامه یارانه گسترده دولتی، و ابقای نرخ ترجیحی در مبادلات ارزی، از جمله امتیازاتی است که به هواداران دخالت دولت در اقتصاد، که همچنان در کابینه خاتمی و در دفتر رهبری جا و نفوذی دارند، داده شده است. اما، همان گونه که انتظار می رفت، این تلاش سخاوتمندانه برای راضی نگه داشتن همه، هیچ یک را خشنود نکرده است.

هرگاه این دو مشکل اساسی از راه عرضه یک نظام اسلامی ملایم تر از یکسو، و یک برنامه اقتصادی متکی به ابتکارات و فعالیت های بخش خصوصی از سوی دیگر، حل شود آن وقت شرط نخست برای رونق و پیشرفت اقتصادی، عبارت خواهد بود از تأکید بر مصونیت حقوق مالکیت و تنفیذ و اجرای قراردادهای مشروع اقتصادی.

پاسخ مناسب به شکوه مکرر سرمایه گذاران بالقوه درباره نبود فضای امن برای سرمایه گذاری و در نتیجه عدم اطمینان سرمایه گذاران نسبت به اوضاع، یک سلسله گام های اصلاحی است که باید به ترتیب برداشته شود. نخست باید کلیه

ابهاماتی که در قانون اساسی در ارتباط با مالکیت خصوصی و سود سرمایه وجود دارد، برطرف گردند. مصادره اموال اشخاص حقیقی یا حقوقی، آن هم بدون مجوز و بی رعایت ضوابط قانونی، باید یکسره ممنوع گردد. کلیه دارائی‌هایی که خودسرانه و یا به بهانه‌های ناموجه، یا به براساس گناه منتسب به شخص ثالث، مصادره شده است باید به صاحبان قانونی آنها بازگردانده شود. خسارت کسانی که آماج اقدامات غیر قانونی در دوران پس از انقلاب بوده اند باید جبران گردد. سرانجام، دادگاه‌های انقلاب، که ۲۱ سال پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، هم چنان برجایند، باید یکسره از رسیدگی به امور و دعاوی اقتصادی معاف شوند و جای خود را به دادگاه‌های عمومی دادگستری با قضات آگاه به مسائل و امور اقتصادی جدید بسپارند. یک نظام قضائی سالم، کارآمد، مستقل و فارغ از گرایش‌ها و ملاحظات سیاسی که به دست قضات کاردان، صاحب صلاحیت و فسادناپذیر اداره شود از عوامل عمده برای تأمین پویائی اقتصادی ایران است. افزون بر این، تنها چنین نظام قضائی مورد اعتماد عمومی است که می‌تواند به وضع موهنی پایان دهد که در آن حتی شرکت‌های دولتی نیز، برای گریختن از حوزه صلاحیت دادگاه‌های جمهوری اسلامی، در خارج از مرزهای ایران خود را به ثبت می‌رسانند و یا در قراردادهای خود با سرمایه‌گذاران خارجی رسیدگی و تخل اختلافات را به حکمیت خارجی واگذار می‌کنند.

پس از آن که نظر عمومی نسبت به برنامه اساسی حکومت احراز شود، ضوابط فعالیت‌های اقتصادی و کارآفرین مشخص گردد، و ساز و کارهایی که مسئولیت حمایت از هر دو را داشته باشد به وجود آید، باید به مرحله بعدی، که سبک ساختن بار حکومت است، پرداخت. این کار که روندی دشوار و از نظر سیاسی پُرمخاطره است شامل بازسازی کامل دیوانسالاری متورم، از میان برداشتن بنیادهای فرادولتی، خصوصی گردانیدن گسترده شرکت‌های دولتی زیان‌آور، و یک بررسی مجدد، عینی و واقع‌بینانه از سیاست‌های برنامه ریزی و بودجه کشور خواهد بود.

باز سازی نظام اداری و حکومت در وهله نخست ایجاب می‌کند تا وزارتخانه‌ها و سازمان‌هایی که در حال حاضر تکالیف و کارهای یکسان دارند درهم ادغام شوند، از جمله سه نهاد در زمینه دفاع و امنیت، سه نهاد در زمینه کشاورزی، سه نهاد در زمینه آموزش و فرهنگ، سه نهاد در زمینه نیرو، و دو نهاد در زمینه صنایع. بسیاری معتقدند که دست کم یک سوم از تعداد کنونی کارمندان دولت افزون بر نیازاند، اما نمی‌توان آنان ناگهان کنار گذاشت، زیرا

در حال حاضر اقتصاد کشور توانائی جذب هفتصد و پنجاه هزار نفر تازه وارد در سال به بازار کار را ندارد. ناچار باید به سپاه کم کاران سر و سامانی تازه داد و آنان را به خدمات جدید و گسترده عمومی (در زمینه هائی مانند آموزش، بهداشت، و نگهداری از محیط زیست) گماشت. چنین برنامه ای نه تنها به ابتکار اداری استثنائی و کمیاب نیاز دارد، بلکه مستلزم آماده سازی و بازآموزی دقیق است. حذف بنیادهای خیریه (و فرا دولتی) نیز، با همه مخاطرات سیاسی، ضرورت دارد. این نهادها که دارائی ها، اموال، و شرکت های مصادره شده از کسانی را که به نحوی با نظام گذشته پیوند داشتند، اداره می کنند، عملکردی خارج از چهارچوب اداری، مالی، و حسابرسی دولتی دارند. سرپرستی و اداره این گونه نهادها که عملاً از معافیت مالیاتی برخوردارند و غالباً جزو دریافت کنندگان اصلی یارانه ها و سایر امتیازات دولتی نیز هستند، در دست عناصر وفادار متبی اما بی صلاحیتی است که از سوی رهبر جمهوری اسلامی منصوب شده اند و از همین رو به کسی جز او پاسخگو نیستند. این مجتمع های بزرگ مالکیت و مدیریت مؤسسات گوناگون را در زمینه های غیر مرتبطی چون کشاورزی، صنعت، تجارت، حمل و نقل، ساختمان، در دست دارند بدون اینکه در کارشان کوچکترین هماهنگی یا همکاری وجود داشته باشد. تولید بیشتر این مجتمع ها تنها ضریب کوچکی از بازده عادی سرمایه آن هاست. با این همه، هزینه برخی مراکز و حوزه های مذهبی را تقبل می کنند و به فعالیت های غیررسمی و غیردولتی که تاکنون از حوزه اختیار و بازبینی دولت مصون بوده است دست می زنند.

خصوصی سازی آن دسته از نهادهای دولتی که از نظر مالی وضع اسفناک و زیان آوری دارند از سال ۱۹۸۹ تاکنون در دستور کار هر دولتی که بر سر کار آمده بوده است. این هدف در تمام بودجه های سالانه، دستور العمل های اقتصادی، و برنامه های پنج ساله به عنوان یکی از ضروری ترین گام ها به سوی سامان یافتن نظام مالی و کارآئی اقتصادی عنوان شده است بی آن که یک برنامه جدی، جامع، عملی، برای رسیدن به آن طراحی شود. در همان حال، مقاومت در مقابل چنین هدف و برنامه ای از سوی کسانی که از قبل این نهادها منتفع می شوند همچنان ادامه دارد به ویژه از سوی مدیران و سرپرستان نازپرورده، کارمندان عاطل و باطل، کارپردازان و فروشندگان مقرب، و واسطه هائی که هدفشان تنها جمع آوری اجاره است. ولی این ها همه مشکلاتی نیست که نتوان از عمده برآمد. یک سیاست صادقانه و جدی خصوصی سازی نه تنها خزانه داری را از وضع اسفناک مالی اش رها می کند بلکه زمینه فعالیت و رقابت و احیای بخش خصوصی را نیز فراهم

می سازد.

سرانجام، کار ضروری دیگر بازبینی و سنجش دوباره روند برنامه ریزی اقتصادی است. نظر به عملکرد بسیار نامطلوب دو برنامه پنج ساله بعد از انقلاب که به هیچ یک از اهداف برنامه ریزی شده خود نرسیدند و محتوی بسیاری از مواد آنها نیز توسط مجلس یا مؤسسات دولتی نادیده گرفته شد. بجاست که ضرورت وجودی سازمان برنامه مورد یک بررسی عینی، واقع بینانه و غیرایدئولوژیک قرار گیرد. مادامی که بودجه ملی بر پایه یک نظام مالیاتی منطقی و مطمئن استوار نشود، سرنوشت اقتصاد مملکت وابسته به درآمدهای حاصله از فروش نفت خواهد بود. و تا هنگامی که این وابستگی اساسی ادامه داشته باشد بی آنکه مسئولین بتوانند درباره بهای نفت خام دست به پیش بینی بزنند، چه رسد که بر آن کنترلی داشته باشند. برنامه ریزی بودجه بیشتر از محدوده زمانی یک ساله بپیورده خواهد بود.

از این بحث می توان نتیجه گرفت که سرنوشت اقتصادی جمهوری اسلامی در دراز مدت اساساً به ساختار سیاسی آن گره خورده است، زیرا در مجموع اقتصاد کشور تحت مالکیت، تصمیم گیری، اداره، و کنترل دولت قرار دارد. گرچه ظاهراً رژیم توانسته است در همه این سال ها، با بهره گرفتن از غنائم نفت و گاز، به نحوی کار کشور را تمشیت دهد، باید توجه داشت که هردوی این ذخائر به سرعت رو به کاهش و اتمام است. اما از سوی دیگر اگر اصلاحات بر شمرده در بالا بتوانند علی رغم مقاومت گروه های ذینفوذ و نیرومند جامعه عمل پوشند، آینده به آن تیرگی که مخالفان رژیم به آن امید بسته اند و مدافعانش از آن بیمناک نخواهد بود.

از بسیاری جهات ایران برای سرمایه گذاری و رشد اقتصادی امکانات فراوان دارد. برخلاف بسیاری از کشورهای جهان سوم که به علت کمبود سرمایه مادی و انسانی، از رشد اقتصادی بازمانده اند، ایران این هر دو را نسبتاً به وفور در اختیار دارد. افزون براین، ایران دارای سرزمین پهناوری با حدود ۶۵ میلیون جمعیت است و حدوداً ۲۰ کشور در حال توسعه آن هم در منطقه جغرافیائی بزرگی با ۳۰۰ میلیون جمعیت و بازاری بالقوه بزرگ و پرمفعت برای کالاهای ساخت ایران در پیرامون آن قرار گرفته اند. از نظر منابع انرژی نیز ایران با تسلط بر حدود ۱۰ درصد از ذخائر نفت و ۱۵ درصد از ذخائر گاز جهان، در موقعیتی مطلوب قرار دارد و وضع خوبی بهره مند است. دیگر منابع طبیعی ایران نیز هنوز کاملاً به مرحله بهره برداری نرسیده اند اما کاملاً نوید بخش اند. نیروی کار

درایران فراوان و نسبتاً ارزان است و کادرهای فنی و حرفه ای در مقیاس بالا موجود و نسبتاً کم هزینه اند.

به نظر می رسد که با گسترش پایگاه های قدرت جناح اصلاح طلب در عرصه های مختلف سیاسی و تصمیم گیری زمینه برای پیشرفت در امور سیاسی اقتصادی کشور، بهبود روابط با غرب (به ویژه با آمریکا) و پایبندی جدی تر به ضوابط رفتار سیاسی و عرف بین المللی فراهم آمده باشد. به یاری یک حکومت دمکراتیک، ایران از همه گونه توانائی برای دست یافتن دوباره به پایگاه سزاوار و بلند در جمع ملل برخوردار است.

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

- ۵۸۳ پیشگفتار:
مقاله ها:
- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
- ۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
- ۶۴۵ فریدون خاوند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
- ۶۵۹ پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
- ۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
- ۷۰۱ شبرین هانتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
- ۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
- ۷۶۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهای محلی در ایران
- ۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهروندشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی گذری و نظری:
- ۸۱۳ شاهرخ مسکوب یادداشت های روزانه
یاد نادر نادریپور:
- ۸۳۱ یدالله رویانی مرگ ساده
- ۸۳۹ محمود خوشنام «واژه ها را مؤدّه آزادگی می داد»
گزیده:
- ۸۴۹ روح‌الله خمینی در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
- ۸۵۵ عبدالله نوری شوکران اصلاح
- ۸۶۰ مهرانگیز کار «مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
نقد و بررسی کتاب:
- ۸۶۹ باقر پرهام «سحر» و «قمار در محراب»
- ۸۸۲ فرهنگ مهر مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
- ۸۸۷ علی قیصری روزبهان بقلی در عوالم خیال
خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

نگاهی به اقتصاد ایران کارنامه سال های سترون

در پایان دهه هفتاد و آغاز دهه هشتاد میلادی، همزمان با سال های پایه گذاری و استحکام نظام جمهوری اسلامی در ایران، اقتصاد جهانی فصلی از تاریخ خود را پشت سر گذاشته و چرخشی بزرگ را در راستای پیشروی به سوی همگرایی جهانی و منطقه ای آغاز کرده بود. در انگلستان و ایالات متحده امریکا، یک موج بزرگ فکری در هواداری از آزادسازی هرچه بیشتر فعالیت اقتصادی به پا خاسته و حتی رأس هرم های قدرت را در این دو کشور در دست گرفته بود. در اتحاد شوروی و کشورهای اقماری اش، کمونیسم سیاسی و نظامی هم چنان بر اریکه قدرت تکیه داشت، ولی نابسامانی های اقتصادی بیش از پیش از پرده بیرون افتاده و تنگناهای تولید متمرکز دولتی دیگر برکسی پوشیده نبود. الگوهای مختلف اقتصاد دولتی در کشورهای در حال توسعه نیز، از الجزایر گرفته تا کوبا و کینه، ناکامی های خود را بیش از پیش به نمایش می گذاشتند. بسیاری از اقتصادها در امریکای لاتین، آسیا، خاور میانه و افریقا، به تدریج دگم های سنتی "جهان سومی" را رها کرده و به جای پافشاردن بر سیاست های بسته صنعتی و بازرگانی، زمینه ادغام تدریجی را در اقتصاد جهانی فراهم می آوردند، به ویژه از

* نویسنده و پژوهشگر در مسائل اقتصادی ایران.

راه منطبق کردن صنایع خود با نیازهای بازار جهانی و جذب سرمایه گذاری های خارجی. در همان سال ها کشورهای پویای آسیای خاوری، که چابکسواران اقیانوس آرام لقب گرفته اند، کم کم جایگاه خود را به عنوان قدرت های تازه نفس بازرگانی و صنعتی در صحنه جهانی به نمایش می گذاشتند و ثابت می کردند که ملت ها می توانند بر واپس ماندگی اقتصادی خود غالب شوند و به باشگاه قدرت های صنعتی راه یابند. به دیگر سخن، سال های زایش و خردسالی جمهوری اسلامی همزمان بود با آغاز شتاب در فرآیند آزاد سازی اقتصادی، عقب نشینی دولت ها از صحنه های تولید و بازرگانی و فرو ریختن بسیاری از سدهای موجود بر سر راه جا به جایی کالاها و سرمایه ها. مجموعه این دگرگونی ها در سال های بعد بسیاری از مناطق سیاره زمین را در برگرفت و زیر عنوان پدیده «جهانی شدن اقتصاد» یکی از بزرگ ترین انقلاب های تمدن انسانی را به وجود آوردند.

کجروی های آغازین

انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن، از همان آغاز، الگویی را برگزید که به جای بهره گرفتن از تجربه اقتصادی سال های پس از جنگ دوم، به مسیری خلاف فرآیند تحوّل اقتصاد جهانی و بسیاری از اقتصادهای ملی گام گذاشت. درحالی که فرآیند خصوصی سازی به بسیاری از کشورهای جهان سرایت کرده بود، ایران بعد از انقلاب اقتصاد دولتی را، که پیش از آن هم عریض و طویل بود، ابعادی تازه بخشید. در حالی که حتی بسته ترین اقتصادهای سوسیالیستی، همانند چین، راه را بر سرمایه گذاری خارجی آن هم در مقیاسی انبوه می گشودند، جمهوری اسلامی دست رد بر سینه سرمایه گذاری خارجی گذاشت، با این خیال که هرگز به آن نیازی نخواهد داشت. در حالی که شعارهایی از قبیل «خودکفایی اقتصادی» کم کم به موزه های انقلابی سپرده می شدند، جمهوری اسلامی دستیابی به یک اقتصاد بسته را هدف رسمی خود اعلام کرد با این تصور که می توان به دور کشور دیوار چین کشید.

در فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا تصویب قانون اساسی (آذرماه ۱۳۵۸)، شورای انقلاب با تصویب بیش از شصت مصوبه، صدها واحد صنعتی، بازرگانی و کشاورزی و تمامی بانک ها و شرکت های بیمه را به دولت یا «بنیاد» ها واگذار کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی «کلیه اقدامات و سیاست های شورای انقلاب را به صورت هدف ها و اصول حاکم بر نظام جمهوری اسلامی رسمیت داد و روش تازه ای را برای تسلط دولت بر اقتصاد ارائه کرد.»

در واقع چکیدهٔ گزینش‌ها و سوء تفاهم‌های اقتصادی انقلاب ۱۳۵۷ در قانون اساسی جمهوری اسلامی تبلور یافت. ابهام‌ها و کاستی‌های این متن در بسیاری زمینه‌ها آشکار است. در اینجا تنها بر نارسایی‌های آن در عرصهٔ اقتصادی تکیه می‌کنیم. این نارسایی‌ها محصول مستقیم ضعف چشمگیر فرهنگ اقتصادی در میان نسل‌هایی است که انقلاب را به پیروزی رساندند. در همان حال باید پذیرفت که در بافتار این پیروزی و حوادثی که پس از آن روی داد، شرایطی فراهم آمد که در آن رادیکال‌ترین جناح‌های شرکت‌کننده در انقلاب، با الهام از نظریه پردازان چپ، بتوانند گزینش‌های خود را، به صورتی دراز مدت، بر سیاست‌گذاری اقتصادی جمهوری اسلامی تحمیل کنند. این "کجروی آغازین" بیش از همه در دو اصل چهل و چهار و هشتاد و یک قانون اساسی به چشم می‌خورد. اصل چهل و چهار، با نگارشی ناشیانه، صنعت و بازرگانی ایران را از لحاظ تثبیت تسلط دولت بر آنها تا سطح اقتصادهای سوسیالیستی جهان سومی نازل می‌دهد، آن هم در آستانهٔ دههٔ ۱۹۸۰ میلادی که صدای خرد شدن استخوان چنین اقتصادهایی از سراسر جهان به گوش می‌رسید. برپایهٔ این اصل، بخش دولتی «شامل کلیهٔ صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، بانکداری، بیمه، نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.» اصل چهل و چهار سپس محدودهٔ بخش تعاونی را برمی‌شمارد و سرانجام به بخش خصوصی می‌رسد و جایگاهی حاشیه‌ای و تحقیرآمیز برای آن در نظر می‌گیرد: «بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است.»

اصل هشتاد و یک قانون اساسی یکی دیگر از نشانه‌های نبود فرهنگ اقتصادی در جمع نویسندگان قانون اساسی جمهوری اقتصادی است. بر پایهٔ این اصل «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجی‌ان مطلقاً ممنوع است.» بی‌اغراق می‌توان گفت که در عرصهٔ سرمایه‌گذاری‌های خارجی، اصل هشتاد و یک قانون اساسی برای ایران همان قدر مشکل‌زا بوده است که فتوای قتل سلمان رشدی در عرصه‌های سیاسی و دیپلماتیک. جالب آن که هنگام تصویب این اصل، یکی از نمایندگان مجلس خبرگان که به اهمیت مسئله پی برده بود، خطر کرد و هشدار داد که «ما نمی‌توانیم منع کلی امتیاز را بیاوریم. شما در ذهنتان رفته

امتیاز دادن معنایش این است که فلان شرکت بیاید در ایران و معادن را استخراج کند و ببرد. . . این همه اشخاص صاحب فن در غرب هستند و مردم آزاده ای هم هستند. ما باید با این ها قرارداد داشته باشیم. . .»^۱ ولی این هشدار در فضای تعصب آلوده آن روز به جایی نرسید و اصل هشتاد و یک در راستای دستیابی به "خود کفایی" سرانجام تصویب شد. سال ها بعد همه دانستند که شتابزدگی و ناشیگیری در نگارش یک متن حقوقی چگونه راه را بر سرمایه گذاری خارجی می بندد و کشور را از دستاوردهای مالی و فنی و سازمانی دوران پایانی قرن بیستم محروم می کند. تردید نیست که پیشبرد اصلاحات اقتصادی در ایران با موانع گوناگون روبرو بوده است، ولی مانع حقوقی را در این میان باید از موانع اساسی شمرد.

در واقع اصول ۴۴ و ۸۱ قانون اساسی از همان آغاز هواداران اقتصاد دولتی و بسته را از یک تکیه گاه نیرومند حقوقی برخوردار کرد. اهمیت این "کجروی آغازین" را نباید دست کم گرفت. قانون اساسی جمهوری اسلامی، به عنوان یک زیر بنای حقوقی برای دخالت گسترده دولت در اقتصاد، همچنان ویرال گردن جامعه ایرانی است، آن هم در عرصه های حساسی چون بازرگانی خارجی، بانکداری، و اداره واحدهای بزرگ تولیدی. از همین روست که در بطن نظام جمهوری اسلامی، حتی در صفوف محافظه کارترین نیروهای سیاسی، زمزمه تغییر مواد اقتصادی قانون اساسی بیش از پیش به گوش می رسد. علینقی خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن جمهوری اسلامی، عضو جمعیت مؤتلفه اسلامی و یکی از متنقدترین شخصیت های اقتصادی در ایران بعد از انقلاب اخیراً پذیرفت که «اشتباه در مورد اقتصاد ایران از قانون اساسی آغاز شد و ی با اشاره به جنبه های اقتصادی این متن می گوید: «آن مسایل نباید در قانون اساسی می آمد و یا اگر عنوان می شد، نباید به ریز مسایل و جزئیات می پرداختند.» خاموشی سپس می افزاید: «از بعد از تدوین قانون اساسی تاکنون، یکی از مشکلات اقتصاد ایران همین وضعیت قانون است. بعضی مواقع ضرورت انجام کارهایی احساس می شود که با قانون اساسی مغایرت پیدا می کند و به همین دلیل نیز مسکوت گذاشته می شود. از طرفی قانون اساسی را نیز هر روز نمی توان تغییر داد و از مردم نیز نظر خواست.»^۲ برخی از مقام های رسمی دولتی ایران امروز آشکارا از ضرورت تجدید نظر در اصل ۴۴ قانون اساسی سخن می گویند، زیرا آن را سدی جدی در راه اصلاحات اقتصادی در زمینه های گوناگون، از جمله بانکداری و بیمه گری تلقی می کنند.^۳

به سوی اصلاحات اقتصادی

سیاست‌گذاری اقتصادی جمهوری اسلامی در بیست سال گذشته از پیچ و خم‌های فراوان گذشته و، در مجموع، زیر فشار شرایط داخلی و بین‌المللی، تلاش کرده است تا حد امکان خود را با سیر عمومی اقتصاد جهانی هماهنگ کند. با این حال مجموعه‌ای از عوامل بازدارنده به ویژه در عرصه‌های نهادی و حقوقی و سیاسی، از پیشبرد اصلاحات ساختاری جلوگیری کرده و اقتصاد ایران را هم‌چنان در حاشیه اقتصاد جهانی نگه داشته است:

۱- در شرایط اضطراری سال‌های نخست بعد از انقلاب و دوران جنگ هشت ساله، تمسّیت اقتصاد ایران در انطباق کامل با جهت‌گیری‌های قانون اساسی سازمان یافت و فرآیند «الجزایری شدن» کشور در راستای تقویت پایه‌های یک اقتصاد دولتی و بسته، سرعت گرفت. فرسایش شدید واحدهای تولیدی به ویژه در پی برکناری کادرها، فروپاشی نظام مدیریت و فرار سرمایه‌ها، همراه با گسترش روز افزون تنش در روابط با قدرت‌های صنعتی، فرو رفتن هرچه بیشتر کشور در گرداب جنگ و ضرورت بسیج منابع برای مقابله با تجاوز عراق، همه و همه دست به دست هم داد و زمینه تثبیت یک نظام متمرکز اقتصاد دولتی را فراهم آورد. آفت چشمگیر درآمدهای نفتی در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و کاهش توان وارداتی ایران به سهم خود به گسترش هرچه بیشتر سیاست جیره‌بندی عمومی دامن زد. در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷، درآمد ناخالص داخلی به ریال ثابت هر سال به طور متوسط $1/5$ درصد کاهش یافت و اگر رشد جمعیت را به حساب بیاوریم، در سال ۱۳۶۸ درآمد ناخالص سرانه به ریال ثابت بیست سال به عقب بازگشت. هم‌چنین مقدار کسر بودجه در سال ۱۳۶۷ از ۲۴۰۰ میلیارد ریال، معادل پنجاه درصد بودجه دولت، فراتر رفت. فروریزی اقتصاد ایران عامل مهمی بود در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت توسط آیت‌الله خمینی. مقامی آگاه در این زمینه می‌گوید: «وزیر اقتصاد و مسئولان اقتصادی کشور نامه‌ای [به آیت‌الله خمینی] نوشتند حاکی از این که امکانات اقتصادی، بودجه، درآمد و هزینه‌های کشور به خط قرمز رسیده و تا حدودی از آن هم گذشته است که دیگر قابل تحمّل برای جامعه نیست.»

۲- در اواخر دهه ۱۳۶۰ خورشیدی، در پی پایان جنگ و آغاز ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، سیاست اقتصادی ایران به مسیری تازه گام نهاد. فن‌سالاران نوپای نظام اسلامی به سر دمداری محسن نوربخش، محمّد حسین عادل و مسعود روغنی زنجانی، با شعارهای «آزاد سازی» و «گشایش»، اهرم‌های

عمده‌فرماندهی اقتصادی کشور را در وزارت اقتصاد و دارایی، بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه در دست گرفتند. سیاست اقتصادی تازه ایران در چهارچوب برنامه پنجمساله اول (۱۳۶۸-۱۳۷۲) و نیز در استراتژی معروف به «تعدیل اقتصادی»، که هدف های لیبرال منشانه تری را پیگیری می کرد، تبلور یافت. در بافتار دگرگونی های بزرگ هم در داخل (سقوط اقتصادی ایران) و هم در جهان (فرو ریزی نظام های سوسیالیستی و به حرکت درآمدن موج آزاد سازی و اصلاحات در سراسر جهان)، تغییر سیاست اقتصادی تنها گزینش قابل قبولی بود که در برابر رهبران جمهوری اسلامی قرار می گرفت. بیانی تازه، با الهام از ادبیات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، مراکز تکنوکراتیک جمهوری اسلامی را انباشت. شعارها و تکنیک های عمده اصلاحات ساختاری، از تک نرخی کردن ارز گرفته تا تأمین تعادل بودجه، اصلاح نظام مالیاتی، حذف یارانه (سوسید) و خصوصی سازی به آیه های مقدس تبدیل شدند. اصلاح نظام ارزی، شاه بیت اصلاحات رفسنجانی بود. در پی انقلاب ۱۳۵۷ و دگرگونی های سیاسی و اقتصادی ناشی از آن، نظام ارزی ایران نخست دو نرخی و سپس چند نرخی شد، تا جایی که در یک مقطع زمانی حدود ده نرخ ارز یا بیشتر بر اقتصاد کشور تسلط یافت. هدف رسمی از برقراری نرخ های چندگانه، جلوگیری از هدر رفتن منابع ارزی، مبارزه با اوج گیری تورم، افزایش صادرات و کاهش واردات اعلام شد. ولی درعمل وجود نرخ های چندگانه به یکی از عوامل عمده رکود، آشفتگی اقتصادی و فساد تبدیل شد، تا جایی که در سال ۱۳۷۲، دولت رفسنجانی به نظام تک نرخی شدن ارز بر پایه نرخ شناور روی آورد. در فاصله سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲، ابتکار های دیگری نیز برای فعال کردن سایر محورهای سیاست تعدیل از آن جمله، مبارزه با کسری بودجه، کاهش تورم، خصوصی سازی، و واقعی کردن قیمت ها، اتخاذ شد. ولی این فصل از سیاستگزاری اقتصادی ایران نیز به پایان رسید و سیاست «تعدیل» در رویارویی با موانع گوناگون، زود از نفس افتاد. تجربه سال های شصت و هشت تا هفتاد و دو خورشیدی نشان داد که پیشبرد اصلاحات در شرایط ایران با موانع بسیار جدی رو برو است از جمله تنوع مراکز قدرت، نبود یک نظام حقوقی کارا، وجود حجم عظیمی از مقررات دست و پا گیر و گاه متضاد و تداوم و تشدید تنش در روابط خارجی.

به این ترتیب، اصلاحات اقتصادی ایران در نخستین سال های دهه هفتاد خورشیدی در پیچ و خم معامله های پایان ناپذیر میان جناح های مختلف قدرت

در جمهوری اسلامی به گل نشسته و یا حتی به نتایج معکوس رسید و از جمله میلیاردها دلار بدهی خارجی به بار آورد. به رغم تبلیغات گسترده دولتی پیرامون "دوران سازندگی"، دوران هشت ساله ریاست جمهوری رفسنجانی در مبارزه با دو بیماری عمده اقتصادی ایران، دولتی بودن و وابستگی به درآمد نفت، دستاوردی نداشت و همان بیماری ها را برای جانشین خود به ارث گذاشت. مهم‌ترین نشانه این شکست، سقوط باز بیشتر سرمایه گذاری است. در واقع طی سال های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶، سرمایه گذاری به ازای هر ایرانی نسبت به دوره ما قبل (دوران جنگ) حدود پانزده درصد کاهش یافت و این کاهش نسبت به دهه ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ به حدود چهل درصد رسید.^۶

۳- تک نرخی شدن ارز که اقدامی مثبت بود، به سبب ناهماهنگ بودن با سایر مکانیسم های اقتصادی ایران، آشفتگی ها را شدت بخشید و تراز پرداخت های خارجی کشور را چنان متزلزل کرد که دولت رفسنجانی پس از مدتی کوتاه مجبور به عقب نشینی شد و بار دیگر به نظام چند نرخی ارز روی آورد. با این عقب نشینی، و سایر عقب نشینی ها در بسیاری از زمینه های عمده سیاست اصلاحی، تمثیت اقتصاد ایران که پیش از این در چارچوب سیاست "تعدیل" تا اندازه ای هدفمند و دورنگر به نظر می رسید، از سال ۱۳۷۳ دوباره در سردرگمی و روزمرگی فرو رفت. در همین سال بررسی برنامه پنجساله دوم از سوی مجلس چهارم با موانع بیشمار روبرو شد و تنش های شدیدی را میان بدنه کارشناسی دولت رفسنجانی و جناح اکثریت مجلس به وجود آورد. کشمکش ها چنان بالا گرفت که جمهوری اسلامی سال ۱۳۷۳ را بدون برنامه گذراند و برنامه ای هم که سر انجام با یک سال تأخیر برای اجرا در فاصله سال های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ به دولت ابلاغ شد، با دیدگاه های کارشناسان سازمان برنامه و بودجه شباهت زیادی نداشت.

برنامه پنجساله دوم (۱۳۷۴-۱۳۷۸)، همانگونه که انتظار می رفت، با شکست روبرو شد. در یک گزارش تحلیلی که چکیده آن اخیراً در رسانه های تهران انتشار یافت،^۷ سازمان برنامه و بودجه تأیید کرد که برنامه دوم نتوانست به هدف های اصلی اقتصادی خود دست یابد. این ناکامی به ویژه در عرصه هایی همچون نرخ رشد، تورم، بیکاری و عدالت اجتماعی به چشم می خورد.

گزارش سازمان برنامه میانگین سالانه رشد اقتصادی در فاصله سال های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ را $\frac{۳}{۲}$ درصد ارزیابی می کند، حال آن که بر پایه برنامه پنجساله دوم قرار بود ایران در فاصله سال های مورد نظر از میانگین رشد $\frac{۵}{۱}$

درصد درسال برخوردار باشد. به ادعای سازمان برنامه بالاترین نرخ رشد، ۵/۸ درصد بود که در سال ۱۳۷۵ تحقق یافت و پایین ترین آن ۱/۶ درصد که سال گذشته خورشیدی به دست آمد.

در عرصه تورم نیز برنامه دوم از تحقق هدف خود باز ماند. قانون برنامه دوم پیش بینی می کرد که میانگین نرخ تورم در فاصله سال های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ پیرامون ۱۲/۴ درصد نوسان خواهد کرد. در عمل، طی همان سال ها، میانگین نرخ تورم به گفته سازمان برنامه و بودجه از دو برابر رقم پیش بینی شده فراتر رفت، به ویژه از آن رو که نقدینگی بیش از دو برابر میزان انتظار افزایش یافت. نرخ بیکاری نیز از ۹/۴ درصد درسال ۱۳۷۴ به شانزده درصد درسال پایانی برنامه رسید. در قانون برنامه دوم توسعه پیش بینی شده بود که سالانه به طور متوسط ششصد و شصت هزار فرصت شغلی در کشور ایجاد خواهد شد، ولی در عمل رقم متوسط فرصت های شغلی ایجاد شده در کشور از سیصد هزار شغل درسال فراتر نرفت و همین ناکامی، بیکاری را به سطح کنونی افزایش داد.

حساس ترین نکته ای که در گزارش سازمان برآن تأکید شده، شدت گرفتن نابرابری های اجتماعی در طول برنامه پنجساله دوم است. به بیان دیگر، در طول پنج سال گذشته ایران هم در زمینه توسعه اقتصادی با شکست روبرو شده و هم در عرصه عدالت اجتماعی. شدت گرفتن فاصله طبقاتی درگزارش سازمان برنامه از راه توسل جستن به "ضریب جینی" به نمایش گذاشته شده است. اندازه "ضریب جینی" بین صفر و یک نوسان می کند. هرچه در یک جامعه توزیع درآمد غیر عادلانه تر باشد، "ضریب جینی" از صفر دور و به رقم یک نزدیک تر می شود. بر پایه گزارش سازمان برنامه، "ضریب جینی" در ایران از ۰/۴۳ درسال اول برنامه دوم به ۰/۴۵ درسال آخر برنامه رسیده و در واقع فاصله طبقاتی در کشور افزایش یافته است.

با نگاهی به ارقام انتشار یافته از سوی سازمان برنامه و بودجه، به نظر می رسد که این ناکامی عمدتاً از دو عامل اصلی سرچشمه می گیرد. یکی کاهش درآمدهای ارزی ایران از محل صادرات نفت و گاز و دیگری سقوط سرمایه گذاری. فروریزی بازار انرژی در سال های ۷۶ و ۷۷ خورشیدی باعث شد ایران در عرصه ارزش افزوده بخش نفت، به ترتیب چهارده درصد و شانزده درصد از هدف های برنامه عقب بماند.

ولی شکست برنامه دوم به طور عمده حاصل کاهش چشمگیر سرمایه گذاری بخش های دولتی و عمومی از پایان سال ۱۳۷۵ خورشیدی بود. طبق گزارش

سازمان برنامه و بودجه از سال ۷۶، رشد سرمایه گذاری منفی شد و در سال ۷۷ کاهش آن شتاب بیشتری گرفت، تا جایی که رشد منفی آن به بالای شش درصد رسید. در عرصه سرمایه گذاری های خارجی، دوران زیر پوشش برنامه دوم نتوانست به انزوای ایران پایان دهد. طبق همین گزارش در سال ۱۳۷۵، تنها چهارده میلیون دلار سرمایه گذاری خارجی در کشور صورت گرفت و در فاصله سال های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶، کل سرمایه گذاری خارجی انجام گرفته در ایران از چهل میلیون دلار فراتر نرفت. ناگفته پیداست که در این ارقام، قرارداد های بیع متقابل (buyback) در عرصه های نفت و گاز در زمره سرمایه گذاری های خارجی به حساب نیامده اند.^۱

اقتصاد ایران در سال های اخیر

انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و دستیابی محمّد خاتمی به کرسی ریاست جمهوری به خودی خود دگرگونی مهمی در سیاستگذاری اقتصادی ایران پدید نیاورد. رئیس جمهوری تازه ایران در عرصه سیاست داخلی با شعار جامعه مدنی و در عرصه سیاست خارجی با شعار تنش زدایی به میدان آمد. اما، «استراتژی اقتصادی» وی در هاله ای از ابهام بود و سخنان وی در این زمینه از پاره ای ملاحظات کلی پیرامون عدالت اجتماعی یا ضرورت کاهش وابستگی به نفت، فراتر نمی رفت. در آغاز مرداد ماه ۱۳۷۷، یک سال پس از آغاز دوران ریاست جمهوری اش، محمّد خاتمی طرحی با عنوان «ساماندهی اقتصادی» کشور را ارائه کرد. این طرح در همان حال که در چند زمینه بسیار حساس، از جمله خصوصی سازی، پرداخت یارانه و نرخ ارز ابهام بسیار داشت در بیان دردهای سنتی اقتصاد ایران (دولتی بودن و وابستگی اش به درآمد نفت) از شقاقت نسبی برخوردار بود. اما برای درمان این دردها راهی نمی نمود و پیشنهادهای قاطع و روشنی برای فائق آمدن بر تنگناها نداشت. از دلائل این کاستی ها یکی این بود که طرح ساماندهی می کوشید طرفداران اقتصاد آزاد و حامیان اقتصاد دولتی را که هر دو در طیف هواداران خاتمی و همکاران و مشاورانش حضور دارند. راضی نگهدارد.

طرح ساماندهی در بخش نخستین خود تأکید می کند که برای مبارزه با بیکاری و افزایش نرخ رشد، کاری از دست دولت ساخته نیست و این مهم تنها از سرمایه خصوصی، اعم از ایرانی یا خارجی بر می آید. با وجود این همان طرح در زمینه مسأله حیاتی خصوصی سازی از مرز یک سلسله کلی گویی فراتر نمی رود و به تصمیم های مشخص برای پایان دادن به تسلط دیوانسالاری بر اقتصاد،

نمی پردازد. در زمینه نظام تعیین و کنترل قیمت‌ها و پرداخت یارانه به کالاهای اساسی نیز، طرح ساماندهی به تغییر وضع موجود تمایلی چندانی نشان نداده است. در ایران، یارانه جنبه فراگیر دارد و کالاهای یارانه‌ای، از نان گرفته تا بنزین، در اختیار همه طبقات قرار می‌گیرد. کسانی که اصلاح این نظام فراگیر را پیشنهاد می‌کنند، اعتقاد دارند که یارانه باید هدفمند باشد و تنها در اختیار قشرهای آسیب پذیر قرار بگیرد. اما، طرح ساماندهی هم چنان برحفظ یارانه‌های فراگیر تکیه دارد.

و سرانجام در زمینه مسائل ارزی، طرح ساماندهی اعلام می‌کند که نرخ ارز دولتی تا پایان سال ۱۳۷۸ افزایش نمی‌یابد. به بیان دیگر تا پایان سال جاری خورشیدی، هر اتفاقی در اقتصاد ایران و جهان روی نهد، نرخ ارز دولتی جمهوری اسلامی تغییر نخواهد کرد. چنین سیاست ارزی آمرانه‌ای مشکل بتواند نرمش لازم را در روابط اقتصاد ایران با دنیای خارج به وجود آورد.

لایحه برنامه پنجساله سوم (۱۳۷۹-۱۳۸۲)، که در شهریور ماه ۱۳۷۸ از سوی محمّد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی به قوه مقننه تقدیم شد، در شکل نخستین خویش بسیار منسجم تر و یکپارچه تر از طرح ساماندهی و دو برنامه پنجساله گذشته به نظر می‌رسید. با ارائه این برنامه، معلوم شد که رئیس جمهور در گزینش‌های اقتصادی خود بیش از پیش جانب هواداران اقتصاد آزاد را گرفته است. ولی این گزینش‌ها با مقاومت سرسختانه محافظه‌کاران جمهوری اسلامی روبرو شد و تنش‌های سختی را میان دولت و مجلس به وجود آورد. در آغاز همه چیز به روال عادی جریان یافت و لایحه برنامه سوم، هماهنگ با زمان بندی پیش‌بینی شده، از پیچ و خم کمیسیون‌های تخصصی و کمیسیون اصلی مجلس گذشت بدون آن که محتوای آن با تغییر عمده‌ای روبرو شود.

چهارشنبه نوزدهم آبان‌ماه ۱۳۷۸، وقتی لایحه برنامه سوم به صحن علنی مجلس آورده شد، به نظر می‌رسید که آتش بس میان دستگاه اجرایی و دستگاه قانونگزاری پیرامون برنامه سوم ادامه خواهد یافت و دولت خاتمی خواهد توانست بدون درد سر به مراحل نهایی تصویب برنامه نزدیک شود. این توهم دیری نپایید و رویدادهای بعدی نشان داد که برنامه سوم نیز از جو تب آلود سیاسی ایران تأثیر می‌پذیرد و حتی آینده آن دچار ابهام می‌شود.

تنش میان دولت و مجلس در سه مورد به اوج خود رسید:

- مورد نخست، مصوبه‌ای است که مجلس به لایحه پیشنهادی دولت افزود و براساس آن مقرر داشت افزایش بهای کالاها و خدمات توسط شرکت‌های دولتی

از ده درصد فراتر نرود. این مصوبه شدیداً عوامفربانه در عمل وضع شرکت های دولتی را از آنچه هست بدتر خواهد کرد. زیرا آنها مجبور خواهند شد بدون توجه به نرخ تورم، افزایش بهای کالاها و خدمات خود را به ده درصد محدود کنند و برای جبران زیانی که از این طریق بر آنها تحمیل می شود، بیش از پیش بر بودجه دولت فشار بیاورند.

- مورد دوم، مصوبه عوامفربانه دیگری است که جناح اکثریت مجلس بر لایحه پیشنهادی رئیس جمهوری افزود و براساس آن دولت را موظف کرد دستمزد کارمندان و پرسنل خود را پا به پای نرخ تورم افزایش دهد. این مصوبه نیز، همچون مصوبه اول، به رغم ظاهر بسیار مردم دوستانه آن، پیامد دیگری ندارد جز افزایش باز هم بیشتر هزینه های دولت، دامن زدن به کسری بودجه و فراهم آوردن زمینه باز هم مساعدتر برای اوج گیری تورم.

این دو مصوبه واکنش تند سخنگویان دولت را برانگیخت، تا جایی که محمّد علی نجفی، رئیس سازمان برنامه و بودجه تهدید کرد اگر تصمیم های مجلس با هدف های برنامه ناسازگار باشد، دولت لایحه پیشنهادی خود را پس خواهد گرفت.

- سومین و حساس ترین مسأله تنش زا در روابط مجلس و دولت، ماده ۱۱۷ لایحه برنامه سوم بود در باره افزایش قیمت فروش داخلی حامل های انرژی یعنی برق، گاز طبیعی، نفت سفید، بنزین، نفت گاز و نفت کوره. هدف این افزایش، علاوه بر تأمین درآمد برای دولت، بهینه سازی مصرف انرژی و کاهش بخشیدن به مصرف سوخت است. بعضی از نمایندگان جناح اکثریت، باز هم به نام دفاع از مستضعفان، پیشنهاد حذف آن را مطرح کردند. کار به جنجال کشید و سرانجام برای آن که طومار لایحه برنامه سوم در هم پیچیده نشود، مشکل به سال های آینده موکول گردید و قرار شد هر سال دولت قیمت فروش داخلی حامل های انرژی را در لوایح بودجه سنواتی خود به تصویب مجلس برساند.

چگونگی بررسی لایحه برنامه سوم یادآور تجربه برنامه دوم است که زیر فشار جناح اکثریت مجلس سرانجام به شیر بی یال و دم و اشکم تبدیل شد و کارش به ناکامی کشید. مقامات سازمان برنامه و بودجه و حتی متهم ترین طراحان برنامه پنجساله سوم از هم اکنون تحقق هدف های این برنامه را غیر ممکن تلقی می کنند. مسعود نیلی، معاون امور هماهنگی و اقتصادی سازمان برنامه و بودجه و یکی از متهم ترین طراحان برنامه سوم، نسبت به تحقق هدف های این برنامه در زمینه هایی چون نرخ رشد، نرخ بیکاری و نرخ تورم ابراز بدبینی کرد و دلیل این بدبینی را تغییراتی دانست که نمایندگان مجلس در

لایحه پیشنهادی دولت وارد کردند. در لایحه دولت پیش بینی شده بود که میانگین نرخ سالانه رشد اقتصادی کشور شش درصد و نرخ تورم شانزده درصد باشد و نیز نرخ بیکاری در پایان برنامه از یازده درصد فراتر نرود. اما به گفته نیلی، با توجه به دستکاری های مجلس در لایحه، میانگین نرخ رشد اقتصادی از چهار درصد بیشتر نخواهد بود، نرخ تورم به نوزده درصد خواهد رسید و نرخ بیکاری از هیجده درصد فراتر خواهد رفت.

اقتصاد ایران در آستانه قرن بیست و یک میلادی

در آستانه قرن بیست و یک میلادی، ایران هم چنان گرفتار یک اقتصاد بسته، نفتی و دولتی است. بسیاری از رفورم های اجتناب ناپذیر اقتصادی، که بیست سال یا پانزده سال پیش می توانستند در شرایطی مناسب تر به اجرا گذاشته شوند، اکنون به ناچار با دشواری های بیشتری روبرو خواهند شد. تجربه جمهوری اسلامی در یک دهه گذشته نشان داد که اصلاحات تنها نمی تواند به اقتصاد محدود شود. پیشبرد اصلاحات اقتصادی نیازمند برخورداری از یک بستر مناسب سیاسی و اجتماعی است. فضای سیاسی درونی ایران از پیدایش اعتماد و امنیت لازم برای بسیج سرمایه و کار در خدمت تولید جلوگیری می کند. دیپلماسی جمهوری اسلامی نیز فضای بین المللی لازم را برای توسعه کشور فراهم نمی آورد.

آمار رسمی انتشار یافته از سوی منابع جمهوری اسلامی انحطاط چشمگیر اقتصادی ایران را در بیست و یکسال گذشته به نمایش می گذارند. براساس این آمار تولید ناخالص سرانه کشور (به قیمت ثابت ۱۳۶۱) در سال ۱۳۵۵ معادل ۴۰۰ هزار ریال بوده است که در سال ۱۳۶۷ به ۲۰۱ هزار ریال، در سال ۱۳۷۵ به ۲۷۰ هزار ریال و در سال ۱۳۷۶ به ۲۵۲ هزار ریال کاهش یافته و به طور میانگین نرخ رشد سالانه آن ۲/۱ - (منهای دو معیار یک) بوده است. تحوّل سرمایه گذاری های سرانه به قیمت ثابت سال ۱۳۶۱ نیز نشان می دهد که میزان آن در بیست سال گذشته از ۹۸ هزار و ۸۰۰ ریال در ۱۳۵۵ به ۲۲ هزار ریال و در سال ۱۳۶۷، ۴۰ هزار و ۷۰۰ ریال در ۱۳۷۵ و ۳۹ هزار و ۸۰۰ ریال در ۱۳۷۶ کاهش یافته که حاکی از نرخ منفی ۴/۲ درصد در سال است.^{۱۱}

انحطاط اقتصادی ایران از عرصه های مدرن صنعتی فراتر رفته و کشاورزی و بخش های سنتی را نیز فرا گرفته است:

- عیسی کلانتری وزیر کشاورزی جمهوری اسلامی علناً از خطر نابودی

کشاورزی ایران سخن گفته و هشدار داده است که تنوع در تصمیم‌گیری‌ها، چند پارچگی در تشکیلات و ناهماهنگی میان دستگاه‌های دولتی، سیاست‌های بخش کشاورزی را با شکست روبرو کرده است.^{۱۱} از سوی دیگر کارشناسان وابسته به «شورای بین‌المللی غله» پیش‌بینی می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۹۹ با خرید هشت میلیون و پانصد هزار تن گندم در بازارهای بین‌المللی در رأس کشورهای واردکننده این محصول در جهان قرار خواهد گرفت. همان کارشناسان می‌گویند که خرید گندم توسط ایران در سال جاری میلادی به سرعت اوج گرفته و نسبت به سال گذشته، دویست و بیست و هفت درصد افزایش یافته است.^{۱۲}

- در عرصهٔ فرش، که مهم‌ترین کالا در صادرات غیر نفتی ایران به شمار می‌رود، به نظر می‌رسد که ایران در پی ندانم‌کاری‌های دو دهه گذشته، سهم مهمی از بازارهای صادراتی‌اش را از دست داده است. به گفتهٔ محمّد شریعتمداری، وزیر بازرگانی جمهوری اسلامی، سهم ایران در تجارت جهانی فرش از چهل و یک درصد در سال ۱۹۷۶ به سی و یک درصد در سال ۱۹۹۶ کاهش یافت، در حالی که بر سهم کشورهای هند، چین و ترکیه در این مدت افزوده شد. در واقع حجم صادرات فرش ایران از یک میلیارد و ششصد میلیون دلار در سال ۱۳۷۳ به پانصد و شصت و شش میلیون دلار در سال گذشته خورشیدی سقوط کرده است. یکی از عوامل اصلی زوال نسبی صادرات ایران واپس مانده بودن نظام تولید و بازرگانی فرش در این کشور است. به گفتهٔ وزیر بازرگانی ایران، در حال حاضر نود و چهار درصد بافت فرش در منازل و تنها شش درصد آن در واحدهای کارگاهی انجام می‌گیرد. از سوی دیگر ورود افراد بی‌صلاحیت به عرصهٔ تجارت فرش و روی آوردن بعضی از سازمان‌ها به صدور فرش برای به دست آوردن ارز، شهرت دیرینهٔ انداخته است، آن هم در شرایطی که رقبای تازه و نیرومندی به بازارهای جهانی رخنه کرده و دامنهٔ نفوذ خویش را بیش از پیش گسترش می‌دهند.

درآستانهٔ قرن بیست و یکم میلادی، موقعیت بسیار شکنندهٔ اقتصاد ایران در هشدار مسعود نیلی، معاون اقتصادی و هماهنگی سازمان برنامه و بودجهٔ جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته شده است. وی می‌گوید: «محاسبات و اعداد و ارقام نشان می‌دهد که اگر کشور بخواهد با این وضعیت راه خود را در پیش گیرد و ادامهٔ مسیر دهد، در ده سال آینده درآمد سرانهٔ ما یک هفتم درآمد سرانهٔ مالزی، یک بیستم کرهٔ جنوبی و یک چهارم ترکیه خواهد بود». برخی از اقتصاددانان ایرانی براین باورند که پیش‌بینی این مقام عالی‌رتبهٔ سازمان برنامه از هم

اکنون تحقق یافته است. بر پایه محاسبات واحد تحقیقات ماهنامه اقتصاد ایران، چاپ تهران، درآمد سرانه ایران به دلار آزاد از ۱۷۰۵ دلار در سال ۱۳۵۵ به ۶۸۳ دلار در سال ۱۳۷۷ خورشیدی تنزل یافته است. در این ارزیابی هر دلار آمریکا معادل ششصد و چهل تومان محاسبه شده است.^{۱۲} هرچند این ارزیابی پرسش هائی را از لحاظ برابری قدرت خرید مطرح می کند، تردید نمی توان داشت که اقتصاد ایران در طول دو دهه گذشته فرصت های گرانبهایی را از دست داده و در مجموع به شکل چشمگیری فقیرتر شده است.

به رغم همه ناکامی ها، یک نکته مایه امیدواری است و آن زایش تفکر اقتصادی در کشور است. شکست تجربه اقتصاد بسته دولتی در ایران همراه با فرو ریزی اقتصادهای سوسیالیستی، بخش وسیعی از نخبگان جامعه ایرانی را با ضروریات حاکم بر خلق ثروت مادی و تداوم رشد پایدار آشنا کرده است. انعکاس وسیع مسائل اقتصادی در رسانه های درون کشور و رخنه افکار نو در بدنه کارشناسی کشور، می تواند به اصلاح ساختارهای اقتصاد ملی در راستای هماهنگ شدن آن با پویایی اقتصاد جهانی، کمک کند. ولی تردیدی نیست که نو سازی ساختارهای اقتصادی ایران باید در پیوند با اصلاحات گسترده در ساختارهای سیاسی انجام بگیرد.

پانویس ها:

۱. علی رشیدی در *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲.
۲. سید جلال الدین مدنی، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، جلد پنجم، ص ۳۳۱.
۳. *خرداد*، چهارشنبه دهم شهریور ماه ۱۳۷۸.
۴. ن. ک. به: *Iran Daily*, 9 September 1999
۵. روزنامه سلام، ۲۷ تیرماه ۱۳۷۴.
۶. *خرداد*، نوزدهم شهریور ۱۳۷۸.
۷. از جمله در روزنامه *ایران*، چاپ تهران، ۲۱ بهمن ماه ۱۳۷۸، صفحه ۱۳.
۸. *ایران*، شماره دوم، آذرماه ۱۳۷۸.
۹. *همشهری*، شماره ۲۴، آذرماه ۱۳۷۸.
۱۰. روزنامه *ایران*، اول شهریور ماه ۱۳۷۸، صفحه ۱۳.
۱۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ایرنا، به نقل از مصاحبه مطبوعاتی عیسی کلانتری، یکشنبه ۲۱ شهریور ماه ۱۳۷۸.
۱۲. ن. ک. به: *La Tribune*, 26 Novembre 1999
۱۳. *اقتصاد ایران*، شماره دوازدهم، دیماه ۱۳۷۸، صفحه ۳.

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

۵۸۳		پیشگفتار:
		مقاله ها:
۵۸۷	غلامرضا افخمی	ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
۶۲۷	جهانگیر آموزگار	نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
۶۴۵	فریدون خاوند	اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
۶۵۹	پرویز مینا / فرخ نجم آبادی	منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
۶۷۹	مرتضی نصیری	نظام قضایی ایران پس از انقلاب
۷۰۱	شیرین هاتر	مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
۷۲۹	سعید پیوندی	واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
۷۴۵	اصغر شیرازی	مسئله شوراهای محلی در ایران
۷۹۷	فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف	شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی
		گذری و نظری:
۸۱۳	شاهرخ مسکوب	یادداشت های روزانه
		یاد نادر نادریپور:
۸۳۱	بدالله رویانی	مرگ ساده
۸۳۹	محمود خوشنام	«واژه ها را مژده آزادگی می داد»
		گزیده:
۸۴۹	روح الله خمینی	در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
۸۵۵	عبدالله نوری	شوکران اصلاح
۸۶۰	مهرانگیز کار	«مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
		نقد و بررسی کتاب:
۸۶۹	باقر پرهام	«سحر» و «قمار در محراب»
۸۸۲	فرهنگ مهر	مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
۸۸۷	علی قیصری	روزبهان بقلی در عوالم خیال
		خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل

مقدمه

اقتصاد ایران در دوران بیست ساله پس از انقلاب، به رغم بیشتر از سیصد میلیارد دلار درآمدهای نفتی، دچار تنگناها و نابسامانی های کم نظیر شده است. تورم سرسام آور، بیکاری مزمن، توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت، تنزل فاحش درآمد سرانه و بالاخره گسترش ابعاد فساد مالی در نهادهای دولتی و شبه دولتی را باید از جمله عوارض آشکار این تنگناها و نابسامانی ها شمرد. آشفتگی وضع اقتصادی کشور در حدی است که حتی برخی از رهبران و سخنگویان جمهوری اسلامی نیز آشکارا به آن اعتراف می کنند و سخن از ضرورت یافتن راه علاج بیماری می رانند.

نابسامانی های اقتصادی از همان بدو انقلاب به صنعت نفت ایران نیز سرایت کرد و در نتیجه تدوین و اجرای سیاست های نادرست و نسنجیده از سوی مدیران و مسئولان بی تجربه و ناوارد بنیه این صنعت نیز تحلیل رفت و از این رهگذر نیز صدمات غیرقابل جبرانی به اقتصاد ایران وارد شد. صنعت نفت ایران (شامل نفت و گاز و پتروشیمی)، که روزی کارکنانش از حدود پنجاه هزار نفر تجاوز نمی کرد اکنون بیش از سیصد هزار نفر را در استخدام خود گرفته است. این تعداد هیچ گونه تناسبی با حجم فعالیت های این صنعت، حتی با درنظر

* مشاور در امور بین المللی نفت.

** مشاور در امور صنعتی و نفت.

گرفتن توسعه پالایشگاه ها و پخش فرآورده های نفتی و گاز رسانی و واحدهای پتروشیمی، ندارد. به این ترتیب، صنعت نفت که یکی از بهره‌ورترین صنایع کشور بود اکنون، مانند صنایع دیگر، بیشتر محلی برای استخدام بی‌رویه و زائد بر نیاز شده است. بی دلیل نیست که هزینه تولید یک بشکه نفت در منطقه جنوب ایران که قبل از انقلاب حدود ۱۰ سنت بود اکنون از مرز یک دلار و سی سنت هم تجاوز کرده است.^۱

در خلال این دو دهه، ایران، که روزی چهارمین تولیدکننده و دومین صادرکننده نفت در جهان بود، مقام رهبری و نفوذ خود در اوپک را به میزان قابل ملاحظه ای از دست داده است و در نتیجه امروز عربستان سعودی عملاً سیاست های اوپک را تعیین و به دیگر اعضا تحمیل می‌کند. مسئله انتخاب کاندیدای ایران برای شغل دبیرکل اوپک نیز هنوز لاینحل مانده است. از این مهم‌تر، ذخائر نفتی کشور به علت تولید بی‌رویه و بیش از حد مجاز و عدم اجرای برنامه های لازم برای افزایش توان تولید و بازیابی ثانوی آسیب های غیرقابل تصویری دیده اند. کمبود مدیریت کاردان و حرفه‌ای و نیز ناتوانی در سرمایه گذاری های لازم را باید از دیگر عوامل اساسی این آسیب ها دانست. اکنون هم که پس از گذشت سال ها و فوت فرصت ها جمهوری اسلامی دست به اقداماتی برای جلوگیری از ادامه این صدمات زده است، به علت ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک تصمیم گیران رژیم، صیانت ذخائر نفتی ایران که در سرلوحه وظایف شرکت ملی نفت ایران قرار دارد فدای منافع کوتاه مدت شرکت های نفتی خارجی شده است.

سیاست تولید نفت در دهه اخیر

در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی در اکتبر ماه سال ۱۹۹۲، وزیر نفت وقت ایران^۲ سیاست اصولی تولید نفت در کشور را با اشاره به این نکته تشریح کرد که ایران مصمم است ظرفیت تولید را تا ماه مارس ۱۹۹۳ به ۴/۵ میلیون بشکه در روز برساند که در آن صورت سطح تولید مداومی در حدود ۴ میلیون بشکه در روز امکان پذیر می‌شود. وزیر نفت هم چنین ظرفیت مورد نظر ایران در میان مدت را به میزان ۵ میلیون بشکه در روز اعلام داشت که برای رسیدن به آن ضروری بود نه تنها میدان های نفتی صدمه دیده در دوره جنگ با عراق، به خصوص میدان های فراساحلی، ترمیم و بازسازی شوند بلکه میدان های جدیدی که هنوز وارد تولید نشده اند، مانند بلال، هرمز و قسمتی از

منابع واقع در حوزه سیری، نیز توسعه یابند.

سیاست دولت ایران در سال های اولیه پس از خاتمه جنگ این بود که بازسازی تأسیسات نفتی صدمه دیده با سرمایه گذاری دولتی صورت گیرد. تا سال ۱۹۹۲ نیز بر اساس همین سیاست عمل شد. در نتیجه این سرمایه گذاری ها ظرفیت تولید نفت ایران که در سال ۱۹۸۸ به حدود ۲/۲ میلیون بشکه در روز کاهش یافته بود^۴ به تدریج با استفاده از مهندسین مشاور و پیمانکاران خارجی و بازسازی تأسیسات بارگیری جزیره خارک و سکوهای عملیاتی میدان سلمان و مرمت میدان های نفتی واقع در خشکی به حدود ۴ میلیون بشکه در روز افزایش یافت. با این همه، برخلاف ادعای بی اساس وزیر وقت نفت ایران و سایر سیاستگزاران نفتی که صنعت نفت ایران از نظر فنی هیچ گونه احتیاجی به خارجی ها ندارد، سرانجام مزیقه شدید مالی و بحران های پی در پی اقتصادی و احساس نیاز به تکنولوژی های پیشرفته امروزی و منابع وسیع مالی خارجی دولت جمهوری اسلامی را وادار کرد که در سال ۱۹۹۲ علاوه بر مبالغی که در بودجه برای توسعه فعالیت های صناعت نفت و گاز از محل درآمدهای دولت در نظر گرفته بود اجازه استفاده از منابع مالی خارجی را نیز به تصویب مجلس شورای اسلامی برساند. به سخن دیگر، دولت عملاً ناچار به استفاده از منابع مالی خارجی شد و به تشویق و ترغیب شرکت های نفتی بین المللی برای سرمایه گذاری در بازسازی و توسعه میدان های نفت و گاز فراساحلی ایران پرداخت. این تغییر روش خود اعتراف به این واقعیت بود که در نتیجه تولید بی رویه و ناسالم از میدان های نفتی طی سال های بعد از انقلاب و متوقف ساختن طرح های تزریق گاز به میدان های نفتی و عدم اجرای به موقع طرح های مرمتی و بالاخره نادیده گرفتن توصیه های فنی کارشناسان مجرب و صدیق صنعت نفت نه تنها به ذخائر نفت قابل بهره برداری و ظرفیت و توان تولید ایران صدمات جبران ناپذیری وارد آمده است بلکه تأخیر بیشتر در استفاده از بهترین تکنولوژی موجود این صدمات را چندین برابر خواهد کرد.

متعاقب اتخاذ این سیاست نسبتاً واقع بینانه در سپتامبر سال ۱۹۹۲، موافقتنامه ای برای مرحله اول توسعه میدان گازی پارس جنوبی با کنسرسیومی متشکل از شرکت های ایتالیائی، ژاپنی و روسی به امضاء رسید که ضمن آن کنسرسیوم مزبور تعهد کرد منابع مالی را برای انجام طرح فراهم نماید. گرچه این مذاکرات به تدریج زمینه را برای همکاری با شرکت های نفتی خارجی فراهم می کرد ولی هنوز الگوی مشخصی برای نحوه سرمایه گذاری و تنظیم روابط

قراردادی بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت های خارجی شکل نگرفته بود. همزمان با این تحولات، مذاکراتی نیز در زمینه توسعه میدان های نفتی بلال، سیری و هرمز و میدان گازی پارس شمالی با شرکت های خارجی جریان داشت. در ژانویه سال ۱۹۹۳، برای تشریح سیاست های ایران در مورد توسعه میدان های جدید واقع در خلیج فارس و آگاهی از نظرات شرکت های نفتی خارجی، هیئتی از طرف شرکت ملی نفت ایران با شرکت شش نفر از متصدیان امور اکتشاف و تولید به شهر هوستون تکزاس فرستاده شد. این هیئت با نمایندگان شرکت های آموکو (Amoco)، کانوکو (Conoco)، آرکو (Arco)، موبیل (Mobil)، سان (Sun)، شورون (Chevron)، و آپاچی (Apache) به تبادل نظرهای گسترده پرداخت.

در ماه ژوئن سال ۱۹۹۳ مذاکرات با شرکت شل در مورد انجام مطالعات مشترکی در زمینه نحوه توسعه میدان گازی پارس شمالی به نتیجه رسید و طی موافقتنامه ای طرفین قبول کردند این مطالعات شامل تزریق احتمالی گاز این میدان های نفتی نزدیک مخصوصاً گچساران باشد و ظرف شش ماه نتیجه آن به طرفین گزارش شود. در این موافقتنامه ضمناً پیش بینی شده بود که شرکت شل ظرف مدت معینی طرح همکاری و اصول روابط قراردادی طرفین را تهیه و تسلیم شرکت های ملی نفت ایران نماید تا طرفین در صورت موفقیت مطالعات اولیه بتوانند براساس آن با جرح و تعدیل های لازم همکاری را به ثمر برسانند. با این همه، تا اواخر سال ۱۹۹۳، گرچه زمره معاملات بیع متقابل (Buy Back) به گوش می رسید ولی هیچ یک از مذاکرات و یا موافقتنامه هایی که با شرکت های پیمانکاری و نفتی خارجی، براساس تأمین منابع مالی از خارج، منعقد شده بود به ثمر نرسید از آن جمله موافقتنامه مرحله اول توسعه میدان گازی پارس جنوبی با کنسرسیوم شرکت های ایتالیائی، ژاپنی و روسی و یا قرارداد توسعه میدان ابوذر با کنسرسیومی از شرکت های آمریکائی، فرانسوی و ژاپنی.

در خلال این تحولات، سیاست توسعه منابع نفت و گاز ایران، به ترتیبی که با قانون اساسی جمهوری اسلامی و منع هرگونه مشارکت در تولید نفت و گاز از طرف شرکت های خارجی، مطابقت داشته باشد به تدریج شکل گرفت. سرانجام، در دومین کنفرانس سالیانه نفت و گاز خاور میانه که در ژانویه سال ۱۹۹۴ در بحرین تشکیل شد این سیاست توسط نماینده ایران به صورت زیر اعلام گردید:

- ۱- ترمیم و توسعه میدان های نفتی ابوذر، سروش، هندیجان، بحرگانسر، نوروز، رسالت و رشادت توسط شرکت ملی نفت ایران صورت خواهد گرفت؛
- ۲- توسعه میدان های نفتی واقع در خشکی با کمک سرمایه گذاران خارجی

از اولویت برخوردار نیست؛

۳- توسعه منابع گازی واقع در خشکی و خلیج فارس برای مصرف داخلی و تزریق به میدان های نفتی و صادرات از اولویت برخوردار است و سرمایه گذاران خارجی می توانند در آن مشارکت نمایند؛

۴- شرکت ملی نفت ایران آمادگی دارد توسعه میدان های جدید بلال، هرمز، سیری A و سیری E را از طریق همکاری با شرکت های نفتی خارجی به انجام برساند؛

۵- قراردادها از نوع خدمت (Service Contract) خواهد بود و با همکاری مالی از طریق بیع متقابل منعقد خواهد شد. علاوه بر این، شرکت ملی نفت ایران طی قانونی که از مجلس شورای اسلامی گذشت مکلف گردید که از آن پس از امکانات مهندسی و پیمانکاری داخلی نهایت استفاده کند و با تقسیم طرح های بزرگ به چندین جزء حداقل ۳۰ درصد از کار را به مهندسیین مشاور و پیمانکاران ایرانی واگذارد.

در سپتامبر سال ۱۹۹۴، به علت عدم موفقیت پیمانکاران خارجی در تهیه منابع مالی برای اولین طرح توسعه میدان گازی پارس جنوبی آن موافقتنامه نیز فسخ و شرکت ملی نفت ایران مجبور شد که اجرای طرح مزبور را به یکی از شرکت های تابعه خود - شرکت توسعه و مهندسی نفت (PEDECO) - به مبلغ ۹۰۰ میلیون دلار واگذار نماید و طرح میدان نفتی ابوزر را نیز به شرکت ایرانی دیگری (مشارکتی بین شرکت ملی نفت ایران و وزارت صنایع سنگین) بسپارد. ولی مذاکرات با شرکت های نفتی کماکان ادامه یافت تا بالاخره در ماه مارس سال ۱۹۹۵ اولین قرارداد، که بر اساس بیع متقابل تنظیم شده بود، بین شرکت کانوکو (Conoco) و شرکت ملی نفت ایران برای توسعه میدان های نفتی سیری A و سیری E به امضاء رسید. گرچه این قرارداد به علت تحریم اقتصادی و مخالفت دولت آمریکا از طرف شرکت کانوکو فسخ گردید شرایط مندرج در آن پایه قراردادهای دیگری شد که بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت های نفتی خارجی، به امضاء رسید و در این نوشته مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

سابقه ملی شدن نفت در کشورهای اوپک

صنایع نفت در کشورهای عضو اوپک از جمله ایران بدین سبب ملی شدند که قراردادهای معمول آن زمان که همه از نوع امتیاز (Concession) بودند و اختیار کامل و مطلق اداره عملیات و نحوه و میزان تولید و صادرات و قیمت گذاری در

اختیار شرکت های نفتی خارجی قرار داشت از هر لحاظ مفایر حق حاکمیت ملی و مانع استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهای صاحب نفت بود. ولی پس از آنکه کشورهای عضو اوپک، و در رأس آنها ایران، اختیار کامل اداره و کنترل صنایع نفت و گاز و صادرات و قیمت گذاری را خود به دست گرفتند شرکت های ملی نفت در اغلب این کشورها به آن درجه از رشد و تکامل رسیدند که هم طراز و هم پایه شرکت های عمده بین المللی نفت گردیدند. در چنین شرایطی، استفاده از سرمایه و تجربه و تکنولوژی های پیشرفته و مدرن شرکت های بین المللی بدون تردید کاری منطقی و ضروری است زیرا این شرکت ها نه به عنوان صاحب اختیار و اداره کننده بلکه تنها به عنوان خدمتگزاران صنایع نفت و گاز کشورهای صاحب نفت انجام وظیفه می کنند و لذا وجود آنها هیچ گونه مفایرتی با حق حاکمیت ملی ندارد. در برخی از کشورهای اوپک، مانند الجزیره، ونزوئلا و قطر، که در دهه هفتاد دچار تب ملی کردن و خروج شرکت های نفتی شده بودند، بازگشت مجدد این شرکت ها به منظور سرمایه گذاری در عملیات اکتشاف و توسعه منابع نفت و گاز و عملیات بازیافت ثانوی در مقابل مشارکت مناسبی در تولید در دهه نود پذیرفته شد. اما، چنین همکاری متأسفانه از سوی تصمیم گیران رژیم اسلامی ایران به منزله عقب گرد و از دست دادن حق حاکمیت ملی و یک نوع ملی زدائی (Denationalization) تلقی گردید. حال آن که این تغییر رویه در سیاست نفتی را باید در واقع نتیجه بلوغ سیاسی و استقلال مدیریت اقتصادی و لازمه پیشرفت و توسعه دانست.

تکامل صنعت نفت ایران و قراردادهای نفتی قبل از انقلاب

صنایع نفت و گاز ایران طی یک دوره ۲۵ ساله یعنی از بدو تأسیس شرکت ملی نفت ایران تا وقوع انقلاب چنان سیر تکامل و توسعه ای را پیمود و به چنان توانایی هایی دست یافت که شرکت ملی نفت ایران موفق گردید از نظر نیروی انسانی کار آزموده، درجه تخصص و کاربرد تکنولوژی های پیشرفته و توانائی مدیریت در کلیه رشته های عملیاتی از اکتشاف و تولید و پالایش تا پخش فرآورده های نفتی، کشتیرانی و حمل و نقل بین المللی و بازاریابی در داخل و خارج از کشور و خدمات ستادی مانند امور مالی، اداری، حقوقی، آموزشی در ردیف یکی از بزرگ ترین شرکت های عمده بین المللی نفت در جهان قرار گیرد.

در سال های پس از ملی شدن صنعت نفت و عقد قرارداد کنسرسیوم در سال

۱۹۵۴، دولت ایران تصمیم گرفت که برای توسعه فعالیت های اکتشافی و تولیدی از

سرمایه و تکنولوژی خارجی استفاده کند و بدین منظور دو قانون نفت یکی در سال ۱۹۵۷ و دیگری در سال ۱۹۷۴ تدوین و به مرحله اجرا گذارده شد که طبق آن قراردادهای نفتی ایران در یک سیر تکاملی و همگام با بالا رفتن توان مدیریت شرکت ملی نفت ایران از مرحله امتیاز به عاملیت و سپس به مشارکت و تشکیل شرکت های مختلط و بالاخره به نوع قرارداد خدمات (Risk Service Contract) تبدیل گردیدند.

در آخرین نوع قرارداد یعنی خدمات، شرکت های نفتی خارجی صرفاً به صورت پیمانکار و سرویس دهنده تحت نظارت و کنترل دقیق و کامل شرکت ملی نفت ایران عمل می کردند. در این گونه قراردادهای پیمانکار، علاوه بر تعهد سرمایه گذاری در عملیات اکتشاف و توسعه میدان های مکشوفه، بلافاصله پس از عقد قرارداد یک پذیره نقدی نیز به شرکت ملی نفت ایران پرداخت می کرد. افزون بر این، پیمانکار عملیات اکتشافی را با سرمایه و ریسک خود طبق برنامه و بودجه مصوبه شرکت ملی نفت انجام می داد و چنانچه موفق به کشف نفت و یا گاز به میزان تجاری، که ضابطه آن در قرارداد پیش بینی شده بود، نمی شد ریسک هزینه های اکتشافی با خود او بود و هزینه های انجام شده بازپرداخت نمی گردید. دوره اکتشاف نیز در قرارداد خدمات مشخص می شد و پیمانکار موظف بود برای انجام عملیات پیش بینی شده اکتشافی مبلغ معینی سرمایه گذاری کند و حضر اولین چاه اکتشافی را حداکثر در عرض دوازده ماه از تاریخ اجرای قرارداد آغاز نماید. چنانچه در خاتمه دوره اکتشاف تمام مبلغ قید شده در قرارداد را پیمانکار بطور کامل مصرف نمی کرد مابه التفاوت آنرا نقداً به شرکت ملی نفت ایران می پرداخت.

در صورت کشف نفت به میزان تجاری، پیمانکار عملیات توسعه میدان مکشوفه را براساس طرح و برنامه و بودجه مورد توافق شرکت ملی نفت با تأمین سرمایه لازم از جانب و زیر نظر شرکت ملی نفت ایران به مرحله اجرا می گذاشت. پس از تکمیل طرح توسعه میدان و آغاز بهره برداری تجاری شرکت ملی نفت ایران رأساً اختیار کنترل و اداره کلیه تأسیسات و عملیات تولید را به عهده می گرفت و قرارداد پیمانکاری خاتمه می یافت و از آن پس شرکت ملی نفت قرارداد دیگری صرفاً برای فروش مقدار معینی از تولیدات میدان مورد بحث با پیمانکار منعقد می کرد. طبق مفاد مندرج در قانون نفت ۱۹۷۴، در این گونه قراردادهای فروش حداکثر پنجاه درصد از نفت و یا گاز تولیدی برای مدت ۱۵ سال به قیمت روز بازار منهای یک تخفیف معین به پیمانکار فروخته می شد. در این تخفیف سه

عامل به شرح زیر در نظر گرفته شده بود:

اول- استهلاک هزینه های اکتشافی بدون در نظر گرفتن بهره به مدت ده سال یعنی هرساله یک دهم اصل سرمایه اکتشافی بدون بهره؛
دوم- استهلاک هزینه های سرمایه ای توسعه میدان مکشوفه با در نظر گرفتن بهره و به نرخ بین المللی (London Interbank Offered Rate) به اضافه یک درصد در مدت ده سال یعنی هرساله یک دهم اصل و بهره سرمایه های توسعه ای؛
سوم - تخفیفی معادل حداکثر ۵ درصد از قیمت روز بازار به منظور جبران ریسک سرمایه گذاری در اکتشاف و تأمین سرمایه توسعه و کارمزد خدمات و سرویس های انجام شده برای کشف و توسعه میدان و آماده کردن آن جهت بهره برداری تجاری.

در این نوع قرارداد خدمات، طرف دوم یا پیمانکار هیچ گونه حقی از نظر مالکیت و یا سهم ذخائر مکشوفه نداشت و علاوه بر قبول ریسک سرمایه گذاری اکتشافی، چون کارمزد خود را براساس خرید درحد معینی از تولید با تخفیف مشخصی بر روی قیمت روز بازار دریافت می کرد، ریسک تنزل قیمت را نیز بر عهده داشت. افزون بر این، چون میزان کارمزد پیمانکار در دراز مدت بستگی به میزان بهره دهی و سطح تولید میدان مکشوفه داشت، طبیعتاً پیمانکار در تهیه و اجرای طرح توسعه میدان می کوشید تا با بهره جویی از روش های صحیح صنعت نفت ضریب بهره دهی و توان تولید میدان را در بهترین وضع تأمین و حفظ کند.

تحولات بعد از انقلاب

در سال اول پس از انقلاب، دولت جمهوری اسلامی با لغو کلیه قراردادهای نفتی نه تنها موجبات پرداخت غرامت به شرکت های خارجی را فراهم کرد بلکه با بی اعتنائی به استفاده از روش های صحیح تولید در صنعت نفت صدمات عظیمی به منابع زیر زمینی ایران وارد کرد. جنگ ویران گر هشت ساله با عراق، انزوای سیاسی و اقتصادی کشور و فقدان سرمایه گذاری لازم در صنایع نفت و گاز مسائل و مشکلات را در این زمینه دو چندان کرد. سرانجام، دولت جمهوری اسلامی، به حکم اجبار و بر خلاف تبلیغات وسیعی که در مورد خودکفائی و عدم لزوم بازگشت شرکت های نفتی خارجی به ایران برپا کرده بود تصمیم گرفت که به منظور احیاء صنعت نفت بدون وضع قانون نفت جدید و یا استفاده از مقررات آخرین قانون نفت قبل از انقلاب به جلب سرمایه های خارجی و استفاده

از تجربه و تکنولوژی شرکت های نفتی خارجی اقدام کند. اما، ظاهراً بر اساس ملاحظات سیاسی و عقیدتی، تصمیم گیران رژیم کلیه تجربیات و درس های ارزنده گذشته را که از عقد قراردادهای نفتی و روابط با شرکت های نفتی خارجی به دست آمده بود نادیده گرفتند و نوع قرارداد جدیدی به نام بیع متقابل را که ظاهراً با قانون اساسی جمهوری اسلامی منطبق است اساس کار خود قرار دادند.

گرچه در بادی امر فقط تعداد محدودی از میدان های نفت و گاز واقع در خلیج فارس برای سرمایه گذاری خارجی عرضه شد، اما به تدریج طیف تقاضاها گسترش یافت و سرمایه گذاری خارجی بر مبنای بیع متقابل برای فعالیت های زیر در نظر گرفته شد:

۱- توسعه میدان های نفت و گاز مکشوفه با ذخائر قابل بهره برداری مشخص شده؛

۲- احیاء و نوسازی میدان های توسعه یافته و تولیدکننده نفت که در طول جنگ با عراق صدمه دیده و ظرفیت تولید آنها کاهش یافته است؛ و

۳- اجرای طرح های بازیافت ثانوی (Secondary Recovery) در میدان های توسعه یافته و در حال بهره برداری نفت که به علت افت فشار و رخنه آب در چاه های تولید یا در نتیجه عدم صیانت ظرفیت تولید آنها به سرعت کاهش یافته است. نهایتاً در سال ۱۹۹۸ هفده طرح اکتشافی نیز به این گروه ها اضافه شد. به این ترتیب، در حال حاضر شرکت ملی نفت ایران علاوه بر ۵ قراردادی که برای توسعه میدان های نفتی قدیم و جدید و میدان گازی پارس جنوبی در خلیج فارس منعقد کرده جمعاً ۴۰ طرح دیگر نفت و گاز را برای سرمایه گذاری خارجی عرضه نموده و از شرکت های خارجی دعوت کرده است که براساس قراردادهای بیع متقابل برای این طرح ها (شامل ۱۷ طرح اکتشافی در فلات ایران و آب های خلیج فارس، ۸ طرح توسعه و بازسازی در خلیج فارس و ۱۵ طرح توسعه و ترمیم در فلات ایران) پیشنهادهای خود را ارائه دهند.

قراردادهای منعقد شده براساس بیع متقابل

تاکنون هیچ قراردادی برای اکتشاف در نواحی آزاد شده منعقد نگردیده و فقط پنج قرارداد بیع متقابل برای توسعه میدان های مکشوفه و یا تولیدی به شرح زیر به امضاء رسیده است.

الف- قرارداد با شرکت توتال (Total) فرانسوی در سال ۱۹۹۵ برای توسعه و

بهره برداری از میدان های مکشوفه سیری A و سیری E واقع در خلیج فارس در نزدیکی جزیره سیری برای توسعه ذخائری حدود ۵۰۰ میلیون بشکه با تولید روزانه ای نزدیک به ۱۲۰ هزار بشکه. در این قرارداد شرکت توتال متعهد گردیده است که برای توسعه این دو میدان حدود ۶۱۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کند و جمعاً نزدیک به ۱،۰۷۰ میلیون دلار (شامل بهره روی سرمایه و حق الزحمه) در مدت کوتاهی دریافت دارد. مدت بازپرداخت هزینه های سرمایه ای و بهره پنج سال و حق الزحمه سه سال از تاریخ شروع تولید از میدان است. تولید آزمایشی از این دو میدان در اواخر سال ۱۹۹۸ آغاز گردید و هم اکنون به حدود ۷۰ هزار بشکه در روز رسیده است. پس از امضاء قرارداد با شرکت ملی نفت ایران، شرکت توتال ۳۰ درصد از سهام خود در این طرح را به شرکت پتروناس (Petronas) مالزی واگذار کرد.

ب- قرارداد با شرکت های بو والی (Bow Valley) کانادائی و الیف (Elf) فرانسوی برای توسعه میدان مکشوفه بلال (بهرام سابق) واقع در خلیج فارس در نزدیکی جزیره لاوان. ذخیره زیرزمینی میدان بلال حدود ۱۱۷ میلیون بشکه تخمین زده شده است. بر اساس این طرح، تولید ۴۰ هزار بشکه در روز خواهد بود که قرار است ۳ تا ۴ سال بعد از عقد قرارداد نهائی (که در آوریل ۱۹۹۹ صورت گرفت) یعنی حدود سال ۲۰۰۲ آغاز گردد. هزینه سرمایه ای پیش بینی شده برای این طرح ۱۶۹ میلیون دلار است و شرکت های طرف قرارداد ۲۷۹ میلیون دلار (شامل ۳۱ میلیون دلار بهره روی سرمایه و ۷۹ میلیون دلار حق الزحمه) طی ۳ تا ۵ سال دریافت خواهند داشت.

پ- قرارداد سپتامبر ۱۹۹۷ با شرکت های توتال فرانسوی (۴۰ درصد)، گازپروم روسی (Gaz prom) (۳۰ درصد) و پتروناس مالزی (۳۰ درصد)، برای اجرای طرح مراحل دوم و سوم میدان گاز پارس جنوبی واقع در جوار خط میانه بین ایران و قطر در خلیج فارس. این طرح برای تولید ۲۰ میلیارد مترمکعب گاز در سال و ۸۰،۰۰۰ بشکه مایعات گازی (condensate) در روز است. بر اساس این طرح قرار است شرکت های نامبرده ۲ میلیارد دلار سرمایه گذاری کنند و در مقابل ۴ میلیارد دلار (شامل ۰/۶ میلیارد دلار بهره روی سرمایه و ۱/۴ میلیارد دلار حق الزحمه) به صورت مایعات گازی محصول میدان و یا نفت خام از منابع دیگر دریافت دارند. مدت بازپرداخت حق الزحمه ۵/۵ سال و سرمایه و بهره ۷ سال از تاریخ شروع بهره برداری خواهد بود. پیش بینی شده است که تولید به تدریج از اواسط سال ۲۰۰۱ آغاز خواهد شد و ظرف دو سال به ظرفیت مورد

نظر خواهد رسید.

ث- قرارداد با شرکت های نفتی اِلف فرانسوی (۵۵٪) و انی (Eni) ایتالیائی (۴۵٪) منعقد در مارس سال ۱۹۹۹ برای اجرای طرح افزایش بهره دهی و ظرفیت تولید میدان نفتی درود (داریوش سابق) واقع در خلیج فارس در جوار جزیره خارک. با اجرای این طرح انتظار می رود که با حفر چاه های اضافی و از طریق تزریق گاز و آب تولید از ۱۵۰ هزار بشکه در روز به ۲۲۰ هزار بشکه در روز افزایش یابد. شرکت های نامبرده ۵۴۰ میلیون دلار در این طرح سرمایه گذاری خواهند کرد و در مقابل جمعاً یک میلیارد دلار (شامل ۱۶۰ میلیون دلار بهره و ۳۰۰ میلیون دلار حق الزحمه) ظرف نه سال از تاریخ شروع تولید اضافی دریافت می کنند.

ث- قرارداد با شرکت شل (Shell) منعقد در نوامبر سال ۱۹۹۹ برای اجرای طرح افزایش بهره دهی و ظرفیت تولید میدان های سروش (سیروس سابق) و نوروز واقع در خلیج فارس. در این قرارداد مقرر است شرکت شل نزدیک به ۸۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کند و با حفر چاه های اضافی و تزریق آب و گاز، تولید را از ۵۰ هزار بشکه به حدود ۱۹۰ هزار بشکه در روز برساند. بازپرداخت این سرمایه گذاری و بهره مربوط و حق الزحمه جمعاً مبلغ ۱۴۵۵ میلیون دلار از طریق فروش قسمتی از نفت تولیدی ظرف ده سال از تاریخ شروع تولید اضافی صورت خواهد گرفت.

مفاد قراردادهای خدمات برمیبنای بیع متقابل

هماگونه که قبلاً اشاره شد دولت جمهوری اسلامی، بدون استفاده از مقررات آخرین قانون نفت قبل از انقلاب مصوب سال ۱۹۷۴ و یا وضع قانون نفت جدید، نه تنها عملاً عقد قراردادهای نفتی را از مسیر عادی آن که معمولاً مورد بررسی و شور مراجع مختلف قرار می گرفت خارج کرده بلکه با پذیرفتن تعهدات مالی غیرعادی و قابل اجتناب لطمه شدیدی به منافع ایران وارد ساخته است. در واقع، مسئولان امر با حفظ صورت ظاهر قراردادهای خدمات که در قانون نفت سال ۱۹۷۴ پیش بینی شده و مورد عمل هم قرار گرفته بود، با ندانم کاری و کج سلیقگی و به دستاویز منع مشارکت شرکت های خارجی در فعالیت های نفتی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی قید شده است، بسیاری از اصول پذیرفته شده قراردادهای نفتی را زیر پا گذاشته اند.

دوره اکتشاف

گرچه در این نوع قرارداد دوره اکتشاف مشخص می شود ولی برای پیمانکار هیچ گونه تعهدی نه از لحاظ شروع عملیات حفاری و نه از نظر حداقل میزان سرمایه گذاری در نظر گرفته نشده است و پذیره نقدی نیز پرداخت نمی شود. چنانچه عملیات اکتشافی منتج به کشف میدان نفت و یا گاز تجاری نشود ریسک سرمایه گذاری به عهده پیمانکار است ولی اگر ذخائر نفت و گاز تجاری کشف شود شرکت ملی نفت ایران و پیمانکار برای مشخص نمودن طرح توسعه میدان مکشوفه و عقد قرارداد توسعه آن وارد مذاکره می شوند. در صورت اخیر، چنانچه دو طرف به توافق برسند و قرارداد توسعه منعقد شود طبق مفاد قرارداد پیمانکاری توسعه بر مبنای بیع متقابل که در زیر شرح داده خواهد شد عمل خواهند کرد ولی در صورتی که توافق حاصل نشود دو راه حل در نظر گرفته شده است.

الف- شرکت ملی نفت ایران تعهد می نماید طی حداکثر شش ماه از خاتمه عملیات اکتشاف اصل سرمایه به کار رفته توسط پیمانکار را با محاسبه بهره بانکی آن به اضافه حق الزحمه مورد توافق نقداً به پیمانکار بپردازد.

ب- شرکت ملی نفت ایران از شرکت های خارجی از جمله پیمانکار اولیه دعوت می نماید پیشنهادات خود را برای اجرای طرح توسعه میدان مکشوفه مورد بحث تسلیم کنند. چنانچه پیمانکار اولیه که میدان را کشف نموده برنده شود قرارداد بیع متقابل برای توسعه با آن شرکت منعقد خواهد شد و در غیر این صورت پیشنهاد دهنده دیگری انتخاب و قرارداد بیع متقابل جهت توسعه میدان مکشوفه با آن شرکت منعقد خواهد گردید. در صورت شق دوم شرکت جدید موظف است اصل سرمایه اکتشافی و بهره و حق الزحمه پیمانکار اولیه را ظرف دو ماه از تاریخ عقد قرارداد توسعه با شرکت ملی نفت ایران به پیمانکار اولیه بپردازد و در حساب سرمایه گذاری خود منظور نماید.

دوره توسعه

این نوع قرارداد ناظر به توسعه میدان های مکشوفه، احیاء و نوسازی میدان های توسعه یافته و تولیدکننده و اجرای طرح های بازیافت ثانوی و یا ادامه فعالیت های اکتشافی است که منجر به کشف میدان نفتی و یا گازی شده باشد. طبق مفاد پیش بینی شده پیمانکار براساس طرح و برنامه و بودجه ای که قبلاً ارائه و به تصویب شرکت ملی نفت می رساند رأساً طی یک دوره، که معمولاً بین دو تا

چهار سال نسبت به میزان کار به طول می انجامد، به عملیات توسعه می پردازد. از تاریخ تکمیل طرح های مربوطه و آغاز بهره برداری پیمانکار اصل سرمایه و بهره بانکی به اضافه حق الزحمه ای که براساس نرخ بازگشت (Rate of Return) بین ۲۰ تا ۲۵ درصد روی اصل سرمایه محاسبه می شود دریافت می دارد. از تاریخ آغاز بهره برداری عملیات تولید و نگاهداری تأسیسات به شرکت ملی نفت ایران واگذار می گردد.

مدت باز پرداخت سرمایه گذاری پیمانکار خارجی

یکی از ایراداتی که دولت جمهوری اسلامی به مفاد قانون نفت ۱۹۷۴ وارد می دانست و در باره آن به تبلیغات وسیعی دست زد مدت قرارداد فروش نفت بود که در آن قانون پانزده سال پیش بینی شده بود. سخنگویان رژیم و مسئولان صنعت نفت مدعی بودند که در قانون نفت ۱۹۷۴ هنوز برخی آثار قراردادهای امتیازی گذشته، مانند حق سرمایه گذار خارجی به برداشت نفت از میدان مکشوفه برای مدت طولانی، باقی بود و در نتیجه منافع ایران را پایمال می کرد. چنین ادعایی مهم ترین انگیزه شرکت های نفتی را که همانا دسترسی به منابع نفت و حصول اطمینان نسبت به تأمین احتیاجات بازارهای خود باشد نادیده می گرفت. هنگام رویارویی با واقعیت بود که دولت جمهوری اسلامی یکسره با عقب نشینی از موضع قبلی خود از این ادعا دست برداشت و پذیرفت که حق برداشت نفت از میدان مورد قرارداد را تا ده سال به پیمانکار واگذارد. اما در این عقب نشینی جمهوری اسلامی امتیازی را که قانون ۱۹۷۴ برای ایران در برداشت از دست داد. زیرا در آن قانون حق سرمایه گذار خارجی در برداشت نفت در ازای قبول ریسک عملیات اکتشافی بود، در صورتی که در قراردادهای بیع متقابل که برای توسعه میدان های مکشوفه منعقد شده است (مانند قرارداد با شرکت شل برای افزایش بهره دهی میدان سروش) این حق را دولت جمهوری اسلامی به سرمایه گذار خارجی اعطا کرده است بی آن که سرمایه گذار به قبول هیچگونه ریسکی در عملیات اکتشافی تن در داده باشد.

معایب قراردادهای بیع متقابل

در مقایسه با قراردادهای خدمات قبل از انقلاب قراردادهای بیع متقابل در موارد بسیار، از جمله موارد زیر، به منافع ایران لطمه می زند:

اول - میزان سرمایه گذاری و زمان بندی شروع عملیات اکتشافی در اختیار

پیمانکار است و هیچ گونه تعهدی از نظر حداقل میزان سرمایه گذاری و یا حداکثر زمان شروع عملیات حفاری در نظر گرفته نشده است.

دوم- پس از کشف میدان تجاری نفت و یا گاز، در صورتی که شرکت ملی نفت ایران و پیمانکار نتوانند نسبت به جزئیات طرح توسعه میدان مکشوفه و عقد قرارداد توسعه به توافق برسند، به همان پیمانکار که احتمالاً به علت سنگینی شرایط از عقد قرارداد توسعه شانه خالی کرده است، فرصت جدیدی داده می شود که همراه با سایر شرکت های نفتی خارجی پیشنهاد تازه ای تسلیم کند. شرکت ملی نفت پیشنهاد تازه پیمانکار را در صورتی که بر سایر پیشنهادات برتری داشته باشد خواهد پذیرفت. اعطای چنین امتیازی به سرمایه گذار در عملیات اکتشافی، که به ظاهر برای رعایت انصاف است، متضمن سود مشخصی برای ایران نیست. برعکس، اعطای چنین امتیازی در عمل یا مانع ارائه پیشنهاد از طرف شرکت های دیگر نفتی خواهد شد (زیرا اطلاعات فنی آنها درباره میدان مورد نظر کمتر از اطلاعات پیمانکار اولیه است) و یا شرکت ملی نفت را ناچار به پذیرفتن شرایط نامساعدتری خواهد کرد.

سوم- اصولاً جدا کردن دوره های اکتشاف و توسعه به عدم ثبات و بلاتکلیفی در قرارداد خدمات می انجامد و انگیزه لازم را از شرکت های نفتی خارجی برای مباشرت و سرمایه گذاری در فعالیت های اکتشافی سلب می کند. (کما این که تا بحال ایران نتوانسته است با شرکت های نفتی خارجی قراردادی برای اکتشاف منعقد کند). در قراردادهای قبل از انقلاب تکلیف این دو مرحله از اول روشن و تعهدات شرکت خارجی نیز منبج و معین بود. پس از تکمیل طرح توسعه نیز، چون کلیه تأسیسات تحویل شرکت ملی نفت ایران می گردید شرکت پیمانکار خارجی فقط قراردادی صرفاً برای خرید مقدار معینی از تولیدات با شرکت ملی نفت ایران منعقد می کرد. برای ایجاد انگیزه لازم و تعدیل این مشکل شرکت ملی نفت ایران در ماه ژوئیه ۱۹۹۹ تصمیم گرفت که برای پیمانکار اکتشافی اولیه که موفق به عقد قرارداد توسعه نگردیده است حقی قائل شود تا بتواند تا سطح حداقل سی درصد در قرارداد توسعه مشارکت کند.

چهارم- چنانچه توسعه میدان مکشوفه طی قرارداد بیع متقابل به شرکت نفتی خارجی دیگری جز پیمانکار اولیه واگذار شود شرکت ملی نفت ایران مکلف است که یا مبلغ سرمایه گذاری به اضافه بهره و حق الزحمه را یکجا و نقداً در عرض شش ماه به پیمانکار اولیه بپردازد که خود مغایر فلسفه جلب سرمایه خارجی است و به هر حال بار سنگینی بردوش شرکت ملی نفت و دولت خواهد گذاشت.

در غیر این صورت، پیمانکار جدید طبق مفاد قرارداد کل مبلغ مورد اشاره را ظرف دوماه به پیمانکار اولیه پرداخت خواهد کرد و آن را به حساب سرمایه گذاری خود در توسعه میدان منظور خواهد داشت. به این ترتیب، نسبت به اصل و بهره سرمایه اکتشافی و حتی حق الزحمه پرداخت شده به پیمانکار اولیه، برای بار دوم به پیمانکار جدید حق الزحمه مضاعف پرداخت خواهد شد.

پنجم- شرکت های خارجی که فقط مسئولیت توسعه میدان های مکشوفه و یا نوسازی و اجرای طرح های افزایش بهره دهی و ظرفیت تولید میدان های در دست بهره برداری را به عهده می گیرند می توانند بلافاصله پس از مدت نسبتاً کوتاه سرمایه گذاری کل سرمایه و بهره بانکی به اضافه حق الزحمه ای معادل ۲۰ درصد بازگشت روی سرمایه و بهره متعلقه را آن هم در مدتی کوتاه دریافت و از ایران خارج کنند. آشکارا، این نحوه کار و چنین قراردادهایی با جلب سرمایه های طویل العده خارجی مغایرت دارد. البته این بار اولی نیست که ملاحظه های عقیدتی و محاسبه های صرفاً سیاسی مسئولان و تصمیم گیران رژیم را به اقدامات نابخردانه ای واداشته است. در دوران اول انقلاب نیز جمهوری اسلامی سنجدیده قروض دراز مدت سازمان های مالی بین المللی را بازپرداخت و پس از چند سال دوباره برای دریافت همان گونه وام ها به تلاشی گسترده افتاد.

ششم- شرکت ملی نفت ایران متعهد است که، طی مدت نسبتاً کوتاهی، سرمایه و بهره و حق الزحمه پیمانکار را جمعاً و به صورت مبلغ مشخصی به دلار به پیمانکار مسترد دارد. به سبب همین تعهد ممکن است مجبور شود قسمت عمده ای از تولید نفت سالیانه را تحویل پیمانکار دهد و خود به درآمد مختصری اکتفا کند. از این مهم تر، از آن جا که در میزان برداشت سهمیه شرکت های خارجی نمی توان محدودیتی قائل شد، چنانچه با اجرای این گونه طرح ها ظرفیت تولید ایران از سهمیه آن در اوپک تجاوز کند شرکت ملی نفت ایران وادار می شود برای مدتی از سهم صادرات مستقل خود، و در نتیجه از درآمد نفتی کشور و به تبع از توانایی اقتصادی کشور بکاهد و در واقع، آتیه آن را درگرو این پرداخت ها قرار دهد.

هفتم- پیمانکار توسعه، با وجود دریافت حق الزحمه ای قابل ملاحظه، هیچ گونه ریسک سرمایه گذاری اکتشافی را به عهده نمی گیرد و چون بازپرداخت سرمایه توسعه و بهره آن و حق الزحمه مربوط نیز بر مبنای مبلغ مشخص دلاری تعیین می شود از کاهش قیمت نفت نیز زیانی نخواهد دید. زیان چنین کاهشی متوجه شرکت ملی نفت ایران خواهد بود. به سخن دیگر، اگر قیمت نفت در بازار مانند سال ۱۹۹۸ تنزل فاحش داشته باشد شرکت ملی نفت ایران

متعهد است حجم بیشتری نفت به پیمانکار تحویل دهد تا کل بدهی خود را مستهلک نماید و چنانچه تولید میدان مربوط به قرارداد تکافو نکند ایران متعهد است که نفت لازم را از میدان های دیگر تأمین کند.

هشتم- با تعیین نرخ بازگشت روی سرمایه پیمانکار هیچ گونه علاقه و انگیزه ای برای کاهش هزینه های مربوط به اجرای طرح ها نخواهد داشت زیرا این عمل منتج به تقلیل میزان حق الزحمه او خواهد شد. افزون براین، پیمانکار برای کشف منابع جدید، استفاده از تکنیک های نو برای بالا بردن بهره دهی مخازن و یا بهینه کردن سطح تولید نیز انگیزه ای نخواهد داشت.

نهم- سعی پیمانکار در تهیه و اجرای طرح ها بیشتر معطوف بر آن خواهد بود که در چند سال اول بهره برداری ظرفیت تولید در حد اکثر میزان ممکن نگاه داشته شود تا او بتواند در کوتاه ترین مدت سرمایه و بهره آن و حق الزحمه خود را به صورت نفت خام برداشت کند. به این ترتیب، بهره دهی دراز مدت و صحیح میدان ها قربانی سود کوتاه مدت پیمانکار می شود.

دهم- کوتاه بودن دوره قرارداد بیع متقابل انتقال تکنولوژی و مدیریت مدرن صنعت نفت به ایران است زیرا هیچ شرکت نفت خارجی حاضر نیست آخرین پیشرفت های تکنولوژیکی خود را بر اساس قراردادی منتقل کند که فقط برای مدت کوتاهی منعقد شده است. از این بابت نیز شرکت ملی نفت ایران از دسترسی به این گونه تکنولوژی ها و مدیریت پیشرفته محروم خواهد ماند و این در اوضاع و احوالی است که بزرگ ترین مشکل صنعت نفت ایران طی بیست سال پس از انقلاب عدم دسترسی به تکنولوژی های پیشرفته بوده است.

اجبار به پذیرفتن شرایط سنگین قراردادهای بیع متقابل و تن دادن به کاستی های این قراردادها، به شرحی که گذشت، آشکارا پی آمد انزوای سیاسی و اقتصادی است که به سبب سیاست های نسنجیده رژیم جمهوری اسلامی گریبانگیر ایران شده. کوتاهی و اهمال مسئولان جمهوری اسلامی در حفظ و صیانت منابع نفتی ایران را نیز، که از اوان انقلاب تا کنون ادامه داشته است، باید بر دیگر پیامدهای انزوای ایران افزود. فراموش نباید کرد، که پس از تبدیل قرارداد کنسرسیوم به قرارداد فروش و خرید نفت، تصمیم گیری و اداره کامل صنعت نفت در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار گرفت. از سوی دیگر، با افزایش قابل ملاحظه قیمت نفت خام در سال ۱۹۷۳ زمینه اقتصادی برای اجرای طرح های تزریق گاز به منابع نفتی فراهم گردید و این امر در سرلوحه اقدامات شرکت ملی نفت ایران قرار گرفت. در این زمینه اقدامات وسیعی آغاز شد و در

آستانه انقلاب طرح های متعددی در دست اجرا بود که پس از استقرار جمهوری اسلامی به ملاحظات سیاسی و عقیدتی، و نه فنی و اقتصادی، با جدیت دنبال نشد. به عنوان مثال، در مورد میدان آغاچاری پیش بینی شده بود که با تزریق روزانه $1/8$ میلیارد فوت مکعب گاز مجموع تولید میدان تا سال ۲۰۳۳ به ۱۸ میلیارد بشکه یا معادل $37/5$ درصد نفت موجود در این میدان بالغ گردد. به علت تأخیر و نهایتاً متوقف ماندن اجرای طرح اولیه و تزریق فقط ۵۰ تا ۶۰ درصد میزان گاز مورد نیاز، بازیافت اولیه از میدان از ۱۳ میلیارد بشکه تجاوز نخواهد کرد. به این ترتیب، می توان خسارتی را که تنها از این رهگذر متوجه مردم ایران شده است بهای حدود ۵ میلیارد بشکه نفت یا حدود ۱۲۰ میلیارد دلار به قیمت های امروز دانست.

نتیجه کوتاهی و غفلت تصمیم گیران رژیم در دیگر موارد نیز به چشم می خورد. به عنوان مثال، در قرارداد بیع متقابلی که با شرکت های الف (Elf) و انی (ENI) به منظور افزایش بهره دهی و ظرفیت تولید میدان درود منعقد شده، قرار است با حفر ۲۵ حلقه چاه جدید تزریقی و تولیدی و تزریق روزانه ۱۶۵ هزار بشکه آب و ۲۳۵ میلیون فوت مکعب گاز ضریب بازیافت (Recovery Factor) از میدان از $22/5$ درصد در حال طبیعی به حدود ۳۵ درصد افزایش داده شود و بدین ترتیب نزدیک به ۸۷۰ میلیون بشکه به میزان ذخائر قابل بهره برداری اضافه گردد. گرچه این قرارداد به ظاهر منافع ایران را تأمین خواهد کرد، نگاهی به سوابق بررسی های فنی انجام شده در دوران قبل از انقلاب نشان می دهد که به علت ناتوانی و غفلت دولت جمهوری اسلامی و خودداری از اجرای طرح اولیه تزریق چاه های نفت، به منافع درازمدت ایران آسیبی قابل ملاحظه وارد شده است. برپایه این بررسی ها، که براساس مدل های ریاضی مخازن سنگ آهکی مناطق نفت خیز جنوب ایران انجام شده بود، تزریق گاز نتیجه ای به مراتب بهتر از تزریق آب برای بالا بردن ضریب بهره دهی در این میدان دارد. بطوری که اگر در روز نزدیک به ۶۰۰ میلیون فوت مکعب گاز به مخزن تزریق گردد و فشار مخزن در سطح ۴۲۰۰ تا ۴۴۰۰ پوند بر اینچ مربع حفظ شود ضریب بهره دهی میدان تا حدود ۶۰ درصد نفت موجود در مخزن افزایش خواهد یافت.

البته اجرای طرح به شکل اولیه و تزریق ۶۰۰ میلیون فوت مکعب گاز به میدان درود به علت کمبود گاز استحصالی در خود میدان نیازمند به ایجاد خطوط لوله گاز از میدان های مجاور مانند میدان فروزان (فریدن سابق) و در نتیجه، مستلزم سرمایه گذاری بیشتری است. اما شرکت های نفتی خارجی حاضر

به چنین سرمایه گذاری نیستند زیرا علاقمندند که با صرف سرمایه کمتر در زمان هرچه کوتاه تر طرح را به انجام رسانند و اصل سرمایه و بهره و کارمزد معتنا به خود را در کوتاه ترین مدت دریافت کنند. در نتیجه، طرحی که می توانست بازدهی میدان را به حدود ۶۰ درصد رساند و نزدیک به ۲/۵ میلیارد بشکه به تولید میدان درود بیفزاید و درآمد کشور را در درازمدت تأمین کند فدای منافع کوتاه مدت شرکت های نفتی خارجی شده است، در حالی که این امکان وجود داشت که بجای افزایش تولید میدان برای یک دوره سه تا چهارساله به سطح ۲۲۰ هزار بشکه در روز (که در قرارداد بیع متقابل پیش بینی شده است) آنرا در این سطح برای حداقل ۲۵ سال یعنی تا سال ۲۰۲۷ حفظ کرد.

قراردادهای بیع متقابل ایران تا بحال به تفصیل مورد بحث محافل و مطبوعات نفتی بین المللی قرار گرفته و مفسرین خارجی نفت به آن اشاره کرده اند. به عنوان نمونه، در ماه دسامبر سال ۱۹۹۸ که قیمت نفت خام در بازارهای بین المللی به سطح نازل کم سابقه ای در بیست سال اخیر رسید، در مقاله ای که در روزنامه وال استرین جورنال^۱ منتشر شد ضمن اشاره به قرارداد توسعه میدان های سیری A و سیری E چنین اظهار نظر گردید که این نوع قراردادها درآمد شرکت های نفتی را حتی در هنگام تنزل قیمت نفت تضمین می کند و در هیچ کشور نفت خیز دیگری شرکت ها نمی توانند از چنین شرایط مساعد و سودمندی برخوردار باشند. در مقاله دیگری که در نشریه *Energy Compass*، در اوائل سال ۱۹۹۹ به چاپ رسیده است، نویسنده با اشاره به قراردادهای الف و انی برای اجرای طرح افزایش بهره دهی میدان درود و نیز قرارداد بووالی Bow Vallay برای توسعه میدان بلال چنین اظهار نظر می کند که «نرخ بازگشت روی سرمایه در قراردادهای بیع متقابل ایران - به علت مصون بودن پیمانکاران این قراردادها از هرنوع ریسک اکتشاف و یا تنزل قیمت از بالاترین نرخ های قراردادهای نفتی بین المللی است. شرایط بس مناسب این قراردادها [برای پیمانکاران] مفسرین و تحلیل گران نفتی را به تعجب وا داشته است.»^۱

واقعیت غیر قابل تردید این است که در میان آسیب هایی که از رهگذر سیاست های نسنجیده و غیر عقلایی رژیم جمهوری اسلامی به منافع درازمدت و مسلم ایران وارد شده پیامدهای منفی عقد این گونه قراردادها برای سال ها دامن گیر ملت خواهد بود. و این در حالی است که کارشناسان و متخصصان مجرب صنعت نفت ایران بارها رژیم جمهوری اسلامی را به پرهیز از چنین قراردادهایی هشدار داده اند.

پانوشته ها:

۱. نطق تلویزیونی محمد خاتمی، رئیس جمهور، ۱۴ مارس ۱۹۹۸.
۲. ن. ک. به:
"Interview with Iranian Oil Minister " in *Middle East Economic Survey*, 22 May 1995, p. A8
۳. ن. ک. به:
"Iran Projects 3.8 m b/d Production Rate for October," in *Middle East Economic Survey*, 26 October 1992, p. A 1.
۴. ن. ک. به:
"NIOC Adopts New Approach for Offshore Oil and Gas Development Projects," in *Middle East Economic Survey*, 31 January 1994, p. A1.
- در این مصاحبه مدیر تولید نفت فراساحلی شرکت ملی نفت ایران اظهار داشت که ظرفیت تولید در زمان جنگ به ۲/۱۸۶ میلیون بشکه در روز، شامل ۲/۱۵ میلیون بشکه در روز از میدان های واقع در خشکی و ۳۶ هزار بشکه در روز از میدان های نفتی خلیج فارس رسیده بود.
۵. ن. ک. به: سخنرانی وزیر تولید فراساحلی شرکت ملی نفت ایران گزارش شده در:
Middle East Economic Survey, 24 January 1994, p. D 3.
۶. در نتیجه عقد قرار داد فروش و خرید نفت با اعضاء کنسرسیوم مصوب ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۳ بالاخره سلطه شرکت های نفتی خارجی بر برنامه ریزی اکتشاف و تولید در پالایش و بازاریابی صنعت نفت ایران در حوزه قرارداد کنسرسیوم ملغنی و اداره کامل صنعت نفت ایران و تصمیم گیری نسبت به آن در اختیار ایران قرار گرفت.
۷. ن. ک. به:
"The Impact of Gas Injection on the Oil Recovery of a Giant Naturally Fractured Carbonate Reservoir." in *Journal of Canadian Petroleum Technology*, December 1988, p. 22.
۸. مستخرج از گزارش های مهندسی مخازن در شرکت ملی نفت ایران مربوط به دوران قبل از انقلاب.
۹. ن. ک. به:
Bhushan Bahree, "Fields of Dreams, Big Oil is Gushing About ; Big Bucks to be Made in Iran," *Wall Street Journal*, 15 December 1988.
۱۰. ن. ک. به:
"Better Than Money in the Bank," *Energy Compact*, 26 February, 1999.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعه توسعه و عمران ایران

۱۳۵۷-۱۳۲۰

(۳)

تحول صنعت نفت ایران

نگاهی از درون

مصاحبه با

پرویز مینا

پیشگفتار: فرنخ نجم آبادی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

- ۵۸۳ **پیشگفتار:**
مقاله ها:
- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
۶۴۵ فریدون خواند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
۶۵۹ پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
۷۰۱ شیرین هاتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
۷۶۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهای محلی در ایران
۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهروندی، مهاجرت و گسترش نارضائی
- گذری و نظری:**
۸۱۳ شاهرخ مسکوب یادداشت های روزانه
- یاد نادر نادریو:**
۸۳۱ بدالله رویانی مرگ ساده
۸۳۹ محمود خوشنام «واژه ها را مژده آزادگی می داد»
- گزیده:**
۸۴۹ روح الله خمینی در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
۸۵۵ عبدالله نوری شوکران اصلاح
۸۶۰ مهرانگیز کار «مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
- نقد و بررسی کتاب:**
۸۶۹ باقر پرهام «سحر» و «قمار در محراب»
۸۸۲ فرهنگ مهر مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میان
۸۸۷ علی قیصری روزبهان بقلی در عوالم خیال
خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

نظام قضائی ایران پس از انقلاب

با اعلام تأسیس جمهوری اسلامی ایران قابل پیش بینی بود که روحانیت قصد تسلط بر سازمان قضائی ایران را داشته باشد زیرا یکی از مهم ترین وظایف روحانیون تا قبل از مشروطیت و تحولات سازمان قضائی در دوران پهلوی تصدی به امر قضاوت بوده است. با این حال، مدرنیسم در حقوق ایران با موافقت صریح یا ضمنی مجتهدین جامع الشرایط تحقق یافته بود و با آن که حقوق مدنی ایران که (اساس روابط حقوقی افراد جامعه با یکدیگر را تعیین می کند) کلاً متأثر از حقوق اسلامی است، روحانیون خود نیز مصلحت نمی دیدند که قوانین جزائی اسلام به موقع اجرا گذارده شود یا سازمان قضائی کشور به صورتی که فقها در نظر داشتند (و با مقتضیات روز قابل تطبیق نبود) شکل گیرد.

با تصویب قانونی اساسی جمهوری اسلامی و تأمین موجبات قانونی تسلط دولت بر کلیه شئون اقتصادی، اجتماعی و حقوقی کشور به تدریج سازمان قضائی ایران دستخوش دگرگونی هائی شد که در این مقاله برخی پی آمدها و موجبات آن با استناد به قوانین و مقرراتی که ظرف بیست سال گذشته به تصویب رسیده و اجرا شده است مورد بررسی قرار می گیرد.

* استاد دانشگاه، وکیل دعاوی بین المللی و صاحب تالیفات متعدد در باره نظام حقوقی و مشکلات توسعه اقتصادی ایران.

تجزیه و تحلیل حقوقی نظام قضائی ایران

شعار انقلاب مشروطیت تأسیس عدالتخانه در ایران بود. این خواست مردمی هم به معنای تشکیل مجلس شورای ملی و وضع قوانین توسط نمایندگان مردم بود و هم حکایت از تعدی مأموران دولت و مجتهدینی داشت که قوانین و احکام خودسرانه ای را علیه مردم به موقع اجرا می گذاردند. در تحقق این آرمان مردمی، قانون اساسی مشروطیت دادگاه های دادگستری را به عنوان مرجع تظلمات عمومی برپا کرد. گرچه ماده ۷۱ متمم قانون اساسی مقرر داشته بود که «قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط است»، اصل ۷۴ پیش بینی می کرد که «هیچ محکمه ای ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون». بنابراین مجتهدین جامع الشرایط نمی توانستند محکمه ای جدا از سازمان قضائی تشکیل دهند. به این ترتیب قانون اساسی مشروطیت با اقتباس از نمونه های اروپائی، سازمان قضائی مستقلی را در ایران پایه ریزی کرد.

دراث جدائی سازمان قضائی از مذهب دست آوردهای زیر نصیب جامعه شد:

۱- تمرکز و وحدت رویه قضائی در سراسر کشور و جلوگیری از صدور احکام غیر قانونی؛

۲- اجرای دقیق موازین قانونی صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاه ها و رعایت سلسله مراتب قضائی؛

۳- شناسائی و اجرای اصول مسلم دادرسی از قبیل قاعده فراغ دادرس، اعتبار امر مختومه، استناد به قوانین موضوعه در مقام صدور حکم و امتناع از عطف به ماسبق کردن قوانین؛

۴- تشکیل دانشکده حقوق در دانشگاه تهران و اعزام محصلین برای تحصیل حقوق به کشورهای اروپائی و جایگزینی تدریجی قضات تحصیل کرده به جای مدرسین فقهی در مناصب قضائی؛

۵- تشکیل دادرهای مستقل به منظور دفاع از حقوق عمومی؛

۶- تشکیل کانون وکلای دادگستری و تأمین موجبات حق دفاع برای متهمین؛

۷- اجرای قوانین آئین دادرسی کیفری و مدنی؛

۸- تدوین و اجرای قوانین بنیانی کشور از قبیل قانون مدنی، قانون جزای اختصاصی، قانون ثبت و قانون تجارت و آئین دادرسی که متضمن پاسداری از مقررات مربوط به نظم عمومی از قبیل مرور زمان دعاوی، مطالبه خسارت تأخیر تأدیه و ادله معتبر برای اثبات دعوی بود؛ و بالاخره

۹- تشکیل دادگاه و دادرای انتظامی قضات که وظیفه پاسداری از حرمت و

شان قضا در کشور را به عهده گرفته بود.

در ابتدای تحولات قوانین دادگستری بسیاری از روحانیون که پذیرای سیاست های قضائی جدید نبودند از تصدی مشاغل قضائی امتناع کردند. با این حال، سمت های مهم قضائی هم چنان در تصدی مجتهدین طراز اولی باقی ماند که به مقتضیات زمان آشنا بودند و قوانین مدون کشور را با وسواس و در محدوده آئین دادرسی که در حقوق اسلامی بی سابقه بود به موقع اجرا می گذاردند.

با تأکید بر آرمان گرائی و ناسیونالیزم ایرانی و ضرورت لغو کاپیتولاسیون یا قضاوت کنسولی (امتیازات قضائی اتباع خارجی مقیم ایران) مسأله تدوین قوانین کشور در محدوده موازین قابل قبول بین المللی از مهم ترین برنامه های دولت رضا شاه قلمداد شد. به این منظور دولت گروهی از حقوقدانان را مأمور تنظیم این قوانین کرد و سپس برخی از همانان را به مقامات قضائی منصوب نمود تا جایگزین قضاات مذهبی گردند.

با اینکه رژیم قضاوت کنسولی به موجب عهدنامه ۱۹۲۱ منعقد شده با اتحاد جماهیر شوروی لغو گردید سایر کشورهای اروپائی از الفای دادگاه های کارگزاری به بهانه غیر قابل قبول بودن سیستم قضائی ایران امتناع می کردند. پس از توفیق علی اکبر داور در ایجاد سازمان نوین قضائی در ایران و تصویب قوانین مدنی، تجاری و جزائی طبق موازین بین المللی بالاخره در اردیبهشت ۱۳۰۷ دولت مخبرالسلطنه هدایت رسماً لغو کاپیتولاسیون را اعلام کرد.

با تصدی فارغ التحصیلان حقوق، که گاه از حقوق اسلامی اطلاع کافی نداشتند، نیاز به نصب مجتهدین به بعضی از مناصب قضائی به منظور رسیدگی به اختلافاتی که می بایستی طبق موازین شرعی فیصله یابد احساس می شد. به این جهت در آذرماه ۱۳۱۰ قانون محاکم شرع تصویب شد و صلاحیت حاکم شرع محدود به امور شرعی از قبیل انحلال ازدواج و طلاق و اثبات شرعی نسب گردید. سازمان قضائی ایران تحولات خود را در جهت مدرنیزم طی چندین دهه دنبال کرد. پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تسلط عملی پادشاه بر قوه مجریه صلاحیت دادگاه های نظامی و امنیتی گسترش پیدا کرد و محاکم گوناگون اختصاصی از قبیل کمیسیون اجرای قانون ملی کردن آبها، ملی کردن منابع طبیعی و دادگاه های شهرداری ها (برای نظارت بر اجرای مقررات شهرسازی) و دادگاه های اصناف و غیره به وجود آمد. این اقدامات که درجهت گسترش نفوذ قوه مجریه بر سازمان قضائی صورت گرفته بود موجبات تضعیف قوه قضائیه را به وجود آورد. افزون براین، دولت با تصمیم نابخردانه خود در مورد اعطای

مصونیت‌های قضائی به پرسنل نظامی ایالات متحده دست آورده‌های ارزنده سازمان قضائی مدرن ایران را نادیده گرفت. با این همه، در آستانه انقلاب سازمان قضائی ایران موفق به جلب خدمت گروه قابل ملاحظه‌ای از حقوقدانان شریف و تحصیل‌کرده در نظام قضائی ایران شده بود.

برگشت به دوران قضاوت مذهبی

اصولاً سازمان قضائی هر کشور نقش حراست از نظام سیاسی را نیز به عهده دارد. به ویژه پس از پیروزی هر انقلابی رهبران نظام تازه دادگاه‌ها یا مراجعی را به منظور تصفیه مخالفین سیاسی خود و مقامات رژیم سابق برپا می‌کنند، گو که خود نیز می‌دانند که دادگاه و انقلاب مفاهیم هم‌گونی نیستند. در حقوق اسلامی قضاات یا مجتهدین جامع‌الشرایط در مقام قضا با اختیارات بسیار وسیع خود مقید به بعضی موازین و اصولی که به عنوان دست آورده‌های مدرنیزم حقوقی در ایران بدان اشاره شد نیستند. به این جهت با تصدی بر دادگاه‌های انقلاب قضاات شرع به سادگی احکامی قطعی بدون در نظر گرفتن موازین حقوق غیر شرعی صادر می‌کردند و گاه در اجرای آن نیز مباشرت داشتند. البته در ابتدای انقلاب مسأله اساسی سرکوب مخالفین سیاسی و وابستگان رژیم گذشته بود به این جهت با تأسیس دادگاه‌های انقلاب که این مأموریت را انجام می‌داد نیازی به تغییر نظام حقوقی کشور نبود.

به دنبال بحران گروگانگیری و جنگ ایران و عراق فرصت‌های غیرمنتظره‌ای برای دولت جمهوری اسلامی فراهم شد تا ضمن کنارگذاشتن رهبران ملی‌گرا و آزادیخواه به استناد قانون اساسی جدید در مقام اجرای قوانین شرعی در ایران برآید. اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی مقرر می‌دارد که «نظام قضائی ایران باید مبتنی بر موازین شرعی باشد.» با این حال قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که با هدف انطباق سازمان قضائی کشور با موازین شرعی پیشنهاد شده بود سال‌ها بعد یعنی در مرداد ۱۳۷۴ به تصویب رسید. این قانون که تصویب آن با مخالفت بعضی از حقوقدانان اسلامی نیز مواجه گردید به کلی با موازین حقوقی غیر قابل انطباق است.

به نظر می‌رسد که دلیل تأخیر چندین ساله در تغییرات تشکیلاتی دادگستری این بوده است که اجرای چنین قانونی توسط قضاات حرفه‌ای دادگستری عملی به نظر نمی‌رسید و دولت منتظر شده بود که نسل جدیدی از قضاات ملتزم به نظام جدید به تدریج تربیت شوند. در واقع دادگاه‌های انقلاب، که به تدریج از

لحاظ کادر قضائی و اداری گسترش پیدا کرده‌اند، هسته اصلی دادگستری جمهوری اسلامی را در سمت های قضائی و حتی دیوان کشور تشکیل می دهند.

آئین دادرسی اسلامی مشتمل بر مباحثی از قبیل شرایط نصب قاضی، عدالت شهود، ادله شرعی و طریق طرح ادعاها و بالاخره نحوه اجرا و انشاء حکم، دعاوی خانوادگی، اموال و املاک و ترکه متوفی و اختلاف در خصوص نسب فرزندان است.^۲

مهم ترین مشخصه آئین دادرسی اسلامی اختیارات وسیع قاضی شرع و مبتنی بر حق اجتهاد اوست و از این حیث تا حدودی شباهت به نظام حقوقی انگلوساکسون یا (common law) دارد. قاضی در عین حال می تواند در صورت مابینت قانون مصوب با موازین شرعی قانون را نادیده انگارد. با این حال، بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ظاهراً این اختیار به شورای نگهبان مفوض گردیده است^۳ ولی در عمل اختیار اجتهاد قاضی اسلامی را مختار به اجرای قوانین جزائی موسع و نامشخصی می کند. به عنوان مثال، به موجب ماده ۱۰۳ قانون جزای اسلامی (تعزیرات) «کسی که مردم را به فساد یا فحشا تشویق نموده یا موجبات آن را فراهم کند محکوم به یکسال تا ده سال حبس می شود.» در مورد این ماده عناصر مادی و معنوی جرم فساد تعریف نشده است. به تعبیر دیگر، قانونگذار می بایستی ابتدا فساد را تعریف می کرد و سپس نحوه تشویق به ارتکاب آن را موضوع حکم قرار می داد تا مجازات مبنای قانونی پیدا می کرد. به دنبال این ماده به تبصره آن بر می خوریم که مقرر داشته است «در صورتی که عمل فوق سببیت از برای عفت عامه داشته باشد و با علم به سببیت آنرا مرتکب شود مجازات مفسد فی الارض را خواهد داشت.»

دادگاه های انقلاب که استخوان بندی سازمان قضائی ایران را تشکیل می دهند متشکل از قضاتی با درجات غیر مشخص مذهبی است. افزون بر این، برخلاف تشکیلات عمومی دادگستری این دادگاه ها دارای دادستان و به تعداد نامعینی کارمندان اداری و دستگاه اجرائی است. با تأسیس دانشکده های مختلف حقوق در سراسر کشور و هم چنین ایجاد دانشکده حقوق وابسته به وزارت دادگستری، پرسنل اداری دادگاه های انقلاب موفق به اخذ مدارک تحصیلی از این دانشکده ها گردیده اند و وزارت دادگستری همین کارمندان اداری را به مشاغل قضائی منصوب کرده است. یکی دیگر از علل تغییرات بنیانی در تشکیلات قضائی ایران این است که پس از تصویب قوانین جزائی اسلامی قضات تحصیل کرده حرفه ای در عمل از صدور حکم به مجازات های مقرر در قوانین شرعی امتناع می کردند و به این جهت قبل از تجدید سازمان نظام قضائی ایران دولت مدت ها از روحانیون

و طلاب علوم دینی برای تصدی شعب کیفری استفاده می کرد و قضات سابق را در سمت مشاور شعبه منصوب کرده بود.

مشکلات بنیانی سازمان قضائی ایران

این مشکلات را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

الف حجم روزافزون دعاوی که خود معلول علل اقتصادی و اجتماعی و وضع قوانین و مقرراتی است که ذاتاً ایجاد دعوی می کنند. البته افزایش بی تناسب جمعیت کشور در دوران پس از انقلاب را نیز نمی توان نادیده گرفت ولی نسبت افزایش جمعیت به افزایش دعاوی مخصوصاً پرونده های کیفری قابل توجه نیست. افزون براین، به ویژه با گسترش فقر عمومی، دعاوی خانوادگی و شکایات کیفری ناشی از اینداز زنان و کودکان و اعضاء خانواده افزایش چشم گیری یافته است.

ب. دولت و بانک ها به بهانه حفظ اعتبار چک قانون صدور چک بی محل را به گونه ای تغییر داده اند که در حال حاضر صرف صدور چک با تاریخ مؤخر نوعی کلاهبرداری محسوب می شود و قابل تعقیب کیفری است. صادرکننده چک بی محل که معمولاً وام گیرنده ای است که برای تضمین پرداخت بدهی خود مبادرت به صدور چک با تاریخ مؤخر نموده است در سر رسید چک یا بایستی وجه آنرا بپردازد یا الزاماً به بازداشتگاه فرستاده خواهد شد. تعقیب چنین جرمی ملازمه با احراز سوءنیت یا قصد تقلب از ناحیه صادرکننده ندارد. در اکثر موارد شاکی که وام دهنده یا خریدار چنین چکی است می دانسته است که صادرکننده در تاریخ صدور چک وجهی در بانک نداشته وگرنه نیازی به اخذ وام نمی داشت.

از مشکلات دیگر سازمان قضائی لغو مقررات قانون آئین دادرسی مدنی در باب مطالبه خسارت تأخیر تأدیه از بدهکاران است که هر مدیونی را تشویق می کند بدون صدور حکم نهائی و شروع عملیات اجرائی به تأدیه بدهی خود اقدام نکند. افزون بر این، با لغو مقررات مربوط به مرور زمان دعاوی، باب طرح ادعاهای فراموش شده نیز مفتوح گردیده است و این دعاوی نیز بر انبوه پرونده ها افزوده اند. قابلیت ارائه دلالی از قبیل شهادت شهود و قسم که اعتبار آن از لحاظ قضاوت عرفی محل بحث است به این پرونده های انباشته پیچیدگی بیشتری می بخشد.

بالاخره جرائمی از قبیل معامله نوار های ویدئو و کاست های ممنوع موسیقی، نصب ماهواره، خرید و فروش جزئی ارز خارجی، بد حجابی و شرب غیر علنی

خمر که در جامعه ایران ترفیلی نیست بهانه کافی برای تعقیب مرتکبین و دخالت در زندگی خصوصی مردم تلقی می شود. تعقیب مرتکبین این جرائم نیز بار دستگاه قضائی را هر روز سنگین تر می کند.

به تصدی پاره ای مشاغل اداری و حتی قضائی توسط اشخاصی که روابط نزدیکی با معامله گران دعاوی برقرار کرده اند موجبات طرح دعاوی ساختگی، تعیین تاریخ نزدیک رسیدگی، دخل و تصرف در ادله، تأمین دلائل غیر قانونی و بالاخره ایجاد موانع ساختگی در اجرای احکام را فراهم کرده و باعث سلب اعتماد عمومی به سازمان قضائی نیز گردیده است.

ث. یکی از مشکلات اخلاقی و اجتماعی پس از انقلاب تسامح دولت در پیگیری جرائم ناشی از معامله اختیارات دولتی است. کسانی که در این تجارت سودآور دخالت دارند به درآمدهای نا مشروع خود عناوینی از قبیل حق الجعالة، حق المشاوره و هدیه به مؤسسات خیریه یا مساجد می دهند. با کاهش روزافزون حیثیت و اعتبار مناصب قضائی توسل به رشوه از سوی متقاضیان و مدعیان قبح خود را از دست داده است.

ث. مهم ترین تزلزلی که در این دوران در سیستم قضائی ایجاد شده اجرای تبعیض آمیز قانون و جانبداری آشکار از وابستگان دولتی است. دلیل اصلی این رویه فسادآلوده همکاری نزدیک سازمان قضائی با سازمان های اطلاعاتی، نهادهای انقلاب و نیروهای امنیتی و انتظامی است. به تعبیر دیگر، سازمان قضائی ایران مستقلاً در مقام تعقیب عوامل فساد در دستگاه های دولتی که گاه اعمالشان در مطبوعات نیز منعکس می گردد برنمی آید ولی هرگاه دولت خود در مقام تعقیب کارمندی باشد پرونده توسط مراجع انتظامی به دادگاه تسلیم می گردد.

ج. انحلال سازمان دادرها آشکارترین تغییری است که، بموجب قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، در سازمان قضائی داده شده. در عین حال، در باره عدم انطباق تشکیلات دادرها با موازین شرعی هیچ گونه توضیح قانع کننده ای داده نشده است. بعضی معتقدند که علت تصمیم به انحلال دادرها این بوده است که متهمین نزد قاضی منکر اقراریری که در دادرها کرده بودند می شدند و قاضی طبق موازین شرعی چنین اقراریری را می بایستی نادیده می گرفت. به این جهت سازمان قضائی تصمیم گرفت که وظایف دادرها را به قضات محول کند. بدیهی است که این اظهار نظر فاقد وجهت حقوقی است. طبق قانون مدنی ایران اقراریری که نزد دادیار به عنوان مأمور رسمی به عمل می آید در حکم سند رسمی و لازم الاجرا است. مگر اینکه اقرار با تهدید و اکراه گرفته شده باشد که

بهرحال معتبر نیست اعم از اینکه نزد قاضی یا دادیار صورت گرفته باشد. شاید توجیه قابل قبول تر اینست که قاضی برخلاف دادیار از نظر شرعی می تواند متهمی را که حاضر به بیان حقیقت نیست تعزیر کند و به این جهت هرگاه دادیار سمت قاضی داشته باشد حق تعزیر چنین متهمی را خواهد داشت. در واقع پس از انحلال دادسرا مسأله مهم تعقیب متهمین جرائم عمومی و فساد در ادارات دولتی به خود دولت واگذار شده است. طبیعی است مدیران دولتی هیچ گاه در مقام طرح دعاوی کیفری علیه خود و کارمندانشان برنخواهند آمد و پس از برکناری چنین مقام دولتی نیز ممکن است متهمین و شهود و مدارک کافی در اختیار مراجع تعقیب جرم نباشد. گرچه علی رغم حذف دادسراها مقام دادستان کل حفظ شده است اما متصدی این مقام ظاهراً به وظایف متفرقه دیگری از قبیل شرکت در کمیسیون ها و جلسات هیئت عمومی دیوان کشور می پردازد.

ج. طبیعی است که اشاعه فساد در سازمان اداری و قضائی گریبان حرفه وکالت دادگستری را نیز گرفته باشد. برخی از وکلا به ناچار به گسترش فساد کمک می کنند تا بتوانند حقوق موکلین خود را تأمین کنند. بعضی دیگر با مدیران دستگاه های دولتی که اختیار ارجاع دعاوی دستگاه مربوطه را دارند حق الوکاله خود را تسهیم می کنند تا چنین پرونده هایی بدان ها ارجاع گردد. به این ترتیب، برخی از وکلای دعاوی نیز با ایجاد روابط ناصواب و گاه غیر قانونی نابسامانی کار دادگستری را تشدید کرده اند. با تأسیس دانشکده های حقوق در شهرها و حتی برخی مناطق دور دست بسیاری از فارغ التحصیلان جوان حقوق در ایران که امکان اشتغال مناسب را نمی یابند اغلب در صدد پذیرفته شدن به عضویت کانون وکلا بر می آیند. اما، دولت حتی برای قبول فارغ التحصیلان حقوق به کار آموزی وکالت مشکلات جدید به وجود آورده است. مدت انتظار طولانی، تعیین سهمیه برای ورود به کانون و مهم تر از همه تحقیق بی ضابطه در مورد سوابق داوطلبان به منظور حصول اطمینان از التزام آنان به نظام، از جمله این موانع پیچیده است.

ح. تخصیص اعتبارات محدود به تشکیلات قضایی و پایین بود سطح حقوق و مزایای قضات را باید دلیل اصلی رواج فساد مالی در سازمان قضائی ایران دانست. افزون براین، در «دوران سازندگی» که مبالغ عظیمی وام های خارجی در اختیار دولت قرار گرفته بود یک طبقه ثروتمند وابسته به حاکمیت در ایران به وجود آمد که برای تأمین مقاصد خود توانست به پرداخت های غیر قانونی و تطمیع قضات و کادر اداری تشکیلات دادگستری پردازد. از همین رو، دامنه فساد

در سازمان قضائی اینک به حدی رسیده است که دیگر هرگونه افزایش حقوق قضات و کادر اداری به احتمال قوی تأثیری در اصلاح سازمان قضائی نخواهد داشت. شاید تغییرات بنیانی در سازمان قضائی، تجدید نظر اساسی در قوانین موجود حق، همراه با استخدام فارغ التحصیلان جوان و مبتحر حقوق، بتواند راهی برای رفع مشکلات یاد شده و نجات سازمان قضائی کشور از وضع نابهنجار کنونی باشد.

تحولات حقوق کیفری در ایران بعد از انقلاب

در این نوشتار کوتاه فرصت بررسی مسائلی از قبیل پیگیری و تعقیب و محاکمه در دادگاه های انقلاب، نحوه اعلام جرم، تفهیم نوع اتهام به متهم، بازداشت موقت ولی طولانی، محاکمات غیر علنی دادگاه های انقلاب و نحوه صدور حکم، تناسب جرم و مجازات و اختیارات نامحدود قضات و مأموران زندان نیست. به ناچار تنها به دگرگونی های بنیادی در جنبه های مختلف عدالت جزائی و نیز به پاره ای ناهماهنگی های قانونی و قضائی در حقوق جزای ایران خواهیم پرداخت.

۱. انحراف از اصل قانونی بودن جرم و مجازات.

گرچه به موجب اصل ۱۶۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی شود»، دادگاه های انقلاب این اصل مهم و پذیرفته شده در همه نظام های حقوقی پیشرفته جهان را یکسره نادیده گرفتند. «جرائمی» از قبیل «افساد در ارض» و «محاربه با خدا» گرچه برای مجتهدین قابل درک است ولی نه تنها در قوانین پیش از انقلاب جایی نداشت در قوانین موضوعه پس از انقلاب نیز به نحو دقیقی تعریف نشد و با این همه مبنای اتهام و مجازات در این دادگاه ها قرار گرفت. منظور از قانونی بودن جرم و مجازات این است که قانون تدوین شده می بایستی هم عمل مجرمانه و هم قصد ارتکاب بدان امور را به دقت تعریف کند تا باعث سوء استفاده قضات از اختیارات قانونی نگردد. مقررات کتاب پنجم از قانون جزای اسلامی (تعزیرات)، فصل سوم همان قانون، قانون تعزیرات حکومتی، فصل دوم قانون جزای اسلامی در مورد محاربه و افساد و هم چنین قانون مجازات اخلاالگران در نظام اقتصادی کشور، و قوانین جزائی دیگری که به مناسبت مورد با عجله به تصویب رسیده اند، از جمله قوانین و مقرراتی هستند که تعریف مشخص و روشنی از جرم به دست نداده اند.

۲. عطف به ماسبق کردن مجازات های جزائی

واقعیت این است که در قوانین کشور موردی که قانون جزائی مقررات آنرا عطف بماسبق کرده باشد وجود ندارد. اما، در میان آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور که به موجب قانون وحدت رویه قضائی در حکم قانون است. موردی از عطف به ماسبق کردن قانون جزائی به چشم می خورد. این رأی دیوان کشور مربوط است به مجازات صادرکنندگانی که قبل از سال ۱۳۷۲ پیمان ارزی سپرده‌اند ولی حکم محکومیت کیفری درباره آنان صادر نشده است. در سال ۱۳۷۲ قانون صادرات و واردات به تصویب رسید و ضمن ماده ۱۳ این قانون مقررات مربوط به لزوم اخذ پیمان ارزی از صادرکنندگان لغو گردید. طبیعتاً از تاریخ تصویب این قانون تعقیب کیفری متخلفان از پیمان های ارزی ملغی گردید زیرا ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مقرر می داشت که هرگاه جرمی به موجب قوانین بعدی ملغی می شد مرتکبین سابق نیز از مجازات معاف می گردیدند.

در سال ۱۳۷۴ مجمع تشخیص مصلحت نظام تخلف از مقررات ارزی را مجدداً مشمول مقررات کیفری قرار داد و چون هیئت وزیران نیز به پیشنهاد بانک مرکزی اخذ پیمان ارزی را برقرار کرده بود تخلف از این مقررات جدید را می توان مشمول مجازات های کیفری تلقی کرد. ولی اجرای مقررات کیفری مربوط به تخلف از پیمان ارزی در مورد مرتکبین قبل از تصویب نامه هیئت وزیران و مصوبه مجمع تشخیص مصلحت در واقع عطف بماسبق کردن قوانین جزائی است. با این حال دیوان کشور به این استناد که قانون صادرات و واردات سال ۷۲ فقط در همان سال قابل اجرا بوده است متخلفین از پیمان های ارزی سال های قبل از ۷۲ را قابل تعقیب کیفری تشخیص داد. در این رأی دیوان کشور نه فقط مقررات کیفری را عطف بماسبق کرده بلکه با اعلام این نظر که قانون صادرات و واردات سال ۷۲ فقط در همان سال قابل اجرا بوده یکی از قوانین کشور را به صراحت نسخ کرده است.

۳. مجازات اعمال فاقد قصد مجرمانه

یکی از اصول اولیه عدالت جزائی این است که فقط اشخاصی را می توان مجازات کرد که در ارتکاب عمل دارای قصد مجرمانه بوده باشند. استثنائاتی براین اصل در مواردی از قبیل جرائم رانندگی و یا رانندگی در حین مستی وجود دارد که قابل توجه است. اما یکی از مشکلات سازمان قضائی ایران جرم شناختن خطاهای اخلاقی از قبیل روابط غیرعلنی و نا مشروع، خرید و فروش نوار و ویدیوهای

غیرمجاز، استفاده از ماهواره، یا صدور چک با تاریخ مؤخر است. در چنین مواردی متهم فاقد قصد مجرمانه است و عمل وی عرفاً جنبه تریذیلی ندارد. صرف تعقیب و مجازات چنین متهمانی بار سنگینی بر سازمان قضائی ایران تحمیل کرده است. از سوی دیگر، مأموران دولت این جرائم را به نحو تبعیض آمیز و دلخواه و گاه به صورت تهدیدی علیه اشخاص به موقع اجرا می گذارند. نتیجه عملی وضع و اجرای خودسرانه چنین قوانین جزائی در ایران هتک حرمت و قداست قانون و تشویق عامه به سرپیچی مجرمانه از آن است.

۴. اجرای برون مرزی قوانین جزائی ایران

قوانین جزائی در هر کشوری به منظور حفظ نظم عمومی در قلمرو سرزمین همان کشور وضع شده است. تنها استثنا این قاعده موردی است که شخصی به منظور اخلال امنیت یا سرنگونی یک دولت خارجی توطئه، جاسوسی یا اسباب چینی کند. در این موارد قانون جزائی یک کشور می تواند مدعی منافع مشروعی در تعقیب مرتکبین جرائم در خارج از قلمرو سرزمین خود گردد، حتی اگر همه اعمال ارتكابی در خارج صورت گرفته باشد.

با این حال، بموجب ماده ۷ قانون مجازات ایران، مقررات قانون مذکور در مورد اعمالی که بوسیله اتباع ایران در خارج کشور مرتکب گردیده پس از بازگشت متهم به ایران بموقع اجرا گذارده می شود. لازم به توضیح نیست که اتباع ایران در حین اقامت در خارج کشور (جز در بعضی کشورها در مورد احوال شخصیه) تابع قوانین کشور محل اقامت از جمله قوانین جزائی آن کشور می باشند و هیچ دولتی نمی تواند مدعی منافع مشروعی در خصوص اجرای قوانین جزائی خود در خارج از کشور نسبت به اتباع خویش گردد. برای مثال، هرگاه یک ایرانی در خارج کشور مبادرت به صدور چکی با تاریخ مؤخر کند، بدون قصد متقلبانه، در تاریخ ارائه به بانک پرداخت نشده است در ایران قابل تعقیب کیفری خواهد بود، حتی اگر براساس قوانین کشور محل صدور چک جرمی واقع نشده باشد. دراین مثال و موارد مشابه آن معلوم نیست صدور چک بی محل عهده بانک خارجی، یا مواردی نظیر آن چه تأثیری می تواند در نظم عمومی ایران داشته باشد که تبعه ایران را بتوان پس از ورود به ایران به این استناد تحت پیگرد قرار داد. افزون بر این، بموجب قوانین ایران می توان متهمین را بدون حضور در ایران غیاباً به مجازات های کیفری محکوم کرد.

نقش قانون اساسی در دگرگون کردن نظام قضایی

بعد از انقلاب دولت موقت کمیته ای را مأمور تدوین قانون اساسی کشور نمود. طرح قانون اساسی که به «مجلس خبرگان قانون اساسی» تقدیم شد، اصولاً یک قانون غیر مرامی و متأثر از قوانین دمکراتیک اروپای غربی بود. به این جهت نیز مورد توجه گروه های مختلف انقلابی قرار نگرفت.

رهبران مذهبی کشور که از طرف خود آیت الله خمینی حمایت می شدند. معتقد بودند که مردم به منظور ایجاد یک جمهوری اسلامی رأی داده اند و قانون اساسی کشور می بایستی منعکس کننده نظریات آنان باشد ولی نظریه ایجاد یک حکومت مذهبی برای روشنفکران لیبرالی که خود را مغز متفکر انقلاب می دانستند. قابل انطباق با مقتضیات اجتماعی زمان نبود. مذهبپون به این ترتیب گروه های چپ گرا را بیشتر با نظر خود در مورد ایجاد رهبری مذهبی با اختیارات تام هم آهنگ تشخیص دادند. در نتیجه طرح نهایی قانون اساسی با همفکری گروه های چپ گرا و مذهبپون متعصب و با اختلاط سه نظریه مختلف در زمینه سازمان اقتصادی کشور به تصویب رسیده است. طرح اولیه قانون اساسی کمتر متضمن دخالت دولت در امور اقتصادی کشور بود. تدوین کنندگان آن معتقد بودند که سیاست های اقتصادی طبیعتاً و با توجه به امکانات و نیازهای جامعه در تغییر است. به این جهت وظیفه تنظیم سیاست های اقتصادی باید به قانونگذاران عادی محول گردد و قانون اساسی فقط باید به سازمان سیاسی کشور بپردازد. البته مسایلی از قبیل حقوق طبیعی اشخاص. دادرسی منظم، آزادی بیان و تساوی افراد در مقابل قانون، تفکیک قوای مملکتی، حق مردم در انتخاب مقامات دولتی و منع مداخله دولت در امور خصوصی و روزمره مردم از مسایل مورد نظر قوانین اساسی همه کشورها است. بنابراین تنظیم کنندگان قانون اساسی این اصول را نیز منظور کرده بودند. ولی اعمال این حقوق تابع مبانی شرعی گردیده که ساختار لیبرال قانون اساسی را سست کرده است.

مهم ترین هدف دین گرایان محدود کردن اعمال حاکمیت سیاسی براساس موازین شرعی بوده است. اصل چهارم قانون اساسی مقرر می دارد «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده قشای شورای نگهبان است.»

علاوه بر آن قانون اساسی شامل پاره ای احکام خاص در باره سازمان قضائی کشور است که باید به برخی از عمده ترین آن ها اشاره کرد.

۱. استرداد دارائی های نامشروع

اصل ۴۹ قانون اساسی دولت را مکلف به مصادره یا استرداد اموال متعلق به اشخاص در مواردی که دارائی ها ناشی از فعالیت نامشروع باشد، نموده است. فعالیت های نامشروع که در قانون تصریح شده عبارتند از: ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سوء استفاده از موقوفات، استفاده نامشروع از قراردادهای دولتی و سایر موارد سوء استفاده نامشروع رویه مصادره اموال اشخاصی که از نظر سیاسی مطرود تلقی می گردیدند، از اوایل انقلاب شروع شده و براساس این اصل قانون اساسی قابل توجیه گردیده است. به تدریج با کاهش نفوذ عوامل انقلابی، دولت سعی کرد، اجرای قانون را محدود به اشخاصی نماید که از لحاظ سیاسی با دولت مخالفت می نمودند. قانون اجرای اصل ۴۹، عملاً اجرای اصل را محدود به مقامات سیاسی رژیم گذشته کرده است، که در بیشتر موارد نه ثروت چندانی اندوخته بودند و نه به عملیات نامشروع مندرج در قانون دست زده بودند. هدف تصویب این قانون مستثنی کردن ثروت های نامشروعی است که پس از انقلاب تحصیل شده است ولی به نظر می رسد که اصل ۴۹ یاد شده نیازی به قانون اجرایی ندارد، زیرا دولت را مکلف کرده است که اموالی را که از طرق نامشروع تحصیل شده مسترد دارد و به صاحبان اصلی آن باز گرداند. اعم از این که این ثروت های نامشروع قبل یا بعد از انقلاب تحصیل شده باشد.

۲. مالکیت اراضی به موجب قانون اساسی

اصل چهارم و هفتم قانون اساسی، مقرر داشته است که «مالکیت شخصی که از راه مشروع باشد محترم است. ضوابط آن را قانون معین می کند». مسلماً متن اصل ششم و بسیار کلی است. لیکن آن چه را می بایستی بیشتر مورد دقت قرار داد معنای اصطلاح "مشروع" است. ظاهراً منظور حمایت قانون از مالکیتی بوده است که طبق موازین شرعی تحصیل شده باشد و مالکیت به اسباب قانونی مالکیت کافی نبوده است. زیرا به منظور خلع ید از اموال دولتی که به نحو غیر قانونی به تملک اشخاص درآمده باشد نیازی به حکم قانون اساسی نبوده است. دولت می تواند از چنین اموالی از طرق عادی قضایی خلع ید نماید. با این حال منظور واقعی وضع این اصل عطف به ماسبق کردن مقررات آن است، به تعبیر دیگر قانون اساسی در

مقام ملی کردن این املاک بوده است حتی اگر سند مالکیت به نحو قانونی به نام اشخاص صادر شده باشد.

قوانینی که به منظور اجرای این اصل به تصویب مجلس رسیده بود توسط شورای نگهبان مخالف موازین شرعی تلقی گردید، با این حال چون وضع چنین قوانینی مورد نظر آیت الله خمینی بود مجمع تشخیص مصلحت نظام به منظور تعیین مصالح دولت در صورت تعارض با امکان شرعی تأسیس گردید و قطعاً ضرورت تصویب قوانینی در اجرای اصل چهل و هفتم از دلایل مهم تأسیس مجمع یاد شده می باشد.

۳. مسئله خرمت ربا

به موجب اصل چهل و سزم قانون اساسی، معاملات ربوی نیز جزء اعمال غیر مشروع تلقی شده و ماده ۴۹ استرداد دارایی های حاصله از ربا را نیز جزء تکالیف دولت قرار داده است. در مذاهب اسلام و یهودیت، معاملات ربوی در بین پیروان آن نامشروع قلمداد شده ولی معامله ربوی با پیروان سایر ادیان ظاهراً بی اشکال است. به تدریج که بانکداری به جزء لاینفک تجارت داخلی و خارجی تبدیل شد، برای کشورهای اسلامی موضوع قبول بهره به نحو قانونی به امری حیاتی مبدل گردید. ایران نیز به سایر کشورهای اسلامی در زمینه قبول بهره گرایش پیدا کرد و استدلال می شد که بهره در واقع هزینه اخذ وام یا پول است. مسأله تحریم ربا به مواردی محدود گردید که وام گیرندگان که برای هزینه های زندگی، وام هایی دریافت می کردند سوء استفاده رباخواران قرار می گرفتند و از آنان بهره های سنگین مطالبه می شد. با این حال هم شورای عالی قضایی و هم شورای نگهبان اعلام نظر کردند که مقررات قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص اخذ خسارت تأخیر تأدیه و تعیین حداکثر نرخ خسارت (نرخ بهره قانونی) ربوی و در نتیجه غیر قابل اجرا است.

متأسفانه این نظریه منجر به نتایج نامطلوبی برای سیستم قضایی و اقتصاد ایران گردید. بدهکاران با درک این مطلب که برای تأخیر پرداخت جریمه ای وجود ندارد از پرداخت بدهی های خود امتناع ورزیدند. حتی شرکت های دولتی و شهرداری ها نیز بعضاً از پرداخت بدهی های خود تا صدور حکم قضایی امتناع کردند. نتیجه عملی این مشکل ازدیاد غیر قابل تحمل دعاوی از ناحیه طلبکاران و هم چنین بدهکاران گردید.

وام دهندگان نیز با توسل به مقررات جزایی صدور چک بی محل، وام

گیرندگان را ملزم می سازند که چک هائی با تاریخ موخر و با هزینه ربوی کمرشکنی امضاء و تسلیم نمایند. این ترتیب به طلبکاران فرصت می دهد که علیه بدهکاران مدنی دعاوی کیفری طرح و آن ها را گرفتار بازداشت نمایند. به این جهت محاکم جزایی ایران با مسأله طرح روز افزون شکایت کیفری به منظور وصول مطالبات مدنی اشخاص مواجه اند که قسمت عمده دعاوی کیفری را تشکیل می دهد.

۴. حل و فصل اختلافات حقوقی با خارجیان

اصل ۱۳۹ قانون اساسی مقرر داشته است که «صلح دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی با ارجاع آن به داوری در هر مورد، موکول به تصویب هیأت وزیران است و باید به اطلاع مجلس برسد. در مواردی که طرف دعوی خارجی باشد و در موارد مهم داخلی باید به تصویب مجلس نیز برسد. موارد مهم را قانون تعیین می کند.» شرکت فغال ایران در دیوان داوری ایران و ایالات متحده، دولت را به فیصله اختلافات به طور کلی از طریق داوری سوق داده است. با این حال شورای نگهبان، با وجود چند نظریه محدود کننده، هنوز مبادرت به صدور یک نظریه قاطع در مورد اجرای یکصد و سی و نهم قانون اساسی ننموده است. به این جهت حقوقدانان در مورد اعتبار شرط رجوع اختلافات خارجی دولت به داوری، هریک بنا به خواست مؤکلین خود به نوعی اظهار نظر کرده اند. سرمایه گذاران خارجی احتمال زیاد دارد که در مورد صدور یک نظریه نهایی توسط شورای نگهبان پافشاری کند. البته تاکنون بیشتر قراردادهای دولتی ایران با پیمانکاران خارجی منعقد گردیده که نگران اعتبار قانونی قراردادهای نیستند و مادام که پرداخت ها توسط دولت انجام می شود به کار خود ادامه می دهند. ولی با توجه به این که ایران نیاز به سرمایه گذاری خارجی و داخلی در سطحی وسیع دارد نه فقط اصل ۱۳۹ بلکه سایر مقررات و موازین قانونی که مباین امنیت قضائی است به ناچار باید مورد بازنگری قرار گیرند.

پنهانکاری و حکومت قانون

اصل کان لم یکن بودن مقررات - فرامین- موافقتنامه ها و تصمیمات قضائی پنهان یا محرمانه، مهم ترین وسیله مشارکت مردم در سرنوشتشان می باشد که در قوانین جمهوری اسلامی ایران نیز بدان تصریح شده است.

۱. تصرفات در اموال و درآمدهای عمومی

بنا بر اصول پنجاه و دوم و پنجاه و سوم قانون اساسی، بودجه سالانه کشور باید به تصویب مجلس برسد و هرگونه پرداختی در حد اعتبارات مصوب باید انجام پذیرد. اصول پنجاه و چهارم و پنجاه و پنجم نیز به منظور نظارت بر دخل و خرج مملکت، دیوان محاسبات را زیر نظر قوه مقننه تأسیس نموده است. لزوم تصویب مجلس از آنجا به بحث، مربوط است که اولاً برحسب اصل شصت و نهم قانون اساسی مذاکرات مجلس شورای اسلامی باید علنی باشد و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود. ثانیاً نه فقط مذاکرات مجلس منتشر می شود، بلکه هر مصوبه ای که عنوان قانون داشته باشد برحسب ماده ۲ قانون مدنی، فقط (۱۵) روز پس از انتشار بموقع اجرا گذارده می شود و چنانچه در قانون نیز اجرای فوری آن مقرر شده باشد به هر حال تا قبل از انتشار (یعنی علنی شدن) قابل اجرا نیست. حتی شرکت های دولتی که دارای استقلال نسبی می باشند، بودجه آنان ضمن قانون سالانه بودجه منعکس بوده و دخل و خرج اموال عمومی توسط شرکت های دولتی نیز زیر نظر دیوان محاسبات است، یعنی باید علنی بوده و برای اطلاع عموم منتشر شود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ضوابط دیگری نیز در جهت جلوگیری از پنهانکاری قوه مجریه و ایجاد تعهداتی دور از چشم مردم اتخاذ گردیده است. از جمله اینکه برحسب اصل هفتاد و پنجم عهدنامه ها، مقاله نامه ها، قراردادهای و موافقتنامه های بین المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.

منظور از تصویب این قبیل قراردادهای بین المللی توسط مجلس، صرفاً بحث در خصوص مواد آن توسط قوه مقننه نیست. زیرا بسیاری از عهدنامه های بین المللی، مخصوصاً عهدنامه های چند جانبه توسط دولت های امضاء کننده قابل تغییر نیست. هدف اصلی این است که با طرح هر مقاله نامه یا عهدنامه ای در مجلس و تصویب آن بوسیله قوه مقننه، سند مزبور در روزنامه رسمی منتشر شود و در واقع علنی گردد. به این ترتیب مقامات صلاحیتدار دولتی در ایران، به فرض آن که با طرف های خارجی وارد مذاکره شوند و احتمالاً به توافقی نیز برسند موقعی می توانند به توافق بین المللی مذکور عمل کنند که مفاد آن را از طریق تصویب قوه مقننه علنی کرده و در معرض قضاوت افکار عمومی قرار داده باشند.

در همین زمینه، به موجب اصل هشتادم قانون اساسی، «گرفتن و دادن وام یا کمک های بدون عوض داخلی یا خارجی از طرف دولت باید با تصویب مجلس شورای اسلامی باشد. بنابراین همه قراردادهای وام دولتی یا قراردادهائی که از

طرف دولت منعقد شده و مورد تضمین بانک مرکزی قرار گرفته است، باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد. ممکن است گفته شود که مجلس به هر حال این قراردادها را تصویب خواهد کرد، زیرا در مواردی دولت ناگزیر از اخذ وام‌های خارجی بوده است. شاید این استدلال صحیح باشد، ولی هدف اصلی از تصویب قوه مقننه علنی شدن تعهدات دولت و اطلاع عامه از شرایط این قراردادهاست.

به این ترتیب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در همه اموری که به اموال عمومی و تعهدات دولت مربوط می‌گردد، گزارش به مجلس یا تصویب مجلس را شرط لازم تلقی کرده است. هر تعهدی که بدون علنی کردن و تصویب مجلس امضاء شده باشد از نظر حقوقی هنوز ایجاد نشده و بنابراین غیرقابل اجراست. از آنجا که بموجب اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی، مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه به عهده رئیس جمهور است، مشارالیه می‌تواند از دستگاه‌های دولت بخواهد که از اجرای هرگونه مصوبه منتشر نشده ای خودداری کند.

۳. اصل علنی بودن رسیدگی‌های قضائی و احکام صادره

یکی از مهم‌ترین موجبات تأمین عدالت اجتماعی و اجرای قانون رسیدگی قضائی علنی، تفهیم اتهام به متهم و بالاخره لزوم ابلاغ احکام قضائی است. اصل یکصد و شصت پنجم قانون اساسی مقرر داشته است که محاکمات علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است. مگر آنکه به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد، یا در دعاوی خصوصی، طرفین دعوی تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد. معلوم نیست دستگاه‌های اجرائی چگونه تاکنون احکام دادگاه‌های انقلاب را که به متهم یا خواننده دعوی یا وکیل او ابلاغ نشده و متهم از مورد اتهام یا دلایل حکم بی‌اطلاع است، بموقع اجرا گذارده‌اند! البته قضاتی که در صدور احکام، رعایت موازین قانونی را ننموده و عالماً عامداً حقوق اشخاص را تضییع نموده باشند، بموجب اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی مقصر و ضامن می‌باشند. ولی دولت نیز مسئولیت جبران خسارات وارده به اشخاص را چنانچه احکام ابلاغ نشده‌ای را که فاقد تشریفات قانونی است به موقع اجرا گذارده باشد به عهده دارد. ریاست جمهوری به منظور جلوگیری از مطالبه خسارت از دولت و در اجرای مسئولیت خود در اجرای قانون اساسی می‌تواند با همکاری قوه قضائیه، موجبات جلوگیری از اجرای احکام ابلاغ نشده را فراهم نماید.

از آنجا که بسیاری از احکام صادره توسط دادگاه های انقلاب فاقد مبنای قانونی بوده و یا مستند به مدارک و بیینه قابل قبول نیست و در رسیدگی های انجام شده تشریفات مقرر در قانون اساسی رعایت نشده است، محکوم علیه می تواند در مهلت قانونی (که پس از ابلاغ شروع می شود) تقاضای نقض چنین احکامی را در دیوان کشور بنماید. با این حال، دیوان کشور تا کنون احکام صادره از دادگاه های انقلاب را، که آشکارا مخالف موازین قانونی بوده اند، نقض نکرده است. ظاهراً از آنجا که دادگاه های انقلاب آراء خود را رسماً به محکوم علیه ابلاغ نمی کنند، دیوان کشور به بهانه در دست نبودن رأی از رسیدگی به چنین پرونده هائی سر باز می زند.

نیاز به امنیت قضائی

یکی از مهم ترین وظایف دولت ها تأمین اسباب امنیت قضائی است. البته در ابتدای هر انقلابی دولت ها نمی توانند، یا نمی خواهند، به انجام این وظیفه اولویت دهند. زیرا از سوئی انتقال قدرت سیاسی و تغییر قواعد و نظامات دادرسی هم از جهت قوانین موجد حق و هم از لحاظ نظام قضائی نیازمند زمان است. از سوی دیگر، از آنجا که از پیامدهای تبعی امنیت قضائی کاهش اقتدار و اختیارات فراقانونی کانون های قدرت سیاسی و تصمیم گیری است، رهبران نظام انقلابی به فراهم آوردن اسباب تأمین امنیت قضائی اشتیاقی ندارند. واقعیت آن است که هرگاه دوره انتقال و انتظار از مدت معقول تجاوز کند، ناامنی قضائی در جامعه از جمله به کاهش و یا توقف سرمایه گذاری خصوصی و فرار سرمایه از کشور خواهد انجامید. امنیت قضائی همان اجرای بی طرفانه و منظم قانون (due process of law) است که اجزاء آن را می توان به شرح زیر بر شمرد:

۱. تأمین دسترسی عموم به دادگاه های بی طرف و مستقل دادگستری که منحصرأ براساس قوانین و مقرراتی که قبلاً به تصویب مراجع قانون گذاری رسیده بی هیچ تبعیضی عمل می کنند؛

۲. تصویب و اجرای منظم قوانین و مقررات کیفری، برای مجازات اعمالی که منخل نظم عمومی جامعه اند، و مقررات مدنی به منظور تضمین اجرای قراردادهائی که اشخاص طبق قانون منعقد کرده اند، جبران خسارات وارده به جان و مال و حیثیت اشخاص به نحو عادلانه، و پاسداری از حقوق مکتسبه اشخاص حقیقی و حقوقی.

۳. محدود ساختن اختیارات حکومت در زمینه بازداشت اشخاص، تجسس و

دخالت در امور خصوصی آنان، و توقیف اموال و انتساب اتهام به آنان به قوانین و ضوابط روشن و تصمیمات مستدل و مستند قضائی؛

۴. انتصاب مدعی العموم یا دادستان مستقل برای نظارت بر اجرای قوانین آن گونه که هم بتواند مستقیماً به تخلفات مأموران دولت و سایر اشخاص از قوانین کشور رسیدگی کند و هم به اعلام جرائم از طرف اشخاص عادی ترتیب اثر دهد، آن چنان که هیچ کس بدون دلیل قانونی تحت پیگرد قرار نگیرد و هیچ مقام و یا شخص متنفذی نتواند با توسل به صاحبان قدرت سیاسی یا با پنهان کردن آثار ارتکاب جرم از کیفر رهائی باید.

با نگاهی اجمالی به نحوه اجرای قانون در کشور می توان گواهی داد که دولت تاکنون آشکارا در اجرای وظیفه خود در باب تأمین امنیت قضائی توفیقی نداشته است. چه، هنوز پس از گذشت بیش از ۲۰ سال، دادگاه های انقلاب به کار خود ادامه می دهند و از آنجا که بین صلاحیت این دادگاه ها و دادگاه های دادگستری در مواردی تداخل وجود دارد حقوق اشخاص پیوسته دستخوش تزلزل و عدم ثبات است. افزون بر این، در دادگاه های انقلاب بسیاری از اصول شناخته شده دادرسی از قبیل علنی بودن جلسات، حق دفاع، تفهیم اتهام به متهم و حق اعتراض به احکام عملاً نادیده گرفته می شود زیرا همان گونه که اشاره شد قضات و مأموران اجرای احکام در این دادگاهها تابع موازین جداگانه ای هستند. از سوی دیگر، مراجع شبه قضائی بسیار قدرتمندی از قبیل دادگاه های تعزیرات حکومتی در کشور ایجاد شده است که لزوماً تابع نظام قضائی کشور نیستند. همین واقعیت در مورد کمیسیون های مالیاتی، گمرکی، شهرداری ها و مراجع شبه قضائی بسیار متعدد دیگر صادق است که تصمیماتشان به مراتب در حقوق مکتسبه اشخاص مؤثر تر از احکام دادگاه های دادگستری است. در مورد قوانین موجد حق نیز مشکل اصلی را تبعیض در اجرای قانون باید دانست. به عنوان نمونه، در حالی که معاملات ربوی به موجب قانون اساسی باطل است، قانون صدور چک با ضمانت اجرای کیفری چک های وعده داری را که اغلب نوعی معامله ربوی است با شدت به موقع اجرا می گذارد. یا، در حالی که نرخ های مالیات بر درآمد در ایران برای درآمدهای بالا به نحو صعودی بسیار سنگین تعیین شده و در مواردی مانع سرمایه گذاری خصوصی است، در عمل، جز در موارد استثنائی، اجرای مقررات مالیاتی تابع آراء و تصمیمات مراجع تشخیص شده و در نتیجه گامی جهت تعدیل ثروتها از طریق اجرای همین مقررات برداشته نشده است.

سرانجام، نظام قضائی ایران از جهت طولانی بودن مدت احقاق حق، فقدان

دادسرای مستقل، تعداد روز افزون دعاوی کیفری و حقوقی، فقدان قواعد دقیق ناظر بر تفکیک صلاحیت مراجع مختلف قضائی، امکان اعمال نفوذ در جریان رسیدگی‌های قضائی، تبعیض در اجرای قانون و پیگرد متهمان، کمبود کادر صلاحیتدار قضائی، فقدان دادگاههای خاص برای رسیدگی به دعاوی کوچک، کمبود اعتبارات مالی، گسترش ابعاد فساد در دستگاه های ابلاغ و اجرای احکام و مداخلهٔ دلالان وکالتی در دعاوی دادگستری و بالاخره اختیارات وسیع و خودسرانهٔ ضابطین دادگستری، از قبیل مأموران دستگاه های ابلاغ و اجرای احکام، امنیت قضائی را چنان کاهش داده که به ویژه سرمایه گذاران خصوصی برای تأمین حقوق قراردادی خود رجوع به داوری یا قبول صلاحیت دادگاههای خارجی را تنها راه می‌شمزند و یا به جای اتکاء به قانون، به مجریان قانون متوسل می‌شوند.

به سخن دیگر، حقوق مکتسبه اشخاص و ضوابط مهم روابط اقتصادی و سرمایه‌گذاری در ایران اساساً تابع تصمیمات، بخشنامه ها و آئین نامه‌های گوناگون و گاه ناسخ و منسوخ است که پیوسته از سوی مراکز و نهادهای اداری ذینفوذ، از قبیل بانک مرکزی، وزارت بازرگانی، وزارت امور اقتصادی و دارائی، شهرداری‌ها، سازمان محیط زیست، صادر و به نحو تبعیض آمیز به موقع اجرا گذارده می‌شود. افزون بر این، این گونه مقررات و دستورالعمل‌ها - که اغلب نیز انتشار نمی‌یابد و به اطلاع عموم نمی‌رسد - به مراجع اداری اختیارات گسترده ای اعطا کرده است که در مواردی منجر به سوء استفاده آشکار مأموران دولت می‌شود.

به این ترتیب، امنیت قضائی در ایران تنها به اصلاح نظام قضائی بستگی ندارد بلکه مستلزم تغییرات بنیادی در ساختارهای اداری و نسخ بسیاری از قوانین، آئین نامه ها و بخشنامه های موجود حق است که با گسترش غیر قابل تصور دیوانسالاری در ایران احقاق حق را بی نهایت دشوار کرده اند.

چشم انداز آینده

مروری اجمالی به تحولات نظام قضائی و سازمان حقوقی ایران پس از انقلاب حکایت از بی اعتباری روز افزون این نظام کلیدی کشور دارد. این بی اعتباری اخیراً دولت را به اتخاذ تصمیماتی برای تضمین امنیت حقوقی و سرمایه گذاری واداشته است. از جمله این اقدامات مصوبات مجمع تشخیص مصلحت در مورد حمایت سرمایه گذاری خارجی و اجازه تأسیس مؤسسات بیمه و شرکت های مالی در مناطق آزاد کشور است.^۱ اما، برقراری نظام حقوقی خاص در مناطق آزاد نقض غرض است زیرا از طرفی موجب گسترش فعالیت بی تناسب در این مناطق و از

سوی دیگر تضعیف حاکمیت ملی و قضائی ایران می شود. با این حال، اعطای مزایای خاص به خارجیان ضمن قراردادهای سرمایه گذاری و برقراری نظام قانونی جداگانه در مناطق آزاد به طرح این پرسش انجامیده است که چرا نباید سرمایه گذاری در سراسر ایران و از ناحیه اتباع ایران مشمول همین قوانین و مقررات گردد؟

اصلاح نظام قضائی، به ویژه با نیاز شدید و روزافزون کشور به جلب سرمایه ها اعم از داخلی و خارجی و لزوم تأمین امنیت قضائی، همچنان اولویتی خاص دارد. اما، هرگونه اصلاح و تغییر در سازمان قضائی و نظام حقوق اقتصادی کنونی ایران خود مستلزم دگرگونی های بنیانی و، در نهایت امر، ایجاد نظام قضائی جدید در کشور است. بر اساس چنین دگرگونی های بنیادی، از جمله در قوانین آئین دادرسی، قوانین موجد حق، تشکیلات دادرها، سازمان ابلاغ و اجرای احکام، سازمان زندان ها، دیوان کیفر کارکنان دولت و به ویژه استخدام قضات و کارمندان اداری با صلاحیت، می توان به پیدایش یک نظام قضائی و حقوقی پیشرفته و کارآ امیدوار شد.

پانوشته ها:

۱. اصل دوم متمم قانون اساسی سلطنتی ایران نیز ضرورت انطباق قوانین ایران را با موازین شرعی مقرر داشته بود. با این حال مجتهدین عالم به مقتضیات روز به این عذر که دادگستری نوین ایران از قضات غیر منشرح تشکیل شده است در مورد قوانین تشکیلاتی دادگستری و آئین دادرسی و قوانین جزائی عرفی مخالفتی از جهت عدم انطباق این قوانین با موازین شرعی نکرده بودند. از سید حسن مدرس نقل شده است که در موقع طرح لایحه مرور زمان با زیرکی خاص اظهار داشته بود که چون ما قائل به صلاحیت قضات عرفی بطور کلی نیستیم اشکالی ندارد که خودشان از استماع بعضی دعاوی امتناع کنند.
۲. ن. ک. به قضا در اسلام، تقریرات حجت الاسلام استاد محمد سنگلجی.
۳. بموجب اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تشخیص انطباق قوانین موضوعه با موازین شرعی به عهده فقهای شورای نگهبان است.
۴. با توجه به نظر برخی از مجتهدین جامع الشرایط می توان ضمن طرح دادخواست خسارتی بر بنیای میزان تورم نیز مطالبه نمود و محاکم اکثراً این نظریه را پذیرفته اند. با این حال لغو مقررات خسارات تأخیر تأدیه توسط شورای نگهبان ممکن است بالمآل باعث صدور احکام متعارض توسط دادگاه ها گردد. علاوه برآن هدف از خسارت تأخیر تأدیه اخذ جریمه ای از مدیون است تا اشخاص از پرداخت دیون خود در سر رسید آن افعال ننمایند.
۵. ماده واحده ای که در سال ۱۳۳۹ به تصویب رسید، برخلاف اصول حقوق جزاء به دادگاه

اجازه محاکمه غیابی و صدور حکم محکومیت در امور جزائی علیه متهمینی داد که از کشور متواری شده بودند. البته چون در قانون مجازات سابق فقط جرائم علیه امنیت کشور جنبه بیرون مرزی داشت پیامد عمده وضع این قانون امتناع مخالفین دولت از بازگشت به کشور بود.

۶. مجمع تشخیص مصلحت نظام بموجب قانون اساسی جمهوری اسلامی اختیار وضع قانون ندارد و بنابراین احتمال لغو این مصوبات و یا امتناع دادگاه ها از اجرای آن اندک نیست، بخصوص که پاره‌ای از این نوع مصوبات با قانون اساسی نظام نیز ناسازگار به نظر می رسد. با این حال، مصوبات مجمع توسط دادگاه ها به موقع اجرا گذارده می شود و در مواردی حتی هیئت عمومی دیوان کشور بدان ها استناد کرده است. از لحاظ حقوقی، صرفنظر از این که وضع قانون توسط این نهاد مخالف قانون اساسی است، مجمع تشخیص مصلحت نظام به عنوان یک سازمان غیر انتخابی قانونگزاری ندارد، بخصوص که جلسات و مذاکرات آن، برخلاف مجلس شورای اسلامی، غیر علنی است و عامه معمولاً از دلائل وضع این مصوبات بی اطلاع می مانند.

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

- ۵۸۳ **پیشگفتار:**
مقاله ها:
- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
۶۴۵ فریدون خواند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
۶۵۹ پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
۷۰۱ شیرین هاتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
۷۴۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهای محلی در ایران
۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهروندشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی
- گذری و نظری:**
۸۱۳ شاهرخ مسکوب یادداشت های روزانه
- یاد نادر نادریوز:**
۸۳۱ بدالله رویانی مرگ ساده
۸۳۹ محمود خوشنام «واژه ها را مؤده آزادگی می داد»
- گزیده:**
۸۴۹ روح الله خمینی در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
۸۵۵ عبدالله نوری شوکران اصلاح
۸۶۰ مهرانگیز کار «مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
- نقد و بررسی کتاب:**
۸۶۹ باقر پرهام «سحر» و «قمار در محراب»
۸۸۲ فرهنگ مهر مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
۸۸۷ علی قیصری روزبهان بقلی در عوالم خیال
خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران

مقدمه

با انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ که به سقوط نهاد چندهزارساله پادشاهی انجامید و به ویژه با تلاش اولیه جمهوری اسلامی برای محو فرهنگ و هویت باستانی ایران، گسستی عمیق در بستر تاریخی و بن مایه های سیاست خارجی ایران پدیدار گردید. حتی پس از حمله تازیان به ایران در سده هفتم میلادی و در تاخت و تاز مکرر سپاهیان ترک و مغول به ایران در سده های یازدهم تا چهاردهم میلادی نیز چنین گسستی در نهادها و سنن سیاسی ایران روی نداد. در واقع فاتحان عرب، گرچه دین خود را، آن هم پس از دو قرن، در ایران رواج دادند، نتوانستند هیچ یک از دیگر عناصر فرهنگ و جامعه خود را بر ایرانیان تحمیل کنند. برعکس، شیوه ها و نهادهای اداری و سیاسی ساسانیان و بسیاری از سنن ادبی و فرهنگی و هنری آنان را به وام گرفتند.

به سخن دیگر، گرچه ایرانیان به اسلام گرویدند اما با درآمیختن برخی از ارزش های دین تازه در فرهنگ غنی و بومی خویش به فرهنگی ویژه دست یافتند.

* محقق ارشد مرکز مطالعات بین المللی و استراتژیکی، واشینگتن. آخرین نوشته شیرین هانتر، به انگلیسی، با عنوان «ایران بین خلیج فارس و دریای خزر: نتایج استراتژیکی و اقتصادی» است که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیکی امارات متحده عربی انتشار یافته است.

با این همه، تنش میان عناصر ایرانی و اسلامی فرهنگ و هویت مردم ایران به درجات و در وجوه گوناگون تاریخ ایران را رقم زده است.^۱ با افزایش دخالت بیگانگان، پیدایش گرایش‌های تجددطلبانه و ناسیونالیستی از میانه سده نوزدهم میلادی به بعد این تنش ابعاد گسترده تری یافت و در انقلاب مشروطیت به اوج خود رسید. اگر بتوان نیمه نخست قرن بیستم را شاهد فرادستی مایه‌های ایرانی هویت ملی دانست، انقلاب اسلامی را باید مظهر غلبه بُعد اسلامی این هویت شمرد گرچه در دهه دوم پس از انقلاب آثار تجلی دوباره ابعاد ایرانی هویت ملی را آشکارا می‌توان دید.

گسستن از بن مایه‌های دیرینه هویت و فرهنگ ایرانی تأثیری قابل ملاحظه در محتوا، اولویت‌ها و سبک سیاست خارجی ایران داشت. در واقع با این گسست، پاسداری از ارزش‌های اسلامی و نشر و پخش آن‌ها در کشورهای همسایه هدف اصلی و انگیزه عمده سیاست خارجی جمهور اسلامی شد. اتا، عوامل پایدار ناسیونالیزم ایرانی بار دیگر و به تدریج جانی تازه یافتند، آن چنان که در دهه گذشته رهبران جمهوری اسلامی به گونه‌ای روزافزون با توسل به «منافع ملی ایران»، و نه با تکیه بر «ارزش‌های انقلاب اسلامی، در صدد توجیه سیاست خارجی خود برآمده‌اند. با این همه، گرچه آنان به این واقعیت پی برده‌اند که «ایران» منافع جدا و متمایز از منافع «اسلام» دارد در تعریف منافع ملی ایران همچنان به شدت ملهم و متأثر از ارزش‌ها و دیدگاه‌های اسلامی‌اند. افزون بر این، محتوا و ابعاد منافع ملی ایران هنوز، و شاید به عمد، تعریفی روشن نیافته است، احتمالاً از آن رو که جناح‌های گوناگون رژیم در باره محتوای فرهنگی و سیاسی این منافع با یکدیگر همسو و هم نظر نیستند. صرف نظر از عوامل یاد شده، در دهه گذشته، رهبران جمهوری اسلامی متوجه اهمیت عواملی شده‌اند که نقشی پایدار در تعیین سیاست خارجی هر کشوری دارند.

با توجه به نکات یاد شده، پیش از بررسی سیاست خارجی ایران پس از انقلاب باید نخست به عوامل عمده‌ای پرداخت که معمولاً در تعیین سیاست خارجی هر کشوری نقشی اساسی ایفا می‌کنند. دوم باید روند و خط مشی تاریخی در سیاست خارجی ایران را مرور کرد و سرانجام معیارهای متناسب برای ارزیابی نقاط ضعف و قوت سیاست خارجی را برگزید.

عوامل عمده در سیاست خارجی

سیاست خارجی هر کشوری تابع و محصول تقابل میان عوامل گوناگون داخلی و خارجی است، از آن جمله: الف) شرایط جغرافیایی و اقلیمی و میزان شکنندگی کشور در برابر فشارهای خارجی؛ ب) تجارب تاریخی که اغلب دیدگاه مردم هر کشور را نه تنها در بارهٔ دنیای خارج بلکه در بارهٔ نقش و جای خود آنان تعیین می‌کند؛ پ) ترکیب قومی و مذهبی و خصوصیات فرهنگی؛ ت) ماهیت نظام سیاسی و گرایش ایدئولوژیک حاکم بر آن که در مجموع عاملی اساسی در تعیین ساختار حکومتی و رفتار بین‌المللی است؛ ث) توانائی‌ها یا محدودیت‌های اقتصادی و نظامی؛ ج) و سرانجام ماهیت نظام سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای. از میان عوامل یاد شده عوامل مرتبط با نظام‌های داخلی و بین‌المللی در تعیین اهداف و اولویت‌های کشورهایایی که از لحاظ اقتصادی، تکنولوژیک یا نظامی بالنسبه ناتوان اند تأثیری محسوس دارد.

تأثیر نسبی هریک از عوامل یادشده در دوره‌های گوناگون زندگی سیاسی هیچ کشوری ثابت نیست. اما، دگرگونی‌های اساسی در نظام ارزشی و گرایش ایدئولوژیک حکومت یقیناً، و به درجات گوناگون، در اهداف و خط مشی سیاست خارجی کشور مؤثر است. به ویژه، مکتب‌ها و ایدئولوژی‌هایی که به بهانهٔ حقانیت و جهانی بودن خود قصد تسخیر و تسلط بر اذهان و قلوب مردمان جوامع دیگر دارند پس از اروج بر مسند قدرت سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی جامعهٔ خود را یکسره دگرگون می‌کنند. نسل تازهٔ اسلام‌گرایان، از آن جمله اسلام‌گرایان ایرانی، نیز که در دههٔ ۱۹۷۰ میلادی در عرصهٔ سیاسی حضوری پر سرو صدا یافتند، خود را مبشر پیامی جهانی و ازلی می‌دانند. هدف این گروه از اسلام‌گرایان نه تنها تغییر ماهیت سیاسی و اجتماعی جامعه‌ای خاص بلکه ایجاد یک نظام جهانی اسلامی است که در آن مسلمانان از همهٔ صفات و آلودگی‌های غیراسلامی و بیگانه پالوده شده‌اند. در باور این گروه، همین صفات و آلودگی‌هاست که با نابود کردن روش زندگی "تاب" اسلامی و برپاساختن نظام‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فاسد راه را برای تسلط بیگانگان بر جوامع اسلامی هموار کرده‌اند.

با این همه، مدعیان ایدئولوژی‌های جهانی در تجویز و تحمیل نسخه‌های خاص خود آزادی عمل مطلق ندارند و در رویارویی با دیگر عواملی که از آن‌ها یاد کردیم، ناچارند که از سر سازش در آیند و به تغییر هدف‌ها و روش‌ها و حتی محتوای پیام و ایدئولوژی خود تن دردهند. این تغییر و سازش اجباری در

مورد ایدئولوژی های مذهبی و غیر مذهبی هردو صادق است به ویژه در مورد حکومت هایی که دارای منابع و امکانات محدوداند. اسلام کرایان ایرانی نیز نتوانسته اند خود را از شمول این حکم تاریخی مصون نگه دارند. اختلاف نظر میان دو جناح اصلاح گرا و محافظه کار رژیم از سویی، و میان آنان که از حکومت اسلامی یکسره بریده اند و آنان که هنوز در هواداری از آن پا می فشرند، از سوی دیگر، پیامد محتوم رویارویی ایدئولوژی با واقعیت های عینی داخلی و خارجی است.

اهداف سیاست خارجی و تنش میان ایدئولوژی و منافع ملی

هدف های اساسی هر سیاست خارجی به طور متعارف عبارت است از: ۱) پاسداری از تمامیت ارضی کشور، ۲) کمک به تأمین منافع اقتصادی ملت و رفاه عمومی، ۳) افزایش اعتبار و حیثیت بین المللی و گسترش نفوذ اقتصادی، سیاسی، و استراتژیک کشور، ۴) و دفاع از ارزش ها و آرمان های سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه. اما، در جوامعی که قدرت سیاسی از اراده و خواست عمومی نشأت نمی گیرد، نهادهای مناسب برای انتقال مسالمت آمیز و ادواری قدرت یا غایب اند و یا نقشی مؤثر ندارند، و گروه کوچکی تصمیم گیر اهرم های قدرت سیاسی و اقتصادی را در انحصار خود گرفته اند، بقای رژیم حاکم با سیاست خارجی آن پیوندی تنگاتنگ می یابد. به سخن دیگر، در چنین مواردی کمک به بقای رژیمی خاص خود از اهداف سیاست خارجی می شود.

می توان فرض کرد که قصد همه دولت ها تأمین همه هدف های یاد شده است. اما، پاسداری از تمامیت ارضی کشور و تأمین بقای رژیم حاکم معمولاً از اولویتی خاص برخوردار است. در مرحله ای پایین تر، منافع حیاتی و اقتصادی کشور متعارفاً بر نشر و تبلیغ ارزش های مطلوب حکومت اولویت می یابد مگر آن که فرض نظام حاکم بر این باشد که تبلیغ و صدور چنین ارزش هایی تحقق اهداف دیگر سیاست خارجی را تسهیل می کند. در چنین صورت است که ایدئولوژی به عامل اصلی در تعیین محتوا و جهت حرکت سیاست خارجی تبدیل می شود و منافع و مصالح ملی اهمیت و اولویت خود را از دست میدهند. با این همه، در چنین مواردی نیز با گذشت زمان و به موازات کم رنگ شدن تعصبات مسلکی و آرمانی ایدئولوژی بیشتر نقش توجیه کننده سیاست خارجی را به خود می گیرد تا تعیین کننده آن.

در طول تاریخ معاصر، ایران در زمینه سیاست خارجی و اصول حاکم بر آن

موردی استثنایی نبوده است. اما، پس از انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، ایدئولوژی، آن هم به هزینه ای گزاف، نقشی اساسی در تعیین محتوا و سمت و سوی سیاست خارجی کشور ایفا کرده است. آسیب های گسترده اقتصادی و کاهش حیثیت و منزلت بین المللی ایران را باید بخشی از این هزینه ها دانست. با این همه، در مواردی که تمامیت ارضی کشور و یا بقای رژیم در معرض مخاطره قرار گرفته، جمهوری اسلامی از قربانی کردن مواضع ایدئولوژیک خود ابا نکرده است. افزون بر این، وزن عوامل داخلی، به ویژه تداوم و تشدید احساسات ناسیونالیستی مردم ایران از سوئی، و عوامل بین المللی و منطقه ای، از سوی دیگر، رژیم را ناچار به تغییر تدریجی مواضع و سیاست های نخستین خود کرده است. در واقع، جمهوری اسلامی در فراگرد تطبیق دادن مواضع خود با شرایط و ضروریات داخلی و خارجی، سیاست خارجی معاصر ایران را، باوجود تداوم ظواهر و نماهای ایدئولوژیک، به مسیر سنتی و تاریخی آن نزدیک کرده است.^۳

اهداف و راهبردهای تاریخی سیاست خارجی ایران

در طول پنج سده گذشته سیاست خارجی ایران متأثر از دو عامل اساسی بوده است: حفظ تمامیت ارضی کشور و تأمین استقلال آن. اما با استقرار جمهوری اسلامی، عامل ایدئولوژیک نیز هم‌تراز، و گاه برتر از عوامل یاد شده نقشی اساسی در تعیین سیاست خارجی ایران ایفا کرده است. در سه قرن نخست پس از استقرار سلسله صفویه، هدف اصلی سیاست خارجی ایران حفظ تمامیت ارضی و امنیت کشور در برابر تعرض و تهاجم مستقیم همسایگان، به ویژه روسیه و عثمانی، بود. اما، از آن پس و هنگامی که انگلستان و روسیه، از راه کسب امتیازات استعماری، تحمیل حق قضاوت کنسولی (capitulation) و دامن زدن به جنبش های خودمختاری طلبانه محلی، استقلال ایران را آماج دستبرد خود قرار دادند سیاست خارجی ایران با وظیفه ای تازه روبرو شد. هجوم نیروهای نظامی متفقین به ایران در آستانه جنگ جهانی دوم و تجاوز نظامی عراق در پی استقرار جمهوری اسلامی نشانی از این واقعیت بود که نه تنها استقلال بلکه تمامیت و یکپارچگی ارضی ایران همچنان در معرض مخاطرات جدی است. در سده گذشته، بخش عمده ای از تلاش حکومت های گوناگون ایران برای نوآوری در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اداری و نیز برای تقویت بنیه نظامی ایران برای مقابله با این دو تهدید اساسی به تمامیت ارضی و استقلال کشور

بوده است. در واقع، نه تنها سیاست های توسعه و نوآوری دوران پهلوی بلکه برنامه های نسنجیده و نارسای رژیم جمهوری اسلامی برای تأمین خودکفائی اقتصادی و نظامی ایران را باید پاسخی به این دو تهدید شمرد.

مهم ترین مدلواره (paradigm) سیاست خارجی ایران از نیمه سده نوزدهم و صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر تا زمان استقرار جمهوری اسلامی، «سیاست موازنه» بود. درست در دورانی که دو امپراطوری روسیه و انگلیس ایران را آماج فشارهای استعماری و جهانجویانه خود کرده بودند، امیرکبیر، به قصد تقلیل این فشارها و نهایتاً افزایش آزادی عمل ایران، کوشید تا در اعطای امتیازات به دو دولت بزرگ استعماری، آن هم در حد اقل ممکن، توازن و تعادلی برقرار کند. چنین موازنه ای، که در نهایت امر «موازنه مثبت» نام یافت، پس از عزل امیرکبیر، به علت گشاده دستی و کوته بینی جانشینان او، صحنه سیاسی و اقتصادی ایران را بیش از هر زمان به میدان تاخت و تاز کشورهای استعماری مبدل ساخت. در دوران اشغال ایران در جنگ جهانی دوم هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی، به دستاویز تسلط انگلیس بر مناطق نفت خیز جنوب، خواستار کسب امتیاز استخراج نفت در شمال ایران گردید، بار دیگر ایده موازنه، انا این بار «موازنه منفی» از سوی دکتر محمد مصدق، که اندکی بعد رهبری جنبش ملی شدن صنعت نفت را به دست گرفت، مطرح شد. در واقع، نظریه بی طرفی در جنگ سرد نیز از ایده موازنه منفی که اعطای هر نوع امتیاز یا برقراری هر نوع رابطه نزدیک را با دولت های بزرگ و رقیب طرد می کرد، سرچشمه گرفت. سیاست موازنه منفی و بی طرفی در جنگ سرد، به عنوان یک نظریه کلی و انتزاعی برای کشوری با موقعیت حساس جغرافیایی و ناتوانی های نظامی و اقتصادی ایران، و به ویژه برای مردمی که از دخالت های دیرینه بیگانگان خاطرات تلخ داشته اند، جذابیتی خاص داشته است. انا انتخاب این سیاست، به ویژه در اوج رقابت سهمگین دو ابرقدرت در جنگ سرد، برای ایران انتخاب واقع بینانه ای نبود. با این همه، انتخاب عنوان «سیاست خارجی مستقل» در دوران محمد رضاشاه پهلوی و تأکید بر شعار «نه شرقی، نه غربی» پس از استقرار جمهوری اسلامی را باید نشان ادامه جذابیت سیاست بی طرفی دانست.

سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی

نظریه یاری جستن از یک دولت بزرگ غیرمجاور نیز در سیاست خارجی ایران در دوران رضاشاه و محمد رضا شاه جایی ویژه داشت. آلمان از اواخر

سده نوزدهم تا آستانه جنگ دوم و به ویژه در دوران سلطنت رضاشاه نه تنها در دید حکومت بلکه در نظر بسیاری از روشنفکران و ناسیونالیست های ایرانی کشوری بود که می توانست به توسعه اقتصادی ایران کمک کند و بر امکانات کشور برای مقابله با قدرت و نفوذ روسیه (و سپس اتحاد جماهیر شوروی) و انگلیس بیفزاید.^۱ ایالات متحده آمریکا نیز به همین دلیل مطمح نظر بسیاری از زمامداران ایران در همین دوران بود. در واقع، دکتر مصدق نیز در سراسر دوران نخست وزیری خویش پیوسته کوشید تا از نفوذ و قدرت این دولت - که به اعتقاد او نه مطامع ارضی در ایران داشت و نه سابقه ای استعماری - در کشمکش خود با انگلیس بهره جوید. محمد رضا شاه، نیز به دلایل گوناگون، منافع ایران را، در اوج جنگ سرد، نه تنها در ایجاد روابط نزدیک و گسترده با ایالات متحده آمریکا بلکه در عقد پیمان های امنیتی و نظامی با این کشور می دانست. اما همراه با برقراری روابط نزدیک با این دولت، وی، به قصد تثبیت استقلال و گستردن دامنه آزادی عمل کشور، به تدریج، و با استثناهایی محدود، به گستردن و تعمیق روابط دوستانه ایران با همه اعضای جامعه بین المللی از جمله اتحاد جماهیر شوروی، چین و دیگر کشورهای کمونیستی دست یازید. طرفه در این است که با همه نشانه های افزایش استقلال و آزادی عمل ایران در عرصه بین المللی، بسیاری از رهبران سیاسی و روشنفکران مخالف رژیم در آستانه انقلاب، سیاست خارجی ایران را همچنان دنباله روی ایالات متحده آمریکا و مدافع منافع آن می دانستند.

بسیاری از مخالفان مذهبی و چپ گرای نظام پادشاهی برآمدن رضا شاه را نیز ناشی از اراده زمامداران انگلستان دانسته اند و او را به پیروی از خواست های آنان متهم کرده اند. اما، واقعیت آن است که پدیداری رضاشاه در عرصه سیاست ایران را بیشتر باید حاصل مجموعه ای از عوامل، رویدادها و تصادفات گوناگون داخلی و بین المللی از سوئی و اراده و توانائی های کم نظیر او، از سوی دیگر، دانست.^۲ با سیاست ها و اقدامات رضاشاه بود که صحنه ایران از حضور نیروهای نظامی و مستشاران اقتصادی و مالی بیگانگان پاک شد و حاکمیت دولت مرکزی بر سراسر کشور مستقر گشت. نه دنباله روی از انگلستان، بلکه گسترش روابط ایران با آلمان و گرایش رضاشاه به دوستی با این کشور در اواخر دهه ۱۹۳۰ دستاویزی برای متفقین شد که در اوان جنگ جهانی دوم به قصد گشودن راه ارتباطی تازه ای به اشغال ایران دست زنند. ضعف سیاست خارجی رضاشاه را باید در بی توجهی وی به تصمیم و توانایی

انگلستان برای مقابله با رقیب و حفظ فرادستی اقتصادی و نظامی خود در خاورمیانه دانست.

عواملی چند داوری دقیق در باره کارنامه سیاست خارجی ایران در دوران محمدرضا شاه را دشوار می کنند. پیچیدگی بی سابقه نظام بین المللی، نقش روز افزون شخص شاه در فراگرد تصمیم گیری، و سرانجام اشکاف میان دولت و ملت در باره نظام سیاسی و نحوه تعیین اهداف و برنامه های دولت از جمله در سیاست خارجی، از جمله این عوامل اند. صرف نظر از ماهیت و دستاوردهای سیاست خارجی ایران در این دوران، نیروهای مخالف، از مذهبی تا مارکسیست، اهداف و خط مشی خارجی رژیم را آماج تخطئه و انتقاد شدید قرار دادند.

آغاز جنگ سرد بر مشکلات امنیتی ایران افزود. نمونه بارز مشکلات تازه کوشش اتحاد جماهیر شوروی برای جداساختن آذربایجان از ایران در سال های اشغال ایران، ۱۹۴۱-۱۹۴۶، بود. اما ایران توانست این دوران حساس و پر مخاطره را از سر بگذراند و همسایه قدرت مند شمالی را وادار به عقب کشیدن نیروهای نظامی خود از ایران سازد. دهه ۱۹۵۰ دوران بروز احساسات ناسیونالیستی عمیق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نیز گسترش ایدئولوژی های چپ گرا و مارکسیستی در ایران بود که در نهایت امر بر منافع ملی ایران اثر مثبتی نداشت. جنبش ملی کردن نفت را می توان تجلی عمده این احساسات ناسیونالیستی دانست. گرچه اشتیاق مردم ایران به برقراری حاکمیت ملی بر منابع طبیعی کشور امری طبیعی و اجتناب ناپذیر بود، مشی سیاست خارجی و دیپلوماسی نفتی ایران مساعد به تحقق هدف نبود و در واقع به بحرانی شدید در روابط کشور با انگلیس و مهم تر از آن ایالات متحده آمریکا انجامید. افزون بر این، برنامه ها و سیاست های دولت وقت از سوئی زمینه را برای گسترش نفوذ نیروهای چپ گرا که مورد حمایت شوروی بودند فراهم کرد و، از سوی دیگر، سبب بروز اختلاف نظر بین شاه و دکتر مصدق، نخست وزیر وقت، گردید. مجموع این تحولات به تضعیف نظام سیاسی و بنیه اقتصادی کشور انجامید، نگرانی کشورهای غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا، را نسبت به خطر گسترش نفوذ شوروی در ایران و نیز در باره آینده منافع استراتژیکی و اقتصادی غرب در خاورمیانه تشدید کرد، و سرانجام به رویدادهای ۱۹۵۳ منجر شد. نامطلوب ترین پیامد این تحولات توقف روند توسعه و رشد سیاسی، تعمیق شکاف میان نیروهای مذهبی و گروه های غیرمذهبی و تجددطلب، و تضعیف مشروعیت نظام حاکم در منظر عمومی بود.

با افزایش نفوذ و قدرت شخص شاه و نیروهای سنتی پس از سقوط حکومت دکتر مصدق، ایران با پیوستن به پیمان بغداد و عقد قرارداد دو جانبه امنیتی با ایالات متحده آمریکا عملاً در جنگ سرد موضعی به هواداری از آرمان ها و اهداف جهان غرب اتخاذ کرد. با این حال، به ویژه از نیمه دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد، روابط دیپلماتیک و اقتصادی ایران با اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق به گونه ای فزاینده گسترش یافت آن گونه که به گفته محقق «ایران در عین عضویت در یک اتحادیه غربی توانست به موضعی بیطرفانه در جنگ سرد نیز دست یابد.»^۱ روابط ایران با کشورهای عربی خاورمیانه نیز به تدریج نه براساس اختلاف های ایدئولوژیک بلکه بر پایه اهداف تاریخی و عینی ایران تنظیم شد. از اوائل دهه ۱۹۵۰ بسیاری از کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا، از جمله مصر، لیبی، الجزائر، عراق و سوریه، یکی پس از دیگری، ضمن تأیید اصل عدم تعهد در جنگ سرد، به گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی خود با کشورهای بلوک شرق و حمایت از نیروها و شخصیت های مخالف نظام پادشاهی در ایران پرداختند. با این همه، در آستانه انقلاب اسلامی، ایران توانسته بود، ضمن حفظ پیوندهای دوستانه ولی نه چندان علنی با اسرائیل، با همه این کشورهای، به استثنای لیبی و سوریه، نیز روابطی مسالمت آمیز و گاه نزدیک برقرار کند. افزون بر این، توانست با عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره دولت بعثی عراق را به شناختن حقوق تاریخی و مسلم ایران در شط العرب وادار سازد.

در واقع، با وجود عضویت در پیمان های غربی، بسیاری از اهداف سیاست خارجی ایران از آن دسته از آرمان های جهان ستومی نشأت می گرفت که معطوف به زدودن تبعیضات نهفته در نظام سیاسی و اقتصادی جهانی بود. به عنوان نمونه، در ده های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای تأمین استقلال ملت های استعمار زده فقلانه شرکت داشت و برای ایجاد یک نظام نوین اقتصادی در جهان، و از جمله افزایش اهرم سیاسی کشورهای تولید کننده نفت و افزایش درآمد نفتی آنان، نقشی عمده ایفا کرد.

با توجه به محدودیت های اقتصادی و نظامی کشور و پیچیدگی نظام بین المللی، می توان گفت که سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی سیاست نسبتاً موفقی بود. براساس این سیاست بود که تمامیت ارضی ایران در این دوران بدون هیچ کشمکش نظامی با همسایگان محفوظ ماند و راه برای دسترسی کشور به منابع گوناگون سرمایه، و تکنولوژی در جهان باز شد. از راه حفظ و گسترش روابط مسالمت آمیز با همه کشورهای جهان، با استثنای اندک، ایران به

اعتباری بی سابقه در عرصه بین المللی و منطقه ای دست یافت، گرچه کارنامه رژیم در زمینه حقوق بشر مورد انتقاد برخی از رسانه ها و دولت های غربی و سازمان های جهانی حقوق بشر قرار داشت. کوتاهی ایران در تحکیم حق حاکمیت خود در جزائر سه گانه در خلیج فارس به ازای تن دادن به اعراض از حقوق تاریخی خود در بحرین، را شاید بتوان از زمره شکست های عمده سیاست خارجی ایران در این دوران دانست. افزون بر این، ناخشنودی عمومی از اهداف و خط مشی سیاست خارجی ایران، که عمدتاً متأثر و ملهم از داوری های روشنفکران و رهبران سیاسی مخالف رژیم بود، یکی از پایه های اساسی سیاست خارجی را لرزان می ساخت.

شاید بتوان مهم ترین ضعف سیاست خارجی ایران در این دوره، که در سال های آخرین پیش از انقلاب تجلی یافت، برخی بلندپروازی ها و جاه طلبی های ایران در عرصه بین المللی و منطقه ای شمرد که به نگرانی شماری از دولت ها به ویژه ایالات متحده انجامید. به احتمالی، همین نگرانی ها، که ریشه در واقعیت هم نداشت از جمله عواملی بود که غرب را نسبت به بحرانی که سرانجام به انقلاب اسلامی کشید چندان مظطرب نکرد.

سیاست خارجی ایران پس از انقلاب

۱. دهه نخست

انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی منشاء دگرگونی های عمده ای در زمینه های فرهنگ و سیاست در ایران شد. اگرچه ارزش ها و سنت های دیرینه فرهنگی و سیاسی یکسره از میان نرفتند و در واقع با گذشت زمان به تدریج جای ویژه خویش را بازیافتند، انقلاب شالوده فرهنگی و به تبع آن اهداف، اولویت ها و ابزار سیاست خارجی ایران را دگرگون ساخت. پیامدهای این دگرگونی ها به ویژه در دهه نخست عمر جمهوری اسلامی، در دوران اوج تاب و تب انقلابی، محسوس بود. مهم ترین این دگرگونی ها را باید در تاکید انحصاری بر ارزش ها و ویژگی های اسلامی به عنوان عامل اساسی در فرهنگ و هویت فردی و دستجمعی ایرانیان دانست. این تغییر اساسی در زیربنای هویت و موجودیت ملی ایرانیان در تعیین اهداف و خط مشی سیاست خارجی ایران آثاری نامطلوب به بار آورد.

نخست این که صدور ارزش های انقلابی و نه تأمین منافع و مصالح «ملی» ایران هدف اساسی و انگیزه عمده سیاست خارجی کشور شد. در سال های نخستین پس از انقلاب، آیت الله خمینی در سخنان خود عملاً اسلام را «امت اسلام» را

جایگزین واژه «ملت» کرد. پیامدهای ناگوار این تغییر در شالوده سیاست خارجی ایران متعددند. جنگ ایران و عراق را باید یکی از فاجعه بارترین این دگرگونی دانست، چه در طول آن در حدود یک میلیون ایرانی کشته و معلول شدند، و به گفته هاشمی رفسنجانی خسارات مالی ایران به ۶۰۰ میلیارد دلار رسید. گرچه مخاصمات با تجاوز نظامی و مستقیم عراق به ایران آغاز شد، اما اصرار ایران به ادامه جنگ تا سقوط رژیم عراق و رد کردن پیشنهاد صلح پس از اخراج نیروهای عراقی از خرمشهر در سال ۱۹۸۲، به ادامه جنگ و افزایش بی سابقه ابعاد کشتار و ویرانی‌ها انجامید. به احتمال قوی اگر رژیم منافع کشور را فدای آرمان‌ها و شعارهای مسلکی نکرده بود ایران گرفتار چنین آسیب‌ها و خسارات جبران ناپذیر نمی شد.

دوم، مکتبی کردن سیاست خارجی ایران، همراه با ادعای رهبری امت اسلام و دفاع از «مستضعفان» جهان در برابر «مستکبران»، ایران را یکسره در صف مقابل و مخاصم ایالات متحده آمریکا، قرار داد. صرفنظر از چگونگی سیاست‌ها و رفتار بین المللی متحده آمریکا و نیز صرف نظر از انتقاداتی که بسیاری از ایرانیان در مورد نقش این دولت در سقوط دولت دکتر مصدق داشته اند، اتخاذ سیاستی خصمانه نسبت به ایالات متحده را مشکل بتوان توجیه کرد به ویژه در مورد ایران که در زمینه های گوناگون نیازمند بهره جویی از امکانات و توانایی‌های قابل ملاحظه کشوری چون ایالات متحده آمریکا است. در واقع تصمیم رهبران جمهوری اسلامی به اتخاذ و ادامه این رویه ستیزه جویانه، بر منافع و مصالح ملی ایران سخت آسیب زده است. این واقعیت که، حداقل در مراحل نخست، پنجه در انداختن با یک دولت بزرگ و نیرومند احساسات ملی ایرانیان را تشدید و تهییج کرد نمی تواند چنین آسیب‌هایی را موجه جلوه دهد یا جبران کند. با گروگانگرفتن اعضای سفارت ایالات متحده و اعلام خصومت علنی با این دولت بود که رژیم جمهوری اسلامی ایران را به زیر بار سنگین خصومت متقابل کشوری مقتدر کشید. همین رفتار و سویکرد رژیم بود که سازمان ملل متحد را هنگام تجاوز عراق به ایران به مسامحه و تعلل واداشت و در مراحل حساس جنگ ایالات متحده آمریکا را ناچار به طرفداری از عراق کرد.

روابط رژیم جمهوری اسلامی با اتحاد جماهیر شوروی نیز در مجموع به سبب دخالت ملاحظات مسلکی و ایدئولوژیکی چندان درخشان نبوده است. اما، با آن که، علی رغم ادعای دشمنی با نظام‌های کمونیستی و بلوک شرق، روابط با شوروی هرگز به وخامت روابط با ایالات متحده آمریکا نرسید، جمهوری اسلامی

قادر نشد از نظر مساعد این دولت، به ویژه در سال های نخست پس از انقلاب، در تأمین منافع خود به ویژه در جنگ با عراق بهره جوید. با آغاز سرکوبی حزب توده در سال ۱۹۸۲ روابط با اتحاد جماهیر شوروی به تدریج به سردی گرائید، و همسایه قدرتمند ایران رژیم جمهوری اسلامی را به تدریج نه یک متحد بالقوه بلکه منشاء خطری برای منافع خود، به ویژه در مناطق مسلمان نشین تحت سلطه خود دانست. با آغاز نخستین مراحل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نزدیکی آن دولت با ایالات متحده آمریکا، موضع استراتژیکی ایران اهمیت پیشین خود را از دست داد.

سومین پیامد دلمشغولی رژیم با مسائل و شعارهای مسلکی تشدید پیوند میان سیاست داخلی و سیاست خارجی بوده است. با تشدید روزافزون کشمکشها و رقابت میان جناح ها و گروه بندی های گوناگون ذینفوذ در فراگرد تصمیم گیری، برخی از مهم ترین مسائل روابط خارجی ایران غرق در این کشمکش ها و رقابت های سیاسی شدند. در چنین اوضاع و احوالی امکان تصمیم گیری قاطعانه و سنجیده در مسائل حیاتی سیاست خارجی کشور، از جمله روابط با ایالات متحده آمریکا و فراگرد صلح اعراب و اسرائیل، اگر نه غیرممکن که بی نهایت دشوار بوده و در نتیجه منافع و مصالح ملی ایران را دچار آسیب های بسیار کرده است.

عامل دیگری که در این دوران در رفتار سیاسی ایران اثری محسوس داشت دیدی چپ گرایانه و تندرو نسبت به مسائل جهان سوم بود. چنین دیدی که در دهه های شصت و هفتاد میلادی رواج داشت هنگام پیروزی انقلاب ایران دیگر از جاذبه و کشش چندانی برخوردار نبود. بر اساس این دید، کشورهای جهان سوم می بایست پیوندهای خود را با نظام اقتصاد جهانی یکسره بگسلند و در قالب همبستگی با کشورهای «جهان جنوب» خودکفا شوند.^۷ رژیم جمهوری اسلامی، درست هنگامی به چنین روش و سیاستی روی آورد که اغلب کشورهای جهان سوم، با تجدید نظر در این سیاست، در تلاش آن بودند که نظام اقتصادی بازار آزاد را بیازمایند و اقتصاد خود را با نظام اقتصاد جهانی بیامیزند. به سخن دیگر، درست هنگامی که نخستین مراحل جهانی شدن اقتصاد و گسترده شدن روابط اقتصادی اعضای جامعه بین المللی آغاز می شد رژیم جمهوری اسلامی ایران را به سوی انزوای سیاسی و اقتصادی کشید و بخشی قابل توجه از منابع مالی محدود کشور را به تلاش برای ارتباط با کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین اختصاص داد.

روابط با خاور میانه و آسیای جنوبی

پی آمدهای نامطلوب مکتبی شدن سیاست خارجی ایران را بیشتر از هر جا در روابط ایران با کشورهای خاور میانه و آسیای جنوبی می توان سنجد. صرف نظر از صحت یا سقم این نظر که جمهوری اسلامی عامل عمده در پیدایش یا گسترش بنیادگرایی اسلامی و یا مباشر و محرک اصلی در رویدادهای تروریستی و خشونت بار در این بخش از جهان بوده است، واقعیت آن است که منافع و مصالح ملی ایران در خاورمیانه قربانی مواضع و دعاوی و شعارهای خصومت آمیز رژیم شده اند. به عبارت دیگر، شعارها و رفتار تحریک آمیز رژیم بلافاصله پس از انقلاب، دستاویزی برای تهاجم عراق به خاک ایران شد؛ کشورهای جنوب خلیج فارس را به یکدیگر نزدیک تر کرد و در نهایت امر آنان را به ایجاد «شورای همکاری خلیج» و همکاری سیاسی و اقتصادی با عراق واداشت؛ کشور را به دخالت مستقیم سیاسی و شبه نظامی در مسائلی کشید که ارتباطی مستقیم با منافع ایران نداشت، از جمله جنگ داخلی لبنان و کشمکش های میان کشورهای عربی و اسرائیل.

روابط با فلسطینیان را باید از نمونه های بارز سیاست خارجی نامتعادل و دخالت های نامناسب جمهوری اسلامی دانست. با پیروزی انقلابیون، ایران به یکی از سرسخت ترین مدافعان اهداف فلسطینیان تبدیل شد. یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین، نخستین شخصیت معتبر خارجی بود که به دیدار رهبران جمهوری اسلامی شتافت و در سخنانی از انقلاب ایران به عنوان مبشر دورانی تازه در مبارزه فلسطینیان یاد کرد.^۸ با این همه، در جنگ ایران و عراق سازمان آزادی بخش فلسطین یکسره جانب عراق را گرفت و ایران را متهم کرد که با اصرار بر ادامه جنگ اذهان را از مبارزه با اسرائیل منحرف کرده است. به ویژه از هنگام عقد قرارداد صلح بین اسرائیل و فلسطین در سال ۱۹۹۴، روابط ایران با فلسطینیان، به استثنای گروه حماس، به دشمنی بیشتر گراییده است. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی با اتخاذ موضعی کاملاً خصمانه نسبت به اسرائیل دشمن قوی پنجه ای را به فهرست دشمنان خود افزوده است که در مراکز تصمیم گیری جوامع غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا، نفوذ و حضور قابل ملاحظه ای دارد. طرفه در این است که دلیل معقولی نیز برای چنین دشمنی نمی توان یافت. نه اختلاف و کشمکش مرزی و ارضی بین دو کشور وجود دارد و نه رقابت های تاریخی و فرهنگی. بدیهی است که ایران مانند دیگر اعضای سازمان ملل متحد می تواند از حقوق مشروع فلسطینیان یا حقوق مسلمانان در

اورشلیم دفاع کند. در واقع، از سال ۱۹۶۷ که این شهر به اشغال اسرائیل درآمد دولت وقت ایران نه تنها به دفاع از این حقوق پرداخت بلکه از میانه دهه هفتاد در سازمان ملل متحد جانب فلسطینیان را گرفت، بی آن که موازین مسلم حقوق بین الملل را زیر پا گذارد و یا از منشور ملل متحد تخلف کند و، مهم تر از همه، بی آن که منافع و مصالح ملی ایران را نادیده گیرد. اما، رژیم جمهوری اسلامی، حتی هنگامی که نه تنها مردم فلسطین و نمایندگان آن ها بلکه اکثر قاطع دولت های عربی، از جمله سوریه، به راه گفتگو و صلح و نهایتاً همزیستی و همکاری با اسرائیل گام نهاده اند، همچنان به سیاست خصمانه و سترون خود در این زمینه ادامه می دهد.

در آسیای جنوبی نیز سیاست ایران حکایت از بیگانگی با ویژگی ها و عملکرد نظام بین المللی دارد. در این منطقه، موضع ایران به ویژه در مورد بحران افغانستان بارزترین نمونه سیاست های نافرجام رژیم بوده است. ترکیبی از شعارها و مواضع گوناگون و گاه متضاد، از جمله دشمنی با ایالات متحده، تلاش برای نرنجاندن اتحاد جماهیر شوروی، دعوی حمایت از مسلمانان جهان، و تظاهر به ادامه سیاست «نه شرقی، نه غربی» سبب شد که ایران نه تنها قادر به اعمال نفوذ بارور در این عرصه نشود بلکه به پناهگاه ناخواسته بیش از دو میلیون پناهنده افغانی تبدیل گردد و مشکلی دیگر بر مشکلات اقتصادی داخلی آن اضافه شود. افزون بر این، سیاست رژیم جمهوری اسلامی در افغانستان به عملاً به افزایش نفوذ عربستان سعودی و پاکستان در این کشور انجامید تا نهایتاً راه را برای تسلط طالبان هموار کنند و ایران را در همسایگی خود با حکومتی سرشار از تمایلات و تعصبات ضد شیعی و ضد ایرانی روبرو سازند.

۲. دهه دوم

واکنش به نظام نوین بین المللی

با توجه به آنچه آورده شد و بر اساس ضوابط و معیارهای مورد اشاره، می توان گفت که سیاست خارجی ایران در دهه نخست پس از انقلاب با شکست کامل روبرو بود. تبلیغات و شعارهای تحریک آمیز، مواضع خصمانه، دعوی رهبری جهان اسلام، و رجحان بخشیدن به اهداف مسلکی و ایدئولوژیک در برابر منافع ملی، همگی ایران را آماج تهاجم، دشمنی و کارشکنی کشورهای غربی و مایه نگرانی کشورهایی چون اتحاد جماهیر شوروی، چین و ژاپن ساختند. در همین دهه اغلب کشورهای همسایه، از جمله پاکستان، ترکیه، و شیخ نشین های جنوب

خلیج فارس نیز با بهره جویی از ضعف و انزوای ایران و به عنوان حائلی در برابر تهاجم سیاسی و مسلکی رژیم جمهوری اسلامی، به نفوذ و اعتبار بیشتری در خاورمیانه و عرصه بین المللی دست یافتند.

در آغاز دهه دوم همه آن عوامل و پدیده های داخلی و خارجی که معمولاً در فرونشاندن بلندپروازی های اولیه تصمیم گیران هر نظام انقلابی سهمی اساسی دارند، دستکم برخی از رهبران رژیم جمهوری اسلامی را نیز با واقعیات گریز ناپذیر حاکم بر روابط بین المللی و پیامدهای این واقعیات بر عرصه سیاسی و اقتصادی داخلی روبرو کرد. مهمترین و نخستین نشانه توجه رژیم به این واقعیات تصمیم آیت الله خمینی به پذیرفتن قرارداد آتش بس با عراق در ماه اوت ۱۹۸۸ بود که به تعبیر خود وی تفاوتی با «نوشیدن جام زهر» نداشت. شکست پرهزینه رژیم جمهوری اسلامی در راه نیل به هدف هایی که به منظور توجیه و تبیین ادامه جنگ و ازپای درآوردن رژیم «بعثی» عراق تعقیب می کرد، فرصتی فراهم آورد تا جناحی که به اوضاع و احوال بین المللی و امکانات و محدودیت های داخلی و خارجی ایران با دید بالنسبه واقع بینانه ای می نگریست، به قصد تعدیل مواضع قبلی رژیم در برابر کشورهای عربی همسایه و نیز کشورهای اروپائی، به میدان آید. اما این فرصت بیش از چند ماه نپایید. صدور فتوای خمینی برای قتل سلمان رشدی بحران تازه ای آفرید و امکان بهبود روابط با کشورهای اروپائی غربی را از میان برد.

دو عامل دیگر، یکی داخلی و دیگری خارجی، نیز امکان دگرگون شدن روابط بین المللی ایران را منتفی ساخت. در داخل کشور، آیت الله خمینی به تأیید و حمایت از جناحی برخاست که هرگونه سازش و مسالمت با غرب را بر نمی تابیدند. در نتیجه، ایران قادر نشد با برداشتن گام هایی، از جمله با کمک به رهایی گروگان های آمریکایی در لبنان، به کاهش میزان تنش با ایالات متحده آمریکا دست زند. در عرصه بین المللی، سیاست ها و برنامه های میخائیل گورباچف، دبیر کل حزب کمونیست و نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی، زمینه را برای دگرگونی اساسی در روابط با غرب و پایان بخشیدن به جنگ سرد را باز کرد و در نتیجه ایران از یک اهرم دیپلماتیک تاریخی خود محروم گردید. به سخن دیگر، گرچه در نتیجه این تحولات سایه سنگین همسایه شمالی از کشور برداشته شد، اما دیگر امکان چندانی نیز برای بهره جویی سیاسی و اقتصادی از رقابت و ستیز تاریخی دولت های بزرگ برای تأمین اهداف ایران برجای نماند. از یک سو. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آغاز دهه ۱۹۹۰ کشورهای

غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا به آزادی عمل بیشتری در عرصه بین المللی دست یافتند. از سوی دیگر، کشورهای همسایه یا نزدیک به روسیه، اهمیت استراتژیکی خود را به عنوان کشورهای حائل از دست دادند. در این میان، ایران به خاطر روابط خصمانه خود با ایالات متحده آمریکا، بازنده بزرگ در خاورمیانه بود به ویژه پس از آن که به دنبال همکاری نظامی کشورهای عربی خلیج فارس با آمریکا برای بیرون راندن عراق از کویت، حضور نظامی این کشور در منطقه گسترده تر از پیش شد.^۱ افزون بر این، با پیدایش دولت های تازه ای در مرزهای شمالی ایران، به ویژه با اعلام استقلال جمهوری آذربایجان، ایران با چالش های سیاسی و رقبای اقتصادی تازه ای روبرو تنها با چالشی تازه روبرو گردید.^۲

جستجوهای سترون

همه عواملی که در دهه نخست استقرار جمهوری اسلامی سیاست خارجی آن را در تنگنا قرار داده بود بر واکنش رژیم جمهوری اسلامی به پیامدهای تاریخی پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز کمابیش اثر گذاشت. مهم ترین عامل در این واکنش ناتوانی رژیم در رویارویی واقع بینانه با اوضاع و احوال تازه بین المللی و افزایش کیفی توانایی های ایالات متحده به عنوان ابرقدرت یکه تاز در این عرصه بود. این ناتوانی، یا بی علاقه‌گی، برای روبروشدن با واقعیات تازه و تطبیق مواضع و سیاست ها با آن سبب شد که هم ایران متحمل هزینه های اجتناب پذیر دیگری شود و هم ایالات متحده آمریکا در غیبت رقبای توانا بر فشارهای خود برای انزوای ایران بیفزاید. در واقع، با همه تجربه های گوناگون پس از انقلاب در عرصه بین المللی، به نظر می رسد که هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رژیم جمهوری اسلامی هنوز به دلائل مختلف، از جمله اختلافات درونی، ادامه ملاحظظات مسلکی و مذهبی و حضور عامل واقعیت گریزی سنتی در سیاست خارجی ایران، قادر نبود از تغییرات بنیادی که در نظام بین المللی و آرایش نیروها در جهان پدید آمده بود آن چنان که باید به سود ایران و تأمین منافع کشور بهره جوید. برعکس، چنین به نظر می رسد در یک دوران ده ساله نیرو و انرژی ایران برای یافتن وزنه ای که بتواند جمهوری اسلامی را در برابر آمریکا یاری دهد به هدر رفت.

تنها در دو سال اخیر، با انتخاب محمد خاتمی به مقام ریاست جمهوری، ایران به تلاش برای سازگار کردن رفتار خود با واقعیات بین المللی دست زده است. آثار این تلاش را در بهبود نسبی روابط ایران با برخی از کشورهای عمده

اروپائی و همچنین با کشورهای عربی خلیج فارس می توان دید. با این همه، در زمینه های کلیدی سیاست خارجی به ویژه روابط ایران با ایالات متحده آمریکا - در رفتار ایران هنوز دگرگونی های اساسی رخ نداده و خودداری رژیم جمهوری اسلامی از پذیرفتن واقعیت های تازه همچنان منافع ملی ایران را در معرض آسیب های ناشی از تحریم های اقتصادی آمریکا نگه داشته است. گرچه اقدام اخیر وزیر خارجه این دولت در رفع تحریم ورود برخی از کالاهای ایرانی (فرش، پسته و خاویار) به آمریکا را باید اقدامی مثبت به سود ایران دانست، پیامدهای عمده تحریم به ویژه در زمینه انتقال تکنولوژی، سرمایه و اعتبار از مؤسسات عمده مالی بین المللی، همچنان اقتصاد ایران را با مشکلات و تنگناهای عمده دست به گریبان نگه داشته اند."

اروپا به عنوان جایگزین ایالات متحده آمریکا

امید دیرینه رژیم جمهوری اسلامی این بوده است که اروپا شریک اقتصادی عمده ایران شود و یا حداقل از لحاظ سیاسی در مقابل آمریکا به یاری ایران برخیزد. اما، در این مورد نیز محاسبه رهبران رژیم چندان با واقعیات بین المللی سازگار نبوده است زیرا در این محاسبه دو عامل اساسی مؤثر در روابط اروپا و ایالات متحده آمریکا مورد توجه قرار نگرفته.

نخست آن که، با همه رقابت های اقتصادی و نیز اختلافاتی که در زمینه های گوناگون بین این دو وجود دارد، هر دو دارای منافع مشترک اقتصادی و استراتژیکی متعدد به ویژه در خاورمیانه و آسیای مرکزی اند. افزون بر این، همه این دولت ها در دید کلی سیاسی و در مورد بسیاری از اصول و ظوابط حاکم بر روابط بین المللی توافق نظر دارند. از همه این ها گذشته، همانگونه که بحران اخیر بالکان گواهی داد، کشورهای اروپائی هنوز خواهان همراهی و همکاری فعال ایالات متحده در مسائل امنیتی عمده و در کمک به حل بحران های بین المللی هستند. حمایت از دولت های متمایل به غرب در خاورمیانه و آسیای مرکزی، ممانعت از گسترش جنبش های افراطی، کمک به پیشرفت روند صلح میان اسرائیل و اعراب و تشویق کشورهای آسیای مرکزی و کشورهای حوزه قفقاز به همکاری با نهادها و سازمان های سیاسی و اقتصادی بازار مشترک را باید از جمله اهداف مشترک اروپا و ایالات متحده دانست. به این ترتیب، طبیعی است که اروپائیان به خاطر ایران این گونه روابط پیچیده و نزدیک با آمریکا را بیش از حد خاصی به خطر نیفکنند.

عامل دوم آن است که کشورهای اروپائی نیز خود در مجموع، با جنبه هایی از

سیاست خارجی ایران که مورد اعتراض آمریکا است مخالف اند. کارشکنی رژیم جمهوری اسلامی در مورد روند صلح اعراب و اسرائیل، هواداری آن از جنبش‌های تندرو و گروه‌های تروریستی، کوشش برای صدور انقلاب به کشورهای عربی خلیج فارس، و بالاخره احتمال تلاش برای تحصیل سلاح‌های هسته‌ای، از جمله اتهاماتی است که این کشورها را به سمت مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی می‌کشانند.

در این میان به دو عامل بازدارنده دیگر در روابط ایران و اروپا از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به بعد باید توجه داشت. نخست قتل شماری قابل توجه از شخصیت‌های سیاسی ایرانی مقیم اروپا است که فعلاً به مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی برخاسته بودند، از جمله شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر محمد رضاشاه در پاریس و رهبران حزب دموکرات کردستان در وین و برلن. از دید تصمیم‌گیران سیاسی و گاه مقامات قضایی و دادگاه‌های بسیاری از کشورهای اروپایی مشارکت عوامل رژیم جمهوری اسلامی در این گونه قتل‌ها انکارناپذیر بوده است. عامل دیگر، فتوای قتل سلمان رشدی بود که بهبود روابط ایران و اروپا را از آن چه بود مشکل‌تر کرد. تنها پس از انتخاب خاتمی بود که رژیم جمهوری اسلامی و انگلیس با یافتن راه حلی دیپلماتیک از بحران ناشی از فتوای قتل رشدی گذشتند و راه را برای بهبود نسبی روابط ایران با اروپا به ویژه فرانسه و ایتالیا باز کردند. در سفر خود به ایتالیا و ملاقات با پاپ محمد خاتمی بار دیگر از ضرورت «گفتگوی تمدن‌ها» سخن گفت.^{۱۱} سفر رسمی رئیس جمهوری اسلامی ایران به فرانسه در بهار گذشته ظاهراً بر سر ضرورت بودن یا نبودن جام شراب در سفره ضیافت و به احتمال قوی به سبب نگرانی رهبران محافظه کار تر رژیم از گسترش روابط با غرب - لغو شد و به دیداری غیررسمی در پاییز گذشته تبدیل گردید.^{۱۲}

روسیه به عنوان اهرمی در برابر آمریکا

گرچه با آغاز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی احساسات ملی و مذهبی جوامع مسلمان این امپراطوری بالا گرفت، رژیم جمهوری اسلامی نه تنها برای دامن زدن به این احساسات تلاشی نکرد بلکه تنشها و اختلافات ناشی از این احساسات را صرفاً در حوزه مسائل داخلی اتحاد جماهیر شوروی دانست. حتی رفتار خشونت‌بار ارتش سرخ با نیروهای استقلال طلب در سرزمین‌های مسلمان نشین از جمله در جمهوری‌های گرجستان و آذربایجان اثری در این موضع محتاطانه

ایران نگذاشت. اما، علی رغم خودداری رژیم جمهوری اسلامی از دست زدن به هر اقدام تحریک آمیز در این دوران، روابط ایران و روسیه از گذشته نیز سردتر شد، چه حداقل در سه سال نخست پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی زمامداران روسیه همکاری با غرب و حتی برقراری نوعی اتحاد سیاسی با آن را در صدر اولویت های سیاست خارجی خود قرار دادند و در همان حال ایران و اسلام بنیادگرا را منشأ خطری برای منافع خود شمردند.

با این همه، رژیم جمهوری از تلاش برای جلب نظر مساعد روسیه و گسترش زمینه های همکاری با آن به قصد ایجاد اهرمی برای مقابله با ایالات متحده آمریکا باز نایستاد. همزمان با این تلاش و از نیمه سال ۱۹۹۳ گرایش تازه ای در سیاست خارجی روسیه پدیدار شد که جهان یک قطبی را سازگار با منافع روسیه نمی دانست و خواهان متنوع کردن اولویت های خارجی آن و توجه و نزدیکی بیشتر به شرق و کشورهای آسیائی، از جمله چین و هند و خاورمیانه بود تا غرب و کشورهای عضو سازمان آتلانتیک شمالی. در همین اوان نیز رفتار محتاطانه رهبران رژیم جمهوری نگرانی دولت روسیه را نسبت به مقاصد آنان در جمهوری های مسلمان تازه استقلال یافته تاحدی برطرف کرده بود. در واقع روسیه پاکستان و افغانستان و جنبش بنیادگرای وهابی و معترفان آن، طالبان، را منشأ خطر تازه ای برای منافع روسیه در مرزهای جنوبی اش می دانست. در این احساس خطر رژیم جمهوری اسلامی نیز تا حدی سهیم بود.

به این ترتیب بود که دولت روسیه به ایران به چشم متحدی بالقوه برای کمک به مقابله با خطر نوع تازه ای از بنیادگرایی افراطی اسلامی و نیز گسترش نفوذ آمریکا و متحدانش در منطقه، به ویژه ترکیه، نظر انداخت و نسبت به آن موضعی دوستانه تر از پیش گرفت.^{۱۴} رژیم جمهوری اسلامی نیز در واکنش به چنین موضعی اشتیاق خود را به همکاری برای حل تنش ها و بحران های ملی و قومی در نواحی جنوبی روسیه در فرصت های گوناگون اعلام کرد.^{۱۵} با این همه، به سبب ضعف وزن و اعتبار منطقه ای و بین المللی ایران، ابتکار گسترش روابط همچنان در اختیار روسیه مانده و این دولت نیز در سال های اخیر، و به دلائل گوناگون، اشتیاق چندانی به تقویت و تجویب جمهوری اسلامی نشان نداده و حتی سفر رهبران این کشور به ایران نیز تا کنون به مرحله تحقق نرسیده است.^{۱۶} از نمونه های نادیده گرفتن مواضع جمهوری اسلامی توسط دولت روسیه عقد قرارداد دو جانبه بین این دولت و قزاقستان در سال ۱۹۹۸ برای تعیین مرزهای طرفین در بهره جویی از منابع دریای خزر است. با این همه، علی رغم

بی میلی روسیه به گسترش روابط با ایران، رژیم جمهوری اسلامی همچنان به تلاش خود برای همکاری گسترده تر با این دولت ادامه داده است.

روابط با چین و هند

رژیم جمهوری اسلامی در جستجوی متحدانی برای رویارویی با ایالات متحده آمریکا به آسیای جنوبی و شرقی، به ویژه دو کشور چین و هند نیز روی آورد، چه، روابط این دو نیز با آمریکا که دعوی رهبری جهان یک قطبی داشت، چندان دوستانه و بی اشکال نبود. علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، گهگاه این دو را به پیوستن به ایران در جبهه مقابله با اقتدار بین المللی آمریکا فرا می خواند. علی اکبر هاشمی رفسنجانی در مصاحبه ای هند را متحد طبیعی ایران خواند و مدعی شد که در صورت تحقق نزدیکی و اتحاد چین و هند با ایران این سه کشور در حل مسائل جهان نقشی قاطع خواهند یافت.^{۱۷} چنین دعوت ها و ادعاها را باید گواهی بر نادرستی تفسیر رهبران جمهوری اسلامی از اوضاع و احوال بین المللی، منافع و نگرانی های دراز مدت چین و هند و ارزش سیاسی و اقتصادی ایران برای این دو کشور دانست.

واقعیت آن است که چین گسترش روابط تجاری خود با ایالات متحده آمریکا را قربانی همکاری با ایران در یک عرصه گسترده مقابله با آمریکا نخواهد کرد. افزون بر این، با توجه به اقلیت مسلمان قابل ملاحظه در چین، این کشور نمی تواند نسبت به اهداف مسلکی جمهوری اسلامی بی اعتنا باشد. در مورد هند نیز ملاحظاتی از این گونه صادق است. گرچه روابط ایران با این کشور در سال های اخیر، به ویژه در زمینه جلوگیری از توسعه نفوذ پاکستان در افغانستان، گسترش یافته، رهبران هند نیز نه تنها تمایلی به شرکت در یک جبهه جهانی ضد آمریکایی از خود نشان نداده اند بلکه در فرصت های گوناگون تصمیم گیران رژیم جمهوری اسلامی را به تجدید نظر در تفسیر خود از شرایط پویا و متحول بین المللی فراخوانده اند.

روابط با کشورهای عربی خلیج فارس

پس از مرگ آیت الله خمینی بود که رژیم جمهوری اسلامی به فکر بهبود روابط خود با کشورهای عربی، به ویژه در جنوب خلیج فارس افتاد. اما، با حضور نظامی قابل ملاحظه آمریکا در آب های خلیج فارس و عقد قراردادهای امنیتی دوجانبه بین ایالات متحده و برخی از این کشورها، ادامه ضعف و انزوای عراق، و

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این کشورها نیاز چندانی به گسترش روابط نزدیک با ایران نمی دیدند. در واقع، با اتخاذ سیاست مهار دوگانه از سوی ایالات متحده آمریکا که معطوف به انزوا و تضعیف بیشتر عراق و ایران بود، کشورهای عربی خلیج فارس، به ویژه عربستان سعودی و امارات متحده، مواضع سخت تری نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ کردند. به عنوان نمونه، عربستان سعودی زائران ایرانی را که در مراسم حج علیه ایالات متحده آمریکا دست به تظاهرات زدند سرکوب کرد و امارات متحده بار دیگر آتش اختلاف با ایران را بر سر حاکمیت جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک برافروخت.^{۱۸} انفجاری که در ژوئن ۱۹۹۶ در عربستان سعودی به قتل شماری از پرسنل نظامی آمریکا در عربستان منجر شد، و در آن انگشت اتهام مشارکت متوجه رژیم جمهوری اسلامی شد. نیز به بهبود روابط با این کشور کمکی نکرد. مخالفت ایران با روند صلح اعراب و اسرائیل، اتهام حمایت رژیم جمهوری اسلامی از جنبش های مسلمانان بنیادگرا در مصر و الجزیره، و روابط نزدیک رژیم با سودان را باید از جمله عوامل بازدارنده در بهبود روابط ایران با مصر دانست.^{۱۹}

در سال ۱۹۷۷، عوامل تازه ای بر روابط ایران با کشورهای عربی خلیج فارس، به ویژه عربستان سعودی اثر گذاشت. انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، کنده شدن روند صلح اعراب و اسرائیل، شکست نسبی سیاست مهار دوگانه در مورد ایران و عراق، نزدیکی روزافزون ترکیه و اسرائیل را باید از جمله این عوامل شمرد. افزایش نفوذ و نقش ولیعهد عربستان سعودی، عبدالله بن عبدالعزیز، نیز که خواهان استقلال بیشتری در سیاست خارجی کشور از جمله نزدیکی با سوریه بود، کشورهای جنوب خلیج فارس را به سوی تجدید نظر در روابط خود با ایران کشید. شرکت شماری قابل ملاحظه از رهبران و وزرای خارجه کشورهای عربی، از جمله ولیعهد عربستان سعودی، در کنفرانس کشورهای اسلامی که در ۷ دسامبر ۱۹۹۷ در تهران برگزار شد، آغاز دوران تازه ای در روابط ایران و کشورهای عربی بود.^{۲۰} در پی سفر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی، هاشمی رفسنجانی، به عربستان سعودی در فروری ۱۹۸۸، دیدار رسمی محمدخاتمی از این کشور، همراه با سفر او به قطر و سوریه در ماه مه ۱۹۹۹، و دیدار متقابل وزیر دفاع عربستان سعودی از ایران،^{۲۱} امکان گسترش روابط بین دو کشور را بیش از همیشه کرد. با این همه، عوامل گوناگون، از جمله ادامه اختلافات ایران و امارات متحده بر سر جزائر،^{۲۲} موضع ایران در برابر روند صلح اعراب و اسرائیل، را باید همچنان جزء عوامل

بازدارنده در زمینه بهبود روابط ایران با کشورهای عربی منطقه دانست. افزون بر این تا هنگامی که رژیم جمهوری اسلامی در موضع خصمانه خود نسبت به ایالات متحده آمریکا تغییر اساسی ندهد گسترش روابط با این کشورها، که جملگی و به درجات گوناگون آمریکا را همچنان مدافع اصلی امنیت و شریک اقتصادی عمده خود می دانند، از مرحله آرزو فراتر نخواهد رفت.

روابط با همسایه های شمالی

موضع ایران در برابر کشورهای تازه به استقلال رسیده در نواحی شمالی ایران در مجموع واقع بینانه و خالی از ابعاد ایدئولوژیک به نظر می رسد و بیشتر برپایه ملاحظات اقتصادی و امنیتی اتخاذ شده است. مجموعه ای از پیوندهای فرهنگی و رقابت های دیرینه سیاسی ایران با این کشورها از سوئی، و روابط سرد و تنش آلوده رژیم جمهوری اسلامی با ایالات متحده آمریکا، از سوی دیگر، در اتخاذ این موضع تأثیری به سزا داشته اند. با توجه به آسیب های گسترده ناشی از جنگ با عراق و بار سنگین پناهندگی بیش از دو میلیون پناهنده افغانی به کشور، رژیم جمهوری اسلامی اشتیاقی به گسترش ناآرامی و آشوب در آن سوی مرزهای شمالی ایران از خود نشان نداد. برعکس، برای کمک به حل ستیز میان جمهوری های ارمنستان و آذربایجان در مورد حاکمیت بر سرزمین ناگورنی قراباغ در سال های ۱۹۹۲-۱۹۹۳ به تلاشی گسترده، گرچه نافرجام، برای میانجیگری دست زد.

در واقع، رژیم جمهوری اسلامی کوشیده است تا، با تأکید بر اهمیت ایران به عنوان یک بازار عمده و یک شاهراه تجاری و با انکار هرگونه هدف مسلکی در سرزمین های شمالی کشور نقش سیاسی و اقتصادی عمده ای ایفا کند. این کوشش ها هم به دلیل تنش های فرهنگی و سیاسی دیرینه و هم به سبب موضع و وزن ایالات متحده آمریکا در این ناحیه، با موفقیت چندانی روبرو نشده اند. در مورد عامل نخست باید به رقابت های تاریخی، از جمله بین عثمانیان و ایرانیان از قرن شانزدهم تا نوزدهم میلادی، و تمایلات پان ترکیسم و پان ترکستانی اشاره کرد. آثار این گونه رقابت ها هنوز آشکارا به چشم می خورد. از یکسو ترکیه و از سوی دیگر جمهوری ازبکستان هر یک علاقمند به تثبیت و گسترش نفوذ فرهنگی و سیاسی خود در آسیای میانه است. تلاش های اخیر دولت ازبکستان از یک سو برای ایفای نقش یک قدرت بزرگ منطقه ای و، از سوی دیگر، برای تقلیل و در نهایت امر محو هویت و فرهنگ و زبان دیرینه و ایرانی تبار

تاجیکان، عرصه رقابت با ایران را گشوده تر کرده است. افزون بر این، اشتیاق به جلب نظر دولت های غربی را می توان انگیزه دیگری برای ازبکستان در دشمنی با ایران و مخالفت با گسترش نفوذ رژیم جمهوری اسلامی در منطقه دانست.^{۳۳} با این همه، از هنگام تسلط طالبان بر افغانستان، و نیز سفر وزیر خارجه جمهوری اسلامی به تاشکند، روابط میان ازبکستان و ایران بهبود یافته است.

دیگر کشورهای منطقه، به ویژه گرجستان، قرقیزستان، ترکمنستان، قزاقستان، ارمنستان و آذربایجان از ابتدا به گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با ایران علاقه مند بوده اند. در این میان به ویژه گرجستان، از جمله برای تسهیل برون رفت خود از حیطه نفوذ روسیه، به توسعه روابط دوستانه با رژیم جمهوری اسلامی اهمیتی خاص داده است. در واقع، ادوارد شواردنازه، رئیس جمهور این کشور، کوشید تا به تعدیل مواضع خصمانه بین ایران و ایالات متحده آمریکا یاری دهد. اما، مخالفت ایالات متحده آمریکا به تدریج گرجستان را به سوی روابط نزدیک تر با ترکیه و اسرائیل راند. ارمنستان نیز، که در مسائل امنیتی منافع مشترکی با ایران دارد و در ایجاد روابط دوستانه با ایران از دیگر کشورهای منطقه موفق تر بوده است، نگران روابط خود با آمریکا است.

در این میان، روسیه نیز، علی رغم حفظ روابط نسبتاً گرم خود با ایران، تمایلی به گسترش نفوذ رژیم جمهوری اسلامی در میان کشورهای منطقه نداشته است. بی میلی روسیه در این مورد را می توان معلول چند عامل دانست. نخست تصمیم این دولت به حفظ دستکم بخشی از نفوذ دیرینه خود در این ناحیه است. دوم اصطکاک منافع روسیه و ایران در برخی زمینه های اقتصادی به ویژه نحوه بهره برداری از منابع نفت و گاز منطقه و انتقال آن به کشورهای مصرف کننده اروپائی است. ادامه تردید در باره اهداف سیاسی و مسلکی رژیم جمهوری اسلامی در کشورهای حائل را نیز می توان جزء این عوامل دانست. طرفه در این است که گرایش جمهوری اسلامی به روسیه را باید یکی از موانع گسترش نفوذ ایران در میان کشورهای حائل دانست که همچنان نگران اهداف روسیه اند.

نتیجه گیری

براساس آنچه گذشت می توان فرض کرد که بر اثر مجموعه ای از عوامل، از جمله پیامدهای فاجعه بار جنگ با عراق، شکست برنامه صدور انقلاب اسلامی، تجدید حیات ناسیونالیسم ایرانی، و تجارب رهبران رژیم، سیاست خارجی ایران در دهه

دوم عمر جمهوری اسلامی، در مقایسه با دهه نخست، با شکست های کمتری روبرو بوده است. با این همه، آشکار است که رسوب مانده از بلندپروازی های انقلابی، ناتوانی های تصمیم گیران و مجریان سیاست خارجی، و مهم تر از همه ادامه و تعمیق شکاف و اختلاف در میان جناح گوناگون قدرت، مانع از آن شده اند که ایران بتواند به درستی از امکاناتی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در نظام بین المللی حادث شد به سود منافع خود بهره جوید. خسارات ناشی از این ناتوانی را، که به کاهش امنیت ایران در منطقه و متوقف ماندن روند رشد اقتصادی آن انجامیده است، مشکل بتوان محاسبه کرد.

تحولاتی که در گفتمان سیاست خارجی رژیم جمهوری اسلامی در سال های اخیر رخ داده نیز باید همچنان در گرو کشمکش های دیرینه قدرت در عرصه سیاست داخلی ایران دانست. تنها در پایان این کشمکش هاست که ایران خواهد توانست نسبت به اهداف و رفتار بین المللی خود موضعی روشن و قاطع اتخاذ کند. قدر مسلم آن است که تحولات سال های اخیر نشان داده که ایرانیان مشتاق اند که یک سیاست خارجی واقع بینانه و مبتنی بر منافع ملی ایران معطوف به بهبود اوضاع اقتصادی و اعاده حیثیت و اعتبار بین المللی کشور باشد. اما، این که آیا سیاست تشنج زدایی دولت خاتمی در مورد روابط منطقه ای و بین المللی کشور به مرحله عمل خواهد رسید و ایران بار دیگر موفق به ایفای نقش متناسب با موضع سوق الجیشی، منابع طبیعی و تاریخ و فرهنگ کهن خود در عرصه جهانی خواهد شد، پرسشی است در انتظار آینده*.

* این متن از انگلیسی به فارسی برگردانده شده است.

پانویست ها:

۱. برای آگاهی از تفسیرهای گوناگون در این باره ن. ک. به: A. J. Arbery (ed), *The Legacy of Persia*, Oxford, Clarendon Press, 1953 and S. M. Stern, "Ya'qub, the Coppersmith and Persian National Sentiment," in C.E. Bosworth (ed.), *Iran and Islam*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 1971.
۲. دوره خلافت عباسی را می توان دوران اوج نفوذ ایران در سرزمین های اسلامی دانست. برای آگاهی از ابعاد و ریشه های این نفوذ ن. ک. به: Roman Girshman, *Iran from the Earliest Times to the Islamic Conquest*, London, Penguin Books,

1955.

۳. در بارهٔ زمینه‌های تداوم در سیاست خارجی ایران ن. ک. به:

Shireen Hunter, *Iran and the World: Continuity in a Revolutionary Decade*, Bloomington, Indiana University Press, 1990.

۴. ظاهراً هنگامی که امیرکبیر در سال ۱۸۵۱، با سفیر آمریکا در قسطنطنیه تماس گرفت هدفش خرید کشتی‌های جنگی برای حفاظت از سواحل جنوبی ایران در برابر مداخلات انگلستان بود. در این باره ن. ک. به:

Mahmoud Foroughi, "Iran's Foreign Policy Towards the United States," in Abbas Amirie and Hamilton A. Whitchell (eds.), *Iran in the 1980's*, Tehran, Institute for International Political Studies, 1978.

۵. برای آگاهی از اختلافات میان زمامداران دولت انگلیس در مورد کودتای ستم اسفند ۱۲۹۹ و نگرانی‌های آنان در بارهٔ آرمان‌ها و برنامه‌های رضاخان میرپنج، ن. ک. به: سیروس غنی، ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷.

۶. ن. ک. به:

Sepehr Zabih, "Iran's International Posture: De Facto Non-Alignment Within a Pro-Western Alliance," *the Middle East Journal*, Vol. 24, No. 3, Summer 1990.

۷. برای تفاسیر گوناگون در بارهٔ این نکته ن. ک. به:

Shireen Hunter, *OPEC and the Third World: The Politics of Aid*, London, Croon Helm, and Bloomington, Indiana University Press, 1984.

۸. در بارهٔ گفتهٔ عرفات ن. ک. به: FBIS-NE/SA, 21 February 1979

۹. دربارهٔ اتحاد بین ترکیه و اسرائیل و پیامدهایش برای ایران ن. ک. به:

Daniel Pipes, "A New Axis: The Emerging Turkish-Israeli Alliance," *The National Interest*, No. 50, Winter 1997-98, pp. 31-36.

به اعتقاد نویسندهٔ این مقاله در نتیجهٔ این اتحاد اسرائیل خواهد توانست بیشتر از پیش نسبت به رویدادهای درون ایران آگاهی یابد.

۱۰. جمهوری آذربایجان نسبت به استان آذربایجان ایران اهداف گسترش طلبانه درس دارد و به تشویق سازمان‌های تجزیه طلب از جمله شورای ملی آذربایجان جنوبی برخاسته است. در این مورد ن. ک. به:

Sevante E. Connell, "Iran and the Caucasus," *Middle East Policy*, Vol. V, No. 4, January 1998, p.

۱۱. به اعتقاد بهزاد نبوی وزیر سابق وزارت صنایع سنگین، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و یکی از مشاوران رئیس جمهور، در میان جناح های حاکم در باره روابط با ایالات متحده آمریکا به دو مکتب می توان اشاره کرد. هواداران مکتب نخست این روابط را برای ایران از «شان شب» ضروری تر می شمردند و معتقد به برقراری هرچه زودتر این روابط اند و متأسف از این که در دو دهه گذشته ترکیه جای ایران را به عنوان مهم ترین متحد استراتژیکی ایران در خاورمیانه اشغال کرده است. نبوی معتقد است که برقراری روابط به این صورت عملاً به معنای نفی انقلاب، انکار تجارب بیست ساله و بازگشت به سیاست خارجی دوران شاه خواهد بود. مکتب دیگر، به گفته نبوی، اعاده روابط با ایالات متحده آمریکا را ضروری نمی داند و در عین حال بر این باور است که نباید اجازه داد تا دولت آمریکا مانع بهبود و گسترش روابط ایران شود. ن. ک. به:

"Iran: Nabavi on US-Iran Relations," FIS/NES-980GS, 26 September 1998.

۱۲. درباره سفر ملاقات خاتمی با پاپ ن. ک. به:

"Iran's Leader and Pope Seek Better Muslim-Christian Ties," *New York Time*, 12 March 1999.

۱۳. ن. ک. به:

"Paper on Postponement of Kahtami's France Visit," FBIS/NES-1999-403, 3 April 1999.

۱۴. ن. ک. به:

Dimitri Volski, "A New Look at Cooperation with Iran," *New Time*, No. 15, 21 June 1993, p. 27.

۱۵. ن. ک. به:

Shireen Hunter, "Closer Ties for Russia and Iran," *Transition*, Vol. 1, No. 24, 29 December 1995, pp. 42-45.

۱۶. ن. ک. به:

"Iran: Russia's Bulgak says Chernomyrdin to Visit Tehran soon," FBIS/NES 98-064, 5 March 1998.

"Iran Talks of Bid for New Alliance," *New York Time*, 26 September 1993 ن. ک. به:

۱۸. درباره ریشه های این اختلاف ن. ک. به:

Mohammad Reza Dabiri, "Abu-Musa Island: A Binding Understanding or a Misunderstanding," *The Iranian Journal of International Studies*, Vol. V, Nos. 3&4, Fall/Winter 1993-94, pp. 738-754.

نیز ن. ک. به:

Hooshang Amir Ahmadi (ed.), *Small Islands: Big Politics*, New York, St. Martins Press, 1997.

۱۹. به عنوان نمونه ای از این گونه گزارش ها ن. ک. به:

"Iran: Radio Comments on Resuming Ties with Egypt," FBIS/NES 1999-0210, 10 February 1999.

۲۰. در باره نزدیکی اخیر ایران به کشورهای عربی ن. ک. به:

R. K. Ramazani, "The Emerging Arab-Iranian Rapprochement," *Middle East Policy* Vol. VI, No. 1, June 1998.

۲۱. درباره سفر شاهزاده سلطان ن. ک. به:

"Saudi Prince Sultan on Constructive Visit to Tehran," FBIS/NES 1999-0505, 5 May 1999; "Iran's Shamkhani: No Limits to Ties with Saudi Arabia," FBIS/NES 1999-050, 1 May 1999.

۲۲. در باره نگرانی امارات متحده عربی نسبت به نزدیکی ایران و کشورهای عربی خلیج

فارس ن. ک. به:

Douglas Jehl, "overtures from Iran Ignite a Bitter Debate Among Arab States," *N.Y. Times*, June 1999.

۲۳. در این باره ن. ک. به:

Shirren T. Hunter, *Central Asia Since Independence*, Washington, D.C., CSIS/Praeger, 1996, pp. 129-135.

آرشيو تاريخ شفاهي بنياد مطالعات ايران

مجموعه توسعه و عمران ايران

۱۳۵۷-۱۳۲۰

(۲)

برنامه انرژي اتمي ايران

تلاش ها و تنش ها

مصاحبه با

اکبر اعتماد

نخستين رئيس سازمان انرژي اتمي ايران



ويرواستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنياد مطالعات ايران

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

۵۸۳

پیشگفتار:

مقاله ها:

- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
۶۴۵ فریدون خاوند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
۶۵۹ پرویز مهنا/ فروخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
۷۰۱ شیوین هانتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
۷۶۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهای محلی در ایران
۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی

گذری و نظری:

- ۸۱۳ شاهرخ مسکوب یادداشت های روزانه

یاد نادر نادریور:

- ۸۳۱ یدالله رویائی مرگ ساده
۸۳۹ محمود خوشنام «واژه ها را مژده آزادگی می داد»

گزیده:

- ۸۴۹ روح‌الله خمینی در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
۸۵۵ عبدالله نوری شوکران اصلاح
۸۶۰ مهرانگیز کار «مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»

نقد و بررسی کتاب:

- ۸۶۹ باقر پرهام «سحر» و «قمار در محراب»
۸۸۲ فرهنگ مهر مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
۸۸۷ علی قیصری روزبهان بقلی در عوالم خیال
خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران

نظام آموزشی ایران در ۲۰ سال گذشته دستخوش دگرگونی‌های چشمگیری شده است. این دگرگونی‌ها عرصه‌های مختلف مربوط به آموزش دوره‌های اخیر تحصیلی از کودکان تا دانشگاه را در بر می‌گیرند. در میان تحولات اخیر بدون تردید تلاش گسترده مسئولان آموزش ایران برای عملی کردن آنچه که خود «اسلامی» کردن مدارس و دانشگاه‌ها می‌نامند جای بسیار مهمی را به خود اختصاص می‌دهد. حاصل این تلاش‌ها در جهت «اسلامی» کردن، آمیختن برنامه‌های آموزشی و محتوای دروس با ارزش‌ها و گرایش‌های آشکار مذهبی و سیاسی است که در تاریخ معاصر ایران سابقه ندارد.

از سوی دیگر، روندهای رشد کمتی نظام‌های آموزشی در دو دهه گذشته مانند سال‌های پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ادامه یافته و در برخی مقاطع مانند آموزش عالی از شتاب بیشتری هم برخوردار شده است. این رشد کمتی پرشتاب دانش‌آموزان و دانشجویان نه تنها گسترش پوشش آموزشی گروه‌های مختلف سنی را در پی آورده است، بلکه بر وضعیت نابرابرهای موجود در برخورداری از امکانات آموزشی هم آثار فراوانی برجا گذاشته است.

* استاد جامعه‌شناسی آموزش و پرورش در دانشگاه پاریس ۸. آخرین اثر دکتر پیوندی، که با همکاری مهدی فرزاد نوشته شده، با عنوان زیر انتشار یافته است:

بعد سوم تحولات جاری در نظام آموزشی به تغییراتی مربوط می‌شود که در ساختار و سازماندهی مدارس ایران به وجود آمده است. این نوشته حاوی نگاهی گذرا به جنبه‌های مختلف تحولات دو دهه گذشته است با تکیه بر پژوهش‌های میدانی، اسناد و مدارک رسمی و نیز داده‌های کمی.

«اسلامی» کردن نظام آموزشی ایران

در بررسی تحولات مهم دو دهه گذشته نظام آموزشی پیش از هر چیز باید به سیاست‌های دولتی معطوف به «اسلامی» کردن مدارس اشاره کرد. «اسلامی» کردن برنامه‌ها و محتوای دروس در دوره جمهوری اسلامی نوعی گسست مهم نسبت به سمت‌گیری گذشته نظام آموزشی به شمار می‌رود. از زمان شکل‌گیری مدارس نوین در ایران در اواسط قرن گذشته شمسی به این‌سو نهاد آموزش توانسته بود به تدریج از مذهب و اشکال و مؤسسات سنتی آموزش مذهبی فاصله گیرد و به نوعی استقلال در برابر نهاد مذهب دست یابد. از همین رو، دستیابی نیروهای مذهبی به قدرت سیاسی در بهمن ماه ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی در فروردین ماه سال بعد به معنای پایان دوره‌ای مشخص از حیات آموزش نوین در ایران نیز به شمار می‌رود.

در مقایسه با سایر کشورهای منطقه و جهان نیز تحولات جدید در نظام آموزشی ایران را باید پدیده‌ای بی‌سابقه به شمار آورد. زیرا، از دو قرن پیش به این سو نهاد آموزش در بسیاری از کشورهای جهان توانسته است گام به گام استقلال بیشتری نسبت به نهاد دین و حتی قدرت سیاسی کسب کند، آن چنان که روند جدائی این نهادها به صورت واقعیتری برگشت‌ناپذیر درآمده است. حتی در لهستان پس از سقوط نظام سوسیالیستی و یا در اسرائیل که احزاب مذهبی از قدرت فراوان برخوردار شده‌اند، نهاد دین نتوانسته است آب رفته را به جوی بازگرداند. در بسیاری از کشورهای منطقه، که در آنها اسلام دین رسمی اکثریت مردم را تشکیل می‌دهد، با آن که آموزش مذهبی در شمار برنامه‌های درسی و در اکثر موارد به صورت اجباری - حفظ شده است، اما چهارچوب نظام آموزشی غیرمذهبی است. هرچند بررسی برنامه‌های سیاسی نیروهای اسلام‌گرا نشان می‌دهد که «اسلامی» کردن نظام آموزشی به یکی از خواست‌های مهم این گرایش‌ها بدل گشته است و حتی اقلیت‌های مسلمان کشورهای اروپایی نیز چنین خواست‌هایی را مطرح می‌کنند.

در تجربه تاریخی ایران، بخش بزرگی از روحانیت نتوانسته بود مدرسه جدید

را که به سبک و سیاق مدارس اروپایی در گوشه و کنار ایران به وجود می‌آمد پذیرد. در حقیقت مدرسه جدید نه محصول تحول تاریخی مدارس سنتی و مذهبی در ایران که نوعی الگوبرداری از نمونه‌های غربی آن به شمار می‌رفت. در قرن ششمی گذشته چهار عامل مهم در شکل‌گیری مدارس جدید در ایران مؤثر بودند. نخست، دولتمردان اصلاح‌طلبی که در جریان تماس با دنیای پیشرفته به اهمیت و نقش مدرسه و نظام نوین آموزش در توسعه و پیشرفت اقتصادی، اجتماعی پی برده بودند. دوم، تجربه مدارس میسونرهای خارجی (آمریکایی، فرانسوی و غیره) در ایران و ورود فرهنگ آموزش نوین به کشور که نخبگان سیاسی-فرهنگی ایران را با این پدیده آشنا کرد.^۱ سوم، سفر روشنفکران ایران به فرنگ و تجربه ملموس آنها با مدارس نوین پای بحث درباره ویژگی‌ها و اشکال آموزش جدید را به ایران باز کرد. سرانجام باید به فرهیختگان و دلسوزان فرهنگ ایران اشاره کرد که با وجود تردیدها و حتی برخوردهای منفی قدرت سیاسی با مدارس جدید، با ابتکارات مختلف فردی و یا جمعی به گسترش آموزش همت گماشتند.

مطالعه تاریخ ایران در سالهای پیش از انقلاب مشروطیت نشان می‌دهد که چگونه بخشی از روحانیت متعصب و قشری به پدیده رشد مدارس جدید به دیده دشمنی می‌نگریست و برای پانگرفتن آموزش نوین تلاش فراوان می‌کرد. خشم روحانیت تنگ‌نظر نه تنها بخاطر این بود که تشکیل مدارس جدید دخالت مستقیم در امر آموزش، به‌عنوان قلمروی سنتی نفوذ مذهب، به شمار می‌رفت، بلکه این مدارس در عمل راه ورود فرهنگ غربی و تجدد را به ایران باز می‌کردند. حتی ناصرالدین شاه هم در نامه خود خطاب به امیرکبیر در جریان براه انداختن دارالفنون به احتمال تحریک روحانیت و برخورد آنها به مدارس جدید اشاره می‌کند.^۲

دست‌کم بخشی از روحانیت در دهه‌های بعد از انقلاب مشروطیت نگاه و ذهنیت منفی خود در رویارویی با مدارس جدید را حفظ کرد و با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بار دیگر آتش این ستیز و درگیری قدیمی شعله‌ور شد. شتاب حیرت‌آور رهبران جمهوری اسلامی برای ایجاد تحولات اساسی در نظام آموزشی از جمله به این ذهنیت و برداشت منفی تاریخی نسبت به مدارس جدید بر می‌گردد.

در ایران، دو ویژگی اصلی نظام آموزشی سبب می‌شوند تا حکومت بتواند با دشواری کمتری سیاست‌ها و خواست‌های خود را از «بالا» به مدارس تحمیل کند.

ویژگی نخست به تمرکز شدید نظام آموزشی بر می‌گردد که توسط وزارتخانه‌ای عریض و طویل بنام آموزش و پرورش اداره می‌شود. تمرکزگرایی اداری و سیاسی شدید در نهادهایی مانند آموزش در ایران تحت تاثیر برخی کشورهای اروپایی مانند فرانسه پا گرفته است. در این سنت دیرپا مدرسه پیش از آنکه یک پروژه «تربیتی-آموزشی» باشد، یک برنامه سیاسی است که در خدمت هدف‌هایی مانند تأمین وحدت ملی و تقویت هویت ملی قرار دارد. در ایران ابتدا بخش بزرگی از مدارس جدید خارج از حوزه قدرت دولتی شکل گرفتند و تا پیش از انقلاب مشروطیت دولت حتی با بدبینی و عدم اعتماد به رشد این مدارس می‌نگریست. شکل‌گیری نظام نوین آموزشی ایران در آغاز دوران رضا شاه در چهارچوب یک نظام سیاسی-اداری کاملاً متمرکز شتاب گرفت.

ویژگی دوم نظام آموزش ایران، نقش تعیین‌کننده و حضور همه‌جانبه دولت در تأمین امکانات مالی، تعیین برنامه درس، تهیه و توزیع کتابهای درسی و آموزش و استخدام معلمان است. در پی انقلاب مشروطیت، دولت‌ها در ایران همیشه بر نقش نظارت و سیاستگذاری خود در دستگاه آموزش تأکید کرده‌اند و آموزش در این قالب مقوله‌ای دولتی-سیاسی به شمار رفته است و در نتیجه هرگونه دگرگونی و تحولی از «بالا» نشأت می‌گیرد. نقش مرکزی دولت در بخش آموزش همزمان به معنای حضور کم‌رنگ سایر بازیگران مهم در واحدهای آموزشی یعنی معلمان، دانش‌آموزان، خانواده‌ها و یا بخش خصوصی مستقل است. بدین ترتیب، آموزش و پرورش در ایران دستگاهی غیرمشارکتی و دیوان‌سالارانه است که بازیگران اجتماعی کمتر توانسته‌اند مهر و نشان خود را در جریان تحولات آن بر جا گذارند. به این ترتیب، دولت‌ها و «مرکز» توانسته‌اند همواره اراده و سیاست‌های خود را از «بالا» به شبکه گسترده‌ای از مدارس بطور آمرانه تحمیل کنند تا کمتر پای فرهنگ، گفتگو، مشورت و مشارکت در محیط‌های آموزشی باز شود.

مسئولان جمهوری اسلامی وارث چنین سنت و فرهنگی شدند و از آنجا که آموزش را حوزه طبیعی فعالیت‌های دینی به شمار می‌آوردند، از همان اولین ماه‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ آستین‌ها را برای «اسلامی» کردن نظام آموزشی بالا زدند. از نظر آنها اصلاح مدرسه‌ای که «غیر اسلامی» و «غرب‌زده» قلمداد می‌شد، می‌توانست راه را برای برپایی یک «جامعه اسلامی اصیل» و گسترش «فرهنگ و اخلاق اسلامی» در میان جوانان باز کند و نسل‌های جدید دور از «بدآموزی‌های» فرهنگ غرب تربیت شوند.

آیت‌الله خمینی، مانند سایر رهبران اصلی جمهوری اسلامی، خود شخصا بر

لزوم دگرگونی‌های دامنه‌دار در نظام آموزشی تأکید داشت، از جمله در همان اولین ماه‌های انقلاب گفته بود: «یکی از مسائل بسیار مهم در تمام دستگاه‌ها خصوصاً دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها تغییرات بنیادی در برنامه‌ها و خصوصاً برنامه‌های تحصیلی و روش‌های آموزش و پرورش است که دستگاه فرهنگ ما از غرب‌زدگی و از آموزش استعماری نجات یابد.»^۲

اما از همان ابتدا این پرسش اساسی در برابر همگان قرار داشت که «اسلامی» کردن نظام آموزش به چه معناست و چه عرصه‌هایی را در بر می‌گیرد؟ در سال‌های پیش از انقلاب نیروهای مذهبی توانسته بودند شبکه کوچکی از مدارس را که در آنها بر آموزش اسلامی تکیه بیشتری می‌شد و شاگردان آنها را بطور عمده فرزندان خانواده‌های مذهبی و روحانیون تشکیل می‌دادند، به وجود آورند. این مدارس با وجود برخی از آزادی عمل‌ها در مجموعه نظام آموزشی رسمی جا داشتند و برنامه‌های درسی همگانی را دنبال می‌کردند. در گذشته‌های دورتر نیز محافل مذهبی بیشتر مخالف گسترش مدارس جدید بودند و با آنها به دشمنی می‌پرداختند ولی خود هیچ نظام جایگزینی پیشنهاد نمی‌کردند. حتی در آثار دکتر شریعتی^۱ و آیت‌الله مطهری^۲ هم که بیش از دیگران به مسئله آموزش نوین توجه کرده‌اند نمی‌توان عناصر یک «مدرسه اسلامی» را که با نیازهای جامعه امروز سازگار باشد یافت. در نتیجه حتی خود مسئولان نیز از ابتدا تصور روشنی از «اسلامی» کردن نظام آموزشی نداشتند. در جریان تجربه بود که عناصر تشکیل‌دهنده این سیاست جدید به تدریج شکل گرفتند.

به نظر می‌رسد که در اولین دوره فعالیت تشکیلات جدید وزارت آموزش و پرورش، سیاست‌های مربوط به «اسلامی» کردن مدارس بیشتر معطوف به چند زمینه شد از آن جمله:

- تغییرات پی‌درپی در محتوای کتاب‌های درسی و بویژه در آنچه به دروس آموزش زبان فارسی و ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، تاریخ، تعلیمات دینی و تعلیمات مدنی مربوط می‌شوند؛ برخی تغییرات در برنامه‌های درسی به قصد اختصاص دادن ساعات بیشتر به دروس دینی، آموزش قرآن و یادگیری زبان عربی؛ تصفیه وسیع معلمان «غیر مکتبی» و «ضد انقلابی» از راه اخراج، بازنشستگی پیش از موعد، تغییر در موقعیت شغلی آنان؛ تغییرات گسترده در نحوه گزینش و آموزش معلمان از طریق مراکز تربیت معلم؛ به وجود آوردن تشکل‌های دولتی برای نظارت بر فعالیت‌ها و رفتار دانش‌آموزان و معلمان در محیط‌های آموزشی از جمله انجمن اسلامی، بسیج دانش‌آموزی و دانشجویی، امور

تربیتی؛ تحمیل برخی مقررات مربوط به رفتار دانش‌آموزان، بویژه در مدارس دخترانه، و تعطیل مدارس مختلط؛ و سرانجام، تفتیش عقاید و تجسس دربارهٔ آراء و باورهای سیاسی و مسلکی دانش‌آموزان داوطلب ورود به دانشگاه.

پس از اولین تجارب عملی و نیز در پی فعال شدن شورای انقلاب فرهنگی که هنگام بسته شدن دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹ بوجود آمد، نخستین قانون جامع مربوط به اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۶۶ به تصویب این شورا رسید و به صورت کار پایه سیاسی-ایدئولوژیک نظام آموزش درآمد. در فصل اول این قانون اهداف اساسی وزارت آموزش و پرورش در دو ماده بطور مشروح بیان شده است. در ماده یک بر تقویت و تحکیم مبانی اعتقادی و معنوی دانش‌آموزان از طریق تبیین و تعلیم اصول و معارف احکام دین مبین اسلام و مذهب جعفری اثنا عشری براساس عقل، قرآن و سنت معصومین تکیه شده است. ماده دوم در ۱۴ مورد به اهداف آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی می‌پردازد که از آن میان می‌توان به «رشد فضائل اخلاقی و تزکیه دانش‌آموزان بر پایه تعالیم عالیه اسلامی»، «تقویت، تحکیم روحیه اتکاء به خدا» ایجاد روحیه تعبد دینی و التزام عملی به احکام اسلام، و ارتقاء بینش سیاسی براساس اصل ولایت فقیه اشاره کرد. در فصل سوم این قانون از تقدم رتبی تزکیه بر تعلیم در نظام تربیتی اسلامی سخن رفته است. به این ترتیب، می‌توان گفت که، در مقایسه با قوانین آموزش و پرورش دوران پیش از انقلاب از جمله قانون اساسی فرهنگ مصوب ۱۲۹۰ یا قانون تعلیمات اجباری مصوب ۱۳۲۲، قانون اخیر دارای اهدافی به شدت ایدئولوژیک، مذهبی و سیاسی است.

قوانین دیگری که از سال ۱۳۶۶ در زمینه آموزش و پرورش به تصویب رسیده، همگی از اهداف و محتوای سیاسی و مذهبی قانون فوق تأثیر یافته‌اند. برای مثال، در بند یک فصل اول از آئین‌نامه نحوهٔ انتصاب مدیران و مسئولان آموزش و پرورش به «اعتقاد به اسلام و التزام عملی به احکام اسلامی و ولایت فقیه و قانون اساسی» به‌عنوان شرط عمومی برای احراز پست مدیریت اشاره شده است. حتی برای داوطلبان عضویت در انجمن اولیاء و مربیان هم «اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی و ولایت فقیه» شرط لازم به شمار می‌رود.

پی‌آمدهای عملی این سمت‌گیری روشن سیاسی و مسلکی را می‌توان در عرصه‌های مختلف فرهنگ آموزشی و یا روابط تربیتی و برنامه‌های درسی و مقررات حاکم بر واحدهای آموزشی مشاهده کرد. به عنوان نمونه، از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ بیش از صد هزار نفر از کادر آموزشی و غیرآموزشی وزارت آموزش و

پرورش به نوعی مشمول برنامه‌های تصفیه قرار گرفتند. از سوی دیگر نهاد امور تربیتی و یا انجمن‌های اسلامی در مدارس نه تنها به کار تبلیغ و ترویج احکام و ارزش‌های اسلامی و هواداری از جمهوری اسلامی پرداختند، بلکه با حمایت مسئولان اطلاعاتی و امنیتی به نظارت بر رفتار دانش‌آموزان و معلمان دست زدند و به دستگاه‌های رسمی جاسوسی و خبرچینی تبدیل شدند.^۲

در مجموع، نظارت و دخالت در امور مدارس دخترانه با شدت عمل بیشتری صورت می‌گیرد. هدف اصلی مسئولان در این مدارس جلوگیری از «بی‌بندوباری» و «فساد» و «روابط دختر و پسر» است. رعایت کامل حجاب (پوشیدن چادر، مقنعه)، استفاده از رنگ‌های تیره، عدم حضور مردان در محیط‌های آموزشی دخترانه و یا جلوگیری از هر نوع آرایش از جمله مواردی است که با سماجت کم‌نظیری دنبال می‌شوند. در واقع، در مدارس دخترانه سختگیری و تلاش برای درونی کردن برخی هنجارها و ارزش‌های سنتی و مذهبی از سالهای اولیه مدرسه آغاز می‌شود. نخستین اقدام در این جهت برگزاری مراسمی است که به «جشن عبادت» یا «جشن تکلیف» معروف شده است. در این مراسم دانش‌آموزان دخترتری که به سن ۹ سالگی رسیده‌اند، با مسائلی مانند «بلوغ»، «محرم» و «نامحرم» آشنا می‌شوند.

در کتاب فارسی کلاس سوم دبستان درباره جشن عبادت یا تکلیف چنین آمده است:

گروه جشن عبادت، یعنی آن دسته از دانش‌آموزان کلاس سوم که به سن ۹ سالگی تمام رسیده بودند، وارد سالن شدند. با ورود آنها فریاد الله‌اکبر بچه‌ها بلند شد. ابتدا نماز جماعت برپا شد و بعد از نماز، دانش‌آموزان با هم دعای وحدت خواندند. پس از نماز، برنامه جشن با خواندن آیاتی از قرآن آغاز شد. . . گروه جشن عبادت در حالی که لباس و مقنعه‌ای پاکیزه داشتند، هرکدام نوشته خود را درباره این روز بزرگ برای حاضران در سالن خواندند. سپس به هرکدام هدایایی داده شد. بسیاری از این هدایا آیاتی از قرآن بود که به خط زیبا نوشته بود و قاب ساده‌ای داشت. (فارسی سال سوم دبستان، ص ۱۱۹)

این نمونه و مثال‌های فراوان دیگر در کتاب‌های درسی، در مقررات تحصیلی مدارس و یا نوع سازماندهی و روابط تربیتی در مدرسه نشان‌دهنده دخالت مداوم نظام آموزشی در خصوصی‌ترین امور زندگی کودکان و نوجوانان و تلاش برای شکل دادن به هویت فردی و جمعی آنهاست. برای دستیابی به چنین هدف‌هایی که کمتر جنبه آموزشی دارند و بیشتر به مسائل سیاسی و یا مذهبی مربوطند، وزارت آموزش و پرورش توجه ویژه‌ای هم به تربیت معلمان مبذول می‌کند.

مراکز تربیت معلم از سال ۱۳۵۷ به این سو شاهد تغییرات بسیار مهمی بوده‌اند. از یکسو هنگام گزینش دانشجو برای این مراکز آراء و گرایش‌های سیاسی-مذهبی جوانان داوطلب مورد توجه خاص قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، برای تربیت مکتبی دانشجویان، بخش مهمی از برنامه‌های آموزشی به مسائل و اعمال مذهبی اختصاص دارد. برای مثال درباره شرایط و ضوابط اختصاصی پذیرش دانشجو در مراکز تربیت معلم وابسته به وزارت آموزش و پرورش موارد زیر مورد تأکید قرار گرفته است: «خدمت در نظام جمهوری اسلامی در کسوت معلمی گویای درک حقیقت انقلاب و پاسداری و حفظ ارزش‌های الهی آن است. انقلاب مسیر تکاملی خود را طی نمی‌کند مگر آنکه جوانان مؤمن و معتقد آن با تلاش و ایثار و همت والای خود آینده‌سازان نظام اسلامی را در جهت ساختن و ساخته شدن در مکتب اسلام رهنمون باشند.» (وزارت فرهنگ و آموزش عالی، راهنمای آزمون سراسری سال ۱۳۶۹-۷۰) پذیرش در مراکز تربیت معلم به معنای پایان این آزمون دشوار برای پیوستن به جرگه معلمان نیست. دوره آموزشی ۲ ساله شبانه‌روزی این مراکز در دهه ۱۳۶۰ از نظر سخت‌گیری و برخورد قشری و خشک با دانشجویان از هر نظر بی‌نظیر بودند. یکی از دانشجویان این مراکز زندگی دشوار و سربازخانه‌ای خود را اینگونه بازگو می‌کند:

برنامه روزانه ما با مراسم نماز جمعی صبح آغاز می‌شود. . . در فاصله نماز صبح تا شروع کلاس‌ها معمولاً مراسم دعا و نوحه‌خوانی و یا سخنرانی مذهبی برگزار می‌شود. برای دانشجویان همه رشته‌ها شرکت منظم در کلاس‌های آموزش اسلامی و نیز مراسم گوناگون مذهبی روزانه اجباری است. . . شب‌هنگام پس از نماز جماعت بار دیگر دانشجویان مجبورند در مراسم دعا و وعظ شرکت کنند.

روزنامه اطلاعات، ۱۱ آذر ماه ۱۳۶۵

نویسنده این نامه به این نکته نیز اشاره می‌کند که بخشی از دانشجویان تحت این فشارها فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و فکر معلم شدن را برای همیشه کنار می‌گذارند. شاید به همین دلیل است که داوطلبان نه تنها هنگام ورود به این مراکز مورد تفتیش عقیدتی قرار می‌گیرند بلکه استخدام نهایت آنها در این آموزش ۲ ساله منوط به «داشتن تقوی و اخلاق اسلامی» می‌شود.

اسلام در کتابهای درسی

در میان تحولات اساسی آموزشی در ایران باید به تغییرات بسیار دامنه‌داری اشاره کرد که در کتابهای درسی دوره‌های مختلف به وجود آمده و مورد توجه فراوان پژوهشگران دانشگاهی قرار گرفته است. در این کارهای پژوهشی کوشش شده است از طریق مقایسه محتوای کتابهای درسی پس از ۱۳۵۷ با دوره قبلی و یا با کتابهای درسی سایر کشورها و نیز از طریق تحلیل موضوعی دروس میزان و سمت و سوی تغییرات نشان داده شود.

همه پژوهش‌هایی که درباره بررسی کتابهای درسی ایران صورت گرفته‌اند در یک نکته اساسی توافق دارند و آنهم رنگ و لحن کاملاً مذهبی و سیاسی مطالب آنهاست. آموزش سیاسی و مذهبی نوجوانان از سنین بسیار کم آغاز می‌شود. برای مثال از ۱۹۱ درس مربوط به ۵ کتاب آموزش فارسی دوره ابتدائی (۷۷۴ صفحه)، ۳۷ درس بطور مستقیم یا غیرمستقیم مضمون سیاسی و مذهبی دارند. در این درس‌ها زندگی شخصیت‌های تاریخی مذهبی پیامبر اسلام، امامان، مسائل سیاسی روز، مطالب اخلاقی از زبان پیشوایان دینی، نصایح، حوادث تاریخی مذهبی و بحث‌های دینی طرح شده‌اند. در کتاب *فارسی کلاس اول دبستان* درباره مسائلی مانند نماز، خدا، پیغمبر، *قرآن*، حضرت علی، عید قربان و انقلاب اسلامی یک درس مستقل وجود دارد. در درس نماز همین کتاب (صفحه ۶۸) آمده است: «پدر هر روز نماز می‌خواند، مادر هر روز نماز می‌خواند. وقتی که پدر نماز می‌خواند، اکرم و امین گوش می‌کنند تا یاد بگیرند.» در مجموع ۵ کتاب فارسی دوره ابتدائی از ۳۴ شخصیت تاریخی، علمی، سیاسی و مذهبی سخن به میان آمده است که ۲۰ نفر آنها از دوره صدر اسلام اند، ۸ نفر آنها ایرانی، ۵ نفر خارجی و یک نفر از شخصیت‌های مذهبی سایر ادیان.

دو کتاب تعلیمات اجتماعی سال‌های چهارم و پنجم ابتدائی، که شامل تاریخ، جغرافیا و تعلیمات مدنی (۴۱۰ صفحه) می‌شود، رنگ و بوی مذهبی-سیاسی بسیار غلیظتری دارند. در واقع، بیش از نیمی از درس‌های تاریخ و تعلیمات مدنی به نوعی به مسائل مذهبی، مسائل سیاسی روز و یا مسائل اجتماعی از «نگاه اسلام» اختصاص دارد.

طرح مسائل مذهبی و یا اسلام و موضوعات سیاسی روز به اشکال و بهانه‌های مختلف صورت می‌گیرد. گاه با آنکه هدف درس طرح موضوعی علمی، تاریخی و اجتماعی عام غیر مذهبی است، ولی اشاره به اسلام و مذهب فراموش نمی‌شود. برای مثال در کتاب *تعلیمات اجتماعی سال اول راهنمایی* آمده است: «آیا از صدای

خوبی برخوردارید، مثلاً "آیا می‌توانید قرآن را با صوت زیبا تلاوت کنید؟" در درس زنبور عسل به این نکته اشاره شده که: «خداوند در قرآن فرموده است عسل برای مردم شفابخش است» (کتاب فارسی سال دوم دبستان، صفحه ۱۶۷) در همین کتاب در درس کشاورزی از زبان آیت‌الله خمینی گفته شده است که «کشاورزی در اسلام از امور مهم و کشاورزان بهترین مخلوق خدا هستند». در کتاب فارسی کلاس چهارم دبستان در درس مربوط به کوچ پرستوها گفته می‌شود: «این همه شگفتی و زیبایی و دانایی را چه کسی جز خدا در پرستوهای کوچک نهاده است؟» (ص ۲۹) در درس بدن سال دوم ابتدائی از قول امام اول گفته می‌شود: «هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است.» (ص ۱۴۲) در همین کتاب پس از شرح ویژگی‌های شتر در پایان از دانش‌آموزان سؤال می‌شود: «خدا برای هر چشم شتر چند پلک آفریده است؟» (ص ۸۴).

در مجموع کتاب‌های فارسی روایات و حوادث تاریخی و یا طرح مسائل اخلاقی و اجتماعی و نصایح از زبان پیامبر اسلام، امامان، و یا نزدیکان آنها بیشترین صفحات را به خود اختصاص می‌دهند. برای مثال، قسمتی از فرمان علی به مالک اشتر، داستانی درباره ایشار رزمندگان صدر اسلام، داستان عمار یاسر، طوفان نوح، داستانی از امام کاظم درباره کار و کوشش، روایتی از پیامبر در مورد برابری انسان‌ها و یا مال حرام، حکایتی از امام حسن پیرامون اخلاق خوش و گذشت، درسی از امام جعفر صادق پیرامون نیکی به پدر و مادر ناظر بر موضوع های اخلاقی-تربیتی اند که در کتاب‌های درسی دوره ابتدائی و یا راهنمایی برای دانش‌آموزان طرح می‌شوند.

قرائت کتابهای درسی از زاویه‌های مختلف و بررسی نگاه ویژه مطالب به مسائل گوناگون اجتماعی، فرهنگی و تاریخی می‌تواند موضوع پژوهش‌های بسیار قرار گیرد. برای مثال، مسائلی مانند هویت ملی و هویت مذهبی، هویت جنسی، جایگاه فرد و فردیت، خشونت، حقوق بشر، علم، جامعه مدنی، آزادی و مشارکت، غرب، رابطه با کشورهای دیگر هر یک می‌تواند موضوع پژوهش مستقلی شود. اما در میان مجموع این مسائل سه موضوع شاید از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد: نگاه به فرد اجتماعی و فردیت، رابطه میان هویت ملی با هویت مذهبی، و مسئله هویت جنسی و جایگاه مرد و زن در مطالب کتب درسی.

فردیت و فرد اجتماعی در کتابهای درسی

سه نهاد سیاست، دین و خانواده از طریق حضور دائمی خود در کتاب های درسی بر رفتار، حدود آزادی عمل و اندیشه فرد نظارت کامل و دائمی دارند. شهروند کتابهای درسی بیش از آنکه با فردیت و یا خودمختاری فرد سر و کار داشته باشد جزئی از جمع بزرگتر است که شامل جامعه مذهبی، خانواده، ده، ملت، و شهر می شود.

در کتاب های درسی همه جا بر ضرورت وحدت و جمع و منافع گروه تکیه می شود و این وابستگی و همبستگی ارزش مسلط را تشکیل می دهد. از این منظر، فردیتی که به تفرقه، جدائی، چند دستگی و کثرت بینجامد ضدادرزش و ناهنجار قلمداد می شود. فردیت فرد اجتماعی بیشتر هم تراز خودخواهی و خودپسندی شمرده می شود و فرد به عنوان بازیگر اجتماعی (Acteur Social) یا شناختگر (Sujet) کمتر مورد توجه قرار می گیرد. در یک نگاه کمتی باید گفت که الگوی فرد مورد نظر کتابهای درسی بازتاب فرهنگ و ذهنیت جامعه توده وار و عاطفی و هیجانی است که در آن نه خبری از کثرت گرایی فکری و عملی است و نه فردیت شهروند به رسمیت شناخته می شود. بیهوده نیست که در کتابهای درسی در موارد بسیار بر ضرورت و نقش رهبری در یک جامعه و اهمیت «اطاعت» و احترام به رهبری برای رسیدن به هدف پا فشرده می شود.

در کتاب *تعلیمات اجتماعی سال سوم راهنمایی*، در توضیح حکومت اسلامی گفته می شود: «مردم در یک جامعه اسلامی آزاد می اندیشند، نظریات خود را ابراز می کنند، از دستور مافوق خود اطاعت می کنند، همگی مطیع و فرمانبردار ولی فقیه هستند». (صفحه ۱۹) در همین درس گفته می شود که «در حکومت الهی فرد یا گروه حاکم بر مردم براساس تشخیص خود عمل نمی کنند، بلکه آنها براساس دستورات الهی و تعالیم پیامبران و اولیای خدا شیوه های حکومتی را پی ریزی می کنند.»

همراه با این تأکید که اطاعت از «قوانین الهی» و یا «رهبری» وظیفه همگانی و امری گریزنناپذیر است، کتب درسی از طریق حکایات تاریخی و افسانه هایی که بار اخلاقی دارند، می کوشند تا فرهنگ «رهبری»، «جمع» و «اتحاد» را به موضوعی بدیهی بدل سازد. دروسی مانند «گوسفندی که از گله جدا شود طعمه گرگ می شود»، «اتحاد پرندگان علیه فیل»، «شکوه ایشار» را باید از نمونه های چنین تلاشی شمرد. در کتاب *تعلیمات اجتماعی سال اول راهنمایی* در درس مربوط به گروه از «مشورت با اعضا»، «احساس مسؤولیت در کار گروهی»، «همکاری»،

«رعایت نظم» و «پیروی از دستورات رهبر گروه» به عنوان ضروریات فعالیت گروهی نام برده می شود.

همین ذهنیت را می توان در چگونگی تفسیر مسائل سیاسی روز مشاهده کرد که بر اساس آن جامعه مجموع واحدی است با هدف سیاسی مشترک متکی بر ایدئولوژی و رهبری واحد. در کتاب *تعلیمات اجتماعی سال چهارم دبستان* گفته می شود: «اگر مسلمانان جهان با هم متحد باشند، دشمن نمی تواند بر آنها مسلط شود، اما اگر با هم اختلاف داشته باشند، دشمن خواهد توانست بر کشورهای اسلامی حاکم گردد». (ص ۱۶۲) در کتاب *فارسی کلاس دوم* نیز آمده است: «حضرت امام خمینی برای اجرای احکام قرآن و اتحاد مسلمانان رنج فراوان بردند.» (ص ۱۱۶)

هویت ملی-هویت اسلامی در کتابهای درسی

در دوران معاصر، جهان بینی ها و جنبش های فکری و سیاسی و یا نهادهایی که به نوعی برای خود اعتبار و مشروعیت فراملتی، منطقه ای و یا جهانی قائل اند، همواره ناچارند بُعد انترناسیونالیستی خود را با بُعد ملی و هویت های محلی و بومی آشتی دهند و برای این آشتی دشوار نیز توضیح مقبولی بیابند. این دشواری در مورد واحدهای فرا ملتی جغرافیایی-سیاسی، مانند جامعه اروپا نیز، که فرآیند شکل گیری آنها از مدت ها پیش آغاز شده است، صدق می کند. در تجربه جنبش اسلامی در ایران نیز همزیستی همزمان انترناسیونالیسم اسلامی از یکسو و تعلق به سرزمین و فرهنگ ایران از سوی دیگر می باید در تقویری و عمل شکل مطلوب خود را بیابد و میان وابستگی به «جهان اسلام» یا «امت اسلامی» و تعلق به «میهن اسلامی» و «ایران» نوعی رابطه معقول، متعادل و حتی دوستانه برقرار شود. کتاب های درسی ایران نمونه ای از این چالش و تلاشی نه چندان آسان برای کنار هم گذاشتن این دو مقوله در تجربه ویژه تاریخی ایران است.

کتابهای درسی دوره های مختلف تحصیلی همانگونه که در پژوهش ن. یآوری هم منعکس شده است^۱، سه نوع هویت را برای دانش آموزان مطرح می کنند:

- هویت های بومی (مانند کردی، آذربایجانی، بلوچی) به صورت کمرنگ در مطالب و تصاویر کتابهای درسی طرح می شوند. در کتاب *فارسی کلاس اول دبستان* در درس «مردم میهن ما» (صفحه ۹۴) از طریق تصاویر به تنوع فرهنگی و قومی ایران اشاره می شود. در درس جغرافیا نیز درباره این گونه گونی صحبت شده است. اما کتاب های درسی از حد این اشارات کلی فراتر نمی روند و بویژه از

خصوصیات یا تفاوت‌های فرهنگی‌قومی و یا زبان‌های غیر فارسی سخنی به میان نمی‌آورند.

- هویت ایرانی به عنوان یک واقعیت و داده تاریخی سیاسی پذیرفته شده است. ولی همزمان کوشش می‌شود تعلق به سرزمینی به نام ایران با هویت مذهبی در کنار یکدیگر طرح شوند. به عبارت دیگر، هویت مستقل ایرانی جدا از هویت اسلامی یا وجود ندارد و یا به گونه ای منفی تشریح شده است. از همین رو، به نظر می‌رسد کتابهای درسی با وسواس فراوان خواسته‌اند با فرهنگ و ذهنیت سال‌های پیش از ۱۳۵۷ در برخورد با هویت ملی فاصله گیرند و از رشد احساسات ناسیونالیستی بخصوص در آنچه به تمدن ایران باستان مربوط می‌شود جلوگیری به عمل آورند.

هجوم اعراب به ایران در دوران صدر اسلام و از هم پاشیدن امپراطوری سامانی از جمله رویدادهای تاریخی حساسی است که برخورد با آن نحوه نگرش به هویت ملی را تا حدود بسیاری آشکار می‌کند. در حالیکه در کتب درسی پیش از انقلاب هجوم اعراب به ایران به عنوان حادثه‌ای منفی قلمداد می‌گردید و از آن به عنوان لحظه‌های دردناک و تلخی در تاریخ ایران و آغاز سقوط تمدن باستانی کشور یاد می‌شد، در کتابهای تاریخ دوره جمهوری اسلامی بر عکس پیروزی اعراب رویدادی بسیار مثبت و مفید برای مردم و تاریخ ایران ارزیابی می‌شود: «خسرو پرویز مردی خودخواه بود. پیامبر بزرگ اسلام (ص)، نامه‌ای برای او نوشت و او را به دین اسلام دعوت فرمود، اما خسرو پرویز نامه پیامبر را پاره کرد.» (کتاب تاریخ سال چهارم دبستان، ص ۱۲۴)

در ادامه درس به سقوط ساسانیان و علل آن، بی آن که سخنی از «اعراب» به میان آید، اشاره می‌شود:

هنگامی که یزدگرد سوم به پادشاهی رسید، اوضاع کشور آشفته بود. جنگ‌های طولانی ساسانیان و رومیان سبب ناتوانی دولت ساسانی شد و جز فقر، بیماری و گرسنگی نتیجه‌ای برای مردم نداشت. . . در همین هنگام کم‌کم خبر ظهور اسلام به گوش ایرانیان نیز رسید. . . سرانجام در جنگی که ساسانیان با مسلمانان کردند، مسلمانان پیروز شدند، زیرا ایمان اسلامی به آنها قدرت زیادی داده بود. . . مسلمانان وقتی که ایران را فتح کردند برای مردم یگانه‌پرستی، آزادی و برادری را به ارمغان آوردند. (ص ۱۲۶)

کتابهای درسی نگاه منفی خود به دوره پیش از اسلام را پنهان نمی‌کنند و ضمن ارائه روایت جدیدی از تاریخ ایران باستان و نقش شخصیت‌های اصلی آن در موارد بی شماری این دوره را آماج تحقیر و انتقاد قرار می‌دهند: «سران مادها، مانند بسیاری از پادشاهان دیگر، هنگامی که به پیروزی رسیدند به مردم ستم کردند. مردم نیز از کمک به آنها خودداری کردند. پارسها از این ضعف استفاده کردند و به جنگ با مادها برخاستند و آنها را با رهبری شخصی به نام کوروش شکست دادند.» (تاریخ سال چهارم دبستان، ص ۱۰۷) در درس بعدی همین کتاب درباره انوشیروان گفته می‌شود: «انوشیروان به وضع کشور، آن طور که خود می‌پسندید، سر و سامان داد. دانشگاه جندی‌شاپور را برای شاهزادگان و درباریان تأسیس کرد. . . از بناهای معروفی که به دستور انوشیروان ساخته شد، طاق کسری است. او هزینه زیادی برای ساختن این بنا، صرف کرد. وی از مردم این هزینه را به زور می‌گرفت.» (ص ۱۲۳)

- سرانجام باید به بُعد دیگر هویت مورد نظر کتابهای درسی اشاره کرد که به اسلام و بویژه مذهب شیعه بر می‌گردد. واقعیت اینست که از نظر کمی هویت اسلامی، و در مفهومی وسیعتر هویت مذهبی، بر فضای کتابهای درسی غالب است. از نظر کتابهای درسی «همه مسلمانان که در کشورهای مختلف جهان زندگی می‌کنند، اعضای خانواده بسیار بزرگی هستند. این خانواده بسیار بزرگ «امت اسلامی» نام دارد.» (تعلیمات اجتماعی کلاس چهارم). البته توجه به این نکته اهمیت دارد که کتابهای درسی در اکثر موارد هویت اسلامی را جدا از هویت ایرانی طرح نمی‌کنند و در مواردی این دو هویت در کنار یکدیگر بصورت دو هویت پیوسته و جدا نشدنی حضور دارند.

در بازخوانی کتابهای درسی پرسش اصلی بر سر رابطه و جایگاه این دو هویت طرح می‌شود. این رابطه در لابلای مطالب درسی مبهم و مغشوش به نظر می‌رسد و «مسلمان ایرانی» یا، به گفته شاهرخ مسکوب، «ایرانی مسلمان»، در سراسر متون درسی در کنار هم طرح می‌شوند. رابطه حساس میان این دو هویت در همه مطالب درسی و کتابها به یک صورت به میان نیامده‌است. گاه تفاوت بسیار آشکاری در بین متون وجود دارد. گرایش غالب کتابها برخورد منفی به ایران پیش از اسلام است. در عین حال، نگاه ستایش‌آمیزی به دستاوردهای «اساسی اسلام برای تاریخ و فرهنگ ایران» وجود دارد که امکان هر نوع تحلیل انتقادی از حضور اسلام و اعراب در ایران را از میان می‌برد. در حقیقت به نظر می‌رسد نویسندگان کتابهای درسی خواسته‌اند از این طریق به جنگ فرهنگ و

باورهای تاریخی دوره پیش از انقلاب ۱۳۵۷ بروند تا شاید بازنماهای (representation) اصلی مربوط به تاریخ ایران در شعور و حافظهٔ جمعی مردم به تدریج به سود روایت اسلامی حوادث تغییر یابد. در چهارچوب این تلاش است که رابطه این دو هویت اسلامی و ملی به صورت حساس و پرتنش در می آید و سنگینی آن در سراسر مطالب درسی حس می شود.

در کتاب *تاریخ کلاس چهارم* نوشته شده است: «مردم ایران سرگذشت مشترکی دارند، این مردم قرن های بسیاری در کنار هم از ستم پادشاهان رنج برده اند و با هم در برابر آنها به پا خاسته اند و از دین و سرزمین خود دفاع کرده اند.» در کتاب *تعلیمات اجتماعی سال پنجم* دربارهٔ انقلاب ۱۳۵۷ آمده است: «مردم برای حفظ اسلام قیام کردند و برای اجرای دستورات اسلام و *قرآن* از جان خود گذشتند. بنابراین مهم ترین وظیفهٔ دولت، پاسداری از اسلام و اجرای قوانین اسلامی است. (ص ۱۸۷) با تکیه بر همین منطق است که شخصیت های اسطوره ای تاریخ ایران در کتاب های درسی بکلی غایبند و کسانی مانند بابک و مازیار و یا حتی ابومسلم خراسانی با چهره ای منفی و «ضد اسلامی» در همان کتاب معرفی می شوند: «ایرانیان اسلام را بسیار دوست داشتند و از افرادی نظیر بابک و مازیار که می خواستند آنان را از اسلام دور سازند حمایت نمی کردند.» (ص ۱۳۳)

مسأله هویت ملی و اسلامی فقط در بعد تاریخی مطرح نیست. در همه مطالبی که به نوعی با هویت فرد در جامعه کنونی ایرانی مربوط می شوند، موضوع رابطه ایرانی بودن با اسلام به میان می آید: «ما، هر سال، ایام نوروز را با روز جمهوری اسلامی جشن می گیریم. ما ایرانیان، در نوروز هر سال، به کنار مزار شهیدان می رویم و به آنان که جان خود را در راه اسلام و آزادی ایران نثار کرده اند درود می فرستیم.» (*فهارسی کلاس سوم*، ص ۱۱۵). در درس دیگر در همین کتاب با عنوان «ای ایران، ای وطن من» نیز چنین آمده است: «ای ایران، ای خانه پرشکوه من، ای سرزمین پاکی ها و دلیریها، ای سرزمین مردم آزاده، ای کشور اسلام و ایمان، تو را پاس می دارم.»

با نگاهی به مجموعه سویکرد کتاب های درسی به هویت ملی و مذهبی فرد در جامعهٔ امروزی ایران می توان گفت که درک رایج دههٔ ۱۳۶۰ رهبران و مسئولان جمهوری اسلامی ایران به روشنی در مطالب درسی بازتاب یافته اند. از آغاز دههٔ ۱۳۷۰، آثار گرایش به تأکید بر هویت ایرانی، به زیان هویت اسلامی، در سخنان برخی از رهبران حکومت به چشم می خورد. اما هنوز این گرایش ها مهر و نشان خود را در کتاب های درسی بر جا نگذاشته اند.

هویت جنسی در کتاب های درسی

در کتب درسی امروز ایران تفاوت میان زن و مرد و یا دختر و پسر یکی از نکات بسیار اساسی است که توجه هر پژوهشگری را به خود جلب می‌کند. در یک نگاه کلی جایگاه و تصویر زن در مطالب درسی از سه داده کلیدی تأثیر پذیرفته است. نخست آن که خانواده، و نه فرد، واحد اجتماعی اصلی در جامعه به شمار می‌رود. بنابراین نقش و جایگاه زن در فضای خانواده تعریف می‌شود. دوم، زن و مرد دو فرد اجتماعی برابر به شمار نمی‌آیند بلکه بیشتر به صورت مکمل یکدیگر طرح می‌شوند. سرانجام این که زن به عنوان یک فرد اجتماعی مستقل به رسمیت شناخته نمی‌شود. این سه داده کلیدی بر بستر فرهنگ مردسالارانه‌ای عینیت یافته اند که در آن مرد در، یک نظام پدرسالارانه، در حوزه‌های اصلی زندگی اجتماعی، از سیاست تا عمل و فن‌آوری، همه‌جا حضوری مسلط و چیره دارد.

به سخن دیگر، هدف کتاب های درسی آن است که به باورها و واقعیت های فرهنگی مردسالارانه مشروعیتی تازه بخشند و برخی رفتارهایی را که آشکارا با جایگاه زن در جامعه امروزی همخوانی ندارد هنجاری و نهادی کنند. به این ترتیب است که در مطالب کتاب های درسی، با تکیه بر داده‌های مذهبی و از طریق طبیعی جلوه دادن تفاوت‌های جنسی، الگوی رفتاری خاصی به دختر و پسر پیشنهاد می‌شود.

در کتاب *تعلیمات اجتماعی کلاس چهارم* آمده است:

معمولاً پدر بیرون از خانه کار می‌کند، او وظیفه دارد برای همسر و فرزندانش خوراک، لباس و سایر وسائل زندگی را تهیه کند. مادر نیز معمولاً کارهای داخل خانه را انجام می‌دهد. او غذا می‌پزد، خانه را پاکیزه نگاه می‌دارد، بچه‌ها را پرورش می‌دهد و آنها را در انجام تکالیف مدرسه راهنمایی می‌کند.

البته چند سطر پائین‌تر هم گفته می‌شود که: «زن هم گاهی در بیرون خانه کار می‌کند.» (ص ۱۳۴) اما آنچه که از نظر کتاب هنجار (norm) است و همه جا در متون و تصاویر با دقت رعایت شده همین هویت غیرمستقل و تکمیلی زن در رابطه با مرد است: «معمولاً» پدرها در انجام بسیاری از کارهای مهم مثل خرید، یا اجاره منزل و همچنین تهیه وسایل منزل با همسر و فرزندان خود مشورت می‌کنند.» (*تعلیمات اجتماعی سال اول راهنمایی*، ص ۲۵) و یا «بیشتر پدر

سرپرست خانواده است. . . در بعضی از خانواده‌های محترم شهدا و خانواده‌های دیگر که از نعمت پدر محرومند مادر سرپرست خانواده است.» (همان، ص ۳۸) بر اساس این آموزش، جدائی زن و مرد در کارهای روزمره خانه هم باید به دقت رعایت شود: «برادر نان می‌خرد. . . خواهر سفره را پهن می‌کند. مادر وظیفه شستن ظرف‌ها و قرار دادن وسایل خانه را در جای خود به عهده می‌گیرد.»

تفاوت عمده دیگر میان زن و مرد در کتاب‌های درسی به مسئله اشتغال و رابطه با محیط کار و تولید بازمی‌گردد. در مجموع کتاب‌های دوره ابتدائی (فارسی و تعلیمات اجتماعی) ۹۴ درصد تصاویر مربوط به محیط کارها و مشاغل مردانه‌اند. در میان مشاغلی که در کتابهای درسی راهنمایی معرفی شده‌اند فقط ۳ درصد مربوط به زنان می‌شوند. افزون براین، مشاغل زنانه حوزه‌های مشخصی را در بر می‌گیرند و این «تقسیم کار» در تصاویر و متون رعایت شده‌اند. کار زنان به چهار عرصه آموزش، بهداشت، کشاورزی و صنایع دستی محدود می‌شود و در موارد دیگر نشانی از زنان در محیط‌های کاری نیست.

از سوی دیگر، جدائی فضاهای مردانه و زنانه با دقت فراوان رعایت شده است و جز در خانه زن و مرد را به ندرت می‌توان یکجا در یک فعالیت اجتماعی مشاهده کرد. در ۳۲۷ تصویر موجود در کتاب‌های دوره ابتدائی که به زندگی روزمره، کار حرفه‌ای و تولیدی و یا فعالیت اجتماعی زن و مرد مربوط‌اند، زن و مرد در اکثر موارد از یکدیگر جدایند و جز در داخل خانه مرد و زن معمولاً در کنار هم قرار ندارند. در ۶۴ درصد این تصاویر تنها یک یا چند مرد حضور دارند، ۱۵ درصد تصاویر فقط به زنان مربوط است و در ۲۱ درصد تصاویر هم زن و مرد (و یا دختر و پسر) در کنار هم دیده می‌شوند، ولی این گونه تصاویر مختلط بیشتر مختص فضای خانه‌اند. ۷۵ درصد تصاویر مربوط به زنان شامل صحنه‌های زندگی خانوادگی و کار خانه در داخل منزل است. در همه این تصاویر زن دارای پوشش کامل است و در موارد بسیاری از چادر و مقنعه باهم به عنوان پوشش استفاده شده است. از سوی دیگر، در میان تصاویری که به شخصیت‌ها و چهره‌های شناخته شده تاریخی، سیاسی، علمی و یا اجتماعی و فرهنگی مربوط‌اند، عکس هیچ زنی دیده نمی‌شود.

در مجموع، آنچه در میان تصاویر و متون درسی بیشتر جلب توجه می‌کند غیبت کامل زن ایرانی به عنوان هنرمند و یا شخصیت فرهنگی، علمی یا اجتماعی است. زنان کتاب پیش از آنکه خود شخصیت مستقل و خودمختار باشند خواهر، مادر، همسر و دختر این یا آن مرد نام آورند. فاطمه زهرا

دختر پیامبر، همسر علی و مادر حسن و حسین است، و زینب خواهر امام حسین یا شَمیّه اولین زن شهید اسلام همسر عمّار یاسر. گرچه در این کتاب ها برخی آثار ادبی، به ویژه اشعار شاعرانی چون پروین اعتصامی یا پروین دولت آبادی، به چشم می خورد، اما از کار و اندیشه و آثار هنری زنان سخنی به میان نمی آید.

تصویر و جایگاه زن در کتاب های درسی با زن سنتی دهه های گذشته تفاوت های جدی دارد. زن کتاب های درسی تحصیل می کند، رأی می دهد، گاهی بیرون از خانه کار می کند، به تظاهرات می رود ولی در همان حال زنی است تابع مرد، غیرمستقل و جزئی از نهاد خانواده. این زن نه مدرن و امروزی است و نه سنتی و دیروزی. تصویر زنی است که به گفته فرهاد خسروخاور به قهقرا رفته است. این جایگاه نابرابر در مقایسه با مرد در قانون «اهداف و وظایف آموزش و پرورش» مصوب ۱۳۶۶ نیز انعکاس یافته، زیرا این قانون خواهان هدایت دانش آموزان براساس تبعیض جنسی شده و بر جدائی مرد و زن به عنوان یک داده و باور اساسی تأکید کرده است.

در کنار موضوع های سه گانه ای که برای نمونه در این بررسی از آنها سخن به میان آمده است، می توان به فضای عمومی مسلط بر کتاب های درسی دوره ابتدائی و راهنمایی هم اشاره کرد. نقل قول های برگزیده از متون درس که تاکنون در این نوشته آمده اند بخوبی از چند و چون زبان و فرهنگ مسلط در مطالب درسی حکایت می کنند. آنچه شاید هر خواننده ای را در برخورد نخست دچار حیرت کند پیوند مطالب درسی با فضاهای سنتی همانند بازار، ده، مسجد، و با روایات مربوط به صدر اسلام است. به این ترتیب، در این متون زندگی شهری و امروزی جایی کم اهمیت یافته است. در کتب درسی دوره ابتدائی و راهنمایی ۷۰ درصد مشاغل و حرفه های که در متون یا تصویر مطرح شده اند به بخش سنتی اقتصاد (کشاورزی، بازار) و یا فعالیت های دستی، صنایع دستی، بنائی و معماری و امثال آنها مربوط اند. ۸۵ درصد دروسی هم که به مسائل اخلاقی و اجتماعی، چون صرفه جوئی، همکاری، احترام به دیگران، می پردازند شامل روایت های مربوط به صدر اسلام و یا دوره های نزدیک به آن می شوند.

به نظر می رسد ترجیح مؤلفان کتاب های درسی در مورد عرصه های مطلوب زندگی پی آمد طرح مسائل مذهبی و دینی در مطالب است که به ناچار باید در قالب های سنتی صورت پذیرد. به سخن دیگر، برای آنکه بتوان در موارد پرشمار به زندگی و اندیشه رهبران دینی تکیه کرد، ناگزیر باید فضاهایی را به وجود آورد

که یا متناسب با فرهنگ و زندگی زمان آنان باشند و یا دست کم در تناقض بسیار فاحش با آن قرار نگیرند.

افزون بر این، تکیه به روایات اخلاقی و یا طرح تکراری و خسته کننده نصایح و پندهای اخلاقی را می توان تا حد زیادی به سنت آموزش و تربیت روحانیت شیعه مربوط کرد. روحانیت در تجربه و تماس با مردم از طریق مجالس وعظ و سخنرانی محور اصلی کار خود را تکیه بر روایات تاریخی و اخلاقی، بازگویی و تکرار آنها و تلاش برای پیدا کردن عناصر مشترک میان داده های تاریخی و واقعیت های روز قرار می دهد. این الگو بطور کامل در کتاب *تعلیم و تربیت در اسلام*، نوشته مرتضی مطهری به کار برده شده است و مؤلفان کتابهای درسی مدارس نیز تا حدودی از همین روش پیروی کرده اند.

آنچه در این میان مایه حیرت است بی عنایتی کتاب های درسی به مسائل معاصر، به روندهای جهانی شدن، و بخصوص به مسائل مرتبط با زندگی و فرهنگ و خلق و خوی امروزی جوانان، مانند موسیقی، سینما، و ورزش، است. ۸۴ درصد شخصیت های کتاب های دوره ابتدائی متعلق به دوره قبل از قرن نوزدهم اند و به ندرت می توان در مطالب درسی به شخصیت های نامدار معاصر یا به کسانی برخورد که هنوز زنده اند. به دیگر سخن، کتاب های درسی ایران با روح زمانه، با نیازهای دانش آموزان، با معیارهای تربیتی و آموزش، با روحیه و فرهنگ جوانان ناسازگارند. پژوهش اخیر محمد جعفر جوادی پیرامون نظریات دانش آموزان و اولیا و معلمان آن ها در باره کتاب های درسی دوره ابتدائی به روشنی از عدم رضایت دانش آموزان از مطالب درسی و غیرجذاب بودن آن ها حکایت می کند.

گسترش کمی نظام آموزشی

در کنار روندهای «اسلامی» کردن نظام آموزش، رشد کمی دانش آموزان و دانشجویان با شتاب فراوان ادامه یافته و به توسعه بی سابقه آموزش متوسطه و عالی انجامیده است.

نظام آموزشی ایران در آستانه انقلاب با وجود توسعه کمی چشمگیر آن در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی هنوز به هدف عالی اعلام شده در قانون تعلیمات عمومی سال ۱۲۹۰ و یا ۱۳۲۲ شمسی در جهت همگانی کردن آموزش ابتدائی دست نیافته بود. در سال ۱۳۵۷ در ایران هنوز بیش از ۱۴ میلیون بی سواد (۵۲/۵ درصد جمعیت بالاتر از ۶ سال) وجود داشت و بیشتر از ۱۲ درصد

کودکان ۶-۱۰ ساله و ۴۰ درصد نوجوانان ۱۱-۱۴ ساله و ۶۳ درصد جوانان ۱۵-۱۸ ساله به کلاس درس راه نمی‌یافتند.^{۱۰} با رشد کمتی آموزش در سال های پس از انقلاب، تعداد دانش‌آموزان از حدود ۸ میلیون نفر در سال ۱۳۵۷ به بیش از ۱۸/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۷۷ رسید. (نرخ رشد متوسط ۵/۵ درصد در سال). این میزان رشد برای دوره راهنمایی حدود ۷ درصد و برای دوره دبیرستان ۸ درصد بوده است. در نتیجه تعداد دانش‌آموزان راهنمایی از ۱/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۵۷ به ۵/۵ میلیون نفر در سال ۱۳۷۷ رسید. تعداد دانش‌آموزان دبیرستان ها در همین دوره ۵ برابر شد و از ۸۰۰ هزار نفر به نزدیک ۴ میلیون نفر افزایش یافت.

(جدول ۱)

تعداد دانش‌آموزان ایرانی از سال ۱۳۴۵

سال	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵
دختران (میلیون نفر)	۱/۱	۲/۸	۴/۷	۸/۷
شاخص	۳۹	۱۰۰	۱۶۸	۳۱۱
پسران (میلیون نفر)	۲/۲	۴/۶	۶/۴	۹/۹
شاخص	۴۸	۱۰۰	۱۳۹	۲۱۵
مجموع (میلیون نفر)	۳/۳	۷/۴	۱۱/۱	۱۸/۶
شاخص	۴۵	۱۰۰	۱۵۰	۲۵۱

(جدول ۲)

تحول پوشش آموزشی در ایران در فاصله ۴ سرشماری از سال ۱۳۴۵

سال	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵
تعداد دانش‌آموزان (میلیون)	۳/۳	۷/۴	۱۱/۱	۱۸/۶
جمعیت ۶-۱۹ ساله (میلیون)	۸/۷	۱۲/۱	۱۶/۹	۲۳/۱
نسبت پوشش آموزش (درصد)	۳۷	۵۹	۶۶	۸۱

(جدول ۳)

وضعیت تحصیلی جمعیت ۱۴ - ۶ ساله ایران در سال ۱۳۷۵

در حال تحصیل (درصد)	دختر	پسر	کل
ترک تحصیل کرده (درصد)	۷	۴	۶
هیچگاه به مدرسه نرفته (درصد)	۷	۴	۵
جمع (درصد)	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

در سطح آموزش عالی رشد کتی از شتاب بیشتری برخوردار بوده است، بطوریکه تعداد دانشجویان ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷ بیشتر از ۹ برابر شده و به حدود ۱/۵ میلیون نفر افزایش یافته است. این رشد چشمگیر سبب شده است که تعداد دانشجو در صد هزار جمعیت در ایران از ۵۰۰ نفر به ۲۵۰۰ نفر افزایش یابد. توسعه سریع نظام آموزشی همراه با فعالیت‌های گسترده نهضت سوادآموزی سبب شده است تا نرخ با سوادی در ایران از حدود ۴۷/۵ درصد در سال ۱۳۵۵ به حدود ۸۰ درصد در سال ۱۳۷۷ برسد و برای نخستین بار از تعداد بیسوادان در جمعیت ۱۱ درصد (حدود ۱۰ میلیون نفر) کاسته شود.

تغییر مهم دیگر در وضعیت تحصیلی جمعیت ایران افزایش مهم جمعیت با مدارج تحصیلی بالاتر است. در سال ۱۳۵۵ از ۵/۳ میلیون نفر باسواد غیرمحصل در ایران فقط نیم درصد از آموزش عالی و ۱۶ درصد از سطح آموزش متوسطه برخوردار بودند و ۷۰ درصد در حد آموزش ابتدائی قرار داشتند. ۲۰ سال بعد، از ۲۲ میلیون باسواد غیر محصل در ایران ۷ درصد در سطح آموزش عالی و ۲۳ درصد از سطح آموزش متوسطه برخوردار هستند و میزان کسانی که از حد آموزش ابتدائی فراتر نمی‌روند تا ۴۲ درصد کاهش یافته است.

در افزایش انفجاری تعداد دانش‌آموزان کشور دو عامل نقش مهمی ایفا کرده‌اند. نخست، رشد بسیار بالای جمعیت ایران در دهه ۵۰ و بویژه در دهه ۶۰ که موجب افزایش چشمگیر تعداد کودکان واجب‌التعلیم شد. دوم، افزایش تقاضای اجتماعی برای آموزش بویژه در دوره‌های راهنمایی و متوسطه و گسترش پوشش آموزشی به بخش‌هایی از جمعیت که پیشتر به مدرسه راه نمی‌یافتند. رشد همزمان شهرنشینی و بالا رفتن سطح سواد در جامعه در رشد تقاضای اجتماعی برای آموزش نقش مهمی ایفا کرد.

کاهش نابرابری آموزشی

در بررسی تحولات کتی نظام‌های آموزشی بطور معمول مسئله نابرابری‌های مهم در برخورداری از امکانات آموزشی هم مورد توجه قرار می‌گیرد. برای مثال، نابرابری میان دختران و پسران و یا شکاف میان مناطق مختلف یک کشور و یا تفاوت‌هایی که میان طبقات و قشرهای گوناگون اجتماعی وجود دارد رایج‌ترین حوزه‌هایی هستند که در زمینه نابرابری آموزشی مورد بحث قرار می‌گیرند. در ایران داده‌های موجود سرشماری‌ها و نیز آمار منتشره از سوی وزارت آموزش و

پرورش بررسی پدیده نابرابری های کتبی را امکان پذیر می سازند. یکی از خصوصیات مهم نظام آموزشی در ایران از همان ابتدا نابرابری میان دختران و پسران بوده است. اولین مدارس جدید در ایران بطور عمده پسرانه بودند و مدارس دخترانه در طول دهها سال رشدی کندتر از آموزشگاه های پسرانه داشتند. در سال ۱۳۰۰ فقط ۱۷ درصد دانش آموزان ایران دختر بودند. این میزان به ۲۵ درصد در سال ۱۳۱۳، ۲۸ درصد در سال ۱۳۲۰، ۲۹ درصد در سال ۱۳۳۵، ۳۱ درصد در سال ۱۳۴۵ و ۳۸ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید. در سال های پس از ۱۳۵۷ دختران سهم بیشتری از رشد کتبی نظام آموزشی را از آن خود ساختند و در نتیجه از میزان نابرابری جنسی باز هم کاسته شد.

واقعیت این است که اولین سیاست ها و برخوردهای نظام جدید اسلامی در ایران تردیدهای فراوان پیرامون آینده آموزش دختران به وجود آورده بود. افزون بر سیاست های منفی نظام جدید تصویر به قهقرا رفته زن در کتاب های درسی هم می توانست به کاهش انگیزه در دختران برای تحصیل منجر شود. اما برخلاف انتظار رشد کتبی آموزش دختران در سال های پس از ۱۳۵۷ متوقف نشده است و دختران بتدریج فاصله خود را با پسران کاهش داده اند. تعداد زنان باسواد در ایران طی ۲۰ سال نیز ۵ برابر شده است، در حالیکه برای مردان این میزان از ۳ برابر تجاوز نمی کند.

رشد تعداد دختران دانش آموز در ایران طی ۲۰ سال گذشته بطور متوسط ۱/۵ برابر پسران بوده است، بطوریکه درصد دانش آموزان دختر در کل جمعیت مدارس ایران از ۳۸ درصد در آستانه انقلاب به ۴۷ درصد در سال ۱۳۷۷ رسیده است. در دبیرستانها دختران از نظر کتبی شانه به شانه پسران پیش می روند. برای نخستین بار در تاریخ ایران از اوایل دهه ۷۰ شمسی تعداد فارغ التحصیلان دختر دوره متوسطه از پسران فزونی گرفته است. در انتخابات ورودی دانشگاه ها دختران، با دست یافتن به ۵۲ درصد ظرفیت پذیرش دانشجوی مؤسسات آموزش عالی دولتی در سال ۱۳۷۸، برای اولین بار پسران را پشت سر گذاشتند. یکی از دلایل بهبود وضعیت کتبی دختران در آموزش متوسطه نرخ فزونیتر ماندگاری آنها در مدرسه نسبت به پسران است. براساس تحقیقی که توسط هادی عزیززاده و همکارانش (۱۳۷۲) صورت گرفته است در مجموع ۵۰ درصد دانش آموزان پسر و ۴۱ درصد دانش آموزان دختری که وارد دبیرستان می شوند، تحصیلات خود را ناقص رها می سازند و قبل از اخذ دیپلم ترک تحصیل می کنند. با وجود رشد تعداد دختران در آموزشگاه ها، هنوز شکاف میان

دختران و پسران در برخورداری از امکانات آموزشی به ویژه در سطح استانها وجود دارد. این نابرابری‌ها بویژه در سطح استانهای عقب‌مانده‌تر از شدت بیشتری برخوردار است.

در مورد افزایش چشمگیر شمار دختران در آموزشگاه‌ها، تأثیر «اسلامی» کردن مدارس را برای خانواده‌های سنتی و مذهبی نادیده نباید گرفت. به نظر می‌رسد با جدا کردن فضاهای آموزشی و تحمیل پوشش مذهبی و حجاب به دختران، خانواده‌های قشرهای سنتی و مذهبی دیگر بهانه‌ای برای نفرستادن دختران به مدرسه «اسلامی» شده و یا اجبار دختران به ترک تحصیل زودهنگام ندارند. به این ترتیب، با آنکه برخی رفتارها و سیاست‌ها مضمونی زن‌ستیز و ضد مدنی دارند ولی در عمل گاه در برخی فضاها نتیجه معکوس می‌دهند و حتی شاید بخلاف نیت و تمایل تصمیم‌گیران به حضور اجتماعی وسیع‌تر زنان در عرصه آموزشی کمک می‌کنند.

در کنار کاهش نابرابری‌ها میان دختران و پسران باید به کم شدن شکاف میان استانهای مختلف کشور و نیز مناطق شهری و روستایی نیز اشاره کرد. امکانات آموزشی در ایران از نخستین دوره‌های گسترش مدارس جدید به نسبت بسیار نابرابر در میان مناطق مختلف ایران تقسیم شده بود. نابرابری‌های آموزشی میان استانهای مختلف تا حدودی هم تابع میزان توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی هر یک از مناطق ایران بوده است. در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ استانهای ایران از نظر برخورداری از امکانات آموزشی و یا پوشش آموزشی مرکب از ۳ گروه بزرگ بودند. نخست، استانهای با پوشش آموزشی بسیار وسیع (تهران، اصفهان، تبریز، سمنان و یزد). گروه دوم استانهایی که با فاصله زیاد نسبت به شاخص‌های متوسط آموزشی در انتهای جدول جا دارند (سیستان و بلوچستان، کردستان، آذربایجان غربی، هرمزگان). گروه سوم شامل سایر استان‌ها است که دارای پوشش آموزشی در حد متوسط اند. مطالعه آماری تفاوت‌های مربوط به شاخص‌های مهم آموزشی (میزان سواد، درصد پوشش آموزشی برای هر دوره تحصیلی) نشان می‌دهد که شکاف میان استانهای گروه اول و گروه سوم بسیار فاحش است. برای مثال درصد افراد باسواد در جمعیت بالاتر از ۶ سال استان تهران بیش از ۲ برابر نرخ مشابه برای استان سیستان و بلوچستان است.

مقایسه آماری سرشماری‌های مختلف نشان می‌دهد که میزان نابرابری‌ها میان استانهای مختلف ایران در حال کاهش است و استانهای گروه دوم و سوم در ۲۰ سال گذشته از رشد آموزشی بیشتری برخوردار بوده‌اند. برای مثال در فاصله دو

سرشماری ۱۳۶۵ و ۱۳۷۵ افزایش میزان سواد برای استانهای بالای جدول ۱۰ تا ۱۶ درصد بوده است. در حالیکه مناطق عقب‌مانده از افزایش ۲۵ تا ۳۰ درصد برخوردار شده‌اند.

نکته مهم در بررسی آماری توزیع امکانات آموزشی در سطح کشور این است که کاهش نابرابری‌ها بطور عمده دوره تحصیلی ابتدائی و راهنمایی را در بر می‌گیرد و شکاف میان استانها در سطح آموزش متوسطه و عالی بسیار چشمگیرتر است. برای مثال بخت جوان ساکن یکی از استانهای عقب‌مانده در راهیابی به دانشگاه چندین برابر کمتر از کسی است که تحصیلات خود را در مناطقی مانند تهران، اصفهان، یزد، رشت و یا سمنان به اتمام رسانده است. ضریب نابرابری پوشش آموزشی برای گروه ۲۴-۲۰ ساله که معمولاً در سطح آموزش عالی تحصیل می‌کنند سه برابر شاخص مشابه برای آموزش ابتدایی متوسطه (۱۴-۱۶ ساله) است. در مطالعه آماری نابرابری‌ها میان استانها باید در کنار مسائل مربوط به رشد اقتصادی و اجتماعی به مسئله زبان اقلیت‌های قومی نیز اشاره کرد. براساس سرشماری‌های گذشته در برخی مناطق ایران مانند کردستان، آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان گاه تا ۵۰ درصد مردم قادر به حرف زدن به زبان فارسی نیستند و این واقعیت فرهنگی مهم، عاملی مؤثر در عدم گسترش سریع آموزش و بویژه ترک تحصیل زود هنگام دانش‌آموزان به شمار می‌رود.

سرانجام، به تحول نابرابری‌ها میان مناطق شهری و روستایی ایران نیز باید اشاره شود. همراه با دگرگونی‌های اساسی که در ترکیب جمعیت شهری و روستایی ایرانی به وجود آمده از میزان نابرابری میان این مناطق نیز کاسته شده است. با این همه، مناطق روستایی ایران هنوز از امکانات آموزشی بسیار نابرابر در مقایسه با شهرها برخوردارند. در واقع، امید تحصیلی برای یک دختر ساکن روستای سیستان و بلوچستان کمتر از نصف دختری است که در تهران زندگی می‌کند.

رشد میزان شهرنشینی در فاصله ۱۳۵۷ تاکنون را نیز باید یکی از دلایل مهم گسترش پوشش آموزشی در ایران دانست. رشد همزمان شهرنشینی و افزایش دانش‌آموزان سبب شده است تا اختلاف میان دختران و پسران در مناطق شهری به شدت کاهش یابد و بیشترین نابرابری‌ها سهم مناطق روستایی باشد که با کندی بیشتر عقب‌ماندگی‌های تاریخی خود را جبران می‌کنند. یکی از دلایل مهم و دیرپای عقب‌ماندگی آموزشی روستاها پراکندگی بیش از حد آنهاست. براساس سرشماری سال ۱۳۷۵ از حدود ۶۸ هزار روستای ایرانی ۴۷ درصد آنها کمتر از ۱۰۰ نفر و ۳۵ درصد بین ۱۰۰ تا ۴۹۹ نفر جمعیت دارند.

آفت کیفیت آموزشی

افزایش پرشتاب کمیت در آموزش در موارد بسیاری به زیان کیفیت آموزشی صورت گرفته است و مؤسسات آموزشی ایران در دو دهه گذشته بخاطر عدم تناسب امکانات مادی و نیروی انسانی مورد نیاز با رشد تعداد دانش‌آموزان در دوره‌های مختلف تحصیل دچار مشکلات فراوانی شده‌اند. این مشکلات در کنار سیاست‌زدگی و مذهب‌زدگی آموزش و بحران اقتصادی خانواده‌ها آفت کیفیت مدارس ایران را بویژه در بخش دولتی به دنبال آورده است.

افزایش انفجاری تعداد دانش‌آموزان منجر به تشدید بی‌سابقه کمبودهای مربوط به فضا، امکانات و نیروی انسانی شده است. بسیاری از مدارس ایرانی در طول ۲۰ سال گذشته بصورت ۲ تا ۳ نوبته به فعالیت مشغول بوده‌اند و فقط از سال ۷۹-۱۳۷۸ استفاده از فضای مدارس بصورت ۳ نوبت در روز متوقف شده است. براساس آمار رسمی، ۵۶ درصد کلاس‌های موجود دو نوبت در روز مورد استفاده قرار می‌گیرند و در مجموع به ۲۰۳ هزار کلاس جدید نیاز است تا مدارس دو نوبته از میان برداشته شوند. (همشهری، ۲۴ آذرماه ۱۳۷۷)

علاوه بر مشکلات مربوط به فضای آموزشی، تأمین نیروی انسانی مورد نیاز مدارس هم با دشواری فراوان صورت می‌گیرد، هر سال وزارت آموزش و پرورش باید ۳۰ هزار معلم جدید به جمع معلمان کنونی اضافه کند. در حالی که در طول ۲۰ سال گذشته تعداد معلمان و کارکنان آموزشی از ۳۰۰ هزار نفر تنها به حدود ۹۵۰ هزار نفر افزایش یافته است.

نگاهی به بودجه سالانه آموزش ایران ابعاد بحران امکانات در مدارس را روشن‌تر می‌سازد. مجموع امکانات مالی تخصیص داده شده از سوی دولت برای بخش آموزش در سال ۱۳۷۶ به ریال ثابت نسبت به سال ۱۳۵۷ حاکی از کاهشی حدود ۳۰ درصد است، در حالی که تعداد دانش‌آموزان کشور در این مدت ۲/۵ برابر شده. این دو عدد به تنهایی از ابعاد مشکلات کنونی پرده بر می‌دارند. هزینه سالانه جمهوری اسلامی برای یک دانش‌آموز، که از حدود ۳۰ هزار تومان تجاوز نمی‌کند، به حساب ریال ثابت ۳ برابر کمتر از هزینه مشابه در سال ۱۳۵۷ است. یکی از دلایل مهم این کاهش امکانات مالی در دهه ۶۰ شمسی جنگ با عراق بود که بخش مهمی از بودجه ایران را به خود اختصاص می‌داد.

هم اکنون بودجه آموزشی دولت در حدود ۳ درصد تولید ناخالص ملی است، در حالیکه با توجه به سطح فعلی پوشش آموزش و تعداد دانش‌آموزان، این رقم باید دست کم به دو برابر (۶ درصد) افزایش یابد. محمود ابراهیمی معاون اداری

و مالی وزیر آموزش و پرورش برای سال ۷۹ - ۱۳۷۸ صحبت از کسری معادل ۲ هزار و ۵۹۰ میلیارد ریال کرده است (روزنامه ایران، ۲ دی ماه ۱۳۷۸) که بخوبی شکاف میان نیازهای مدارس و امکانات دولتی را آشکار می‌سازد. افزون بر این، بحران مالی آموزش و پرورش در کنار مشکلات اقتصادی عظیم جامعه ایران بر زندگی معلمان آثار منفی فراوان بر جا گذاشته است به گونه ای که بخش بزرگی از معلمان ناچارند برای تأمین هزینه‌های زندگی ساعات کار هفتگی خود را بطرز چشمگیری افزایش دهند و یا بطور موازی به مشاغل غیر آموزشی روی آورند. آفت کیفیت آموزشی در مدارس دولتی ایرانی از جمله به این دشواری‌های مربوط به زندگی معلمان هم مربوط می‌شود.^{۱۱}

از سوی دیگر، کمبود منابع مالی دولت را به سوی یافتن راه‌حلهایی برای جلب مشارکت مالی خانواده‌ها سوق داده است. بخش خصوصی آموزش که در پی انقلاب و نیز براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی از میان برداشته شده بود بار دیگر در قالب «مدارس غیرانتفاعی» فعالیتش را آغاز کرده است. این گونه مدارس با شهریه دانش‌آموزان اداره می‌شوند و معمولاً دارای امکاناتی بسیار فراتر از مدارس دولتی هستند. هزینه یک دانش‌آموز در مدرسه غیرانتفاعی گاه بالاتر از حقوق سالانه یک کارمند دولت است. در سال تحصیلی جاری (۷۹-۱۳۷۸) حدود ۷۲۰۰ مدرسه غیرانتفاعی در ایران وجود دارد که در مجموع ۸۱۵ هزار دانش‌آموز، یا حدود ۵ درصد کل دانش‌آموزان کشور، را دربر می‌گیرند. مدارس دولتی نیز برای غلبه بر مشکلات مالی خود دست به دامن خانواده‌ها می‌شوند و از آنها به بهانه‌های مختلف تقاضای کمک مالی می‌کنند. در مدارس حتی گاه دادن کارنامه و یا نمره‌های درسی و حتی شرکت در امتحانات منوط به پرداخت مبالغی است که از سوی مدرسه تعیین می‌شود.

خانواده‌ها و بویژه خانواده‌های پرجمعیت از بحران مالی آموزش و پرورش و گرانی وسایل تحصیلی آسیب فراوانی دیده‌اند. در روزنامه‌های ایران هر روز می‌توان به نامه‌ها و پیام‌های والدین دانش‌آموزانی برخورد که قادر به تأمین هزینه‌های سنگین آموزش فرزندان خود نیستند:

من هشت تا بچه دارم که نمی‌توانم برای ایشان خودکار بخرم و آنها برای جبران این کمبود سر کلاس مجبورند خودکار همکلاس‌های خود را بر دارند

مشارکت، ۱۸ بهمن ۱۳۷۸

همه دانش‌آموزان دبیرستان را مکلف نموده‌اند که هر کدام مبلغی به آنها تحویل بدهند و صریحاً متذکر شده‌اند که هر کس این مبلغ را نیاورد باید پرونده‌اش را تحویل بگیرد، شما بفرمایید بنده با ۳ فرزند دانش‌آموز از کجا انتظارات مدارس بچه‌هایم را برآورم؟

سلام، ۱۱ دی ۱۳۷۴

پرسشی که بطور طبیعی به میان می‌آید تأثیر منفی این بحران همه‌جانبه بر تقاضا برای آموزش است. همانگونه که می‌توان در پژوهش گلنار مهران هم مشاهده کرد^۱ بحران مالی خانواده‌ها و عدم تخصیص امکانات لازم به مدارس در سطح روستاها و مناطق دورافتاده از جمله دلایل مهم ترک تحصیل دانش‌آموزان و یا عدم راه‌یابی آنها به مدارس است. با ادامه بحران مالی کنونی، در کوتاه مدت به حل مشکلات جاری در زمینه آموزش امید نمی‌توان بست. با این همه، تنها نکته امیدبخش کاهش چشمگیر در روند رشد جمعیت است که سبب مهار تقاضای آموزش در سالهای آینده خواهد شد. میزان رشد جمعیت ایران در سالهای ۷۰ شمسی به کمتر از ۱/۸ درصد رسیده است و تعداد مولید ایران از حدود ۲/۵ میلیون نفر در اواسط سال ۱۳۶۵ به کمتر از ۱/۲ میلیون نفر در سال ۱۳۷۶ کاهش یافته. این کاهش چشمگیر سبب شده است تا برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران شاهد افت تعداد دانش‌آموزان دوره ابتدایی باشیم. روندی که در کشورهای پیشرفته به نظام‌های آموزشی این کشورها کمک کرد تا با مهار تقاضا به تدریج بر کیفیت آموزشی بیفزایند.

اصلاحات ساختاری در نظام آموزشی

در سه دهه گذشته، برای انطباق نظام آموزشی ایران با نیازهای جامعه و نیز روحیه و فرهنگ جوانان اصلاحات ساختاری متعددی در آن صورت گرفته است. اما به جرأت باید گفت که چهارچوب اساسی آموزش سنتی دستخوش دگرگونی چندانی نشده است و روش‌ها و برخورد نوین تربیتی و آموزشی کاربرد چندانی پیدا نکرده‌اند. همه داده‌های موجود نشان می‌دهند که طی ۲۰ سال گذشته نیز بهبودی در وضعیت مدارس و کارکردهای آموزشی-تربیتی صورت نگرفته است. نظام آموزشی ایران در میان دسته‌بندی‌های موجود در نظام‌های آموزشی دنیا در شمار کشورهایی است که از الگوی دائرةالمعارفی (encyclopedique) در برنامه‌ها و حجم مطالب درسی پیروی می‌کنند. در این الگو، مدرسه دانش‌آموز را وادار به یادگیری حجم بزرگی از مطالب درسی در همه زمینه‌های دانش بشری می‌کند.

در نتیجه آموزش بطور اساسی بر محور علم و دانش، و دانسته‌های بشری سازماندهی می‌شود و نیازهای نوجوانان و خلاقیت و علائق آنان کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

پی آمدهای ناگزیر چنین روشی تکیه بر روابط یک جانبه معلم با دانش‌آموز (انتقال عمل و دانش)، حفظ کردن حجم بزرگی از مطالب درسی و اولویت ارزشیابی و نمره در عرصه آموزش است. برای مثال، در ایران امروز، موفقیت در امتحانات ورودی دانشگاه‌ها به صورت تنها هدف مدرسه، خانواده و معلم و نوجوان در آمده و دیگر اهداف و خواست‌ها را تحت الشعاع خود در آورده است. از آنجا که فقط ده درصد داوطلبان امکان ورود به دانشگاه را دارند، این نگرانی سنگین بر سراسر زندگی و روابط آموزش نوجوانان و جوانان از همان سنین کم سایه می‌افکند.

مهم‌ترین دگرگونی ساختاری در نظام آموزش ایران در ۲۰ سال گذشته به هدف اصلاح این وضعیت در دوره متوسطه صورت گرفت. از سال ۷۲-۱۳۷۰ دوره متوسطه از ۴ سال به ۳ سال کاهش یافت. در برابر، دانش‌آموزان که خواهان راه یافتن به آموزش عالی هستند باید یک دوره یکساله پیش‌دانشگاهی را طی کنند. از سوی دیگر نظام درسی در دبیرستانها براساس الگوی آمریکایی به صورت واحدی درآمده است. با این تفاوت که در کشوری مانند آمریکا حجم و تعداد مطالب درسی بسیار کمتر است و نظام واحدی به دانش‌آموز کمک می‌کند در انتخاب دروس مورد علاقه و نیز چگونگی سازماندهی ساعات روزانه خود آزادی عمل بیشتری داشته باشد. اما، در مورد ایران، حجم زیاد دروس و تعداد واحدهای اختیاری در عمل برای دانش‌آموز امکان انتخاب و داشتن وقت آزاد بیشتر را منتفی می‌کند. شاید تنها امتیاز چشمگیر این الگو برای دانش‌آموز از بین رفتن مردودی در کلاس و در نتیجه امکان انتخاب مجدد واحدهایی است که در آنها نمره قبولی را به دست نیاورده است. به این ترتیب، بُعد اقتصادی و صرفه‌جویانه سازماندهی جدید بیش از ابعاد تربیتی و آموزش آن مورد توجه قرار گرفته است.^{۱۳}

تجربه ۴ ساله اجرای این نظام نشان می‌دهد که، برخلاف ادعای اولیه مسئولان، اجرای طرح جدید از میزان هجوم جوانان به دانشگاه‌ها نکاسته است و صف داوطلبان ورود به آموزش عالی هر روز طولانی‌تر می‌شود. آماده کردن جوانان برای ورود به بازار کار از همان دوره متوسطه نه تنها نیاز به سرمایه‌گذاری‌های سنگین برای ایجاد واحدهای آموزش فنی و حرفه‌ای مجهز دارد، بلکه وجود

اقتصادی پویا هم لازم است تا بتواند جوانان آموزش دیده را جذب کند. تقسیم آموزش متوسطه ایران به ۳ شاخه نظری (برای ورود به آموزش عالی)، فنی و حرفه‌ای (برای تربیت تکنیسین در دوره‌های آموزش‌های کوتاه)، و کار و دانش (برای جذب مستقیم به بازار کار)، با آن که بروی کاغذ منطقی و قابل قبول به نظر می‌رسد، اما در عمل و بویژه در ارتباط با واقعیت‌های اقتصادی و کمبودهای آموزشی دگرگونی عمده‌ای در وضعیت جوانان به وجود نیاورده است. از همین رو، هنوز بخش بزرگی از دانش‌آموزان به رشته‌های نظری روی می‌آورند و شمار دانش‌آموزان فنی و حرفه‌ای از ۱۵ درصد کل دانش‌آموزان تجاوز نمی‌کند. تغییر مهم دیگر در ساختار آموزش ایران در ۲۰ سال گذشته کنار گذاشتن آموزش کودکان دبستانی توسط دولت بوده است. با آنکه پژوهش‌های بی‌شماری بر نتایج بسیار مثبت آموزش پیش‌دبستانی بر روندهای یادگیری آینده کودکان تأکید می‌کنند، مسئولان آموزش و پرورش پس از سال ۱۳۵۷ با این بخش از آموزش از در مخالفت درآمدند. برای بسیاری از آنها آموزش پیش‌دبستانی با آزاد کردن زنان از کار خانه و نگهداری بچه می‌توانست به تشویق آنها برای کار بیرون از خانه و یا گسترش حضور آنان در عرصه اجتماع منجر شود. در نتیجه، سالهای ۱۳۶۴-۱۳۵۷ دوران کاهش شدید شمار این گونه مراکز آموزشی بود. در عمل، توسعه کودکان‌دستان‌ها در سالهای بعدی مدیون سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و اقبال خانواده‌هایی بوده است که ناچارند راه‌حلی برای نگهداری فرزندان کوچک خود بیابند.

از هنگام روی کار آمدن دولت آقای خاتمی روزنامه‌های اصلاح‌طلب و مستقل برای نخستین بار زبان به انتقاد از وضعیت آموزش و پرورش، عدم کارایی آن و حتی سمت‌گیری مذهبی-سیاسی آن گشوده‌اند. اما با همه این گونه انتقادات و شکایت‌ها در مدارس بر همان پاشنه قدیمی می‌گردد و کمتر نشانی از اصلاحات جدی به چشم می‌خورد.

بن بست مدرسه «اسلامی»

تلاش برای «اسلامی» کردن مدارس، نظام آموزشی ایران را در برابر تناقض‌های فراوان قرار داده است. بسیاری از عناصر تربیتی و اخلاقی، ارزش‌ها و فضای عمومی برخی دروس با سمت‌وسوی و کارکرد و سازماندهی مدارس جدید ناسازگارند. چه، در ایران کنونی مدرسه در بخش‌های اصلی خود بیشتر از آنکه «سنتی و مذهبی» باشد، امروزی و جدید است. از همین رو، این مدرسه در برزخ

دو دنیای بسیار متفاوت قرار دارد و منشأ تضادها و ناهنجاری های فراوانی در امر آموزش و پرورش نسل جوان ایران می شود. بخش مهمی از بحران هویتی جوانان ایران به این هویت و ماهیت متناقض و مغشوش نظام آموزشی بر می گردد. برنامه ریزان و مسئولان آموزشی در ایران از کنار اصلی ترین دستاوردهای علوم تربیتی و مدارس جدید بی تفاوت می گذرند و به نوعی میان دو دنیای سنتی و امروزی سرگردانند. از همین رو، در بررسی اهداف و عملکرد دستگاه آموزش و پرورش ایران اشاره به چند نکته اساسی ضروری به نظر می رسد.

نکته نخست به روندهای یادگیری دانش آموز و رابطه او با دانسته ها و مقولات علمی باز می گردد. آنچه دانش آموز در مدرسه می آموزد، فقط بخشی از آموخته های او را تشکیل می دهد. انسان از خردسالی در تماس با محیط مادی، و در ارتباط با اعضای خانواده، دوستان، همکلاسان و نیز از طریق رسانه های جمعی پیوسته در حال تجربه آموختن و یاد گیری است. از طریق مجموعه این آموخته ها است که انسان ها قادر می شوند دنیایی را که در آن زندگی می کنند بشناسند، با دیگران رابطه برقرار کنند و گلیمشان را از آب بکشند. به سخن دیگر، شاگردان امروزی مدرسه در دنیایی از دانسته ها، داده ها، علوم و فن آوری های گوناگون زندگی می کنند که در آن مدرسه انحصار نقل و انتقال دانش را ندارد. به همین جهت یادگیری در مدرسه پوششی است که در ارتباط با دنیای بیرون و درونی فرد شکل می گیرد.

نکته دوم این است که شاگردان درس و دانش را همان گونه که به آنها انتقال داده می شود به خاطر نمی سپارند، بلکه از طریق تکیه بر تجربه ها و آموخته های دیگر فردی و اجتماعی آن را دوباره سازی می کنند و به آنها رنگ و معنای فردی می بخشند. فرد در پویای یادگیری دخالت فعال دارد و آنگونه که بسیاری از برنامه ریزان آموزشی فکر می کنند لوح سفیدی نیست که بتوان بر روی آن هر آنچه باید نوشت.

نکته سوم به روندهای جامعه پذیری در مدرسه یا بیرون مدرسه مرتبط است. الگوی مسلط ۲۰ سال گذشته بر نظارت، اجبار، تهدید و تنبیه بنا شده است. یعنی وزارت آموزش و پرورش نهادهائی مانند امور تربیتی (پرورش) و یا انجمن اسلامی و بسیج دانش آموزی را در مدرسه به وجود می آورد تا بر رفتار و کردار و حتی اندیشه دانش آموزان نظارت داشته باشند و آنها را به موقع تهدید و در صورت لغزش تنبیه کنند. از سوی دیگر، با انتساب ارزش خاص به برخی رفتارها (مانند نماز خواندن، چادر سر کردن، شرکت در تظاهرات) و در نظر

گرفتن پاداش معینی برای آنها (مانند حق ورود به دانشگاه) صفاتی چون دورویی و تظاهر (تقیه) را هنجاری و نهادی می‌کنند آن چنان که کودکان و نوجوانان و ادار می‌شوند برای دستیابی به برخی امتیازها و یا عبور از پاره ای سدها، کارهایی کنند و یا سخنانی برزبان آورند بی آن که اعتقادی به آنها داشته باشند.

اتما، پژوهش‌های جامعه‌شناسی و تربیتی بی‌شمار نشان می‌دهند که مدرسه در تربیت انسان‌ها براساس الگوهای مشخص و واحد و یا تحمیل رفتارهای خاص بسیار ناموفق است و «تولیدات» نظام آموزشی کمتر با هدف‌ها و انتظارات برنامه‌ریزان و سیاست‌گزاران همخوانی دارند. چه، مدرسه کارخانه تولید افراد «اسلامی» و «متعهد» نیست. فرهنگ مدرسه و فرهنگ دانش‌آموز نتیجه مجموعه پیچیده‌ای از کنش‌های متقابل فضاها و واقعیت‌ها، و رفتارهایی است که در ذهن دانش‌آموز با یکدیگر تلاقی می‌کنند و دانش‌آموز با تجربه و نگاه و فرهنگ خاص خود به آنها معنا می‌دهد. درست به همین دلیل است که نظام‌های ایدئولوژیک در همه جای دنیا در استفاده ابزاری از مدرسه برای تولید اعضای مورد نیاز جامعه مطلوب خود ناموفق می‌مانند.

در نمونه ایران مشکل اساسی دیگر اینست که مطالب درسی، الگوهای رفتاری تحمیلی، نظارت دائمی، و استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز، برای القاء و درونی کردن برخی ارزش‌ها و هنجارهای مطلوب سیاسی یا مذهبی، با دنیای ذهنی و روحیات و نیازهای فرهنگ امروزی نوجوانان و فردیت آنها ارتباط چندانی ندارند. قهرمانان اصلی کتاب‌های درسی امروز ایران زبیر، عمار یاسر، بلال حبشی، یعقوب، فرعون، سلمان فارسی، نوح، معاویه، یزید و امثال آن‌ها هستند. اتما، نوجوانان و جوانان ایران از راه موسیقی، تلویزیون، رادیو، سینما، کتاب و شبکه اینترنت با دنیا و فضا و فرهنگ دیگری نیز آشنا و مأنوس شده اند که قهرمانان و الگوهای رفتاری دیگری را به آنان عرضه می‌کند.

این چنین است که بخش بزرگی از جوانان با دنیای مدرسه و فرهنگ خشک و اندوه باری که به آنها تحمیل می‌شود خو نمی‌گیرند و به دنیاهای دیگر پناه می‌برند. خانواده‌ها بویژه در مناطق شهری در این جدائی و کشمکش با فرهنگ رسمی و مدرسه‌ای در کنار فرزندان خود فعالانه حضور دارند و در حدودی از دامنه تأثیر آموزش رسمی کاسته اند.^{۱۴}

چندگانگی محیط‌ها و فرهنگ‌هایی که به انواع گوناگون و گاه متضاد بر رفتار خصوصی و اجتماعی دانش‌آموزان اثر می‌گذارند از سوئی، و اوضاع و احوالی

که نوجوانان و جوانان را ناگزیر می کند خود را با شرایط گاه بسیار متضاد انطباق دهند، از سوی دیگر، به احتمال بسیار بر ذهنیت و ناخودآگاه جمعی آنان اثری منفی و نامطلوب برجای گذاشته است. جوانان امروز در برابر فرهنگ رسمی و دولتی دارای فرهنگ پنهان خود اند. بی دلیل نیست که نوجوان و جوان امروزی ایران در عمل دارای هویتی چند پارچه است، از فرهنگ های مختلف تأثیر پذیرفته و در برزخ آزادی و جبر، فردیت و وابستگی، محرومیت و رهایی، تظاهر و واقعیت درونی زندگی کرده است. این خود بزرگترین لطمه ای است که دخالت گسترده سیاست و مذهب در محیط های آموزشی به نسل آینده ایران وارد کرده است.

پانویست ها:

۱. درباره مدارس میسیونرهای خارجی ن. ک. به: هما ناطق، *کتابنامه فرهنگی فرتکی در ایران*، پاریس، خاوران، ۱۳۷۵.
۲. فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، ۳۵۶.
۳. روح الله خمینی، *صحیفه نور*، جلد نهم، سال ۱۳۷۰.
۴. علی شریعتی در بخشی از کتاب خود به مسئله تعلیم و تربیت در اسلام به ویژه بُعد غیررسمی و بدون قید و بند آن و نیز آزادی و اختیار فرد در روندهای یادگیری می پردازد. دید او بیشتر ناظر بر انتقاد به نظام آموزش نوین در دنیا است و از حد این نقد فراتر نمی رود و نگاه ستایشگرش به تجربه آموزش اسلامی در قرون وسطی به ارائه راهکارهایی برای مدارس جامعه امروز منجر نمی شود. شریعتی، علی، *فلسفه تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران، بعثت، ۱۳۶۰.
۵. مرتضی مطهری بیشتر به ویژگی های تربیتی و اخلاقی در تجربه اسلامی آموزش می پردازد و بینادهای چنین آموزشی را مورد بررسی قرار می دهد. مطهری، مرتضی، *تعلیم و تربیت در اسلام*، تهران انتشارات صدرا، ۱۳۷۷.
۶. احمد صافی، *سازمان و قوانین آموزش و پرورش ایران*، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۳.
۷. رحیم عبادی، معاون پرورش و وزارت آموزش و پرورش، در مصاحبه ۲۱ دی ماه ۱۳۷۸ خود با روزنامه همشهری ضمن اشاره به فعالیت های امنیتی امور تربیتی در مدارس آن ها را مربوط به گذشته می داند و سخن از تغییرات جدی در نحوه عملکرد امور تربیتی مدارس به میان می آورد.
۸. ن. ک. به:

N. Yavari-D'Hellencourt, (1988). "Ethnies et ethnicité dans les manels scolaires iraniens," Colloque "Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan, Paris, CNRS.

۹. محمد جعفر جوادی، «بررسی نظرات اولیای دانش آموزان و معلمان دوره ابتدائی در باره کتاب‌های درسی این دوره»، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۵۴-۵۳، ۱۳۷۷.

۱۰. کلیه جداول و شاخص‌های این بخش با استفاده از آمار خام مرکز آمار ایران منتشر شده در سالنامه آماری سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۶ و نیز نتایج کامل سرشماری‌های ۱۳۴۵، ۱۳۵۵، ۱۳۶۵، ۱۳۷۵ و آمارگیری عمومی سال ۱۳۷۰ تهیه شده است.

۱۱. پیرامون وضعیت نابسامان معلمان از جمله می‌توان به پژوهش باقر پرهام اشاره کرد. باقر پرهام، جوانی جمعیت و مسائل آن: ایران در آستانه سال ۲۰۰۰، پاریس، انجمن پژوهشگران ایران، ۱۳۷۲.
۱۲. ن. ک. به:

G. Mehran, (1997). "A Study of Girls' Lack of Access to Primary Education in the Islamic Republic of Iran," Compare, vol. 27, No. 3.

۱۳. ن. ک. به: مهرناز صمیمی، «نظام جدید آموزش متوسطه: پیشرفت یا تهاق»، فرهنگ توسعه، شماره ۳۰-۲۹، ۱۳۷۶.

۱۴. ن. ک. به:

- A. Kian-Thiebaut, (1988). "L'individu dans le monde," in CEMOTI, No. 26.

دیگر منابع:

- روبرت راگر، «جهت‌گیری‌های نظام آموزشی ایران پس از انقلاب»، ترجمه طاهر طباطبائی، ایران فردا، شماره ۱۴-۱۳، ۱۳۷۰.

- جعفر سجادی، «تحول وضع سواد در ایران و برآورد تحوات آن تا سال ۱۳۷۷»، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۴، زمستان ۱۳۶۸.

- محمدرضا طالبان، «خانواده، دانشگاه و جامعه‌پذیری مذهبی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۳، ۱۳۷۸.

- محمود طالقانی، نحوه‌ی معزومی زن در کتب درسی دوره ابتدائی قبل و بعد از انقلاب، تهران، ۱۳۷۲.

- هادی عزیززاده، «کارآئی درونی نظام آموزش متوسطه نظری به تفکیک استان، جنسیت»، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۳۳، ۱۳۷۲.

- احمد قهری، تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید ثانی و امام خمینی، قزوین، انتشارات طه، ۱۳۶۶.

- مرتضی منادی، «فرهنگ پنهان جوانان» ایران فردا، مهرماه ۱۳۷۷.

- Khosrokhavar, F. (1993) *L'Utopie sacrifiée: Sociologie de la revolution iranienne*, Paris, PFNSP.
- Javanroh, F. (1998). "L'endoctrinement religieux: Analyse des manuels scolaires du cursus primaire en Iran," *Memoire du Diplome de L'EHESS*.
- (1997). "A Study of Girls' Lack of Access to Primary Education in the Islamic Republic of Iran," *Education Comparee*, vol. 27, No. 3.
- Mehran, G. (1992). "Social Implantation of Literacy in Iran," *Comparative Education Review*, Vol. 36, No. 2.
- _____. (1991). "The Creation of the New Muslim Woman: Female Education in the Islamic Republic of Iran," *Convergence*, XXIV.
- Menasherî, D. (1992). *Education and the Making of Modern Iran*. Ithaca and London, Cornell University Press.
- Monadi, M. (1997). Attitudes des parents iraniens face a l'école. Thèse de 3eme cycle. Université Paris VIII.
- Nahid, S. (1993-1994). "L'analyse comparative des manuels scolaires français et Iraniens du cycle primaire," *Education comparée*, No. 33-34.
- Paivandi, S. (1998). "L'individu dans les manuels scolaires en Iran," *CEMOT*, No. 26.
- _____. (1995a). "Existe-t-il un modele islamique de l'education? Le cas de l'Iran," Colloque international de L'AFEC a Sevres, "Modeles, transferts et échanges d'experiences en education".
- _____. (1995b). "L'analyse demographique de l'alphabetisme en Iran," *Population*, No. 4-5.
- Shorish, M. (1988). "The Islamic Revolution and Education in Iran," *Comparative Education Review*, (Vol.32), pp. 58-75.

ماهنامه



از انتشارات بنیاد فرهنگی پر

هیأت تحریریه:

علی سجادی، حسین مشاری، بیژن نامور

نقد و بررسی کتاب، زیر نظر: کوروش همایون پور

شعر، زیر نظر: رؤیا حکاکیان

اخبار فرهنگی، زیر نظر: کتابون

ماهنامه پر از آغاز سال ۱۹۸۵ تا کنون

هر ماه، بدون وقفه و بهنگام منتشر شده است

«انتشار پر تلاشی است بخاطر: ایجاد فضایی مناسب برای طرح، بحث و روشن کردن مفاهیم استقلال، آزادی، و عدالت اجتماعی (مفاهیمی که کج اندیشی درباره آنها باعث این همه کشمکشهای سیاسی و مرامی و قومی شده است) و کوشش برای تبدیل این مفاهیم به باورهای استوار فرهنگی.»

Par Monthly Journal

P.O.Box 703

Falls Church, Virginia 22040

Tel.: 703/533-1727

بهای اشتراک:

ایالات متحده: یکساله ۲۵ دلار امریکایی

خارج از ایالات متحده: یکساله ۳۲ دلار امریکایی

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

- ۵۸۳ **پیشگفتار:**
مقاله ها:
- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
- ۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
- ۶۴۵ فریدون خواند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
- ۶۵۹ پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
- ۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
- ۷۰۱ شیرین هاتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
- ۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
- ۷۶۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهای محلی در ایران
- ۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی
- ۸۱۳ **گذری و نظری:**
شاهرخ مسکوب یادداشت های روزانه
- ۸۳۱ **یاد نادر نادریوز:**
بدلله رویانی مرگ ساده
- ۸۳۹ محمود خوشنام «واژه ها را مژده آزادگی می داد»
- ۸۴۹ روح‌الله خمینی **گزیده:**
عبدالله نوری در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
- ۸۶۰ مهرانگیز کار «مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
شوکران اصلاح
- ۸۶۹ باقر پرهام **نقد و بررسی کتاب:**
فرهنگ مهر «سحر» و «قمار در محراب»
- ۸۸۲ علی قیصری مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
- ۸۸۷ روزبهان بقلی در عوالم خیال
خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

مسئله شوراهای محلی در ایران

مقدمه

پیدایش اندیشهٔ اداره شورائی واحدهای تقسیمات کشوری مانند همه انواع دیگر اندیشه های مربوط به فکر دموکراسی و حقوق اساسی مردم محصول آشنائی ایرانیان با تمدن مدرن و دست آورده های فکری و مادی آن است. پیش از آن اگر گرایش در میان مردم به در دست گرفتن اداره امور عمومی خود در روستاها، شهرها و محلات وجود داشت فرصت گذار به ساحت اندیشه و بیان پیدا نمی کرد. اگر حرکتی در این سویه انجام می گرفت به صورت خودجوش و عاری از سنجش امکانات برای تحقق مطلوب بود. قدرت حکومتی اگر هم تقسیم می شد بین حکومت مرکزی و والیان و حکام ایالات و ولایات و یا اربابان، خانها و صاحبان سیورغال و اقطاع و تیول بود. کمبود وسایل اعمال قدرت حکومت مرکزی بر ایالات و ولایات به طور مؤثر و مداوم به والیان و حاکمان این امکان را می داد که در حوزه حاکمیت خود سر به خود مختاری بگذارند و به قدر قدرت شخصی و محلی خود و به نسبت ضعف حکومت مرکزی در توسعه استقلال خود در مقابل آن حکومت بکوشند. کشمکش بر سر تقسیم قدرت بین خداوندگان حکومت مرکزی و ایالتی از جمله وقایع روزمره در تاریخ ایران بود. در این کشمکش به مردم چیزی نمی رسید، جز کشیدن بار و خرج آن بر دوش و یا سینه زدن زیر علم این و آن.

* پژوهشگر بخش شرق شناسی دانشگاه های آزاد و هومبولت برلن. آخرین اثر مؤلف:

گرچه در تاریخ فرهنگ سیاسی ایرانیان خبری از اندیشه اداره شورائی امور محلی نبود ولی آمادگی برای پذیرش این اندیشه وجود داشت. ریشه این آمادگی را هم در نیاز و گرایش سرکوفته مردم به خود مختاری می توان دانست و هم در سرمشقی که کوشش استقلال طلبانه والیان و حاکمان در مقابل حکومت مرکزی فراروی آنان می گذاشت. همین آمادگی بود که مردم را به محض آشنائی با این اندیشه به استقبال آن کشاند. درآستانه انقلاب مشروطیت این آشنائی حاصل شد، رشد کرد و خود به جنبشی انجامید که تأثیرش را در قانون اساسی مشروطیت ایران می بینیم. پیش از ورود به این مبحث بررسی نکاتی چند درباره تأثیر مدرنیته بر چگونگی شکل گیری مسئله شوراها ضروری به نظر می رسد.

آشنائی ایرانیان با دنیای مدرن و با اندیشه ها و شکل های حکومتی آن هم موجب توجه آنها به چگونگی اداره خود مختارانه امور ایالات و ولایات شد، و هم مشکلاتی بر سر راه تحقق این اندیشه در ایران به وجود آورد. مشکل اول این بود که با ورود وسایل ارتباطاتی جدید امکانات حکومت مرکزی برای دسترسی به شهرها و روستاها و اعمال قدرت حکومتی بر مردم این اماکن نیز افزایش یافت. به طور عام می توان همه آن پدیده های زیر ساختاری، اقتصادی و اداری مدرنی را که سبب تقویت قدرت حکومت مرکزی و توسعه دامنه نفوذ آن بر سرتاسر کشور شد، مورد مطالعه قرار داد و میزان تأثیر آنها را بر ممانعت از تشکیل و کارایی شوراها محلی سنجید. تقویت بنیه اقتصادی حکومت از طریق دست یابی به منابع جدید درآمد، که از جمله به گسترش استقلال آن نسبت به جامعه انجامید یکی از این پدیده های مدرن است. پدیده دیگر واگذاشتن کار مقابله با عقب ماندگی اجتماعی و تنظیم و اجرای سیاست ها و برنامه های توسعه اقتصادی و غیره به دولت است. در همه این موارد فرض بر خودکامگی حکومت مرکزی است، و براین که روش حکومت و رابطه آن با مردم از اندیشه های دموکراتیک بهره ای نگرفته و همچنان سنتی باقی مانده است. طبیعتاً اگر جز این می شد، و حکومت نیز در مسیر دموکراسی تن به تحول می داد، همه این پدیده ها می توانستند مفید به کار اداره شورائی واحدهای تقسیمات کشوری شوند و به تحقق این اندیشه تازه شناخته شده یاری رسانند.

اینها از زمره پدیده های مادی مدرنی بودند که کار تحقق شوراها را دشوار می ساختند. جز این ها می توان به تعدادی از ایدئولوژی های مدرن، یعنی برگرفته از تمدن جدید یا برخاسته برای مقابله با آن. نیز اشاره کرد که هریک به نوعی براین خواست و جنبشی که به دنبال آن در ایران پیدا شد اثری

بازدارنده داشت. در این زمینه از ناسیونالیسم، مدرنیسم (ترقی طلبی اقتدارمدار)، کمونیسم، آنتی امپریالیسم و بنیادگرائی اسلامی می‌توان سخن گفت. ناسیونالیسم، آنجا که به بی توجهی به چند پارگی قومی ملت ایران می‌گرایید، مدرنیسم با تمرکز بر تقویت حکومت مرکزی و تأکید یک جانبه بر ترقی اقتصادی و بر نمایش پیشرفت، کمونیسم با قربانی کردن امکانات تحقق دموکراسی در ایران به خاطر یک دموکراسی تخیلی، آنتی امپریالیسم با تعلیق مبارزه برای دموکراسی به مراحل بعدی و منحرف کردن ذهن‌ها از توجه به عوامل داخلی و سرانجام بنیادگرائی اسلامی با نفی صلاحیت و اراده مردم در اداره امور خود و با تأکیدش بر نیاز آنها به قیم و رهبر و مرجع تقلید. اینها پاره‌ای از اثرات منفی این ایدئولوژی‌ها بر روند دموکراتیک شدن حکومت در ایران به طور کلی و تشکیل شوراهای محلی به طور خاص بودند. می‌توان پاره‌های دیگری را هم پیدا کرد و بر آنها افزود.

اما همان طور که دیدیم تأثیر مدرنیته بر امر شوراهای محلی با آشنائی ایرانیان با این اندیشه و نهاد شروع شد. نفوذ تمدن جدید در حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زندگی ایرانیان اثرات مثبت دیگری نیز بر تهیه مقدمات تحقق این اندیشه در ایران داشته است. آشنایی با اندیشه و نهادهای گوناگون اجتماعی، به آن نحو که در جوامع اصلی مدرن پدید آمده و تکوین یافته بود، برای تحقق آن در ایران کفایت نمی‌کرد. این آشنایی تنها می‌توانست موجب شروع حرکتی شود که موفقیتش منوط به فراهم آمدن مقدمات دیگری در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی ایرانیان بود. از جمله این مقدمات توسعه وسائل ارتباط اقتصادی و سیاسی بین ساکنان ایالات و ولایات، بین روستاها و شهرها و بین قوم‌ها و عشایر بود که می‌توانست به ایجاد بازارهای داخلی، پیدایش احساس همبستگی ملی و سرانجام تشکیل ملت منجر شود. از جمله مقدمات دیگر به دست آوردن و انباشتن تجربه در زیستن به شیوه مدرن بود، تجربه در چگونگی مدرن ساختن حوزه‌های مختلف زندگی، در سیاست‌ها، برنامه‌ها و هدف‌های آن، از جمله در نقش عامه مردم در طرح و اجراء و هدایت و نظارت بر این تجربه‌ها. این تجربه‌ها و آزمایش‌ها هنوز ادامه دارند. تا آن هنگام که مقدمات به حد کافی برسند و تجربه‌ها راه را بر رفع موانع در راه تحقق شناخته‌ها و پسندیده‌ها بگشایند، راهی دراز در پیش است.

اینها برخی از ملاحظات است که بایستی در یک بررسی تفصیلی و همه جانبه مسئله شوراها در ایران منظور شوند. در این مقاله بیش از این نمی‌توان در

آنها تأمل کرد. اما با همین مقدمه فشرده می توان وارد بررسی تاریخی این مسئله، در دو بخش پیش و پس از انقلاب ۱۳۵۷، شد.

شوراهای محلی پیش از انقلاب ۱۳۵۷

(۱) در انقلاب مشروطیت

در دوران این انقلاب ایرانیان با نظام های قانونی و دموکراتیک در اروپا و با اندیشه های بنیادین این جوامع آشنا شدند. این آشنائی، که از طریق مشاهدات حضوری در سفرها، مطالعه منابع کتبی این اندیشه ها به زبان های اصلی اروپایی یا ترجمه آنها و یا از راه شنیدن حاصل شد ابتدایی و در نتیجه سطحی بود. کوشش ها برای انطباق اندیشه ها و نظام های اروپایی با شرایط ایران- که آشنائی به آن هم تنها ناشی از تجربه و تأمل شخصی بود و نه پژوهش روشمند علمی- کم و بیش در همین سطح قرار داشت. از نیازها و گرایش ها و پسند ها که بگذریم- که تازه از خود آنها هم تصورات واضحی در ذهن کسی وجود نداشت سایر شرایط برای این انطباق فراهم نبود. نه هنوز «ملتی» وجود داشت که بستر یک نظام دموکراتیک عمومی و ترتیب شورائی اداره ایالات و ولایات باشد و نه در ذهن رعایای «مالک محروسه» احساس تعلق به جامعه ای که پهنایش همه این ممالک را در بر بگیرد. خوی استبدادی نه فقط حاکم برمنش دولتیان، بود بلکه حتی رفتار غالب آشناشدگان با دموکراسی را نیز تعیین می کرد. قدرت های بزرگ نیز با موفقیت این اولین آزمایش دموکراسی در ایران موافق نبودند و اگر یکی از آنها، بریتانیا، موقتاً روی خوشی نشان داد برای تحصیل سهمی بیشتر از روسیه در تقسیم استعماری ایران بود. به نظر می رسد مهم ترین عامل مساعد برای استقرار دموکراسی که بنا بود مشروطیت، شکل ایرانی شده آن باشد، ضعف حکومت بود، که از آن نیز تنها مشروطه طلبان استفاده نمی کردند، بلکه نیروهای گریز از مرکز غیر دموکراتیک هم این ضعف را برای سرکشی های معمول خود مفتنم می شمردند. همه اینها در تعیین فرجام ناخوش آزمایش اول دموکراسی در ایران و در نتیجه در شکست اولین تجربه نظام اداره شورائی واحدهای تقسیم کشوری مؤثر بودند.

شاید اولین پیشنهاد برای اداره شورایی ایالات، به نحوی که معتمدان مردم را نیز در آن شرکتی باشد، از آن میرزا ملکم خان باشد، در نتیجه محیی یا دفتر

تنظیمات. در آنجا او سخن از لزوم تشکیل "مجالس اداره" در هر ولایت دارد که جز والی، حاکم عدلیه و کلانتر «دوازده نفر از معقولین اهل ولایت» نیز بایست عضو آن می بودند. اختیارات این مجالس متعدد بود. از جمله تقسیم مالیات، تدارک آذوقه ولایت و «وضع قواعد ملکی»^۱ ملکم خان اجرای دفتر تنظیمات را که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری تألیف کرده بود به ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد و کارش به جائی نرسید. اصلاحات دیگری که در این دوره تا انقلاب مشروطیت انجام شد پایدار نماند، چه استبداد به آنها تن در نمی داد. اما در این میان آشنائی ایرانیان با اندیشه دموکراسی و ثمرات آن در اروپا بیشتر شده و اشتیاقشان برای تحقق این الگوی حکومت در ایران- از جمله به اداره خودمختارانه واحدهای تقسیم کشوری توسط انجمن های ایالتی و ولایتی^۲ - فزونی یافته بود. می توان تصور کرد که بانیان فرقه اجتماعیون عامیون، جمعیت مجاهدین و مرکز غیبی تبریز که در رهبری مبارزات انجمن ایالتی آذربایجان سهم مؤثری داشتند، در معرفی این اندیشه به مشروطه طلبان آن خطه نقش اول را به عهده داشته باشند.^۳ آنها بودند که انجمن آذربایجان (تبریز) را به جانب طرح خواست های رادیکال از مجلس اول از جمله خواست تدوین و تصویب متمم قانون اساسی و گنجاندن اصول مربوط به انجمن های ایالتی و ولایتی در آن قانون- سوق می دادند، و آنها بودند که در تشکیل این انجمن، که احتمالاً اولین انجمن اداری محلی در ایران بود شرکت فعال داشتند.

پیش از همه انجمن تبریز (یا انجمن ایالتی آذربایجان) که تحت تأثیر نیروهای چپ قرار داشت، فعال بود. کارکردهای این انجمن هم سیاسی و هم اداری بود. کارکرد سیاسی در محور دفاع از نظام نوخاسته مشروطیت در برابر دشمنان قوی پنجه آن دور می زد، کاری که در رهبری مبارزه مسلحانه با کودتای تیرماه ۱۲۸۷ محمدعلی شاه و ایادی محلی او به اوج خود رسید. در این مدت به قول احمد کسروی انجمن تبریز جانشینی مجلس را به عهده گرفته بود.^۴ دیگر فشار بر مجلس بود، فشاری که برای مقابله با عناصر محافظه کار در بیرون و درون مجلس به منظور تصویب لوایح مترقی از جمله متمم قانون اساسی وارد می شد. علاوه بر این انجمن تبریز در ایجاد انجمن ها در دیگر ایالات و شهرها فعال بود و آنها را رهبری می کرد. این انجمن به برخی کارهای دیپلماتیک نیز دست می زد، از آن جمله با قفقاز و برخی نمایندگان دولت های خارجی در تماس بود.^۵

انجمن تبریز در زمینه های اقتصادی، مالی، قضائی، و امنیتی نیز که برای اداره هر شهر و ایالت لازم می آیند فعالیت داشت و از جمله دست به مصادره املاک اربابان نیز می زد.^۶ دیگر انجمن ها در حد آگاهی، قدرت و ترکیب اعضایشان،

به انجمن تبریز تأسی می کردند. به نوشته آن لمتون، انجمن های محلی سعی داشتند اختیارات خود را در برابر حکومت مرکزی حتی المقدور بگسترانند؛^{۱۱} کاری که در شرایط انقلابی آن روز، حتی در حد افراط، مشکل نبود.^{۱۲}

تعیین دقیق تعداد انجمن های محلی برای نویسنده مقدور نیست. در تلگرافی که مجلس اول در ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵ به انجمن ها فرستاده بود نام انجمن های تبریز، رشت، انزلی، قزوین، مشهد، شیراز، اصفهان، کرمانشاهان و «سایر ولایات آذربایجان» آمده است.^{۱۳} جز اینها، درهمدان، بوشهر، سیستان^{۱۴} و شاید چند شهر و استان دیگر هم انجمن های ولایتی تشکیل شدند. در شماره ۴۱ (۲۵ ذیحجه الحرام) نشریه انجمن، ارگان انجمن تبریز، می خوانیم که «اهالی دهات و قصبه جات نیز به خیال افتاده اند» که به تأسیس انجمن بپردازند.^{۱۵} بنا بر تصمیم مجلس، انجمن های آذربایجان، فارس، کرمان و خراسان را ایالتی و بقیه را ولایتی می خواندند.^{۱۶} اعضاء انجمن ها را متعلقان به لایه های مختلف جمعیت شهری، به خصوص به صنف پیشه وران و کاسبان تشکیل می دادند. در میان آنها ملایان و گاه اربابان و خان ها نیز دیده می شدند. این ترکیب در مراحل مختلف جنبش و به تبعیت از میزان فشار استبدادیان تغییر می کرد. از نظر گرایش های سیاسی و تعلقات دینی نیز ترکیب اعضاء متنوع و متغیر بود. در انجمن رشت ارمنی و مجتهد درکنار هم می نشستند و کار انجمن را به پیش می بردند.^{۱۷}

یکی از خواست های انجمن های محلی، به ویژه انجمن تبریز، پذیرش انجمن ها و اصل اداره شورائی امور ایالات و ولایات توسط آنها بود. همانگونه که اشاره شد، با فشاری که انجمن ها برای قبولاندن این خواست به مجلس آوردند چهار ماده متمم قانون اساسی به این امر اختصاص یافت:

اصل بیست و نهم: «منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه می شود»؛

اصل نودم: «در تمام ممالک محروسه انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می شود و قوانین اساسیه آن انجمن ها از این قرار است»؛
اصل نود و یکم: «اعضای انجمن های ایالتی و ولایتی بلا واسطه از طرف اهالی انتخاب می شوند مطابق نظامنامه انجمن های ایالتی و ولایتی»؛

اصل نود و دوم: «انجمن های ایالتی و ولایتی اختیار تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند با رعایت حدود قوانین مقرر»؛

اصل نود و سوم: «صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمن های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می شود.»^{۱۸}

این اصول، با همه اختصار و ابهامشان، به وجود انجمن ها رسمیت می بخشیدند. قدم بعدی مجلس تصویب قانون هائی بود که به قصد تعیین تشکیلات و اختیارات انجمن ها تدوین می شدند. از جمله قانون تشکیل ایالات ولایات و دستور العمل حکام مصوب ۲۷ آذر ۱۲۸۶. اما این قوانین را اثر واقعی چندانی نبود و به هر حال پیش از آن که بتوانند موثر واقع شوند محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و به تعطیل انداخت. در غیاب مجلس نیروی انجمن هائی که مقاومت کردند صرف این کار شد. پیروزی مشروطه طلبان هنوز حاصل نشده بود که قوای روسیه تزاری آذربایجان را اشغال کردند. یکی از اولین اقدامات نیروی های اشغالگر روسی در تبریز برچیدن تشکیلات انجمن بود. با وجود این که دو ماه پس از اشغال تبریز، در اواخر تیرماه ۱۲۸۸، تهران دوباره به دست مشروطه طلبان افتاد و چند هفته پس از این تاریخ مجلس دوم نیز تشکیل شد، ولی ادامه حضور قوای روس در شمال ایران و سلطه انگلیس در جنوب و حمایتی که این دو از مخالفان مشروطیت و مشروطه طلبان محافظه کار می کردند دیگر مجالی برای تجدید حیات انجمن های محلی باقی نگذاشت. در مجلس دوم نیز کوشش هایی برای تعیین حدود اختیارات انجمن ها به عمل آمد، ولی پیش از آن که نتیجه ای از آنها حاصل شود کودتای دوم کار این مجلس را نیز در دیماه ۱۹۹۰ به تعطیل کشاند.

تعطیل انجمن ها کارشان را از حوزه واقعیت به درون برنامه سازمان های سیاسی انداخت که بر لزوم تشکیل مجدد آنها تأکید می ورزیدند و قول تحققش را به شرط پیروزی خود می دادند. از این جمله بود «مرامنامه اجتماعيون اعتداليون» که «ترتیب انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی و غیره» را بشارت می داد^{۱۹} و نیز «دستور اساسی جمعیت ترقی خواهان» که در آن تأسیس انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی مطابق نظامات مقررره پیش بینی شده بود.^{۲۰} «مرامنامه اجتماعيون اتحادیون ایران» یا «سوسیالیست اونیفه» نیز تأکید می کرد که در ضمن «مرکزیت دادن حکومت جامعه در مرکز مملکت» به «تشکیل منطقه های مستقله ولایتی در ولایات در تحت نظارت انجمن های شورای ولایتی و شوراهای بلدی هر محل» خواهد پرداخت.^{۲۱} در مرامنامه «جمعیت اجتماعيون» که به قلم حیدرخان عمو اوغلی تدوین و در جدی ۱۳۰۱ در تهران منتشر شده بود، نیز نظیر این عبارات آمده است. در این جا هم صحبت از «انجمن های شوروی» می شود.^{۲۲} «خلاصه

پروگرام جمهوری ممالک متحده ایران» «به تاریخ عاشورای ۱۳۲۷» مفصل تر از دیگر اسناد به موضوع پرداخته و پس از تاکید بر توانائی انجمن‌های ایالتی برای اداره کار ایالات، فواید سپردن اداره «مملکت فارس یا طبرستان یا کرمان به خود آن مملکت، یعنی به اهالی یا وکالتاً به انجمن ایالتی» را تشریح کرده است. به اعتقاد نویسندگان این برنامه تنها کارهای «عامه مشترکه بین الممالک و امور خارجه و مالیه اشتراکیه و غیرها» می بایست در اختیار حکومت مرکزی قرار گیرد.^{۲۴} از این نوع قول‌ها و بشارت‌ها را در برنامه و بیانیه‌های برخی از سازمان‌های سیاسی بعد از جنگ جهانی اول نیز می توان دید. از جمله فرقه سوسیالیست در سال ۱۳۱۹ خواهان «تقسیم اداری مملکت متحده ایران به نواحی»، «تشکیل مجلس شورای نواحی» و «مختاریت اداری هر ناحیه و حق وضع قوانین خصوصی و انتخاب مأمورین قضائی و اداری» شد.^{۲۵} حزب کمونیست نیز یک سره طرفدار نظام شورائی شده و در برتری آن به نظام پارلمانی بورژوائی قلم می‌زد.^{۲۶} شایسته توجه ویژه برنامه حزب ستاره بختیاری است که در سال ۱۳۰۰ خواهان تشکیل انجمن شورائی برای ایلات کوچنده و «خودمختاری هر یک از ایلات به طور مجزا» شد و برای توجیه این خواسته به تفاوت‌های فرهنگی و قومی مردم ایران اشاره می‌کرد.^{۲۷}

با این همه، تجربه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در دوره مجلس اول، تندروی‌های برخی از آنها، به اضافه هرج و مرجی که در این دوره قدرت‌های سنتی محلی، ایلات، اربابان، روحانیان و حاکمان ایالات ایجاد کرده بودند سبب ترس برخی از سیاست‌پیشه‌گان و سازمان‌های سیاسی شده بود. در نتیجه، پنج سال پس از صدور فرمان مشروطیت، در «مرامنامه فرقه سیاسی دموکرات ایران» نشانی از انجمن‌های محلی به چشم نمی‌خورد. براساس این مرامنامه «قدرت عالییه دولت . . . در دست مجلس شورای ملی جمع می‌شود» و وضع قوانین تنها با این نهاد است.^{۲۸} سلیمان میرزا اسکندری در بیان نامه پارلمانی این فرقه، نیاز به «مرکزیت» را، که به اعتقاد او باید دموکراتیک و پارلمانی باشد، چنین توضیح می‌دهد:

امروز اگر ایران در حالت بحران خطر آمیز است و دارد دست و پا می‌زند همانا از عدم مرکزیت است . . . تا حال ایالات این مملکت خود را چنانچه لازم است معنا و ماداً مربوط به مرکزیت نمی‌دانستند. از این رو اولین وظیفه هر فرقه مملکت دولتی تشکیل یک قوه مرکزی است که کلیه قوای ملتی را در دست خود داشته باشد. و این نیز به غیر از مرکزیت اداره ممکن نیست.^{۲۹}

وقایعی که پس از تاریخ نگارش این جملات، یعنی اردیبهشت ۱۲۸۸ در ایران اتفاق افتاد آن چنان نبود که موجب کاهش این گونه ترس ها شود. عوامل بحران را به هرج و مرج دامن می زدند و کشور را به جنگ بیرونی و درونی، فقر روز افزون و توقف اصلاحات می کشیدند. در واقع، در سال های بعد از جنگ اول جهانی کار به جایی کشیده بود که به قول ملک الشعرا بهار:

کمال مطلوب همه پیدا شدن دولت فعال و با دوامی بود که با صلاحیت و پاکدانی و جرأت بیاید و شروع به اصلاحات کند و نظم و نسقی به کارها بدهد و از هرج و مرج جلوگیری کند. این فکر ده سال بود در مغزها جای کرده بود و آمدن یک نفر مرد فعال و گرفتن اختیارات در دست و کارکردن ورد زبان ها و سرمقاله جراید بود.^{۲۰}

این فرد فعال که می توانست باشد؟ بهار جواب می دهد. «به راستی در آن اوقات تنها امیدواری که بود به وجود سردار سپه بود.»^{۲۱} یعنی به رضاخان. سردار سپه نخست وزیر و سپس شاه شد و به هرج و مرج پایان داد ولی به جایش نظامی اقتدارگرا نشانند. او گرچه نیروهای گریز از مرکز و هرج و مرج خیز خان ها و اربابان را سرکوب کرد و در زمینه های اقتصادی و اجتماعی منشاء اصلاحات قابل ملاحظه ای در کشور شد اما جوانه های نازک دموکراسی را نیز از بین برد.^{۲۲}

از شهریور ۲۰ تا انقلاب ۵۷

سقوط رضا شاه مقدمه چنان وضعیتی نشد که حل مسئله دموکراسی در ایران را نوید دهد. او در زیر پرچم یک ناسیونالیسم دولتی و به نام یک تجدد خواهی آمرانه تنها موفق به سرکوب ظاهری گرایش های مرکزگرایز و هرج و مرج خیز شده بود. اگر بتوان آن وضعیت سیاسی ای را که پس از فروپاشی نظام رضاشاهی در ایران به وجود آمد دموکراسی خواند، این دموکراسی از آغاز به آن چنان بحرانی مبتلا بود که مجالی برای دوام و رشد نمی یافت. نمایندگان استعمارگر دنیای مدرن نیز به این بحران دامن می زدند و به دنبال استقرار دموکراسی در ایران نبودند. یکی در پی یافتن جای پای در کشور بود و دیگری در پی بازیابی نفوذ گذشته و گسترش آن، حتی، و ترجیحاً به قیمت زوال دموکراسی نوخاسته. در چنین اوضاع و احوالی طبیعی بود که جنبش های خودمختاری طلبانه هم رنگ هرج و مرج به خود گیرند و وسیله سیطره جوئی

قدرت های داخلی و خارجی بشوند.

خودمختاری طلبی بیش از هر جا در آذربایجان بروز کرد، جایی که در اشغال نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی بود. این نیرو هم به پیدایش این جنبش میدان داد و هم در پی آن بود که از وجود آن به مثابه ابزاری برای بازگشتن به صحنه سیاست در ایران استفاده کند. از این رو، نه تنها به پشتیبانی سیاسی، اقتصادی، نظامی و تبلیغاتی از این جنبش پرداخت بلکه حزب پیرو خود در ایران، یعنی حزب توده را، هم به حمایت از آن وادار ساخت. فرقه دموکرات که رهبری این جنبش را در دست داشت ابتدا خواستار خود مختاری با تکیه بر قانون اساسی مشروطیت و قانون های انجمن های ایالتی و ولایتی بود. ولی دیری نپایید که گرفتار وسوسه مرکزگریزی خود محورانه از سویی و اغوای اهداف استعماری نهفته در پرده سوسیالیسم، از سوی دیگر شد. آن گاه انجمن ایالتی را به "مجلس ملی" تبدیل کرد و در آذربایجان به تأسیس یک "دولت ملی" پرداخت. این اقدامات با شعارها و گفتارهایی در باره آمادگی آذربایجان برای جدائی از ایران همراه بود.^{۳۳} تهدید به جدایی حتی نگرانی و بیم نیروهایی را برانگیخت که نسبت به خواست های های نخستین جنبش نظری مساعد داشتند.

هنگامی که دولت شوروی وعده های دلخواهش را از قوام السلطنه گرفت و موقعیت خود در سطح جهانی را دوباره ارزیابی کرد آذربایجان را ترک گفت و زیر پای فرقه دموکرات را خالی کرد.^{۳۴} حزب دموکرات کردستان هم همان راه افراط را پیمود و در همان شرایط فرقه دموکرات آذربایجان و با همان نحوه حمایت از جانب شوروی در ۲۴ آذر ۱۳۲۴ «جمهوری مهاباد» را تأسیس کرد و تحت همان شرایط نیز بد فرجام شد.^{۳۵} در جنوب هم عشایر قشقایی و بختیاری جنبیدند و خواستار خودمختاری شدند.^{۳۶} برخی از نویسندگان منشاء این جنبش را تنها در تحریکات دولت استعماری انگلیس جستجو می کنند.^{۳۷} اما در این مورد از این واقعیت نیز نباید گذشت که خودمختاری طلبی در میان عشایر دست کم به همان اندازه می توانست طبیعی باشد که در میان شهرنشینان. در واقع، این گرایش نزد عشایر کوچنده قوت بیشتری داشته و یکی از عوامل اصلی مرکزگریزی هرج و مرج آلود در ایران بوده است.

تشکیل انجمن های محلی تنها مورد توجه سازمان های سیاسی چپ نبود. برخی از سازمان های سیاسی راست گرا نیز ضرورت تشکیل چنین انجمن هایی را تأیید می کردند. از آن جمله حزب دموکرات قوام السلطنه بود که در مرامنامه خود نه تنها صحبت از تجدیدنظر در قانون انتخابات عمومی و بلدی و انجمن های

ایالتی به منظور تطبیق آنها با موازین دموکراتیک می کرد، بلکه از تشکیل شوراهای دهاقین در هر قریه و تعیین کدخدا به وسیله انتخاب از طرف شوراهای نیز سخن می گفت.^{۳۸} نمونه دیگر حزب عدالت است که جمال امامی و علی دشتی در زمرة پایه گذاران آن بودند. در مرامنامه این حزب آمده است: «اولین مرام ما مهیا ساختن مردم است برای حکومت کردن بر خود. یکی از ضروریات تأمین این هدف وجود انجمن های بلدی برای نظارت در امور شهرهاست.»^{۳۹} سید ضیاء، رهبر حزب اراده ملی نیز از تشکیل چنین انجمن هایی پشتیبانی می کرد. در مرامنامه حزب او سخن از اجرای قانون بلدی، اصلاح برخی از مواد آن در جهت استقلال شهرستان ها در امور شهرداری و خاتمه دادن به مداخلات دولت در امر آنها می رفت.^{۴۰} غایت سیاسی این حزب از اصلاح و احرای این قانون ایجاد «مالک متحده ایران» به جای «مالک محروسه ایران» بود.^{۴۱} گرچه مرامنامه حزب ایران که کریم سنجابی، الپیار صالح و احمد زیرک زاده از جمله رهبران آن بودند عنایتی به مسئله انجمن ها نمی کرد،^{۴۲} ولی این حزب نسبت به این مسئله بیگانه نبود. آن چه نمی پسندید طرح خودمختاری به آن صورتی بود که برخی از رهبران فرقه دموکرات آذربایجان دنبال می کردند. این حزب با حل این مسئله بر مبنی توافق بین دولت قوام و فرقه دموکرات موافقت داشت، در صورتی که شامل بر همه استان ها و شهرستان ها بشود، نه تنها بر آذربایجان. برای تأمین این شرط بود که حزب ایران، به قول زیرک زاده، حاضر به شرکت در کابینه ائتلافی قوام همراه با برخی از رهبران حزب توده شد.^{۴۳}

مصدق نیز نه تنها از اجرای قانون انجمن های ایالتی و ولایتی دفاع می کرد بلکه با استقرار یک نظام فدرالی در ایران نیز موافق بود. ولی او انجام این کار را منوط به توافق مردم در یک فرماندم عمومی و تغییر قانون اساسی می دانست. «ممکن است که ما فرماندم کنیم. اگر ملت رأی داد مملکت ایران مثل دول متحده آمریکای شمالی و سویس دولت فدرالی شود، ولی هیچ نمی توان گفت که در یک مملکت یک قسمتش فدرال باشد و یک قسمتی دیگرش دولت مرکزی.»^{۴۴} در این مورد، آن چه با مخالفت سخت مصدق رو به رو می شد دخالت قدرت های خارجی در این امر بود. از این رو او نارضایتی خود را به طرح کمیسیون سه جانبه متشکل از نمایندگان دولت های آمریکا، شوروی و بریتانیا ابراز کرد، طرحی که دو دولت غربی برای حل مسئله آذربایجان و انجمن های ایالتی و ولایتی تهیه کرده بودند و دولت حکیمی با آن روی موافق نشان داده بود.^{۴۵} اشتغال دولت مصدق با مسئله ملی کردن صنعت نفت مانع از توجه کافی آن

دولت به اصلاحات در زمینه های مختلف و اتخاذ یک سیاست جامع و فعال در این موارد می شد. البته اهداف و برنامه های مصدق برای حل مسئله نفت در شدت این اشتغال مؤثر بود. برخوردهای نسنجیده و عاطفی در تنظیم انتظارات، شمارها و سیاست های نفتی و انتظارات غیرواقع بینانه از ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی از شاخص های بارز این اهداف و برنامه ها بود.

آنچه دولت مصدق در زمینه انجمن های ایالتی و ولایتی، با استفاده از اختیارات قانون گذاری مأخوذ از مجلس انجام داد، به خاطر سقوط این دولت به فرجام نرسید. این اقدامات عبارت بودند از تصویب لایحه قانونی اداره امر شهرها و روستاها به وسیله انجمن های محلی در آبان ماه ۱۳۳۱. از جمله امتیازهای این لایحه اعطای حق انتخاب و عزل رؤسای شهرداری به انجمن های شهری بود. درانتخاب اعضای این انجمن ها زنان حق رأی داشتند.^{۴۶} علاوه بر این، باید از لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی مصوب ۱۳۳۱ نام برد که تشکیل شوراهای دهات، دهستان ها، بخش ها و شهرستان ها را نیز پیش بینی می کرد. شورای ده مرکب بود از سه نماینده دهقانان درکنار یک نماینده مالک به اضافه کدخدا. اعضای شوراهای سطوح بالاتر را نمایندگان شوراهای زیرین آنها تعیین می کردند.^{۴۷}

با سقوط حکومت مصدق روند تمرکز قدرت در دست حکومت مرکزی و بالمال شخص شاه ادامه یافت و سرعت گرفت. دراین روند نه تنها سازمان های سیاسی مخالف بلکه حتی قدرت مندان سنتی و متنفذان محلی نیز به تدریج از مشارکت مؤثر در عرصه سیاسی کشور محروم شدند. شاه خود درکتاب انقلاب سفید می نویسد که قانون انتخابات را در بهمن ۱۳۴۱ تغییر داد تا مانع از این شود که «اشراف و متنفذین و فئودال ها» مجلس را تیول خود بسازند»^{۴۸} در این روند، اگر گاهی هم، به هر دلیل، سخنی از انجمن های ایالتی و ولایتی می رفت به مرحله اجرا و تحقق نمی رسید. به عنوان نمونه، در ۱۱ تیر ۱۳۳۴ قانونی راجع به انجمن های شهری به تصویب مجلسین شورا و سنا رسید، که عقیم ماند. مواد ۴۵ تا ۴۹ این قانون وظایف این انجمن ها را، که بیشتر ناظر بر حق نظارت بود، تعیین می کردند. براساس این قانون تصویب بودجه سالانه و معاملات شهرداری با این انجمن ها بود.^{۴۹} بار دیگر، در ۱۴ مهرماه ۱۳۴۱ دولت اسدالله علم، در یکی از دوره های فترت مجلس مصوبه ای را صادر کرد که خبر از قصد انتخاب این انجمن ها در شهرها، بخش ها، شهرستان ها و استان ها می داد، همراه با تعیین تعداد اعضا و اختیارات آنها که کمابیش در حد نظارت و اظهارنظر

بود. پیش‌بینی شده بود که در انتخاب این انجمن‌ها زنان نیز حق رأی داشته باشند.^{۵۰} این حق را روحانیان نپسندیدند، علیه آن دست به مخالفت و اعتراض زدند و از پای نشستند تا دولت از خیرانجمن‌ها گذشت و مصوبه را باطل کرد.^{۵۱} اما در روستاها برای تشکیل انجمن‌های ده اقداماتی شد و انجمن‌هایی تشکیل شدند. وظیفه اصلی انجمن‌های ده بسیج نیروی کار روستائیان برای اجرای تصمیمات عمرانی دولت مرکزی بود.^{۵۲} اگر هرج و مرج حاکم در ایران پیش از سلطنت رضاشاه و اصرار برخی از تجددگرایان بر تسریع اصلاحات، تمرکز قدرت در دست رضا شاه را می‌توانست در ذهن آنها توجیه کند برای ادامه تمرکز قدرت در دست شاه، به ویژه در دهه پنجاه، دلائل مشابهی به چشم نمی‌خورد. نوسازی در بسیاری از حوزه‌های زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان زمینه‌های مادی گشایش سیاسی، شرکت مردم در امر سیاست و اجرای یک سیاست تمرکززدایانه بر محور واگذاری اختیارات به انجمن‌های محلی را تا حد شایسته ملاحظه‌ای فراهم کرده بود. اما پافشاری رژیم بر ادامه تمرکز قدرت نه تنها موجب بایر ماندن این استعداد شد بلکه ذهن نیروهای مخالف را هم از اندیشیدن درباره ظرفیت‌های واقعی جامعه ایران برای مشارکت، دموکراسی و تمرکززدائی و شیوه‌های عملی تحقق این خواست‌ها بازداشت. آنها در نتیجه به دنبال الگوها، آرزوها و خیال‌هایی رفتند که خود مانعی دیگر برای بهره‌گیری از آن زمینه‌های مادی فراهم آمده ایجاد کردند. ماجرای شوراهای در آستانه انقلاب و مدت‌ها پس از آن شاهد این شیفتگی به سراب‌ها بود.

شوراهای محلی در جمهوری اسلامی

شور شورائی و گفتمان آن در آستانه انقلاب همه جا گفتگو از «شوراهای»، به جای «انجمن‌ها» بود. کمتر گروه و سازمانی سیاسی به چشم می‌خورد که خواهان تشکیل شوراهای نشود و آن را در برنامه خود ننگیناند. با این همه گروه‌ها، سازمان‌ها و افراد هر یک تصویر ویژه خود را از این مفهوم داشتند؛ تصوراتی غالباً آلوده با این یا آن ایدئولوژی و با درجات گوناگونی از ابهام؛ تصوراتی آمیخته با تفاسیری ساختگی از سنت و از تجدد و یا با باری سنگین از فرصت‌طلبی. شورا در تصویر بسیاری از شرکت‌کنندگان در این گفتمان نابسامان شامل هرگونه نهاد می‌شد از آن جمله

واحدهای تقسیمات کشوری، ادارات دولتی، مؤسسات اقتصادی دولتی و خصوصی و واحد های صنعتی، خدمات و کشاورزی. برخی تشکیل شورا را منوط به لغو مالکیت خصوصی می دانستند و اکیداً خواهان تأمین این شرط بودند. حزب توده به عنوان نمونه عمده سازمان ها و احزاب کمونیستی- با «واگذاری خودمختاری اداری و فرهنگی» به شوراهای استان، شهرستان و غیره محملی را در نظر داشت که بایستی «انقلاب دمکراتیک ملی» را به سمت سوسیالیسم می کشید و یا آن را به «راه رشد غیر سرمایه داری» هدایت می کرد.^{۸۹} در اعلامیه کمیته مرکزی این حزب در باره «شوراهای شهر، حقوق و وظایف آنها» تأکید می شد که این شوراهای باید به سود «خلق مستضعف و زحمتکش و میهن دوست» درآیند و نه «دشمنان آنها و یا تلفیقی از این دو»^{۹۰} این در حالی بود که این حزب سیاست رهبران جمهوری اسلامی علیه جنبش خودمختاری طلبانه کردستان را تأیید می کرد. حزب دمکرات کردستان، بی اعتنا به مسیری که انقلاب طی می کرد، برپایه تصورات مبهمی که از سوسیالیسم داشت و باحسابی مبالغه آمیز از توانائی های رزمی خود در پی توسعه مرزهای یک کردستان خود مختار و گسترش دایره اختیارات اداری آن بود.^{۹۱} سازمان مجاهدین خلق ایران نیز، در راستای تبدیل اسلام به یک ایندولوژی سیاسی، به این نتیجه رسیده بود که «شکل اداره امور» در جمهوری اسلامی باید شورائی باشد.^{۹۲} درنامه سرگشاده ای که این سازمان به اتفاق چهار سازمان چپ گرای دیگر اسلامی به «حضرت آیت الله امام خمینی» نوشت اعلام کرد که «فرم حکومتی اسلامی نظام شورائی است»^{۹۳} نهضت آزادی، که در مرانامه مصوب ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۱ خود نامی از انجمن و شورا نیاورده بود، در مرانامه ای که در دی ۱۳۵۷ به تصویب رساند در پی آن شد که با «استقرار حکومت شورائی» به «احیاء و ایجاد حقوق اساسی ملت ایران» بپردازد.^{۹۴} آیت الله طالقانی نیز که مصرانه سخن از شوراهای می گفت، بقای نظام اسلامی را منوط به تشکیل آن ها می کرد.^{۹۵} در این میان، فقهای بنیادگرا نیز از این قافله عقب نماندند. مصلحت امر می کرد که در بحبوحه شور شورائی آنها نیز رأی به ضرورت و حقانیت آن دهند. این در حالی بود که در نظریه های پیشین آنها سخنی از شورا به مثابه نهاد اداره امور عمومی نرفته بود.^{۹۶}

نظریات بنیادگرایان شریعتمدار در باره شورا و شوراهای را می توان در بحث هایی نیز دنبال کرد که در مجلس بررسی نهائی پیش نویس قانون اساسی، یا مجلس خبرگان، و سپس در مجلس شورای اسلامی هنگام طرح این موضوع در می گرفت. وظیفه مجلس خبرگان بررسی نهائی پیش نویس قانون اساسی بود که

قبلاً به تصویب هیئت دولت، شورای انقلاب و رهبر حکومت رسیده بود. اصل‌های ۳ و ۷۴ این پیش‌نویس حل و فصل امور کشور را به شوراهای منتخب مردم و شوراهای منطقه‌ای واگذار می‌کرد. اعتقاد به این که «آراء عمومی مبنای حکومت است» پایه نظری این دو اصل بود و مستند دینی آن عبارت «و شاورهم فی الامر» در آیه ۱۵۹ سوره ۳ قمران^{۳۱} با این که مجلس خبرگان در این مورد نیز توجه چندانی به پیش‌نویس نکرد، ولی از کنار مسأله شوراها رد نشد. در فضای سیاسی آن زمان، یعنی سال ۱۳۵۸، بی‌اعتنائی به شوراها، گرچه در میان بنیادگرایان طرفداران چندانی نداشت، مصلحت نبود. علاوه براین، بسیاری از رهبران انقلاب هنوز تصویر روشنی از معنای شور و شورا و رابطه اسلام و ولایت فقیه با این دو نداشتند. از همین رو، در مجلس خبرگان کسی با اختصاص دادن چند اصل از قانون اساسی به امر شوراها مخالفتی نکرد. اما در باره مبانی نظری و دینی شورا، اعتبار رأی مردم در این امر، اختیارات شوراها و نسبت آنها با مجموعه‌های قومی و مذهبی در ایران بین یک اقلیت کوچک و سایر اعضای مجلس خبرگان اختلاف نظر عمیق وجود داشت. سؤال اصلی این بود که آیا در حکومت شورایی اسلامی، مردم، اعضای شوراها و مشاوران تصمیم‌گیرنده و نظارت‌کننده نیز هستند، یا تنها نظر دهنده؟

آیت الله بهشتی، نایب رئیس و گرداننده اصلی مجلس بر اصل اسلامی بودن شور تأکید می‌ورزید، ولی درعین حال در قالب عباراتی دویپهلوی رابطه بین مردم و حکومت را با مفاهیمی چون «پذیرش»، «حمایت» و «انکاء» تعریف می‌کرد. در نظر او آراء عمومی که علی‌القاعده بایستی مبنای تصمیم‌گیری یک شورای دمکراتیک باشد، نه «مبنای حکومت»، بلکه شرط مقبولیت و کارایی آن بود. به اعتقاد وی: «نقش آراء عمومی پشتوانه قدرت و قانونیت و نفوذ تأثیر حکومت است. . . . مدیریت باید در تمام سطوح و درجات، مورد قبول و پذیرش و متکی به مردم و رأی مردم باشد. . . . حکومتی می‌تواند حکومت صحیح و سالم و موفق باشد که مردمی باشد و مردم او را بپذیرند و حمایت کنند»^{۳۲} با چنین برداشت‌ها و تعاریفی شوراها به سطح نهادهایی برای حمایت و تأیید از تصمیمات سیاسی حکومت، فرو می‌افتادند و به ارگان‌هایی برای نظر دادن، و نه تصمیم‌گرفتن، تقلیل می‌یافتند. عضو دیگری از این مجلس در صدد آشتی بین نظام شورائی و ولایت فقیه بود. به اعتقاد او «اگر این حکومت بخواهد حمایت عامه مردم را به طرف خویش جلب کند، ناگزیر است که در اداره امور از نظام شورائی پیروی کند»^{۳۳} آیت الله مکارم شیرازی مشروعیت شورا را هم مطابق

دستور قرآن و سنت می دانست و هم آن را ضروری می شمرد، از این رو که «هیچ برنامه ای بدون مشارکت پیش نمی رود.»^{۶۴} حجت الاسلام هاشمی نژاد به قصد تکمیل نظرات آیت الله مکارم تأکید می ورزید که در اسلام «مسئله شورا در مسائل غیر حکمی است»، یعنی تنها در مواردی است که شرع برای رأی مردم باقی گذاشته است.^{۶۵}

اما اقلیتی در مجلس خبرگان این محدودیت را بر نمی تابید و هریک از اعضای آن با صراحتی کم و بیش مخالفت خود را با آن ابراز می کرد. صریح تر از همه سخنان میر مراد زهی، نماینده استان سیستان و بلوچستان از مناطق عمدتاً سنی نشین ایران بود. او خواهان آن چنان «سیستم شورائی» در ایران شد که «با سیستم خودمختاری خلقها» آمیخته باشد. به اعتقاد او نظام تقسیمات کشوری را نیز باید براین اساس تنظیم کرد و از جمع نمایندگان شوراهای خلقی یک «مجلس خلقها» تشکیل داد تا در کنار مجلس شورای ملی «بر سر مسأله اساسی اعتبارات اقتصادی مناطق مختلف کشور، سیاست خارجی کشور و مسائل مربوط به ارتش نظارت کند.» او به کسانی که از ترس تجزیه کشور با نظام شورائی مخالفت می کردند، می گفت: «اگر بلوچستان نمی خواهد از ایران جدا شود. . . شما هم باید تضمین کنید که بلوچستان را از خود جدا نکنید. . .» او خواهان آن بود که تصمیم گیری در باره کلیه امور کشور از صدر تا ذیل به صورت شورائی انجام پذیرد، در شوراهائی که باید از پائین به بالا انتخابی باشند و مأموران اجرائی منطقه اداری خود را انتخاب کنند. وی مخالفتش را با ولایت فقیه نیز به صراحت اعلام کرد: «حاکمیت را خداوند به مردم داده است» نه به یک فرد به خصوص.^{۶۶}

در مجلس خبرگان مهم ترین اختلافات، در مورد اختیارات شوراها، یکی مربوط به حق شوراها در تعیین رؤسای اجرائی منطقه ها از دهدار گرفته تا استاندار بود و دیگری در باره الزام مأموران به اجرای مصوبات شوراها. برخی از نمایندگان از جمله مقدم مراغه ای، نماینده آذربایجان، میر مراد زهی و موسوی عبدالعزیز، از استان سیستان و بلوچستان، هوادار واگذاری حق انتخاب مأموران محلی به شوراها و الزام اجرائی مصوبات آن ها بودند. کسان دیگری، مانند ابوالحسن بنی صدر، پیشنهادی را صحیح تر می دانستند که این اختیارات و الزامات را محدود می کرد، آن طور که به تصویب مجلس رسید و در قانون اساسی جای گرفت.^{۶۷}

حاصل گفتگوها در مجلس خبرگان تصویب اصول ۶، ۷، ۱۰۰ تا ۱۰۶ قانون

اساسی جمهوری اسلامی ایران بود که آراء عمومی را، به گونه ای مشروط، ناظر بر اداره امور کشور می دانند، در عبارات مبهمی و ظایف و حدود اختیارات شوراها، اداره محلی را تعیین می کنند، و از ضرورت تشکیل شوراها، کارگری، دهقانی، کارمندی و غیره نیز سخن می گویند. این مواد، تعیین چگونگی تشکیل شوراها و جزئیات دقیق اختیارات شوراها را به قوه مقننه واگذار می کنند.

بحث درباره شوراها در مجلس و مطبوعات تا اواخر اسفند ۱۳۷۷ ادامه یافت. در این بحث ها مخالفان نظریات خود را صریح تر از گذشته بیان می کردند، زیرا فضائی که ابهام را ضروری می ساخت از بین رفته بود. با این همه، تا هنگام طرح مسأله در دولت خاتمی، این گونه بحث ها عمدتاً بین «خودی ها» انجام می گرفت. در این مرحله مهم ترین دلیلی که در مخالفت با شورا به مثابه نهاد تصمیم گیری عنوان می شد، این بود که منظور قرآن و سنت از شور شرکت مشاوران در اتخاذ تصمیم نیست، بلکه تنها توصیه ای به فرد تصمیم گیرنده است تا پیش از اقدام به عمل با «عقلا» مشورت کند و با اطلاع از نظر آنها به اتخاذ رأی پردازد.^{۷۸} به اعتقاد حجت الاسلام ابوالفضل شکوری مشاور باید مسلمان، عاقل، سلیم، ناصح، متقی و مجرب باشد و به حرص، جبن، بخل و نظایر آن نگراید. بنابراین مادی گرایان، مارکسیست ها و کاپیتالیست ها نمی توانند در شورائی که موضوع کار آن رسیدگی به امور مسلمین است شرکت کنند.^{۷۹} آیت الله منتظری که در مجلس خبرگان از ضرورت الزام مأموران اجرائی به اجرای مصوبات شوراها سخن گفته بود، با تجدید نظری به این نتیجه رسید که: «ظاهراً این شیوه شورائی مخالف سیره عقلا و متشرعه است، و چیزی نیست که با آن بتوان مردم و کشور را اداره نمود.»^{۸۰} وی ضمن اشاره به اهمیت مشورت در اسلام و الزام حاکم به مشورت با اهل تخصص تأیید می کند که با این همه «حاکم موظف به پیروی از نظر مشاوران یا اکثریت آنها نیست. زیرا تصمیم گیرنده تنها اوست.»^{۸۱} دلیل دیگری برای مخالفت با شوراها، تصمیم گیری بر اساس رأی اکثریت بود. به اعتقاد حجة الاسلام یحیی سلطانی در اسلام تبعیت تنها از «حق» می شود. براین اساس تنها مشورتی اعتبار دارد که به قصد رسیدن به حق انجام گیرد. مشورت خود واضح حق نیست، بلکه کاشف آن است.^{۸۲} در پیروی از این نوع استنباط ها بود که حجة الاسلام واعظی هنگام مذاکرات مجلس در باره اصلاحیه قانون شوراها، محلی اعلام کرد که فکر شورا به صورت نهاد، نه از اسلام، بلکه برگرفته از عقاید سوسیالیستی است. پس مردود است.^{۸۳} با این همه در این بحث موافقان شوراها به طور کلی و شوراها محلی به

طور خاص نیز شرکت داشتند. ولی موافقت آنها مشروط به توافق با ولایت فقیه بود. حجة الاسلام صادق خلخالی تفویض اختیار تصمیم‌گیری به شوراهای را تنها در چهارچوب احکام اسلامی و حاکمیت فقیه مجاز می‌دانست.^{۷۴} حجة الاسلام رضوی خواهان آن چنان نظام شورائی‌ای بود که بر محور امامت بگردد و به مثابه یک نهاد برنامه ریزی و اجرائی بین امام و امت واسطه باشد.^{۷۵} حتی حجة الاسلام سید علی موسوی که شورا را وسیله‌ای برای سپردن سرنوشت اجتماعی مستضعفین به خود آنها می‌دانست، تحقق آن را تنها در محدوده ولایت فقیه می‌پذیرفت.^{۷۶}

روند امتناع در قانون گذاری

تفسیر بنیاد گرایان و متشرعان از نسبت دین با امر شور و شورا سهم بزرگی در اختلال کار قانونگذاری مربوط به شوراهای محلی و در اجرای قوانین و آئین نامه هائی داشت که گاه گاه به تصویب می‌رسید. دلایل شرعی امتناع پوشش مناسبی برای دلایل دیگر نیز می‌شد، دلایل سیاسی‌ای که کسی آشکارا به آنها اشاره نمی‌کرد. هرچه بود، از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی تا هفتم اسفند ۱۳۷۷ تنها قانونی که تا حدودی به مرحله اجرا رسید «قانون شوراهای محلی بود». این قانون را دولت بازرگان تدوین و شورای انقلاب در هفتم تیرماه ۱۳۵۸، یعنی پیش از تشکیل مجلس خبرگان، تصویب کرده بود. انتخابات شوراهای شهر طبق این قانون در مهرماه ۱۳۵۸ انجام شد، ولی، به گفته هاشم صباغیان وزیر کشور، در شهرها مردم استقبال چندانی از آن نکردند.^{۷۷} او دلیل این عدم استقبال را نا آشنائی مردم با نقش شوراهای شهر در کشور خواند. ولی نگاهی به روزنامه های روزها و هفته های پیش از این انتخابات در ۲۱ مهر نشان می‌دهد که انتخابات در سکوت برقرار شده بود، گوئی دولت اصراری در برگزاری انتخاباتی که با استقبال مردم روبرو شود نداشت و از همین رو در اعلام خبر آن نیز نهایت اساک را به کار برده بود. کمیان روز ۱۹ مهرماه حتی خبر انتخابات را که بنا بود روز بعد اجرا شود نداد و در روزهای پیش از این رویداد از مبارزه انتخاباتی خبری نبود. به هر حال، شوراهای انتخاب شده دوامی نیافتند و کارشان به انحلال کشید.

پس از این آزمایش نافرجام، در اوائل آذرماه ۱۳۶۱، مجلس شورای اسلامی «قانون تشکیلات شوراهای کشوری اسلامی» را به جای قانون مصوب شورای انقلاب تصویب کرد. این قانون به وزارت کشور دوماه فرصت می‌داد تا لایحه‌ای برای

انتخابات شوراها تهیه کند و به مجلس ارائه دهد. علاوه بر این وزارت کشور را موظف می کرد که در فاصله دوماه پس از تصویب لایحه اخیر آئین نامه های اجرایی آن را تدوین و انتخابات را انجام دهد. اما، وزارت کشور لایحه انتخابات را تنها حدود یازده ماه بعد به مجلس داد. مجلس نیز به تبعیت از عللی که موجب این درنگ شده بود، تصویب آن را تا بهار سال ۱۳۶۵ به تعویق انداخت. از این تاریخ به بعد در فواصل و به دلائل گوناگون قانون تشکیل و انتخاب شوراها دستخوش انتقادات و اصلاحات متعدد شد تا آن که سرانجام مجلس شورای اسلامی در ۱ خرداد ۱۳۷۵ صورت نهایی این قانون را به تصویب رساند. اما اجرای قانون بار دیگر نزدیک به سی ماه به تعویق افتاد، تا سرانجام دولت خاتمی، در اجرای قولی که رئیس جمهور جدید و عبدالله نوری، وزیر کشور او داده بودند، در ۷ اسفند ۱۳۷۷ انتخابات شوراها را برگزار کرد.

وقفه ای چنین طولانی در تشکیل شوراها را طبیعتاً بی دلیل نمی توان دانست. به دلایل دینی امتناع از تصویب و اجرای قانون قبلاً اشاره شد. گروهی بر مبنای فهمی حاکمانه و سنتی از منابع دینی از قبول شورا به مثابه نهاد تصمیم گیری در اداره امور کشور استنکاف می ورزیدند و گروهی که در این باره دست به تفسیر جدیدی از قرآن و سنت می زد، این کار را در راستای موافقت با ولایت فقیه انجام می داد که خود باز ردی بر حقوق شورائی است. ترس از تجزیه کشور دلیل دیگری برای امتناع بود. برای بسیاری از مخالفان شورا خودمختاری شوراها عین خدشه بر تمامیت ارضی بود. خودمختاری طلبان برای آنها همان تجزیه طلبان بودند. این مخالفان با اشاره به برخی شواهد تاریخی یا معاصر، ساختگی یا واقعی، عکس مخالفت با نظام شورائی برمی داشتند. تند روی جنبش های خودمختاری طلبان، به رغم تأکید مکرر آنها بر قبول تمامیت ارضی کشور و بر رد اتهام تجزیه طلبی - کمکی به زدودن ترس ها و بی اثر کردن بهانه جوئی ها نمی کرد. یان گونه تندروی ها گاه با شعارهای سوسیالیستی و انتقاد از مالکیت خصوصی و اصرار بر تشکیل شوراهای کارگری و دهقانی برای اداره مؤسسات اقتصادی همراه بود و بر ترس از شورا می افزود. ولی به نظر می رسد که ترس مخالفان از پی آمدهای سیاسی تشکیل شوراها بزرگ تر بود.

عامل سیاسی در این امتناع بیم از دست دادن قدرت و تقسیم آن بین نمایندگان محلی در واحدهای تقسیمات کشوری بود. این بیم در دوران پیش از انقلاب نیز به امتناع دولت از اجرای قانون شوراها انجامید. در آن دوران، ایدئولوژی سلطنت اساس توجیه تمرکز قدرت بود، و پس از آن ولایت فقیه. ولایت فقیه با اعتقادی

که به صفارت انسان ها و نیازشان به قیم دارد توجیه مناسبی برای خودداری از تقسیم قدرت بین نمایندگان مردم در شوراهاست. به این معنا عامل دینی امتناع عامل سیاسی آن را تقویت می کند و در ذهن مخالفان تقسیم قدرت، آگاهانه یا ناآگاهانه یکی وسیله توجیه دیگری می شود. در بحث شوراهای گاهی به دلیل سیاسی امتناع به تصریح یا تلویح اشاره می شد. آیت الله طالقانی سه روز پیش از فوت خود از تشکیل شوراهای در جمهوری اسلامی اظهار تردید کرده بود زیرا به اعتقاد او حاکمان «از آن ترس دارند که با تقسیم قدرت هیچ کاره شوند.»^{۷۸} حجة الاسلام اشرفی اصفهانی، رئیس کمیسیون شوراهای و امور داخلی مجلس، در مصاحبه با مجله بیان درباره علت عدم اجرای انتخابات شوراهای گفت: «یک مقداری احتمال می دهم بعضی از آقایان هیئت دولت خیلی روحشان با شورا توافق ندارد.» او سپس با اشاره به حذف مناسبات و روش های شورائی از نهاد رهبری، صدا و سیما و قوه قضائیه در مجلس بازنگاری قانون اساسی (که در سال ۱۳۶۸ تشکیل شد) به این نتیجه رسید که «حکومت دارد به این سمت می رود که شور را حذف کند.» به گفته اشرفی اصفهانی «عدم اعتقاد به اصل مشارکت واقعی مردم از اصلی ترین موانع تشکیل شوراهای اسلامی و برگزاری انتخابات آن در گذشته و حال به شمار می آید.»^{۷۹} دلیل سیاسی دیگری که فرع بر این عدم اعتقاد است از کثرت تعداد شوراهای و اعضای آنها ناشی می شود. در انتخابات اخیر، به رغم حذف شوراهای شهرستان، استان و غیره، تعداد نمایندگان اصلی و علی البدلی که باید برگزیده می شدند نزدیک به دویست هزار می رسید. می توان فرض کرد که دولتی که اصل را بر عدم اعتماد به شهروندان و بر لزوم کنترل آنها می نهد، وقتی با این تعداد و مسئله کنترل آن ها روبرو می شود از مزایای شور در می گذرد و انتخابات شوراهای را تا می تواند به عقب می اندازد.

شاهد دیگر در تأیید بعد سیاسی مسأله شوراهای تشکیل شوراهای روستائی به رغم تعویق اجرای قانون شوراها بود. تعداد این شوراهای تا اواخر آذرماه ۱۳۶۶ به چهل هزار رسید که به گفته وزیر جهاد سازندگی شامل بر ۹۰ درصد جمعیت روستائی می شد.^{۸۰} تشکیل شوراهای روستائی معلول چند انگیزه سیاسی بود: (۱) اسلامی کردن شوراهای روستائی ای که یا در دوران شاه تشکیل شده بود و یا سازمان های چپ و خودمختاری طلب در کشاکش انقلاب به وجود آورده بودند. (۲) رقابت بین وزارت کشاورزی، جهاد سازندگی و هیئت های هفت نفره واگذاری زمین برای تأسیس شوراهای روستائی. برای هر یک از این سازمان های دولتی شوراهای ابزاری بودند که به کار اجرای سیاست های کشاورزی، عمرانی و

گسترش نفوذ آنها در روستا می‌خوردند. ۳) خدمات سیاسی شوراهای که شامل بر مبارزه با حرکات سیاسی مخالف رژیم در روستا، جمع‌آوری سرباز و کمک‌های مادی برای جنگ و شرکت در انواع برنامه‌های سیاسی-مذهبی حکومت در روستا بود. بنابراین همان مصلحتی که تشکیل شوراهای در سطح شهر و استان را مانع می‌شد امر بر تأسیس هرچه فعال‌تر آنها در روستا می‌داد. همین مصلحت اگر اقتضاء می‌کرد اجازه می‌داد که شوراهای روستائی انتخابی باشند، اگر نه انتصابی می‌شدند.^{۸۱}

محدودیت‌های شوراهای منتخب

انجام انتخابات شوراهای در ۷ اسفند ۱۳۷۷، پس از همه‌مخالفت‌ها و تعویق‌ها معلول دلائل گوناگون بود. دلیل اول، تفاوت دولت خاتمی با دولت‌های پیشین در جمهوری اسلامی است. او و چند وزیر کابینه اش نماینده اصلاح‌طلبان درون حاکمیت‌اند. اصلاحاتی که این بخش از حاکمیت می‌طلبد شامل یک برنامه تمرکززدائی در دستگاه دیوانی و اعطای حق مشارکت محدود به مردم در اداره امور محلی است. روی کردن به این برنامه را محصول تجربه سال‌های گذشته باید دانست، از جمله مشکلات اداره متمرکز کشور و ضررهائی که اصلاح‌طلبان از روش‌های حذفی و ضد مشارکتی رقبای خود در حاکمیت خورده‌اند. می‌توان از تأثیر تحولات سیاسی-فرهنگی سال‌های اخیر در ذهن این گروه از اصلاح‌طلبان نیز سخن گفت. گرایش روشنفکران دینی به جانب قبول ارزش‌های دموکراتیک نمی‌تواند بی‌تأثیر در اندیشه سیاسی بخشی از اصلاح‌طلبان بوده باشد. اما دلیل دوم محدودیت‌های متعددی است که قانون مصوب سال ۱۳۷۵ شوراهای برای تعیین تعداد، اختیارات و شرایط انتخاب اعضا قائل شده است. به نظر می‌رسد که تنها با این محدودیت‌هاست که گرایش راست در حاکمیت با انتخاب شوراهای موافقت کرده است.

محدودیت‌های قانون ۱۳۷۵، در مقایسه با قانون اساسی جمهوری اسلامی، قانون مصوب شورای انقلاب و قانون مصوب ۱۳۶۱ به قرار زیر است:

کاهش تعداد واحدها: اصل هفتم و صدم قانون اساسی تشکیل شوراهای را در استان‌ها، شهرستان‌ها، شهرها، محل‌ها، بخش‌ها و "نظایر اینها" لازم می‌بیند. اصل صد و یک و صد و دو این قانون اختصاص به شورای عالی استان‌ها دارد که اعضای آن را نمایندگان شوراهای استان تشکیل می‌دهند. در قانون مصوب

شورای انقلاب از شورای عالی استان ها خبری نیست، ولی تشکیل شوراهای ده، بخش، شهر، شهرستان و استان پیش بینی شده است. در قانون مصوب ۱۳۶۱ شورای عالی استان ها نیز منظور شده است. قانون مصوب ۱۳۷۵ تنها تشکیل شوراهای ده، بخش، شهر و شهرک را لازم شمرده و نه دیگر حوزه ها را.

تعداد اعضای شوراها: در قانون مصوب شورای انقلاب حداقل تعداد اعضای شوراهای شهر هفت نفر است. در شهرهایی که بیش از سیصد هزار نفر جمعیت دارند به نسبت هر صد هزار نفر یک نماینده افزوده می شود. حداکثر تعداد اعضاء از بیست نفر تجاوز نمی کند. در قانون مصوب سال ۱۳۶۱ تعداد اعضای شورای شهر هفت نفر است، ولی در این قانون شهرها علاوه بر یک شورای مرکزی دارای شوراهای محله و منطقه نیز هستند که هرکدام هفت عضو دارند. در قانون مصوب ۱۳۷۵ حداقل تعداد اعضاء شوراهای شهر سه نفر و حداکثر ۱۱ نفر است. تنها شورای شهر تهران پانزده عضو دارد. در محاسبه تعداد اعضاء شوراها کاهش تعداد واحدها را نیز باید در نظر داشت. بدیهی است هرچه تعداد شوراها کمتر باشد، تعداد اعضای شوراها در مجموع نیز کمتر خواهد بود. کاهش تعداد اعضاء کنترل آنها را آسان تر می کند، هم چنین اعمال نفوذ در انتخاباتشان را.

سوم شرایط انتخاب شونده‌گی: در قانون مصوب شورای انقلاب هیچ شرطی برای احراز صلاحیت انتخاب شدن دیده نمی شود. اما در قانون مصوب ۱۳۶۱ علاوه بر این که بر شوراها صفت اسلامی افزوده شده، چند شرط مشخص سیاسی و مذهبی و در عین حال قابل تفسیر نیز برای انتخاب شدن قید کرده اند: اعتقاد و تعهد عملی به اسلام، ابراز وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عدم گرایش به احزاب، سازمان ها و گروههای غیرقانونی و یا مبتنی بر عقاید التقاطی و غیرالهی، عدم وابستگی به رژیم سابق حتی به عنوان کدخدا و عدم اشتها به فساد اخلاق. در قانون مصوب سال ۱۳۵۷ اعتقاد و الزام عملی به ولایت مطلقه فقیه هم به این شرایط اضافه شده است.

کاهش اختیارات شورا: این کاهش در زمینه نصب و عزل مجریان، در تصویب یا تعیین سیاست های مربوط به دهمداری، بخشداری و شهرداری، و در نحوه الزام مجریان به اجرای تصمیمات شورا آشکار است. در مورد وظایف نیز خدمت به

دولت جای خدمت به مردم را گرفته است.

در اصل هفتم قانون اساسی شوراها «ارکان تصمیم گیری و اداره امور کشورند». اما، مطابق اصل صد و سوم «استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین می شوند در حدود اختیارات شوراها ملزم به رعایت تصمیمات آنها» هستند. بنابراین شوراها نه حق عزل و نصب مجریان را دارند و نه مجریان ملزم به اجرای مصوبات شوراها هستند. اصل صد و یک و صد و دو که مختص به شورای عالی استان است، به این شورا اختیار پیشنهاد طرح به مجلس را می دهد، همین طور اختیار نظارت بر اجرای هماهنگ برنامه های عمرانی و رفاهی استان ها را، همه در حدود وظایف این شوراها. بدین ترتیب اصول صد و یک تا صد و سه قانون اساسی، با تعدیل اصل هفتم همین قانون، حق تصمیم گیری را به نظارت و پیشنهاد تقلیل می دهد.

در قانون مصوب شورای انقلاب، شورای شهر صاحب حق نصب و عزل شهردار است. این شورا بر کار شهردار نظارت می کند و حق دارد برای کلیه امور مربوط به شهرداری در حدود قوانین و تصمیمات شورای شهرستان آئین نامه وضع کند. علاوه بر این شورا در امر وصول مالیات های مستقیم و مصرف آنها و نیز مصرف کلی بودجه محل که از طرف دولت تعیین می شود نظارت می کند. شورای ده نیز صاحب حق نصب و عزل کدخداست و بر انجام وظایف او نظارت دارد.

قانون مصوب ۱۳۶۱ نیز به شورای شهر حق نصب و عزل شهردار را می دهد. شورا می تواند «با تنفیذ ولی امر» برای تأمین هزینه های شهرداری عوارض تعیین کند و بر حسن اداره و حفظ سرمایه و دارائی و درآمد شهرداری نظارت نماید. علاوه بر این، تصویب آئین نامه های پیشنهادی شهرداری، تعیین نرخ کرایه وسایل نقلیه، و تصویب مقررات مربوط به تنظیم آب های شهر از جمله اختیارات آن است. در این قانون از این که شورای ده می تواند کدخدا را عزل و نصب کند سخنی نمی رود. بقیه اختیارات شورای ده در حد نظارت و مراقبت است.

در قانون مصوب ۱۳۷۵ نیز اختیارات شوراهای روستا محدود به مرزهای نظارت و ارائه پیشنهاد است. در بند الف وظایف و اختیارات شوراهای روستائی صحبت از «نظارت بر حسن اجرای تصمیم های شورا» می شود، ولی پس از آن جایی اشاره ای به موارد حق تصمیم گیری نیست. شورای روستا می تواند دهیار را نصب و عزل کند، ولی به شرط صدور حکم، یعنی موافقت بخشدار با این

کار. در این قانون نصب شهردار هم به همین نحو انجام می گیرد، به پیشنهاد شورا و با حکم وزیر یا استاندار. عزل شهردار نیاز به این حکم ندارد، ولی مشروط به موافقت دو سوم اعضای شورا است. عنوان ماده ۷۵ این قانون «وظایف شوراهای اسلامی شهر» است، ولی در ذیل آن اختیارات این شوراها را هم ذکر کرده اند. وظایف و اختیارات شامل بر ۲۹ مورد خدماتی و مالی می شوند. در ۹ مورد از اینها سخن از نظارت است و در ۱۵ مورد از تصویب و یا تدوین و وضع مقررات. در دو مورد اعمال نظارت مشروط به عدم اخلال در جریان عادی امور شهرداری است. حق تصویب در ۹ مورد محدود به موافقت دستگاههای ذیربط، رعایت دستورالعمل های وزارت کشور، قوانین، مقررات و آئین نامه های مربوطه و نظایر این ها است.

از قانون مصوب سال ۱۳۶۱ به بعد توجه قانونگذار پیش از آن که معطوف به شرح اختیارات شوراها باشد، متمرکز بر وظایف آنان است، وظایفی چون همکاری با مسئولین اجرایی و نهادهای انقلابی در انواع موارد. با این همه، در این قانون هنوز ذکری از وظایف امنیتی و تبلیغی شوراها نشده است. قوانین بعدی این کمبود را جبران می کنند. از جمله قانون مصوب سال ۱۳۷۵ که برای شوراهای اسلامی روستائی این وظایف را در نظر می گیرد: «همکاری با نیروهای انتظامی جهت برقراری امنیت و نظم عمومی»، تعیین و توجیه سیاست های دولت برای روستائیان و ترغیب و تشویق آنها به اجرای آن سیاست ها، ایجاد زمینه مناسب و جلب مشارکت عمومی در جهت اجرای فعالیت های تولیدی وزارتخانه ها و سازمان های دولتی و جلب مشارکت و همکاری عمومی برای انجام کارهای فرهنگی و دینی. ارجاع برخی از این وظایف به شوراهای محلی در یک حکومت دمکراتیک شاید خالی از اشکال باشد، ولی در یک حکومت ایدئولوژیک اجرای این گونه وظایف در حد خدمت به حکومت است و بالطبع استقلال عمل و خصلت خودمختارانه شوراهای را مخدوش می کند.

انتخابات شوراها

انتخابات شوراها عاقبت در هفتم اسفند سال ۱۳۷۷ انجام گرفت. قرار، اول بر انتخاب ۱۲۱۴۱۷ عضو اصلی و ۷۹۰۸۱۷ عضو علی البدل برای شوراهای شهری، شهرکی و روستائی بود. ولی در ۳۱۷۶۸ روستا به علت قلت جمعیت کمتر از صد نفر. انتخابات ممکن نبود. در بیش از ۵ درصد آبادی ها هم قلت داوطلبان برای نامزدی مانع انتخابات شد. در سایر نقاط، ۷۲۱ شهر، ۲۴ شهرک

و ۳۴۳۰۳ روستا که می توانستند شوراهای خود را انتخاب کنند تعداد داوطلبان حدود ۳۳۴ هزار نفر، از جمله ۷۵۲۱ زن، بود. سنجش صلاحیت داوطلبان با همان معیارهایی که در قانون آمده و باکسب اطلاعات در احوال ایشان از دستگاه های مربوطه موجب حذف ۳۶ هزار تن از آنها شد. برخی هم خود از خیر نمایندگی گذشتند و از میدان خارج شدند. به این ترتیب، تعداد داوطلبان به ۲۹۷۰۰۰ کاهش یافت. از ۳۹ میلیون نفر واجدان حق انتخاب کردن تنها حدود ۲۵ میلیون نفر، یعنی حدود ۶۴ درصد، در انتخابات شرکت کردند^{۸۲} که در مقایسه با انتخابات رئیس جمهور، با ۸۰ درصد شرکت کننده آفتی آشکار است. این آفت می تواند هم دلایل سیاسی داشته باشد. مانند نارضایتی از یک و نیم سال دولت خاتمی، مخصوصاً در شهر تهران- و هم دلایل غیر سیاسی- چون آشنائی اندک مردم با چیزی به عنوان شورا. در تهران، که تنها در حدود یک سوم از ساکنان آن که واجد حق رای بودند در انتخابات شرکت کردند، عبدالله نوری با ۵۸۸۶۳۳ رأی تنها ۳۹/۸ درصد آراء را کسب کرد، که در مقایسه با تعداد واجدان حق شرکت در انتخابات به ۱۴٪ سقوط می کند. به نماینده آخر، محمد غرضی تنها ۱۲ درصد رأی دهندگان و حدود نیم درصد دارندگان حق شرکت در انتخابات رأی دادند.^{۸۳} میزان شرکت در شهرهای کوچک و روستاها بیشتر بود شاید به این دلیل که شهرنشینان به این انتخابات بیشتر با چشم سیاسی می نگریند تا روستائیان و ساکنان شهرهای کوچک. به سخن دیگر، ساکنان شهرها با شرکت کمتر نارضایتی سیاسی خود را از حکومت و دولت و یا اختیارات محدود شوراها بیان کردند، در حالی که روستائیان و ساکنان شهرهای کوچک بیشتر متأثر از علائق و فشارهای محلی و ملاحظات واقعاً دهدارانه و شهردارانه بودند.

انتخابات شوراها، در عین حال به میدانی برای مبارزه بین گرایش های موجود در حاکمیت تبدیل شد همانطور که مقوله شور و شورا و قانون آن از ابتدا شده بود. بسیاری از نمایندگان و سخنگویان گرایش راست که در سال های گذشته سهم بیشتری در تعویق انتخابات و در تحدید اختیارات شوراها داشت، در برابر عمل انجام شده با قافله همراه شدند و به برشمردن محاسن شوراها برخاستند.^{۸۴} به هر تقدیر، انتخابات به نفع گرایش راست تمام نشد. اصلاح طلبان درون حاکمیت نیز انتظار موفقیت بیشتری را داشتند ولی با توجه به شمار منتخبان مستقل که تعدادشان از انتظار هردو جناح بیشتر بود، این انتظار تحقق نیافت.

سخن آخر

انقلاب ۱۳۵۷ هنگامی به وقوع پیوست که روند نوسازی جامعه ایران زمینه های اقتصادی و اجتماعی اداره شورائی و غیر متمرکز واحدهای تقسیمات کشوری را بیش از هر زمان فراهم کرده بود. ولی نه تنها رژیم حاکم راه را بر گسترش این زمینه و در نتیجه تشکیل شوراهای محلی واقعی بسته بود، بلکه ایده ها و برنامه های نیروهای مخالف رژیم نیز در این مورد راه گشا نبودند. بنیادگرایی اسلامی، دمکرائیسم انقلابی، شوراکرائی تخیلی، خودمختاری طلبی آنارشیک و نظایر این گرایش ها موجب آن حرکتی شدند که علیه استبداد سلطنتی آغاز شد ولی خود به جانب استبدادی دیگر پیش رفت. آنهایی که می خواستند همه چیز را شورائی کنند، آنهایی که در پی اسلامی کردن هر شورائی بودند، آنهایی که شعار شورا را وسیله اعمال نفوذ خود می کردند و یا وسیله گذار به جامعه بی طبقه توحیدی و یا نظام سوسیالیستی می شمردند، هریک در منحرف کردن این حرکت و در تعویق تشکیل شورا سهمی داشتند. با این که در جمهوری اسلامی پیش از هر زمان دیگر سخن از شورا رفته است باز تحولی در ذهن ها و تصورات لازم بود، تا راه بر انتخاب آن ها - به نحوی و در محدوده ای که مشروح شد - گشوده شود. این تحول هم در اندیشه بخشی از وابستگان به طبقه دولتی صورت گرفت و هم در تفکر نیروهای مخالف این حاکمیت. جهت تحول به سوی واقع بینی، مشارکت طلبی و گرویدن نسبی به دمکراسی ابزاری یا ارزشی بود. شاید بتوان این تحول در کار شوراها را نتیجه روند نوسازی در زمینه اندیشه ها دانست، روندی که بارها در اثر استبداد متوقف شده و در سال های اخیر فرصت رشد مجدد یافته است. با این همه، این فرصت تازه چندان گسترده نیست، تنها روزنه ای است در سد استبداد، به آن اندازه که اجازه تشکیل شوراها با آن اختیارات محدود را داده است. بنابراین، شوراها هنوز بیش از آن که از مزایای این فرصت بهره مند شوند از فشارگرایش های ضد شورائی حاکم آسیب خواهند برد. به احتمال بسیار سازمان ها، محفل ها و کانون های قدرت خواهند کوشید تا از کار شوراها جلوگیری کنند، یا آنها را به ابزاری برای اعمال نفوذ خود مبدل سازند. در چنین صورتی، این عوامل فرصت شوراها را برای پرداختن به کار اداره امور محلی باز هم تنگ تر خواهد کرد. علاوه براین، بی تجربگی شوراها را نیز باید در نظر داشت، بی تجربگی اعضای آنها در ایفای وظایف و احقاق حقوق خود و در ایفای درست نقش نمایندگی خود در اداره امور عمومی مردم. بر این ها باید آشنائی اندک مردم با شوراها را نیز افزود. با توجه به همه عوامل یاد شده تنها

به یاری ادامه تجربه شوراها و مقاومت تدریجی آن‌ها در برابر عوامل بازدارنده است که می‌توان به سهم فزاینده این نهادها در گسترده تر کردن فرصتی که تشکیل آن‌ها را ممکن ساخت امیدوار بود.^{۸۵}

پانوشت‌ها:

۱. به نظر می‌رسد که اهل پژوهش بر این که بنیاد گرائی اسلامی نیز یک پدیده مدرن است اجماع دارند، چه، این طرز تفکر در واکنشی نسبت به مدرنیته به وجود آمده و از آن رنگ گرفته است.
۲. آثار این آشنایی را می‌توان در سفرنامه‌های ایرانیان دید. برای بررسی تعدادی از آنها ن. ک. به:

M.R. Ghanoonparvar, *In a Persian Mirror: Image of the West and Westerners in Iranian Fiction*, Austin, 1993.
۳. از جمله ن. ک. به: فریدون آدمیت، *اینتولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران بی تاریخ، و *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، تهران، ۱۳۵۴.
۴. از جمله در کلاس‌های درسی که انجمن‌های سیاسی برای علاقمندان برپا کرده بودند.
۵. محمدحسین طباطبائی، *مجموعه آثار میرزا ملکم خان*، قسمت اول، چاپ اول، تهران، بی تاریخ، ص ۴۷.
۶. واژه انجمن را ظاهراً معادل سویت روسی گرفتند. فریدون آدمیت به قطعاتی از کتاب *تاریخ شورش روسیه*، که در سال ۱۳۲۵ هـ. ق در ایران ترجمه شده بود، اشاره می‌کند که در آن واژه انجمن را معادل سویت قرار داده اند. ن. ک. به فریدون آدمیت، *فکر دموکراسی اجتماعی*، ص ۳۴. منگول بیات ادعا می‌کند که به نظر آدمیت سوسیالیست‌های ایران به عمد انجمن را به جای سویت نشانده اند تا همان معنی سویت در اصطلاح سوسیال دموکرات‌های روس را القاء کند، ن. ک. به:

Mangol Bayat, "Anjoman," *Encyclopaedia Iranica*, pp. 177-180.
- مستند این ادعا صفحه ۳۶ کتاب *فکر دموکراسی اجتماعی* است، ولی من در این صفحه چنین اظهار نظری ندیدم.
۷. جالب است که در مرانامه‌های آنها تا آن جا که در دسترس نگارنده بوده صحبتی از این موضوع نیست. ن. ک. به: «سندی نا شناخته در باره حزب سوسیال دموکرات ایران»، *فیه*، شماره دوم، سال ۱۳۴۵، صص. ۹۹-۱۰۱. این غیبت نمی‌تواند دلیل بی‌اعتنایی آنها به این مهم باشد، زیرا فعالیت آنها در انجمن تبریز و رشت و در برخی دیگر از انجمن‌ها خلاف آن را نشان می‌دهد. بنابراین علت را باید در جای دیگر جستجو کرد.
۸. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۳۴، ص ۷۲۲.
۹. هما ناطق، «انجمن‌های شورائی در انقلاب مشروطیت»، *الفیه*، شماره ۴، ۱۳۶۲، ص ۶.
۱۰. برای اطلاعات بیشتر در باره فعالیت‌های انجمن تبریز ن. ک. به: انجمن، *ارکان انجمن اهلالتی آذربایجان*، تهران، ۱۳۶۲، مقدمه منصوره رفیعی و هما ناطق، همان، ص ۵۵.

۱۱. ن. ک. به:
- Ann K. S. Lambton, "Persian Political Societies (1906- 11), *St. Anthony Papers, No 16*, 1963, p. 48.
۵۵. درباره این انجمن ها نیز ن. ک. به: «خسرو شاکری، پیشینه های جنبش انجمنین: از مشروطه تا فردای شهریور ۲۰»، *کتاب جمعه ها*، شماره ۵، زمستان ۱۳۶۴، صص ۵ تا ۶۰. نیز ن. ک. به: هما ناطق، همان، ص ۴ و منگول بیات، همان.
۱۲. برای آگاهی از برخی تند روی های انجمن تبریز و نتایج تفرقه انگیز این تندروی ها ن. ک. به: منصوره رفیعی، همان، ص ۱۶۴.
۱۳. *اسناد مشروطیت*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۲.
۱۴. خسرو شاکری، همان، ص ۳۱.
۱۵. منصوره رفیعی، همان، ص ۲۲۵.
۱۶. احمد کسروی، همان، ص ۴۶۹.
۱۷. فریدون آدمیت، *فکر دموکراسی اجتماعی*، ص ۲۲.
۱۸. مصطفی رحیمی، *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، تهران، ۱۳۵۷، صص ۲۲۶ و ۲۳۵.
۱۹. ن. ک. به: عبدالله مستوفی، *تاریخ قاجار*، ج دوم، تهران، ۱۳۴۳، ص ۳۸۰.
۲۰. منصوره اتحادیه (نظام مافی)، *مروانامه و نظامنامه های احزاب سیاسی ایران در دومین مجلس شورای ملی*، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۱۹.
۲۱. همان، ص ۱۴۹.
۲۲. همان، ص ۱۵۹.
۲۳. *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، جلد ۱۳، تهران، بی تاریخ، ص ۳۳.
۲۴. همان، ص ۲۷.
۲۵. به نقل از نشریه فرقه سوسیالیست، همانجا.
۲۶. از برنامه مصوب این حزب در کنگره انزلی، همان، ص ۸۹.
۲۷. همان، ص ۱۳.
۲۸. ن. ک. به: منصوره اتحادیه، همان، ص ۶.
۲۹. *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، ج ۱۹، ص ۱۱۷.
۳۰. محمد تقی بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: اقتراض قاجاریه*، ج ۲، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۰.
۳۱. همان، ص ۳۳.
۳۲. رضاشاه مدنی در جهت اجرای اصول ۲۹، ۹۰-۹۳ قانون اساسی گامی برداشت. در سال ۱۳۰۹ قانونی برای انتخاب شهرداری ها وضع شد که اعضای آن در یک انتخاب دو درجه ای از میان مالکان و بازرگانان برگزیده می شدند. قرار بود این قانون را در سال ۱۳۲۱ هم به اجرا بگذارند که با مخالفت برخی از نمایندگان و احزاب روبرو شد، از جمله حزب توده ایران. ن. ک. به: رهبر، ۱۶ و ۱۸ بهمن ۱۳۲۱.
۳۳. برای شواهد این موضوع از قول جعفر پیشه وری ن. ک. به: 'جاسی'، *گلدسته چراغ راه آینده*.

- بی جا، بی تاریخ، ص ۲۷۰.
۳۴. برای شرح این ماجرا از جمله ن. ک. به: همان، ص ۲۴۶ و نیز به:
T. Atabaki, *Azerbaijan: Ethnicity and Autonomy in Twentieth-Century Iran*, London 1993.
۳۵. برای اطلاعات در این باره ن. ک. به:
G. Golmoradi, *Ein Jahr autonome Regierung in Kurdistan. Die Mahabad-Republik 1946-1947*, Bremen, 1992.
۳۶. ن. ک. به: فخرالدین عظیمی: *بحران دموکراسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۲)*. ترجمه از اصل انگلیسی. تهران، ۱۳۷۲، صص ۶۰، ۷۷، ۲۰۵.
۳۷. *گمشته چو راه آینده*، ص ۲۲۵.
۳۸. بهروز طیرانی، *اسناد احزاب سیاسی ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۰*، تهران ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۱۴.
۳۹. همان، ج ۲، ص ۹۸.
۴۰. همان، ج ۱، ص ۵۶.
۴۱. سید ضیاء الدین طباطبائی، «شعائر ملی» ضمیمه روزنامه *رصد*، ۲۱ مهر ۱۳۲۲. ص ۱۲.
- جالب آن که کریم کشاورز سیدضیاء را تجزیه طلب می خواند و انجمن های ایالتی و ولایتی را برنده ترین سلاح مبارزه با این افکار تلقی می کند. ن. ک. به: کریم کشاورز، «انجمن های ایالتی و ولایتی برنده ترین سلاح مبارزه با افکار تجزیه طلبی»، *آزیز*، ۲۹ بهمن ۱۳۲۳، به نقل از *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، ج ۲، ص ۱۶۱.
۴۲. بهروز طیران، همان، ج ۱، ص ۱۷۹.
۴۳. *خاطرات مهتدیس احمد زهرک زاده: پیرش های بی پاسخ در سال های استثنائی*، به کوشش ابوالحسن ضیاء ظریفی و خسرو سعیدی، تهران ۱۳۷۶، ص ۴۹۰.
۴۴. ن. ک. به سخنرانی محمد مصدق در جلسه ۱۸ آبان ۱۳۲۴ در باره وقایع آذربایجان: حسین کی استوان: *سیاست موازنه ضعیف در مجلس چهاردهم*، بی جا، بی تاریخ، ج ۲، ص ۲۰۵.
۴۵. همان، ص ۲۱۷. ظاهراً به خاطر نگرانی از همین گونه دخالت ها بود که مصدق با لایحه تک ماده ای دولت رزم آرا راجع به اختیارات انجمن های محلی در استان ها و شهرستان ها مخالفت مشروط کرد، زیرا بانی آن را دولت آمریکا می دانست. ابهام در لایحه و نامشخص بودن محتوی آئین نامه اجرائی آن وی را وادار کرد که موافقت خود را منوط به اطلاع از مفاد آئین نامه کند، تا معلوم شود از تصویب این ماده چه نظری دارند. ن. ک. به: محمدعلی سفری، *قلم و سیاست از استغای رضا شاه تا سقوط مصدق*، تهران، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۵۳.
۴۶. ن. ک. به: حسین لاجوردی، «حکومت مشروطه و اصلاحات در دوران مصدق» *مهرگان*، ۱۹۹۵، ص ۵۸.
۴۷. برای متن این قانون ن. ک. به آ. ک. س. لمبتون، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه از اصل انگلیسی، تهران ۱۳۳۹، ص ۷۱۲ به بعد.
۴۸. محمدرضا پهلوی، *انقلاب سفید*، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۰۳.
۴۹. *مجموعه قوانین سال ۱۳۳۴*، ص ۱۸۳.

۵۰. مجموعه قوانین سال ۱۳۴۱، ص ۶۵.
۵۱. ن. ک. به: سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۴۴. علت دیگر مخالفت روحانیت حذف قید اسلام در شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان بود.
۵۲. ن. ک. به:
- Ali Farazmand, *The State, Bureaucracy, and Revolution in Modern Iran. Agrarian Reforms and Regime Politics*. London, New York, 1989, p. 112; Asghar Schirazi, *Islamic Development Policy. The Agrarian Question in Iran*. Boulder & London, 1993, p. 7.
۵۳. ن. ک. به: اسناد پانوم ۱۶ در: اسناد و دیدگاه های حزب توده ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، تهران، ۱۳۶۰.
۵۴. اسناد و اعلامیه های حزب توده ایران از شهریور ۱۳۵۷ تا پاهان اسفند ۱۳۵۸، تهران ۱۳۵۹، ص ۲۱۷.
۵۵. ن. ک. به: برنامه و اساسنامه حزب دمکرات کردستان ایران، مصوب کنگره پنجم، فصل دوم، مبانی خود مختاری، آذر ۱۳۶۰، ص ۱۷.
۵۶. دیدگاه های مجاهدین خلق درباره قانون اساسی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷.
۵۷. همان، ص ۱۶۵.
۵۸. ن. ک. به: اسناد نهضت آزادی ایران: صفحاتی در تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۶۱-۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۳ و ج ۲، ص ۵۷.
۵۹. برای متن سخنرانی آیت الله طالقانی در ۳۰ تیر ۱۳۵۸ ن. ک. به: وحدت و آزادی: مجموعه پنج سخنرانی، گردآورنده محمد بسته نگار و سید محمد مهدی جعفری، تهران ۱۳۶۱، ص ۱۷.
۶۰. برای نمونه ر. ک. به: روح الله موسوی خمینی، حکومت اسلامی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۶۱. ن. ک. به: راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران، اداره کل امور فرهنگی در روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸، صص ۵ و ۱۲.
۶۲. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۴، ج ۱، به ترتیب، صص ۳۲۷، ۳۳۰، ۴۰۰.
۶۳. همان، ص ۳۶۱.
۶۴. همان، ص ۳۳۰.
۶۵. همان، ص ۳۳۱.
۶۶. همان، ص ۴۰۴ و، همان، ج ۲، صص ۹۸۵-۹۷۹.
۶۷. همان، صص ۹۷۷ و ۹۸۸.
۶۸. رسالت، ۱۲ آذر ۱۳۶۵.
۶۹. فقه سیاسی اسلام، تهران، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۷۵.
۷۰. حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، تهران، ۱۳۶۷، ج ۳، صص ۱۹۵-۷۷.
۷۱. همانجا.

۷۲. ن. ک. به: سلسله مقالات در: *مجله پاسدار اسلام*، شماره ۱۰، مهر ۱۳۶۱، صص ۲۰، ۵۸.
۷۳. صورت *مذاکرات مجلس شورای اسلامی*، ۲۹ تیر ۱۳۶۱، ص ۲۰.
۷۴. *کیهان*، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۵.
۷۵. *همان*، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۵.
۷۶. سید علی موسوی، *عروج آزادی در ولایت نقیه*، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۰۱.
۷۷. *کیهان*، ۲۳ مهر ۱۳۵۸.
۷۸. *شهادت و شورا، نخطبه های نماز جمعه*، به کوشش بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی، تهران ۱۳۵۸، ص ۶۶.
۷۹. *بمان*، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۷۰، ص ۱۲.
۸۰. *کیهان*، ۳۰ آذر ۱۳۶۶.
۸۱. برای اطلاع بیشتر در باره شوراهای روستائی ن. ک. به:
- Ashgar Schirazi, *Islamic Development Policy*. . . , p. 261.
۸۲. مبنای این ارقام روزنامه های روز ایران اند و نیز مقاله ای از ناصر پاکدامن با عنوان «جمهوری اسلامی درآئینه انتخابات شوراهای» که بناست در *مجله نقطه* شماره ۹ منتشر شود. از او سیاست‌گذارم که مقاله را قبل از انتشار در اختیار من گذاشت.
۸۳. پاکدامن، *همان*.
۸۴. اسدالله بادامچیان شورا را «تیلور مشارکت مردمی» خواند (*رسالت*، ۴ دی ۱۳۷۷)، آیت الله مهدوی کنی آن را یک «نهاده مدنی و مردمی» قلمداد کرد (*همان*، ۲۱ دی ۱۳۷۷)، محمدرضا باهنر اعلام کرد که «تشکیل شوراهای تفسیر عملی دخالت مردم در سرنوشت خود است» (*همان*، ۱۶ دی ۱۳۷۷)، و هاشمی رفسنجانی نیز، که در دوره هشت ساله ریاست جمهوری اش قدمی مؤثر در راه اجرای قانون شوراهای برنداشته بود اعلام کرد که «انتخابات شوراهای گام مؤثری برای اداره بهتر کشور است» (*همانجا*).
- واقعیت آن است که وابستگان به این گرایش کوشیده بودند با استفاده از اکثریتی که در مجلس دارند قانون شوراهای را به نحوی تفسیر دهند که نتیجه انتخابات به سود آنها باشد. از جمله طرحی با دو فوریت به مجلس آوردند که نافرجام ماند. ظاهراً تیت طراحان آن چنان آشکار بود که موافقت برخی از نمایندگان را نیز با آن متزلزل کرد. (ن. ک. به: *سلام*، ۲ آذر ۱۳۷۷). با این وجود اکثریت هیئت نظارت مرکزی - که اعضای آن از میان نمایندگان مجلس انتخاب می شوند - در دست این گرایش بود. این هیئت هیئت های نظارت استان ها را مطابق میل خود تعیین کرد و به کمک آنها دست به اعمال نفوذ در روند و نتیجه انتخابات زد. این هیئت از جمله تا هفته ها پس از پایان انتخابات بیهوده کوشید تا صلاحیت چند تن از منتخبان شورای شهر تهران را رد کند. دولت نیز در مقابل وزارت کشور و از این طریق هیئت های اجرایی انتخابات را در دست داشت و از آنها برای خنثی کردن برخی از نقشه های گرایش راست استفاده می کرد.
۸۵. این مقاله در اواخر بهار ۱۳۷۸ به پایان رسید. پس از این تاریخ بود که شوراهای سرانجام انتخاب شدند و کار خود را آغاز کردند. اخبار مندرج در باره این شوراهای، به ویژه در تهران، دلالت

بر درستی پیش بینی هایی دارند که در سخن آخر این نوشته آمده است. شکایات از محدودیت اختیارات شوراهای، از تنگناهای مالی، از دخالت صاحبان قدرت محلی و حکومتی، و نیز بی تجربگی اهالی و نیازشان به آگاهی بیشتر در باره کار و وظایف شوراهای را در این اخبار می توان دید. در همان حال، به نظر می رسد که کوشش هایی نیز برای توسعه اختیارات شوراهای و نیز تشکیل شوراهای عشایری و محله ای و روستائی آغاز شده که خود با مقاومت ها و مخالفت هایی روبروست.

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

۵۸۳		پیشگفتار:
		مقاله ها:
۵۸۷	غلامرضا افخمی	ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
۶۲۷	جهانگیر آموزگار	نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
۶۴۵	فریدون خاوند	اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
۶۵۹	پرویز مینا / فرخ نجم آبادی	منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
۶۷۹	مرتضی نصیری	نظام قضایی ایران پس از انقلاب
۷۰۱	شیرین هانتر	مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
۷۲۹	سعید پیوندی	واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
۷۶۵	اصغر شهبازی	مسئله شوراهای محلی در ایران
۷۹۷	فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف	شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی
		گذری و نظری:
۸۱۳	شاهرخ مسکوب	یادداشت های روزانه
		یاد نادر نادرپور:
۸۳۱	یدالله روپائی	مرگ ساده
۸۳۹	محمود خوشنام	«واژه ها را مژده آزادگی می داد»
		گزیده:
۸۴۹	روح‌الله خمینی	در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
۸۵۵	عبدالله نوری	شوکران اصلاح
۸۶۰	مهرانگیز کار	«مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
		نقد و بررسی کتاب:
۸۶۹	باقر پرهام	«سحر» و «قمار در محراب»
۸۸۲	فرهنگ مهر	مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
۸۸۷	علی قیصری	روزبهان بقلی در عوالم خیال
		خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

فرهاد کاظمی*
لیزا رنولدز وولف**

شهرنشینی، مهاجرت، و گسترش نارضایتی***

با گذشت بیست سال از انقلاب ایران، رشد سریع و فزاینده شهرها و مهاجرت به حومه شهرها هم چنان معضل پیچیده ای برجا مانده است. این مقاله به تحلیل تلاش های جمهوری اسلامی برای حل مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که همانا پیامدهای رشد فزاینده شهرها هستند و نیز به ارزیابی ارتباط میان اهداف ایدئولوژیکی رسمی حکومت و برنامه های موجود اقتصادی آن در روند حل معضلات مربوط به فقر شهری می پردازد. این مقاله مشخصاً به نتایج زیر خواهد رسید:

۱. زندگی شهری یکی از خصوصیات مهم تاریخ ایران بوده است و در حال حاضر نیز نقش حساسی را در زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور بازی می کند.
۲. تفوق شهر، اساساً محصول دوران پس از جنگ جهانی دوم در ایران و متأثر از عوامل متنوع داخلی و خارجی است.

* استاد علوم سیاسی و معاون دانشگاه نیویورک.

** پژوهشگر علوم سیاسی.

*** این نوشته فصلی از کتاب زیراست که با تغییرات و اصلاحاتی برای این شماره ویژه تهیه و توسط فاطمی امان به فارسی برگردانده شده است:

Michael E. Bonine, ed., *Population, Poverty, and Politics in Middle East Cities*, Gainesville, University Press of Florida, 1997.

۳. بخش قابل توجهی از توسعه تهران، نتیجه مهاجرت‌های داخلی بود. این توسعه به نوبه خود به پیدایش پدیده دو فرهنگی انجامید که در پایتخت فقیر و غنی را بر اساس چند محور از جمله تعلقات فرهنگی، اقتصادی، رفاه و موقعیت مسکونی از هم مجزا می کند.

۴. شهرهای ایران در پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسیار عمده ای ایفا کردند و در عین حال باعث انسجام نوع مدرنی از رهبری مدنی در خیزش های عمده سیاسی اجتماعی شدند.

۵. مسئله رشد فزاینده شهرها و مهاجرت لجام گسیخته از مسایلی است که از زمان استقرار جمهوری اسلامی روز به روز حادثتر می شود. در این میان عنصر مهم و جدید دیگر نیز که مهاجرت پناهندگان افغانی و عراقی است به رشد جمعیت کمک قابل توجهی کرده است.

۶. توسعه شهری پس از انقلاب نیز دلالت بر تغییرات مهمی در ترتیب جمعیت شهرهای بزرگ کشور دارد. در عرض چند سال گذشته، مشهد از نظر تعداد جمعیت، اصفهان را پشت سر گذاشته و نرخ رشد جمعیت آن حتی از تهران نیز بالاتر رفته است.

۷. مسایل توسعه شهری و خانه سازی، از مسایل مهم ایران پس از انقلاب است. آشوب و اغتشاشات در لایه های فقیر شهری در شهرهایی نظیر اراک و مشهد و شیراز ممکن است خود گواه ظهور مجدد نارضایتی ها و اعتراضات شهری باشد.

در طول بیست و پنج سال اول قرن بیستم، سه شهر اصفهان، تبریز و تهران، عرصه اصلی توسعه زندگی شهری در ایران بود. فعالیت اجتماعی در این شهرها (هرکدام با بیش از صد هزار نفر جمعیت) تأثیر عمیقی بروضعیت سیاسی و اقتصادی سراسر ایران داشت.^۱ پس از این دوره، و با آغاز سلطنت رضاشاه، ایران وارد دوران رشد سریع توسعه شهری شد. در سال ۱۹۷۶ جمعیت تهران معادل ۴/۵ میلیون، بیش از هفت و نیم برابر شهر تبریز و تقریباً هفت برابر اصفهان بود.^۲ طی این دوره رشد سریع، تهران به شدت متأثر از مهاجرت از روستاها بوده است. در زمان انقلاب ۱۹۷۹، تعداد کل مهاجرین فقیر در تهران بیش از یک میلیون نفر بود.^۳ اکثریت مهاجران فقیر جدید در جنوب شهر تهران و بیشتر ساکنین ثروتمند در شمالی ترین نقاط تهران زندگی می کردند. پایتخت ایران به وضوح یک شهر دو فرهنگی بود، شهر تضادها و تقابل ها: شمال در مقابل جنوب، سنتی در مقابل مدرن، روستایی در مقابل شهری، غنی در

مقابل فقیر، غربی در مقابل اسلامی.

در اواسط دهه هفتاد، اعمال سیاست های جدید دولت جهت بالا بردن اجاره و ریشه کن کردن آلودگی سازی، مهاجران جدید را با بی خانمانی و سرنوشتی تلخ روبرو ساخت. در چنین اوضاع و احوال امکانات مهاجران برای مطرح کردن خواست های سیاسی خود بسیار محدود بود. با آن که در برخی محلات فقیرنشین تهران مهاجران از طریق تهیه طومار و عرضه آن به مسئولین، اعتراض خود را نسبت به تخریب آلودگی ها ابراز می کردند، ولی امکان مشارکت سیاسی اساساً وجود نداشت و به هر حال مهاجران اصولاً پیوند و ارتباطی با احزاب سیاسی نداشتند. در چنین اوضاع و احوال انجمن های مذهبی که از جمله تحت عنوان "هیئت" فعالیت می کردند به محل اصلی مشارکت اجتماعی و تنها امکان برای فعالیت جمعی مهاجران تبدیل شدند. "هیئت ها" که عمدتاً براساس ویژگی های قومی و جغرافیایی شکل می گرفتند، نقش ویژه ای در ارتقاء آئین های مذهبی و برگزاری مراسم دینی شیعه ایفا می کردند. در دوران اوج اعتراضات علیه دولت این هیئت ها وسیله ای در دست روحانیت برای تحریک و بسیج مهاجران برای شرکت در تظاهرات شهری شدند.

با آن که وضعیت زندگی مهاجران فقیر، به نارضایتی گسترده انجامیده بود، اما همه مهاجران به نسبت مساوی در انقلاب شرکت نکردند. گروهی از زاغه‌نشینان، یکپارچه به مسئله مسکن که در اصل نیاز مبرم و اساسی آنان بود، پرداختند و به سرعت برای دفاع از کاشانه های خود و برای جلوگیری از تخریب قهرآمیز آن متحد شدند. اما این اتحاد، به خودی خود به معنی شرکت در اعتراضات و تظاهرات سیاسی نبود. برعکس، این بسیج تهیدستان غیرزاغه‌نشین و تأکید بر ابعاد مذهبی بود که در نهایت با موفقیت روبرو شد.

دگرگونی های پس از انقلاب

سرچشمه رشد جمعیت شهری در دوران پهلوی عمدتاً مهاجرت داخلی از شهرهای کوچک ایران و روستاها به شهرهای پر جمعیت بود. اما ماهیت گسترش شهری پس از انقلاب تغییری اساسی یافت. در کنار مهاجرت به حومه شهرها، عوامل جدید دیگری، از جمله مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور در اثر انقلاب، مهاجرت به ایران و توطئه در آن در نتیجه اشغال افغانستان توسط نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی، دو جنگ نسبتاً پی در پی در خلیج فارس و سرانجام نرخ بالای رشد طبیعی جمعیت، چهره شهرها را دگرگون کردند.^۴ در سلسله مراتب

و درجه‌بندی شهری ایران و در شکل توسعه شهر تهران نیز در عرض بیست سال پس از انقلاب تغییرات مهمی ایجاد شده است. همزمان با آفت اقتصاد کشور پس از پیروزی انقلاب، رتبه تهران در میان شهرهای ایران تنزل کرد و مشهد به خاطر اهمیت موقعیت مذهبی فزاینده آن، از اصفهان دومین شهر بزرگ ایران سبقت گرفت. در سال ۱۹۸۶ جمعیت تهران تنها $\frac{۴}{۱}$ برابر مشهد دومین شهر بزرگ ایران بود. با آن که مساحت تهران از ۳۵۰ کیلومتر مربع در سال ۱۹۷۱، به حدود ۷۱۵ کیلومتر مربع در سال ۱۹۹۱ رسید، اما درصد رشد متوسط شهر تهران در این مدت تنها $\frac{۲}{۹}$ درصد، یعنی به مراتب پائین‌تر از رقم $\frac{۵}{۵}$ درصد رشد بقیه ایران بود.

رشد جمعیت

مهمترین ویژگی گسترش شهری پس از انقلاب، درصد بالای رشد جمعیت بوده است.^۱ جمعیت کل ایران از ۳۳,۷۰۸,۷۴۴ در سال ۱۹۷۶، به ۴۹,۸۵۷,۳۸۴ در سال ۱۹۸۶ (جمعیت در سال ۱۹۹۳، ۶۰ میلیون تخمین زده می‌شد)، یعنی افزایشی معادل $\frac{۴۷}{۹}$ درصد داشت. جمعیت شهرها در طول این ده سال از این هم سریع‌تر بود و از ۱۵,۷۱۵,۳۳۸ به ۲۶,۹۹۱,۵۴۳ یعنی $\frac{۷۱}{۸}$ درصد رشد رسید. به این ترتیب اکنون ایران کشوری «شهرنشین»ی تلقی می‌شود که جمعیت شهری آن از $\frac{۴۶}{۷}$ درصد در سال ۱۹۷۶، به $\frac{۵۴}{۱}$ درصد در سال ۱۹۸۶ افزایش یافته و بدین ترتیب در مرز تعیین کننده ۵۰ درصد قرار گرفته است. جمعیت روستائی نیز از ۱۷,۹۹۳,۴۰۵ در سال ۱۹۷۶، به ۲۲,۶۱۱,۲۴۱ در سال ۱۹۸۶ (با رشدی برابر $\frac{۲۵}{۷}$ درصد) افزایش یافته است. در مجموع، رشد متوسط سالانه کل کشور در این دوره، معادل ۴ درصد بوده است. این رقم میانگین رشد شهری معادل $\frac{۵}{۵}$ درصد و رشد روستائی برابر $\frac{۲}{۴}$ درصد است.

مهاجرت به شهرها

با اعلام تصمیم رژیم جمهوری اسلامی مبنی بر ضرورت کاهش تفاوت درآمد شهری-روستائی، سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی افزایش یافت و دولت به منظور متنوع کردن اقتصاد روستائی، به گسترش صنایع روستائی پرداخت. تلاش‌های دیگری نیز در این زمینه صورت گرفت. در سال ۱۹۷۹ بنیادی به منظور خانه‌سازی برای بخش فقیرتر مردم تأسیس شد. برای ارتباط روستاها با یکدیگر و با شهرهای کوچک در مناطق عقب‌افتاده برنامه جاده سازی در این نواحی

سرعت گرفت. کار برق‌رسانی به روستاها نسبت خانه‌های بهره‌مند از برق را به ۵۳ درصد در مقایسه با ۲۴ درصد قبل از انقلاب افزایش داد. این اقدامات به امید پایان دادن به مهاجرت گسترده روستائیان به شهرها صورت گرفت. اتا، با وجود برخی موفقیت‌ها در اوایل انقلاب، این تلاش‌ها در نهایت ناموفق ماند. به عنوان نمونه با وجود افزایش سهم مصرف برق در بخش کشاورزی، بازدهی تولیدی این بخش، کفاف رشد سریع جمعیت را نمی‌داد. واردات غلات از ۱/۲ میلیون تن در سال ۱۹۷۶، به ۴/۷ میلیون تن در سال ۱۹۸۳ افزایش یافت. با آن که تولید داخلی از ۱۷ میلیون تن در سال ۱۹۷۶ به ۱۹ میلیون تن در سال ۱۹۸۴ رسید، اما به نسبت رشد جمعیت رقمی ناچیز بود.^۷ به این ترتیب، این بهبود نسبی در وضعیت روستاها، عملاً مانع مهاجرت روستائیان به شهرها نشد.

پناهندگان افغانی

با ترقی فاحش قیمت نفت در دهه هفتاد، کارگران افغانی به گونه‌ای روزافزون وارد ایران می‌شدند. در آن دوران اقتصاد رو به رشد ایران به کار ساده و غیرتخصصی آنان به شدت نیازمند بود. با آن که ضرورت حضور و خدمات افغانی‌ها در اثر انقلاب، دگرگونی‌های سیاسی و افت اقتصادی ناشی از انقلاب کاهش یافته بود، اما مهاجرت افغانی‌ها به ایران متوقف نشد. آشوب‌های داخل افغانستان در سال ۱۹۷۸ و اشغال این کشور توسط شوروی، موج عظیمی از افغانی‌ها را وادار به ترک وطن و فرار و مهاجرت به ایران و پاکستان کرد. مهاجرت پناهندگان سیاسی افغانی به ایران و پاکستان در تمام دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت تا آنجا که بیش از یک سوم جمعیت افغانستان (بیش از ۵ میلیون نفر)، سرزمین خود را ترک کردند.

اشغال افغانستان توسط شوروی، پناهندگان اقتصادی افغانی را، که برای یافتن کار به سوی ایران سرازیر می‌شدند، به پناهندگان سیاسی تبدیل کرد. جمعیت در حال رشد افغانی ساکن ایران، با کاهش شدید امکانات اشتغال، جدال‌های گروهی درون ایران و جنگ ایران و عراق روبرو شد. گرایش ایدئولوژیک حکومت ایران برای کمک به یک کشور مسلمان، بواسطه مشکلات داخلی، محلی و بین‌المللی، بطور جدی مختل شده بود. انتظار افغانی‌ها به مساعدت‌های بیشتر، به خاطر مشکلات یاد شده، دیگر برای مقامات ایرانی از اولویتی خاص برخوردار نبود. با این همه، حکومت ایران از مسئولیت تأمین مخارج غذا، پناهگاه و لباس پناهندگان ثبت شده، تا هنگام دریافت کمک‌های مکمل از

کمیساریای عالی پناهندگان در سازمان ملل در سال ۱۹۸۴، شانه خالی نکرد. آمار دقیق پناهندگان افغانی در ایران متناقض است. یک اداره نشر دولتی آمریکائی در سال ۱۹۸۸، این رقم را ۱/۹ میلیون نفر اعلام کرد.^۱ منابع دیگر این رقم را حدود ۲/۸ و حتی ۳ میلیون نفر تخمین می‌زنند.^۲ تا اوایل سال ۱۹۹۰، جمعیت افغانیها احتمالا^۳ بین ۲ و ۲/۵ میلیون بوده است. دسترسی به ارقام درست در این باره کاری دشوار است چون براساس اوضاع و احوال و امکانات اشتغال، تعداد واقعی کارگران افغانی مرتبا^۴ در حال تغییر است. مهاجرت فعلی به ایران، بویژه در ماه‌های تابستان که نیاز به نیروی کار بیشتر است، امری غیرعادی نیست.^۵ واقعیت غیر قابل تردید این است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مهاجران افغانی در سراسر ایران و در وحله اول در تهران، مشهد و بقیه مراکز شهری اقامت گزیده اند. در سال ۱۹۸۵، بیشترین تعداد افغانی‌ها در استان‌های زیر ساکن بودند: ۶۰۰ هزار در خراسان، ۱۲۰ هزار در سیستان و بلوچستان، ۱۲۰ هزار در کرمان، ۱۵۰ هزار در فارس، ۱۵۰ هزار در یزد.^۶

برای کنترل مهاجران افغانی، جمهوری اسلامی در اوایل ۱۹۸۳، افغانی‌ها را وادار کرد که رسماً ثبت نام و کارت شناسائی مخصوص دریافت کنند. با این که در باور برخی هدف اصلی دولت ایران از صدور این کارت‌ها کنترل فعالیت‌های سیاسی مهاجران افغانی است، اما این کارتها در عین حال به این مهاجران امکان می‌داد که جیره خود را دریافت کنند و حتی اجازه کار قانونی به دست آورند. بسیاری از افغانی‌ها از بیم انگیزه‌های دیگر جمهوری اسلامی در اقدام به صدور کارت‌های شناسائی، از جمله وادار کردن آنها به شرکت در جبهه‌های جنگ ایران و عراق، از ثبت نام سر باز زدند.

کنترل جمعیت افغانی با تشکیل یک نهاد دولتی با عنوان شورای پناهندگان افغانی میسر شده است. این شورا به ایجاد مراکز بهداشت و قرنطینه در سراسر کشور، بخصوص در نواحی مرزی خراسان که شمار زیادی از پناهندگان بطور معمول از آنجا وارد می‌شوند، اقدام کرده است. تخمین زده می‌شود که بیش از یک سوم افغانی‌های مقیم ایران در سال ۱۹۸۰ در خراسان سکنی داشتند. در همین نواحی شرقی ایران، «روستاهای موقت افغانی» تشکیل شد. مراکز مشابه دیگری، دورتر از مرزها، از جمله در نقاطی نظیر اصفهان و حتی نزدیک کرمان و نیز در حومه مشهد، تربت‌جام و شیراز نیز ایجاد گشتند. اما، تا پایان سال ۱۹۸۰ کمتر از ۳ درصد پناهندگان افغانی در اردوگاه‌های پناهندگان سکنی داشتند.^۷ با آن که این اردوگاه‌ها برای اقامت موقت ایجاد شده بود، اقامت برخی از

پناهندگان گاه از چهار سال نیز تجاوز می کرد.^{۱۲} از مشکلات اساسی مهاجران افغانی در ایران، مسئله منزلت اجتماعی آنهاست. بسیاری از ایرانی ها، افغانی ها را در مجموع مستول جنایاتی می دانند که از سوی درصد اندکی از آنان ارتکاب می شود. این مشکل با ارائه لایحه ای از سوی یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی برای تمرکز مستمر پناهندگان افغانی در اردوگاه های مخصوص، شدت بیشتری یافت.^{۱۳} این لایحه که مورد تأیید دولت نبود و در مجلس نیز رد شد، خود حاکی از بیم و نگرانی مردم از پناهندگان افغانی بود.

شمار قابل توجه پناهندگان افغانی آشکارا تأثیر مهمی بر بافت جمعیت شهر و، تا حد کمتری، بر جمعیت روستاها و ساختار مهاجرت در ایران داشته اند. به عنوان مثال، جمعیت زاهدان از ۹۴ هزار نفر در سال ۱۹۷۶، به ۲۸۲ هزار نفر در سال ۱۹۸۶ رسید. یعنی در عرض ده سال، سه برابر شد. بنابراین، حداقل بخشی از رشد کم نظیر مشهد، نتیجه مجاورت این شهر با افغانستان و جریان مداوم مهاجرت پناهندگان افغانی به آن بوده است.^{۱۴} افزون بر این، مشهد به صحنه درگیری های میان پناهندگان افغانی نیز تبدیل شد. در تابستان ۱۹۸۵، مدت ها قبل از آن که خبرگزاری های غربی، اغتشاشات پراکنده در زاغه نشین های محلی و پناهندگان پرداخت، که براساس همین گزارش حداقل یک پنجم جمعیت کل این استان را تشکیل می دهد.^{۱۵}

جا به جایی های ناشی از جنگ

جنگ ایران و عراق پیامدهای مهمی برای جمعیت شهری ایران داشت. در اثر جنگ، جمعاً ۲/۵ میلیون نفر مسکن و شغل خود را از دست دادند. ۵۲ شهر ایران تخریب شد. از این تعداد، ۶ شهر با خاک یکسان شد و ۱۵ شهر دیگر بین ۳۰ تا ۸۰ درصد آسیب دید.^{۱۶} در نتیجه این ویرانی ها، بسیاری از جنگ زدگان، مجبور به زندگی در پناهگاه های موقت در شهرهای اصلی ایران شدند. بیشترین صدمات جنگی به استان خوزستان وارد شد که در آن بقایای شهر باستانی شوش و همچنین آبادان، شهر نفتی مدرن ایران، به شدت آسیب دیدند. تغییرات شهری ناشی از جنگ خلیج فارس (۹۱-۱۹۹۰) نیز قابل توجه است. منابع آگاه در امور پناهندگان اعلام کرده اند که تا سال ۱۹۹۱، بیش از

۱/۴ میلیون پناهندهٔ عراقی، به ایران گریخته‌اند. بسیاری از این پناهندگان در استان‌های آذربایجان غربی، کرمانشاه و کردستان و برخی از شیعیان عراقی و نیز کسانی که در مناطق نظامی عراق و کویت جا مانده بودند، در استان خوزستان سکنی گزیدند. برخلاف پناهندگان افغانی که در ایران اقامتی طولانی داشته‌اند، غالب عراقی‌های پناهنده به میهن خود باز گشتند و بنابراین تأثیر حضور آنها بر شهرهای ایران پایدار نبود. بسیاری از عراقی‌های باقی‌مانده در ایران، در اردوگاه‌های استانهای غربی و مرکزی ایران زندگی می‌کنند و عامل مهمی در تشدید فشارهای موجود در شهرها نیستند.

مهاجرت به خارج

مهاجرت بیش از دو میلیون ایرانی به خارج از کشور از فوریهٔ ۱۹۷۹، به دنبال بی‌ثباتی‌ها و نگرانی‌های حاصل از استقرار جمهوری اسلامی و آغاز جنگ ایران و عراق، تأثیر عمیقی بر مراکز شهری کشور گذاشت و روند تحولات جمعیتی قرن بیستم ایران را دگرگون کرد. شمار قابل توجهی از مهاجرین، از جمله پزشکان، وکلای دادگستری، مهندسان و استادان دانشگاه، از تحصیل‌کردگان غرب بودند. به عنوان مثال، به گزارش میهن در سال ۱۹۸۲، بیش از ۱۰ هزار پزشک ایرانی در خارج از کشور و تنها دوازده تا چهارده هزار پزشک در ایران به طبابت مشغول بودند.^{۱۸} در مورد رشته‌های دیگر آمار مشابهی وجود ندارد، اما کمبود نیروی تخصصی به حدی بوده است که جمهوری اسلامی متخصصان ایرانی مقیم خارج را از کشور را به بازگشت به ایران تشویق کرد. واکنش مثبت به این ندا بسیار ناچیز بود و مهاجرت ایرانیان به کشورهای دیگر در تمام دههٔ ۱۹۸۰ شدت یافت. تأثیر مهاجرت در مرحلهٔ اول بر تهران بود و به احتمال زیاد درصد پائین رشد شهر تهران در سال‌های ۸۶-۱۹۷۶ ناشی از همین مهاجرت بوده است. به عبارت دیگر، افزایش جمعیت تهران در نتیجهٔ ورود روستائیان، تا حدودی با مهاجرت به خارج از کشور خنثی می‌شد.

رژیم انقلابی و فقر

انقلاب اسلامی آمیزه‌ای از آرمان‌های ایدئولوژیک و هیجانات انقلابی بود. در عرصهٔ بین‌المللی رژیم نوپای ایران بر آن بود که با طرح و اجرای برنامه‌های خودکفائی اقتصادی قادر خواهد شد به وابستگی اقتصادی و فرهنگی ایران به غرب و به ویژه به ایالات متحده آمریکا، پایان دهد. در عین حال با توجه به تأکید

رهبران رژیم بر تأمین عدالت اجتماعی و ضرورت حل مشکلات طبقه محروم و "مستضعف"، انتظارات عمومی از دولت، به ویژه در زمینه کاهش نابرابری‌ها، چاره‌جویی برای توزیع ناعادلانه ثروت و تفاوت فاحش شهر و روستا و تبعیضات منطقه‌ای بالا گرفت.

روستاییان فقیر و مسئله اصلاحات ارضی

مسئله کشاورزی و اصلاحات ارضی همچنان، پس از گذشت سال‌ها، گریبانگیر نظام سیاسی ایران است. در دوران پس از انقلاب، اصلاحات ارضی از چند مرحله مشخص عبور کرد. در اولین مرحله، در سال ۱۹۷۹، اراضی متعلق به سرآمدان سیاسی و اقتصادی دوران شاه و بسیاری از مهاجران به خارج به تصرف دهقانان، نیروهای مسلح چپ و اعضاء کمیته‌های انقلاب درآمد. مرحله بعدی اصلاحات ارضی، همزمان با بحران گروگانگیری و سقوط دولت موقت بازرگان شروع شد. در بهار ۱۹۸۰، شورای انقلاب قانونی را برای اجرای اصلاحات ارضی گسترده تصویب کرد. این قانون که معطوف به تقسیم دوباره اراضی بود و مالکیت‌های موجود را به شدت محدود می‌کرد، با مخالفت شدید بخشی از روحانیت، مالکین، و کشاورزان نسبتاً متمکن روبرو شد. افزون بر این، اجرای این قانون با مشکلات غیر قابل حل، از جمله، قتل شماری از اعضاء هیأت‌های مسئول اجرای قانون، در برخی مناطق روبرو گشت. به دنبال مخالفت گسترده با این قانون، آیت‌الله خمینی آن را غیرقابل اجرا اعلام کرد.

در سال ۱۹۸۱، قانون جدیدی به تصویب رسید که بی‌شبهت به قانون پیشین نبود. گرچه براساس قانون جدید حدود مالکیت مشروع گسترده تر شد، شورای نگهبان آن را بخاطر عدم تطابق با احکام و موازین شرعی رد کرد.^{۱۱} بدین ترتیب، هرگونه اقدام واقعی برای اجرای اصلاحات ارضی عمیق ناکام ماند. با آن که در سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ طرح‌های معتدل‌تری در این زمینه به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، چهره روستاهای ایران تغییر قابل ملاحظه‌ای نیافت. این قانون کار واگذاری زمین به زارعین بی‌زمین و بی بضاعت را عملی ساخت و مالکین نیز براساس ضوابطی که ویژگی‌ها و نیازهای منطقه‌ای را ملحوظ می‌داشت، اجازه یافتند که بخشی از زمین خود را نگهدارند.^{۱۲}

اصلاحات ارضی جمهوری اسلامی در نهایت معطوف به تأمین رضایت موافقین و مخالفین این گونه اصلاحات بود. به همین دلیل، سیاست‌های متناقض رژیم درباره مسئله ارضی و کشاورزی، روستاها را با مسائل حل نشده فراوان

روبرو ساخت. به گفته اصغر شیرازی «با آن که مقامات مسئول جمهوری اسلامی بخوبی می‌دانند که موفقیت در کاهش مهاجرت به شهرها، در گرو یک بازتوزیع اساسی منابع و امکانات به سود مناطق روستائی است، اما هنوز از نظر توزیع منابع، شهرها در اولویت قرار می‌گیرند.»^{۲۱} رهبران جمهوری اسلامی به سرعت به این نکته پی بردند که اهداف انقلابی مصرّح در قانون اساسی، در باره ضرورت خودکفائی اقتصادی، در مناطق روستائی قابل تحقق نیست. به این ترتیب، با توجه به ادامه تنگناها و مشکلات زندگی در روستاهای ایران بعید نیست اگر مهاجرت روستائیان به شهرها ادامه یابد.

مستمندان شهری

در سال‌های نخستین پس از انقلاب، رژیم جمهوری برای توزیع ثروت در ایران گام‌های نه‌چندان بلندی برداشت. اولین گام با سلب مالکیت از ۲۸ بانک خصوصی در تابستان ۱۹۷۹ برداشته شد. اندکی بعد، واحدهای تولیدی که میزان بدهی آنها بیش از ارزش دارائی‌شان بود، ضبط شدند. اموال دیگری نیز توسط دادگاه‌های انقلاب مصادره شده و در تملک بنیاد مستضعفان در آمد. این بنیاد که در سال ۱۹۷۹ توسط دولت تأسیس شده بود، وظیفه خانه‌سازی برای بخش فقیرتر جامعه را نیز بر عهده گرفت.^{۲۲} رهبران انقلاب از ابتدا فقرای شهر، چه مهاجر و چه غیر مهاجر، را ستون‌های اصلی انقلاب و جمهوری اسلامی می‌شمردند. آشکارا، برداشتن این گام‌ها به قصد حفظ اعتبار رژیم جدید در دید پایگاه اجتماعی اصلی آن بود.

هرچند دولت موقت توانائی تهیه مسکن برای همه را نداشت، اما برای حل بحران، مناطق غیرمسکونی وسیعی را ملی کرد. این اقدام براساس نوعی مصالحه صورت گرفت زیرا جناح تندروتر حاکمیت، طرفدار مصادره همه زمین‌های بزرگ و موات شهری بودند، در حالی که جناح محافظه‌کار، به ویژه در رده‌های بالای روحانیت، با تکیه بر محترم بودن مالکیت خصوصی در اسلام، با این گونه مصادره‌های مخالفت می‌کردند. اما، این دو جناح بر سر قانون الغاء مالکیت زمین‌های موات شهری در ماه مه ۱۹۷۹ به توافق رسیدند.^{۲۳} نظر مشترک بر این بود که لایحه و طرح جامع‌تری در این زمینه مورد نیاز است. به این ترتیب بود که در ماه مارس ۱۹۸۲ قانون اراضی شهری، که تا ماه مه ۱۹۷۹ عطف به ماسبق می‌شد، به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید.^{۲۴} براساس این قانون زمین‌های موات که قانوناً در محدوده شهرها قرار داشتند در اختیار دولت گذاشته می‌شد

تا آن‌ها را تفکیک، و برای فروش به مردم عرضه کند. اما تلاش برای اعمال این قانون به گونه‌ای که مشکل فقر شهری را حل کند، در عمل بی‌ثمر ماند. هیچ‌گونه وام یا کمک مالی در اختیار متقاضیان قرار نگرفت و اجرای طرح واحدهای بزرگ مسکونی، بی‌پشتیبان ماند. به این ترتیب، این اقدام نیز عملاً^{۲۵} به نیازهای مهاجران فقیر پاسخی نمی‌داد، زیرا متقاضیان خرید زمین می‌بایستی در حوزه‌هایی که در آن تقاضای زمین می‌کردند، برای مدت معینی بطور مداوم زندگی کرده باشند. ده سال سکونت برای تهران و ۵ سال سکونت برای باقی شهرها از شرایط لازم برای خرید این گونه اراضی بود. گرچه این برنامه یک اقدام تاریخی به نظر می‌رسید، اما، بر پایه استدلال منتقدان، این قانون در مورد خانواده‌های بزرگ بی‌خانمان و پناهندگان جنگ امکاناتی را منظور نکرده بود و به هر حال در نهایت امر به گسترش دامنه کاغذبازی و باز کردن زمینه جدیدی برای رشوه‌خواری انجامید.^{۲۵}

اعتراض لایه های فقیر شهری

فشار مداوم بر مناطق شهری ایران، به نارضایتی‌هایی در میان مردم فقیر کشور انجامید. در تابستان ۱۹۹۱، «در باقرآباد، یکی از مناطق فقیرنشین جنوب شهر تهران، تظاهرکنندگان با پلیس درگیر شدند. . . و در همان حال که نیروهای وابسته به شهرداری، مشغول تخریب دکه‌های فاقد مجوز قانونی بودند. . . در مقابل بانک سبزه‌میدان در مرکز شهر تهران، مردانی که آستر جیب‌های شلوار خود را (به نشان بی‌پولی) در آورده بودند به اعتراض و راهپیمایی دست زدند.»^{۲۶} زاغه‌نشین‌های خرم‌آباد نیز به تظاهرات پرداختند. در نماز جمعه، رئیس جمهور، علی اکبر رفسنجانی، اعتراف کرد که فقر مانع اصلی پیشرفت است. وی همچنین اعلام داشت که: «در جامعه ایران فقر باید میان همه مردم تقسیم شود.»^{۲۷} با آن که منظور وی، کم کردن نابرابری میان فقیر و غنی بود، اما این سخن سوءتعبیر شده‌ی وی خشم و تعجب بسیاری را برانگیخت. سال بعد نیز در بخش‌هایی از کشور، تظاهرات گسترده‌ای رخ داد که به برخورد میان مردم و نیروهای امنیتی انجامید.

رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی به ارائه گزارش‌های فشرده‌ای در باره این درگیری‌ها و تظاهرات اکتفا کرد. اما، آشوب‌های مشهد، در سی‌ام ماه مه ۱۹۹۲، پوشش خبری گسترده‌ای یافت و هم در رسانه‌های ارتباط جمعی داخل و هم خارج، از جمله در نیویورک تایمز و واشنگتن‌پست، به تفصیل منعکس شد.

اهمیت این درگیری ها در این بود که جمعیت مشهد، این مرکز مهم مذهبی، از زمان انقلاب دو برابر شده و به دو میلیون رسیده است.

پس از حوادث مشهد، برخی از شهرها و نواحی دیگر کشور، از جمله برخی از مناطق کردنشین، اراک و شیراز شاهد تظاهرات خیابانی گسترده شدند. اما، اندکی پس از رویدادهای مشهد، دولت با تکیه بر نیروهای امنیتی ضد شورش و اقدام به محاکمهٔ عاملان آشوب در دادگاههای انقلاب وارد صحنه شد. در اواسط ماه ژوئن، ۸ تن از سازمان‌دهندگان حوادث مشهد و شیراز، در دادگاه‌های انقلاب محکوم و اعدام شدند و شماری دیگر نیز که متهم به شرکت در آشوب‌های شهرهای دیگر بودند به حبس‌های طولانی محکوم گردیدند.

آشوب‌های مشهد برای رژیم جمهوری اسلامی زنگ خطری جدی بود، زیرا حکایت از آن داشت که رژیم از پشتیبانی عناصر مهمی از لایه‌های فقیر شهری محروم شده است. نکته‌ای که در این حوادث جلب توجه می‌کرد این بود که آشوبگران به آسانی قادر بودند پلیس را خلع سلاح کنند و هدف‌های خود را آماج حمله قرار دهند. در نهایت امر، رژیم تنها از راه اعزام نیروهای انتظامی، ارتش و، بخصوص سپاه پاسداران، موفق به سرکوبی تظاهرات شد. تردید نیست که آشوب‌های مشهد و شهرهای دیگر و خیزش مردم به خاطر تخریب زاغه‌ها در حواشی شهرها، شباهت‌گرایی با رویدادهای سال‌های بلافاصله پیش از انقلاب اسلامی داشت. علاوه بر این حمله به بانک‌ها، ساختمان‌های دولتی، مفازهای بزرگ و آتش زدن اتومبیل‌های گرانقیمت، خاطرهٔ دوران انقلاب را زنده می‌کرد.

به هر تقدیر، این اغتشاشات را می‌توان مظهر بارز ناتوانی مزمز رژیم جمهوری اسلامی در پاسخگویی به نیازهای اقتصادی فقرای شهری دانست. شعار «مرگ بر گرانی» که به ویژه در تظاهرات شیراز برخاسته بود از جمله گواهان این مدعاست.^{۲۸} گرچه این آشوب‌ها، و به ویژه رویدادهای خشونت بار مشهدرا، با همهٔ گستردگی و عمقشان، نمی‌توان حاکی از وجود نیروها یا سازمان‌های فعال و متشکلی از مخالفین رژیم شمرد، واقعیت این است که نارضاتی فقرای شهری برای رژیمی که خود را نماینده و حامی محرومان جامعه می‌داند مسأله‌ای بسیار جدی است. افزون بر این، باید به این نکته نیز توجه کرد که بحران کمبود مسکن که زمانی عمدتاً مشکل مهاجران فقیر بود، امروزه مسئلهٔ اساسی همهٔ ساکنان شهر هاست. در حالی که بیش از ۶۰ درصد جمعیت ایران شهرنشین شده‌اند خانه‌سازی در مناطق شهری رو به کاهش است.^{۲۹}

همراه با فشار فزایندهٔ کمبود مسکن، مهاجرت روستا به شهر نیز در

حال افزایش است. همگام با مهاجران فقیر جوانان شهری نیز از ابراز نارضایتی از اوضاع خودداری نمی‌کنند. در واقع، گرچه رأی زنان و جوانان نقشی قاطع در انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۷ داشت، خشونت‌آمیزترین آشوب‌های شهری از زمان انقلاب به بعد، در دوران ریاست جمهوری وی اتفاق افتاده است. تظاهرات جوانان اصلاح‌طلب در دانشگاه تهران و خیابان‌های اطراف آن در تابستان ۹۹ گذشته و رویارویی آنان با عناصر و نیروهای تندروی مذهبی، بار دیگر از پویائی سیاسی جامعه شهری و پی آمدهای اجتناب‌ناپذیر آن بر نهادهای و مواضع رژیم حکایت می‌کرد.^{۲۰}

نتیجه

از زمان انقلاب، معضلات و مشکلاتی که دامن گیر مهاجران فقیر روستاها بوده است پیوسته به گسترش نارضایتی‌ها و شکل‌گیری اعتراض‌ها در شهرهای رو به رشد کشور بوده است. با همه تلاش‌های دولت برای جذب مردم به مناطق کم‌جمعیت‌تر، روند گسترش شهرها پس از جنگ جهانی دوم، برگشت‌ناپذیر به نظر می‌رسد. عوامل داخلی و خارجی هر دو را باید در شکست این تلاش‌ها مؤثر دانست. رشد جمعیت شهرها ناشی از مهاجرت از روستاها، نرخ بالای رشد طبیعی جمعیت، پیامدهای جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس و بحران پناهندگان افغانی بوده است. تهران همچنان عرصه اصلی رشد زندگی شهری در ایران است، اما رشد نسبی جمعیت تهران، به نسبت قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته. با این همه، جمعیت شهر در فاصله انقلاب تا سال ۱۹۸۴، تقریباً دو برابر شد. در همین سال، به دنبال انتشار گزارش‌هایی حاکی از رشد سریع شهر (در حدود ۱۵۰۰ نفر در روز)، شهردار تهران از «بیماری» شهر سخن گفت و هشدار داد که این مهاجرت گسترده انقلاب را به خطر افکنده است.^{۲۱} واقعیت این است که شکاف میان فقیر و غنی، و شمال و جنوب، که قبل از انقلاب نیز به چشم می‌خورد در حال افزایش است.

پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۹، رقابتی فشرده میان مهاجرین فقیر و شهدای جنگ بر سر منابع محدود کشور ایجاد کرد. نتیجه این رقابت کاهش تعهدات رژیم به طبقات محروم جامعه بود. به ویژه پس از مرگ آیت‌الله خمینی، برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی رژیم چون گذشته معطوف به تأمین «عدالت اجتماعی» نبود. این روند با سرازیر شدن موج جنگ‌زدگان و پناهندگان افغانی به شهرهای بزرگ، تشدید شد. زاغه‌نشینی ابعادی گسترده

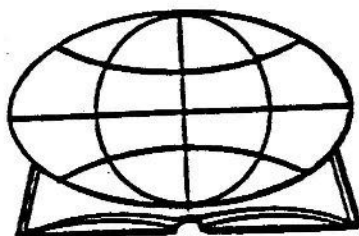
یافت و تلاش برای مقابله با آن بار دیگر جزئی از برنامه های دولت گردید. بدین ترتیب، به نظر می رسد که شهرهای ایران همچون گذشته به عرصه بالقوه اعتراض و تظاهرات تبدیل گردیده اند، چه آشکارا مشکل تهیدستان شهری، زاغه نشین ها، مهاجران روستائی و پناهندگان در ابعاد بحرانی بر جای مانده و همراه با ناراضائی روزافزون جوانان می تواند به آسانی سرچشمه اعتراضات بیشتر و گسترده تر در شهرهای ایران شود.

پانوشت ها:

۱. در این باره ن. ک. به: Julian Bharier, "The Growth of Towns and Cities in Iran: 1900-1966," *Middle Eastern Studie.*, 8 (January 1972), pp. 51-61.
۲. ن. ک. به: Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran*, New York, New York University Press, 1980, p. 17
۳. در باره مهاجرت از روستا به شهر در جنگ دوم ن. ک. به: Kazemi, *Poverty and Revolution*,
۴. برای آگاهی بیشتر در باره آمارهای شهری دهه ۱۹۸۶-۱۹۷۶ ن. ک. به: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، مهر ۱۳۶۵، تهران، مرکز آمار، ۱۹۸۸.
۵. ن. ک. به: Ahmad Sharbatoghlie, *Urbanization and Regional Disparities in Post-Revolutionary Iran*, Boulder, Co., Westview Press, 1991, p. 169.
۶. اطلاعات آماری این بخش بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن است.
۷. همان، ص ۱۰۲.
۸. ن. ک. به: U.S. Department of State *Bulletin*, March 198۴, pp. 1-4
۹. حمید نظری تاج آبادی، بررسی جنبه های مختلف حقوقی مسئله پناهندگی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۴.
۱۰. چنگیز پهلوان، «حال و روزگار مهاجران افغانی در ایران» آئینه، شماره ۲۳، ۱۳۶۷، صص ۱۰-۱۸.
۱۱. ن. ک. به: Refugees, (Public Information Service of the United Nations High Commissioner for Regugees), November 1985, p. 27.
۱۲. نظری تاج آبادی، همان، ص ۱۶۳.
۱۳. در این باره ن. ک. به: چنگیز پهلوان، «بخشی از اسناد و گزارش های مربوط به مهاجران

- افغانستان در ایران» در *زمینهٔ ایرانشناسی*، به ویراستاری چنگیز پهلوان، تهران، به نگار، ۱۳۷۰
۱۴. ن. ک. به: *Iran Times*, December 22, 1989, p. 15
۱۵. ن. ک. به: Sharbatoghlie, *op. cit.*, p. 146
۱۶. ن. ک. به: *Refugees*, August 1985, p. 18
۱۷. ن. ک. به:
- Hooshang Amirahmadi, "Economic Costs of the War and the Reconstruction in Iran," in *Mod m Capitalism and Islamic Ideology in Iran*, ed. Cyrus Bina and Hamid Zangeneh, New York, St. Martin's Press, 1992, p. 260.
۱۸. ن. ک. به:
- David Menashri, *Iran: A Decade of War and Revolution*, New York, Holmes and Meier, 1990, p. 232.
۱۹. در این باره ن. ک. به:
- Ahmad Ashraf, "State and Agrarian Relations before and After the Iranian Revolution, 1960-1990," in *Peasants and Politics in the Modern Middle East*, ed. Farhad Kazemi and John Waterbury, Miami, Florida International University Press, 1991, pp. 277-311.
۲۰. برای آگاهی های بیشتر در این باره ن. ک. به:
- Asghar Schirazi, *The Problem of the Land Reform in the Islamic Republic of Iran: Complications and Consequences of an Islamic Reform Policy*, Berlin, Free University of Berlin, 1987, pp. 21-22.
۲۱. ن. ک. به: *ibid*, p. 48
۲۲. ن. ک. به:
- Sohrab Behdad, "Winners and Losers of the Iranian Revolution: A Study in Income Distribution," *International Journal of Middle Eastern Studies*, 21 (1989), p. 360.
۲۳. ن. ک. به:
- Ali A. Kiafar, "Urban Land Policies in Post-Revolutionary Iran," in *Modern Capitalism and Islamic Ideology in Iran*, ed. Cyrus Bina, New York, St. Martin's Press, 1992.
۲۴. همان، ص ۲۴۱.
۲۵. حسین محمدی، «تهران جدید: بخش خصوصی و بحران مسکن، ۱۳۳۸-۶۲» انتشارات (۱۳۶۸)، صص ۸۱-۶۱۱.
۲۶. ن. ک. به: "Discontent Grows in Iranian Cities," *New York Times*, August 14, 1991
۲۷. همان.
۲۸. ن. ک. به: *Iran Times*, March 3, 1993
۲۹. در این باره ن. ک. به: *اقتصاد ایران*، شماره ۴، مارچ ۱۹۹۹، اطلاعات، ۱۶ ژانویه ۱۹۹۹ گزارش کرباسچی به شورای شهر، همشهری، سوم ماه مه ۱۹۹۹.
۳۰. ن. ک. به: 22: *Middle East Repor*, Fall 1999. p. 22: Kaveh Ehsani, "Municipal Matters,"
۳۱. ن. ک. به: Menashri, *Iran*, pp. 328, 337

علم و جامعه



جنگ اجتماعی - سیاسی - فرهنگی

مدیر: دکتر ناصر طهماسبی

نشانی:

Persian Journal for
Science and Society
P.O.Box 7353
Alexandria, Virginia 22307

بهای اشتراک: یکساله ۳۰ دلار

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

۵۸۳

پیشگفتار:

مقاله ها:

- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
۶۴۵ فریدون خاوند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
۶۵۹ پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
۷۰۱ شیرین هانتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
۷۶۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهای محلی در ایران
۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی

گذری و نظری:

۸۱۳

شاهرخ مسکوب

یادداشت های روزانه

یاد نادر نادرپور:

۸۳۱

یدالله روبانی

مرگ ساده

۸۳۹

محمود خوشنام

«واژه ها را مژده آزادگی می داد»

گزیده:

۸۴۹

روح‌الله خمینی

در اقتدار و اختیارات ولی فقیه

۸۵۵

عبدالله نوری

شوکران اصلاح

۸۶۰

مهرانگیز کار

«مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»

نقد و بررسی کتاب:

۸۶۹

باقر پرهام

«سحر» و «قمار در محراب»

۸۸۲

فرهنگ مهر

مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه

۸۸۷

علی قیصری

روزبهان بقلی در عوالم خیال

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

۱۸ مارس ۸۳

*سه چهارروز پیش نمی دانم کجا خواندم که پس از یورش جمهوری اسلامی و پاسداران و دستگیری سران و مسئولان حزب توده، رادیو مسکو طبق معمول خفقان گرفته و در عوض با خیال آسوده از سفر یک هیئت زمین‌شناسی ایرانی به ریاست برادر "گل سادات" به شوروی صحبت می کرده. این هم "برادر" بزرگتر، این هم برای هزارمین بار!

حزب توده که می گفت خلخالی «انقلابی شجاعی» است و از هر جا نامزد شود ما به او رأی می دهیم حالا گرفتار وکلای خودش شده است. خود کرده را چاره نیست. اینها که مخصوصاً در دوره اخیر دروغ کاشتند، نفرت درو می کنند. حالا که در زیر ضربت و در تهدیدند همدلی کسی به سوی آنها جلب نمی شود. بعدها در انتقاد از خود خواهند گفت انقلاب مثلاً دو مرحله داشت: مرحله اول ضد امپریالیستی و مترقی بود و مرحله دوم (که مقارن است با دستگیری آقایان) ارتجاعی و امپریالیستی و بورژوائی و خرده بورژوا و . . . نقطه عطف!

* برگی چند از یادداشت های روزانه نویسنده که به مناسبت ویژه نامه انقلاب به ایران نامه سپرده می شود.

مجموعه این یادداشت ها زیر نام «روزها در راه» از سوی انتشارات خاوران - پاریس - در دست چاپ و انتشار است.

۱۹ مارس ۸۳

نگرانی ته دلم چنیر زده و خوابیده است. سعی می کنم بیدارش نکنم، با فکر بیدار می شود، تا فکرش را بکنی دهنش را باز می کند و می خواهد آدم را ببلعد. والا در خواب می ماند. مثل موشی، ماری، خزنده ای است که در گوشه اطاق کنار فرش توی سوراخش تپیده ولی به کمترین نوری، صدائی بیدار می شود و راه می افتد. نمی دانم از چیست، غربت، بی پناهی و سرگردانی! از پاهائی که توی خاک خودش نیست، روی خاک دیگران لغزان است؟

۱۳ سپتامبر ۸۳

دیروز صبح ساعت ۷ در تاریکی بیدار شدم. آهسته و بی سر و صدا نظافت کردم، ایستاده توی آشپزخانه صبحانه خوردم. گیتا را بیدار کردم. کارهای غزاله را کرد، بردمش مدرسه. سر راه یک قهوه خوردم دو سه صفحه کتاب خواندم و نفهمیدم. رفتم دفتر تا ساعت شش یک صفحه از کتاب لعنتی را یعنی نوشتم. این وسط فقط یک ساعتی نان و انگور می خوردم. عصر که برمی گشتم خانه با خودم فکر می کردم که در حقیقت من فقط به زور رو چیز می نویسم. هرکتاب دویت و چند صفحه ای یک صعود به قله دماوند است، آن هم برای آدمی که چلاق است یا تنگ نفس دارد. خلاصه، بعد خرید و خوردن شام و خواباندن غزاله و بحث با گیتا. . . تا ساعت یک و نیم صبح و باز بیداری در تاریکی ساعت هفت. یک روز از زندگی شاد و خندان یک آواره.

حالا خواب آلود توی کافه ای نشسته ام. قهوه ای بالا انداخته ام. ده تای دیگر هم بخورم بیدار بشو نیستم. دلم می خواهد بخوابم. خیلی زیاد بخوابم و خیلی دیر بیدار شوم. پریشب ها گیتا خواب دیده بود که من مرده ام. اینطور تعریف می کرد: «توی خواب بیدار شده بودم دیدم تو کنارم هستی نفس نمی کشی، تنت سرداست، مرده ای. مثل اینکه غزاله هم پیش ما خوابیده. می ترسم او بفهمد نمی دانم چه کار کنم. فکر کردم بهتر است فعلاً بفروشمش مدرسه. بیدارش کردم کارهایش را بکنند. می گفت چرا پدر بیدار نمی شود، می گفتم خسته است بگذار بخوابد. نمی دانستم آخرش به او چه بگویم. بگویم پدر چی شد؟ در ضمن می ترسیدم به تو دست بزنم. از طرف دیگر به خودم می گفتم زنیکه خجالت بکش این همان آدمی است که تو این همه باهات زندگی کرده ای چطور ازش می ترسی. در همین حیص و بیص از فرط ناراحتی بیدار شدم.»

۱۹ اکتبر ۸۳

امروز صبح در کافه داشتم اطلاعات ۱۲ مهر (۴ اکتبر) ۶۲ را می دیدم. در صفحه اول عنوان اصلی: «متن اعترافات ۱۸ تن از سران حزب منحل توده در باره طرح براندازی، جاسوسی، تجزیه ایران و سوابق چهل سال خیانت». همان بالای صفحه اول یک عکس بزرگ دستجمعی بود و زیرش اسامی ۱۸ تن مسئولان. اسم ها را می خواندم رسیدم به شاهرخ جهانگیری، یک آن شاید حداکثر سه چهار ثانیه، خیال کردم خودم، اسم خودم را خوانده ام. بند دلم پاره شد. حال وصف نکردنی و عجیبی بود. یک مرتبه سی سال به عقب برگشتم، با شاهرخ دیگری یکی شدم، مثل او (ومثل آن وقت های خودم) توده ای شدم و دارم اعتراف خودم را به جاسوسی، خیانت و . . . می خوانم. خیلی عجیب و خیلی ترسناک بود. سرنوشتی که در این بیچاره های شوربخت تحقق پیدا کرده کابوس جاندار و متحرکی است که در خواب هم مرا از وحشت می لرزاند. چه سعادت می بود که به سرنوشت « . . . » دچار نشدم، کالبد بی اراده چنین کابوسی نشدم؛ کابوسی که به عنوان یک ایدئولوژی خودکار، مثل یک ماشین جهنمی در درون آدم بگردد، مثل موریانه در جمجمه جولان بدهد و آدم را از جاسوسی کا. گ. ب. تا پیروی خط امام، به همه طرف، به «هرجا که خاطرخواه اوست» بکشد.

۳ مه ۸۴

امروز نوه عموی "د-ش" می رسد؛ جوان سی و هفت ساله ای است که از مشروب قلبی کور شده. به امید واهی معالجه و بهبود می آید.
امروز خواهرزاده "ه-ر" می رود لهستان که از آنجا به کمک یک پلیس لهستانی (که زنش زمانی معشوقه پدر بزرگ این خواهر زاده بود) قاچاقی به مرز سوئد برسانندش و در آنجا تقاضای پناهندگی سیاسی کند. خواهر زاده جوان شانزده ساله ای است که پدر و مادر از ترس جنگ و جبهه فرارش داده اند. در فرانسه نمی خواهد بماند چون کسی را ندارد.
روادید سوئد نتوانسته بگیرد. پدر بزرگ از سال ها پیش مقیم سوئد است. با این تمسیدات عجیب می خواهند پسر را به سوئد برسانند تا در کنف حمایت پدر بزرگ بیابد و به ثمر برسد.

امروز رفتم خانه "م-ی" را از حاج آقا "ای" تحویل بگیرم. حاج آقا سه ماه پیش با زنش وارد پاریس شد. دو پسر جوانش کمی زودتر آمده بودند. هیچ کدامشان کلمه ای فرانسه نمی دانستند، هیچ استنباطی هم از زندگی این طرفها

نداشتند. نقشه این بود که بچه ها (دور از جبهه) در اینجا مستقر شوند و در مدرسه بین المللی آمریکایی درس بخوانند، مادر از آنها نگهداری و مراقبت بکند، حاج آقا هم بین ایران و فرانسه بپلکد و خوش نشین باشد. حاجی اصفهانی پیروی است که در تهران کارخانه سنگ بری دارد. افراد خانواده در این سه ماه نان هم به زحمت می توانستند بخرند، هیچ احتیاجی را که به بیرون از خانه مربوط می شد، نمی توانستند برآورند. نتیجه اینکه بچه ها و مادرشان زدند به چاک و برگشتند. حاجی هم دارد خانه را تحویل می دهد ولی از بیست روز پیش گرفتار سرگیجه است، نمی تواند سرپا بایستد و در نتیجه توانائی بازگشت ندارد، مانده است حیران و سرگردان، در هتل، منتظر فرجی تا خودش را به فرودگاه اورلی برساند.

"ع-ی" دو هفته پیش برگشت. سه ماه اینجا بود. منتظر ویزای امریکا تا برود آنجا و لابد ثروتمند شود. خودش هم چندان رغبتی به رفتن نداشت. نه تا خواهر و برادر قد و نیم قد به اضافه بابا و ننه در لاکان رشت همراه منتظر رسیدن کمک خرج از طرف او هستند. "ع-ی" بیست و چهار پنج ساله است، سه چهار کلاس درس خوانده، نوشتن پیشکش، فارسی را به زحمت می خواند. تا چه رسد به انگلیسی. این هم از روزگار فکار چند تا ایرانی بخت برگشته و سرگردان. اما سیاهروز بیچاره اصلی در ایران است. مادر مهری، زن "ا-ی" که با ما در قزل قلعه بود. بابلی صادق و ساده ای بود. چند سالی بعد از زندان مرد. پسرش بابک دیشب پیش ما بود. حالا مردی شده است. از تهران به بلوچستان و از آنجا به کراچی ماجراهای بسیار از سر گذرانند و بعد خودش را به اسپانیا رساند و پیاده با زنش از مرز کوه های پیرنه گذشت و خودش را به "آندر" و بعد به فرانسه رساند. خواهرش مهری در سال های پنجاه (گمان می کنم ۵۴) با شوهرش نزدیک بابل ضمن درگیری و زد و خورد مسلحانه کشته شدند. زن و شوهر چریک بودند. پس از این ماجرا، مادر حواس پرتی پیدا کرد. دیشب از بابک حال مادر را پرسیدم. گفت بعد از انقلاب رفت بابل، تحقیقات محلی کرد و شهود را دید و اطلاعات دست اول گرفت ولی با این همه باور نمی کند، نمی خواهد باور کند. می گوید دروغ می گویند. بچه ها خارج هستند برمی گردند. برای همین خانه اش را عوض نمی کند. صاحب خانه حسابی اذیتش می کند ولی او می گوید اگر خانه را عوض کند وقتی بچه ها برگردند چه جوری پیداش کنند؟

۱۳ نوامبر ۸۴

دیشب خواب شکنجه می دیدم. در یک زیرزمین بزرگ مثل ماشین خانه یا انبار یک شوفاژ دو سه نفر را شکنجه می دادند. شکنجه شوندگان دو سه نفر بودند که تنه ای مدور و استوانه ای شبیه دیگ بخار یا بدنه حشره ای عظیم داشتند. پا و سرشان دیده نمی شد. آنها را روی پایه هایی خوابانده بودند و شکنجه می دادند. بدنشان فلزی، به رنگ آهن تفته، سرخ و آتش گرفته و جابجا بنفش و سربی و زنگاری بود. بعضی جاهای بدن و عضله ها را که پاره شده بود میخ پرچ کرده بودند و جاهای دیگر را جوشکاری می کردند. شکنجه دهندگان دیده نمی شدند. فقط شعله مشعل جوشکاری و زیانه آتش دیده می شد. جز شدت و خشونت فلزی و ماشینی هیچ احساس دیگری حتی خشم و نفرت نیز وجود نداشت. نه فقط شکنجه دهندگان بلکه شکنجه شوندگان نیز هیچ حس انسانی نداشتند، دیگر درد هم نمی کشیدند، چون که زیر شکنجه بی حس شده و از هوش رفته بودند. جلادها بی جهت تن پاره و گسیخته آنها را جوش می دادند؛ جلادهای غایب و ناشناخته و قربانیانی که حس و روح آنها نیز دیگر وجود نداشت، محو شده بود ولی پوسته فلزی جسم شان دیده می شد، آنجا افتاده بود.

۱۴ مه ۸۵

داستان مادر مهدی: مادر مهدی می خواست برود امریکا. با پروین خانم صحبت می کرد، گفت دو کیلو برنج از پارسال برای پسر و عروسش کنار گذاشته که ببرد امریکا. پروین خانم پرسید: کرم نگذاشته؟ نه بهشان نمک زده ام گاه و بیگاه هوا می دهم. خوب نگه داشته ام. آخه برای چی می بری، بهترین برنج ها، همه جور در امریکا هست. جواب داده بود: نه، این ها مال رشته. خیلی خوبه. مادر مهدی ماست کیسه ای هم با خودش برد. مهدی سه چهار سال پیش رفت امریکا. در تهران تاکسی داشت. تاکسی را فروخت و با یک شماره روزنامه که عکس و خیر اعدام برادرش را درج کرده بود رفت آلمان، در یکی از شهرها، ویزای امریکا گرفت. گفته بود که برادرش را کشته اند و او برای سرپرستی زن برادر و برادر زاده فلجش می رود. برادر مهدی درجه دار یا افسر نیروی هوایی بود. در ایام انقلاب امریکا بود. برای آموزش فرستاده بودندش. در بازگشت بچه اش را به امید معالجه گذاشته بود امریکا، مادر هم طبعاً با فرزند مانده بود. برادر مهدی در تهران تنها زندگی می کرد. ظاهراً متهم شده بود به شرکت در طرح "نورّه" و کودتا. مادر مهدی از مال دنیا دو پسر داشت. یکپیش رفت. وقتی

خبر مرگ به زن برادر که ناراحتی قلبی داشت می رسد، از حمله قلبی می افتند. بهرحال در امریکا مهدی می ماند و یک زن بیمار و یک بچه فلج که هیچ کدامشان انگلیسی نمی دانستند. بچه را به خرج سازمان های خیریه سه بار عمل کرده اند حالا با چوب زیربغل راه می رود. مادر بچه بهتر است. مهدی هم در رستورانی کار می کند. می گویند کارگر و کارفرما از همدیگر راضی اند. آخر سر مادر هم با برنج و ماست کیسه ای به دنبال پسر و نوه و عروس راه افتاد. به زن برادر مهدی نوشته بودند که اگر برگردد با بچه ماهی دو سه هزار تومانی مستمری یا حقوق بازنشستگی و غیره دارند.

۳ ژوئن ۸۵

امروز از تهران تلفن شد. دارند شهر را می کوبند، شب و روز. از زمین و هوا از درون و بیرون می زنند تا همه را یا بکشند یا دیوانه کنند. "و" کتاب خواسته بود برایش هلدلین و ریلکه فرستادم به بندر عباس. به یاد هومر خواندن خودم افتادم. در سال ۱۳۳۰ شب تابستان روی پشت بام خانه یک رفیق "همرزم" در لار بیپوش، افتاده در کنار بیابانی سوخته، پرت و دور، ایلپاد و یونان چند هزار سال پیش و فرهنگ و دنیائی دیگر و یک مسئول حزبی که می خواهد دیکتاتوری پرولتاریا را در میان مثنی گرسنه بی خبر، از گور گریخته و گمشده برقرار کند!

شهری که من دیدم در گرمای ۵۰ درجه بعد از ظهر خلوت تابستان، مثل "بیشاپور" بود؛ مرده تاریخی یا تاریخ مرده غبار گرفته.

دارم *Die Aufzeichnungen des Malte Laurids* را تمام می کنم. این کتاب بارها مرا به یاد کتاب دیگری انداخت، که هرگز نخواندم. اولین کتاب فرنگی که دیدم. تازه از خانه محله "پیرعلم" به "اوجاپن" (در بابل) اسباب کشی کرده بودیم. آقاچان آنجا را، که فرماندار درش زندگی می کرد، خریده بود. از او یا کسانش یک چیز بجا مانده بود: کتابی با قطع همین اثر ریلکه ساده جلد مقوایی، بی عکس و تصویر. چیزی که بی اندازه توجه مرا جلب کرد حروف لاتین کتاب بود. گمان می کنم شش هفت سال بیشتر نداشتم. تا آن وقت چنین چیزی ندیده بودم. برایم مثل هدیه ای بود در لفافی تودرتو، رمزی بسته و یا مثلاً سرزمینی مه آلود و نویدبخش، آن طرف رودخانه ای عبور ناپذیر؛ سرزمینی با گل و گیاهی بیرنگ ولی عجیب و با معنی، در حکم خوابی بود که هرگز تعبیرش را پیدا نمی کنم. مثل یک اسباب بازی مقدس با ترس به کتاب ور می رفتم بی آنکه بدانم چه

کارش می توان کرد. حالا که دارم «دفترهای مالت . . .» را تمام می کنم چیزی از همان شگفتی اسرار آمیز حس می کنم، کتاب برایم بیشتر مثل تعبیر خواب است. انگار که آن، همین کتاب بود. کتابی که تعبیر رویاهای عشق و مرگ است و نگاه خوابگردی در سرزمینی رنگین و غریب.

اولین رمانی که به فرانسه خواندم تابستان سال بیست و چهار در اصفهان. همین حال طلسم گونه را داشت. یک رمان را تا ته تمام کردم بی آنکه بدانم موضوع بر سر چیست فقط تا این حد دستگیرم شد که در باره ژاپن است یا قضا یا آنجا رخ می دهد.

۱۱ ژوئن ۸۵

دیشب پری تلفن کرد و گفت همه خوبیم نگران نباشید. دروغ می گفت تا ما نگران نباشیم. مردم تهران سر به کوه و بیابان گذاشته اند. شنیده ام جمعیت شهر نصف شده. هر شب بمباران است، بدون هیچ پناه و دفاعی، در تاریکی منتظرند تا کی زیر هوار و انفجار بمب دفن شوند. جوش های عصبی گیتا چند روزی است که باز شروع شده. من هم حال خوب نیست. روح و جسم هردو دارند از هم می پاشند. زانوی چپ و تپش قلب آزارم می دهند. یکی باز مثل تاپاله ورم کرده و به سنگینی سرب شده، تپش آشفته این یکی هم نفسم را تنگ می کند. احساس پیری می کنم. مثل اینکه دارکوب مرگ روی زانویم نشسته و قفسه سینه ام را می کوبد. صدای خشک و خستگی ناپذیر منقارش را می شنوم مثل تیک تاک ساعت، با همان بی اعتنائی و نظم. روزنه های سرم را می بندم تا به فکر ایران نیفتم. اما نمی توانم. زمین زیر پایم آتش می گیرد.

اشرف خانم بچه دار نمی شد. از پرورشگاه دختری را به فرزندگی گرفت. حالا بچه دوازده سالی دارد. سرطان خون گرفته است. هفته پیش اشرف خانم آوردش پاریس به این امید واهی که شاید اشتباه شده باشد! موهای سر دختر هم ریخته است از دور داد می زند که رفتنی است. مادر و دختر پیش "ی" و مادرش هستند دستجمعی تهیه اند توی یک چهل پنجاه متر جا. باید برگردند. دیروز رفتند دکتر. همان سرطان است. ماندنشان فایده ای ندارد اما اشرف خانم بی پول و بی زبان، در قفس تنگ میزبان ها نه می تواند بماند و نه می تواند برگردد و زیر این بمباران، مرگ بی هنگام دختر بیچاره را تسریع کند. الان گیتا تلفن کرد. امروز صبح ساعت هفت یعنی روز روشن آمده اند و

شهرک غرب را زده اند و رفته اند. انگار برای خودشان گردش می کنند. «هرکه خواهی گو بیا و هرکه خواهی گو برو».

۱۹ ژوئن ۸۵

هفته پیش زری دختر اشرف خانم را گیتا برد بیمارستان St. Louis. همه آزمایش های گوناگون انجام گرفت و بچه را دیدند و گفتند مردنیست، جنازه را آورده اید که چی؟ درمان های تهران غلط و ناتمام بوده وگرنه شاید بچه نجات می یافت. بهرحال گفتند هرچه زودتر برگردانیدش چون هر آن ممکن است بمیرد. به بچه چیزی نگفتند خیال می کند حالش خوب است که بستریش نکردند، روحیه اش بهتر شده. فردا شب برمی گردند. امروز صبح گیتا دختر و مادر خوانده اش را برد برای خرید. زری کفش می خواست، کفش و شلوار کرم رنگ و بلوز. فردا صبح می روند شانزه لیزه گردش. البته با تاکسی. زری نمی تواند راه برود. کفش را برای بعدها خریده است. گیتا از این همراهی، از این پرسه توی دست های مرگ حالش بد شده ولی می گوید نمی شود دخترک را از این دلخوشی های آخری محروم کرد.

۲۱ ژوئن ۸۵

دیروز اشرف خانم و زری را بردم فرودگاه و راهی ایران کردم. "ی" نبود و گیتا مریض بود. ماندند روی دست من. دخترک سر بی مو، صورت پف کرده از گرتن و چشم های بی نور داشت و اشرف خانم بدتر از او. انگار همه اندام هایش را عوضی سوار کرده اند، هیچ چیز با هیچ چیز نمی خوانند. مفصل ها کار نمی کرد و چفت و بست نداشت. در تاکسی نمی توانست بنشیند به زحمتی خودش را تو کرد و به جان کندن بیرون آمد. البته با کمک اطرافیان؛ من و راننده بی حوصله. در سالن صاف فرودگاه بی جهت زمین خورد که به خیر گذشت. انگار نه راه رفتن بلد بود نه نشستن. پیری زودرس تن و بدنش را از هم پاشیده بود. چانه می لرزید و تعادل به بادی بند بود. زمان درازی منتظر ماندیم، طبق معمول. زری و اشرف خانم گوشه ای نشستند. حال زری خوب نبود. تب داشت، رمق نداشت. یک جور عجیبی خسته به نظر می آمد، انگار سال ها پیش مرده بود. من دست های سفید ماتش را نگاه می کردم و او شمرده، با صدائی خرنده و کشدار "جوک" های سیاسی می گفت . . . و اشرف خانم بی اختیار به تناوب می گفت نگو، یواش تر، می شنوند. هیچ کس نبود که بشنود. دو تا مأمور

فرانسوی فرودگاه بیست سی متر آن طرف تر نشسته بودند. هرچه می گفتیم کسی نیست فایده نداشت. ترس اشرف خانم منطبق نداشت، ذاتی بود و زاینده، پیوسته از درون می جوشید و از صورت و دست ها بیرون می زد. دست چپش را که روی پایش گذاشته بود، خفیف، ترسیده و بی اختیار، طوری تکان می داد که گوئی می خواست راه صدای زری را ببندد تا جلوتر نرود، همان دم دهن بماند. "ایران ار" مثل همیشه در هم ریخته، شلوغ و کثیف بود. سگ صاحبش را نمی شناخت. مسافرها که به وطن عزیز برمی گشتند عبوس، فلک زده و عزادار می نمودند. اشرف خانم و زری را کردم توی گمرک. ملک الموت را آنطرف خط با آغوش باز منتظر می دیدم، تحویلشان دادم و برگشتم.

۶ ژوئیه ۸۵

امروز از "ج" کاغذی داشتیم. خلاصه اینکه پیش از انقلاب پیش پرداختی کرده بودم برای خرید یک آپارتمان. اخیراً دولت اعلام کرد کار تمام است بیائید یا بخرید و یا پولتان را پس بگیرید. رفتم سفارت و وکالت نامه و تشریفات را تمام کردم و فرستادم؛ به طمع گنج بازیافته! نتیجه را "ج" نوشت: هپرو شده است، خورده اند و یک آب هم روش. چنان پیچ و خمی داده اند که یک شاهی به دستمان نمی رسد زیادی دنبال کنیم یک چیزی هم بدهکار می شویم. و اما پایان نامه:

«... حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. ما هم زیاد روضه خوانی کردیم و به قول مرحوم ارج میرزا که می گوید تمام روضه خوان ها حرف مفتند حالا خود آن مرحوم حرفش مفت بود یا نه بحث دیگری است ولی من برای حسن ختام نامه خود به یاد تلگرافی افتادم که به مطلب خود اضافه می کنم. . . در زمانی که قشون شوروی در جنگ دوم جهانی در ایران بود شخصی از تبریز به برادر خود چنین تلگراف کرد: تهران، خیابان فلاح، تیمچه کرامت، اخوی هدایت، اُرس وارد، اموال غارت، ابوی مفقود، جاده ها مسدود و والده رحلت همشیره بی عصمت همگی سلامت، قربانت عنایت.»

۱۴ ژوئیه ۸۵

دیشب مهمان بودیم. یکی تازه از ایران آمده بود. بی اختیار حرف می زد، عصبی بود و در شدت هیجان نمی توانست از پس خودش بربیاید. مثل ماشینی بود که توی سرازیری گاز بدهند. آنقدر دور برمی داشت تا از نفس بیفتد،

نفسی تازه می کرد و از سر می گرفت. داستان های وحشتناکی می گفت و از تصویری که ترسیم می کرد هر بُن مویی، هر کلمه از . . . حرف هایش آدم را می گزید. مخصوصاً وقتی وحشت بمباران ها، تاریکی و انتظار بمب و صدای انفجار را تعریف می کرد. می گفت مردم اسم هواپیماهای عراقی را گذاشته اند "ایران پیم" برای خودشان بالای سرما می پلکیدند تا بمب هایشان را بتکانند. . . دارم جلد آخر شاهنامه را می خوانم. اتفاقاً امروز رسیدم به انتقام وحشتناک پرویز هوسباز از ری، شهر بهرام چوبینه. اول گفت شهر را با خاک یکسان کنید، وقتی گفتند نمی شود گفت پس یکی را برای مرزبانی آنجا پیدا کنید که «بی دانش و بد زبان، بسیار گوی، بداختر، سرخ موی، کژی بینی، زشت، دوزخی، بدنام، زردچهره، بداندیش، کوتاه، پرکینه، بد دل، سفله، بی فروغ، پردروغ، لوچ و سبز چشم و بزرگ دندان و کجرو. . .» باشد.

پیدا کردند و چنین جانوری را بر مردم گماشتند که به گفته خودش از کار بد نمی آساید، بی خرد و کج رفتار و مردم کش و دروغ پرداز است، و اما شیوه شهرداری چنین موجودی: کندن ناودان ها و ویران کردن بناها، کشتن گربه ها و بیچاره کردن هرکس که یک درمی داشت. نتیجه: همه خانه ها را به موشان واگذاشتند و از شهر ویران گریختند و «شد آن شهر آباد یکسر خراب». همه شهر یک سر پر از داغ و درد. کس اندر جهان یاد ایشان نکرد.

از مهمانی که بر می گشتم از Trocadero گذشتم. آتش بازی شب ۱۴ ژوئیه تمام شده بود ولی مردم بی خیال در میدان می پلکیدند و ترقه در می کردند و جشن ادامه داشت.

۲۶ اوت ۸۵

پیری دم درگاه ایستاده است و ورندازم می کند. وقتی به آینه نگاه می کنم می بینم از توی چشم های خودم دارد نگاهم می کند. به روی خودم نمی آورم و طوری رفتار می کنم که انگار نیست. ولی راستش توی تن خودم خانه کرده و دارد مرا از آنجا می راند، آرام و سمج به بیرون می راند؛ در زانوی ورم کرده، در کمر دردمند و در سنگینی رسوبی که ته دلم می نشیند، جا گرفته. مثل خاکستر آهسته پایین می آید و کم کم پنهان می کند.

اول ها از دشت و صحرا به توی خانه رانده شدم، مدتی توی حیاط بودم. حالا تا توی اطاق مرا به عقب رانده و خودش دم در ایستاده، دم سردش افسرده ام می کند: نگاه خسته اش را از من بر نمی دارد.

۲۷ اوت ۸۵

حالم بهتر است. هوا هم بهتر است بالاخره در این آخر تابستانی دو سه روزی آفتاب شد. دارم «گفتگو با کافکا» نوشته گوستاو یانوش را می خوانم. کافکا هوشمندی حیرت انگیز و دیدی بکلی مخصوص به خود دارد.

کافکا گاه و بیگاه می گوید از سیاست سردر نمی آورد و اهل سیاست نیست. ولی روشن بینی سیاسی او را در کمتر نویسنده ای می توان سراغ کرد. در همان سال ۱۹۲۰ دربارهٔ رمان *Clarie* باربوس و انقلاب اکتبر نظری می دهد که مثلاً سارتر حتی چهل سال بعد به آن دست نیافت.

۲۶ ژوئیه ۸۶

مرگ تنگ غروب، در تاریک روشن پرواز می کند. بعضی وقت ها مثل خرمنگس سمج با سر و صدا دور و بر آدم می پلکد، قرار ندارد، آرام نمی گیرد و نمی نشیند، بعضی وقت ها هم مثل پشه روی صورت و شک دماغ وزوز می کند و راحت نمی گذارد، اعصابم را خراب می کند. اتفاق هم افتاده که ناگهان مثل تیر از بغل گوشت کمانه کند و بعد از رد شدنش، بادش مرا گرفته باشد، لرزنده و انداخته باشد. حس می کنم که توی کاسهٔ سرم پر سه می زند. گاه سرم بی اختیار و علتی گیج می رود. آن تو افتان و خیزان می پلکد مثل مست ها یا بچه های نوپا. هنوز نتوانسته است خودش را جمع و جور کند سرپا بایستد و دست هایش را به همه جابرساند. فعلاً دارد موریانه وار بی شتاب و خستگی ناپذیر می جود؛ سیلاب نیست، نم و رطوبت است که اندک اندک سرایت می کند، نسیم خفه ای است که از اعماق زمین می وزد.

چه عقابی است! روی تخته سنگ سختی آن بالای بالا نشسته و همه و همه چیز را در همه جا زیر نظر دارد. از لاشخورهای کهنه کار دوربین تر است. وقتی آدم را نشانه کند مثل صاعقه سر می رسد. اما نه همیشه، بعضی وقت ها چه حوصله ای دارد. یکی را می پایید و ذره ذره می کاهد، او را از خود او می رباید، ماه ها و سال ها!

در بُسْتَن که بودم مرگ به شکل بیر بنگال بود. یک شب خواب دیدم که با اردشیر و غزاله رفته ایم شکار. آخر کار از سالن لخت و بزرگی- انبارمانندی خالی با سقف کوتاه سردرآوردیم. کنار سالن تجیری، پرده ای چیزی بود. غزاله را پشت آن پنهان کرده بودم. انگار گیتا هم بود. دل تو دلم نبود. چون بیر بنگال بیتابی در پستوی پشت سالن آرام نداشت. اردشیر وسط سالن ایستاده بود. ده

دوازده ساله به نظر می آمد. بی خیال، بی هراس، سرحال و منتظر. آهوی نازکی، شبیه غزاله خال دار و با نقش از دری به درون سالن خرامید تا از در دیگر بگریزد. ناگهان ببر از پستو تا بالای سقف بیرون جهید که پنجه هایش را در گردن شکار فرو کند. اردشیر پاهای ببر را توی هوا گرفت و از وسط جر داد. ببر کوچک شد به اندازه روباه با صورتی شبیه همان آهو. هم چنان که اردشیر از وسط به دو نیمش می کرد، ببر دوستانه می خندید و غزاله هم از پشت "پاراوان" بیرون آمده بود و تماشا می کرد. من از وحشت بیدار شدم. هرچه باشد ببر شوخی بردار نیست، در هیچ حالی.

۲۸ نوامبر ۸۶

دیگر عربستان سعودی هم واسطه فروش اسلحه و آشتی سران جمهوری اسلامی و سران آمریکا بود. بعد از اسرائیل و فرانسه و انگلیس و آلمان و همه دیگران چشممان به این یکی روشن. تنها عراق باقی مانده که لابد چند وقت بعد نقش در می آید که از اول جنگ به ایران اسلحه می فروخته! چه خر تو خر عجیبی! همه آلوده اند و همه دروغ می گویند. دو رویی سکه رایجی است که همه جا خریدار دارد. دل آدم از این خبرها به هم می خورد. گاه حس می کنم همین طور که پشت میز کار نشسته ام دارم بالا می آورم.

چند روز پیش با "د" حرف روزگار خودمان را می زدیم: بیکارگی اپوزیسیون از مشروطه خواه و جمهوریخواه، و . . . سرنوشت ملک و ملت خونین و مالین، سستی و آشفتگی غرب، آینده نامعلوم، دربدری، بیکاری و گدائی در پیش و منتظر! غزاله بالاخره چه خواهد شد، ایرانی؟ اینجا می مانیم و فرانسوی می شود یا آخرش ناچار از آمریکا سر درمی آوریم و باید آمریکایی بشود؟ و یا نه، هیچ کدام اینها، بلکه یهودی سرگردان!

۸ سپتامبر ۹۲

دارم می روم تهران.

من که آرزو می کردم قلبم به سبکی هوای کوهستان باشد، حالا به سنگینی کوه است. در ته دریا، در تاریکی اعماق، غصه می خورم. دور و برم زشت و شلخته است. نوعی دشمنی پنهان و آشکار، دانسته و ندانسته با زیبایی به چشم می خورد.

هوایما سرد و آرام است. روح زیبایی از آسمان گریخته و درجائی دور از

دسترس، پشت بوته های زهرناک خار، در شکاف دره ها و پرتگاه ها پنهان شده. در نیما (به خلاف هدایت؟) زیبایی پی آیند و پیرو اخلاق است و گاه فدای آن می شود. (اخلاق نیما ناشی از انسانگرایی مردم گریز اوست) اما وقتی زیبایی، و در این مورد زیبایی زبان فدای اخلاق شود، از اخلاق هم در جامه با پیکری نازیبا چیزی باقی نمی ماند. نمونه، "مانلی".

پاریس را پشت سر گذاشته ام، مفاز و عکاسی و انشاءالله خیلی از دلواپسی های خرده ریز را. این بار من و گیتا از جدائی یک ماهه خوشحال نبودیم. غزاله که هرگز. کاش زودتر اردشیر و کوه و اصفهان را ببینم. به وسعت و سکوت بیابان برسیم.

۱۰ سپتامبر ۹۲

در تهران پیش پری و جهانگیرم. هنوز شهر و چندان کسی را ندیدم. امروز عصر یک ساعتی در شمیران راه رفتم. همان جاهای آشنای نا آشنا. در کوچه باغ های پایین دست نیاوران گم شدم. ولی در همه حال کوه را پشت سرم حس می کردم، پشتم بلند بود و به آسمان می رسید. هوا سبک بود و به دل می نشست و سبزه برگ ها از آب و آئینه شفاف تر می نمود اما من دلم گرفته بود. نمی دانم چرا از همه چیز غصه می خورم. فردا قرار است اردشیر از اصفهان بیاید. دلم می لرزد. راه بد است و راننده ها بدتر. خوابم نمی برد. از دست این منوچهر آتشی و «گندم و گیلاس» که پریروز پیدا کردم.

۵ مارس ۹۴

فکرهای پراکنده و بی مناسبتی از سرم می گذرد. روبرو باغ لوکزامبورگ در نور ناب بسیار زیباست. اما زیبایی ایران (زیبایی ستمکار، وحشی و تهیدست ایران) چیز دیگری است، خصلت دیگری دارد. گمان می کنم علتش زبان و خاطره باشد. باغ روبرو فقط فرانسوی نیست. اینجا درخت ها به فرانسه خاموشند و هر وقت باد بوزد به فرانسه نجوا می کنند. آنها را Cartesien، منظم و هندسی کاشته اند، در نتیجه با همدیگر حرف های منظم می زنند در صورتی که در شمال درخت ها شلوغ و بی ترتیب با همدیگر به گیلکی یا مازندرانی و راجی می کنند و بیابان زیر نيزه آفتاب در تنهایی خودش عارفانه خاموش است و جوی آب مثل عمر ما سرش به سنگ می خورد و می غلتد و می رود. این، یک جور زیبایی دیگر، زیبایی "ماوا" است؛ حتی وقتی که از فرط سنگدلی می ترسند و

جهل و تعصب در آن از شب صحرا سیاه تر و عمیق تر است، غول های خوفناک در آن می لولند. . .

۸ مارس ۹۴

دلم گرفته، خاکستری، سنگین و ورم کرده، مثل آسمان عبوس ابری است که نه بیارد و نه باز شود، تا نور با رنگ ها و نفس گرمش بیاید و رنگ ها را رو کند. چند روز است که ابر شکم داده لخت فرو افتاده ای شده ام که مثل خاکستر تنبل روی خاک افتاده، نه می رود و نه آب می شود. دست و دلم به هیچ کاری نمی رود فقط صبح ها کمی راه رفتن، شب ها کمی موسیقی شنیدن و روزها پای دخل عمر تلف کردن. به جای عقاب ناصر خسرو که «بهر طلب طعمه پرو بال» می آراست شده ام زاغ و زغن زمین گیر. اما بدتر از این «زاغ و زغنی» چس ناله گداهاست. آدم که دل و جگر زنده بودن را از دست بدهد. اگر کسی دم دست نباشد. خودش را برای خودش نتر می کند و ننه من غریبم در می آورد. ولی با این همه وقتی می شنوم که چند روز پیش زنی را به جرم به هر جرمی در میدان ارم قم وسط شهر سنگسار کردند به خودم می گویم ای کاش نمی بودم تا نه می دیدم و نه می شنیدم.

۲۵ مارس ۹۵

کک تازه امروز از تهران رسید. . .

و اما نکته جالب توجه در شماره اخیر ماست مالی جانانه مرگ زریاب است باوجود چند مقاله پر از ستایش. به طوری که می گویند علت مرگ او بی توجهی و سهل انگاری بوده است که بدون در نظر داشتن چند بیماری توأم و با هم او (قلب و قند و . . .) کارش را یکسره کرده اند. «د. م.» که گویا این شایعه را شنیده در رثاء آن «فقید سعید و عالم کم نظیر و بلکه بی نظیر و . . .» می گوید: «کسانی که می گویند و می نویسند «مرگ نا بهنگام» گویا اینان که این چنین فکر می کنند فراموش کرده اند که اجل مقدر است، قضا و قدر الهی که اشتباه نمی کند. . . مردم پزشک را سرزنش می کنند همانا تقدیر و سرنوشت، تیر خود را با کمان و چگه به نام اشتباه پزشک به نشانه می زند. . .» به این ترتیب اولاً نه تنها پزشک نمی توانسته مقصر باشد بلکه گناه از بیمار بود که به پزشک مراجعه کرد. این از مرگش. اما درباره مبارزه اش با سانسور و یا مخالفتش با این دستگاه جهل و تعصبی که هست؛ خرمشاهی درباره

شادروان زریاب خوئی [که] از ائمه علم و ادب [و] اگر قدیم تر زندگی می کرد
مجدد راس مائت‌اش می شمردند» [!!] می نویسد «در ماه های اخیر ماجرای نامه
۱۳۴ نفری روح و روان او را آزرده و توش و توان او را از بین برد. نامه ای که
می دانستند سیاسی خواهد شد و آذوقه رسانه های گروهی جهانی نمی باید برای
امضا به نزد او می بردند و او را بر سر دو راهی بحرانی قرار می دادند. نه
امضا کردن او از سر مخالفت بود و نه مصاحبه دنباله اش از در موافقت».

یعنی به فرمایش این بزرگوار، کار مردی که «پنجاه سال است که . . .
چنین شهسواری در عرصه فرهنگ این کشور رخ ننموده، مردی که تتبع قزونی،
تحقیق مینوی و تعمق فروزانفر را یکجا داشت، مردی که . . .» کار این مرد
معنائی نداشت نه موافقتش دانسته بود و نه مخالفتش! این هم ماست مالی زریاب و
توجیه دستگاہی که پیرمرد را به "غلط کردم" واداشت.

محمّد امین ریاحی دوست پنجاه و چند ساله زریاب هم در همین شماره
(دی و بهمن ۷۳) می گوید «درباره آن دریای دانش و فضیلت، آن آفتاب جهانتاب
آسمان حکمت، آن زرناب کان فضیلت، آن گوهر شب چراغ معرفت، آن شهسوار
عرصه، تحقیق، آن علامه زمان، آن نادره دوران، آن جان جهان، با این دل شکسته
و قلم ناتوان چه می توانم بنویسم».

و با این وصف شش، هفت صفحه نوشته اند؛ اما نگفته اند که زریاب را
از دانشگاه پاکسازی کردند و حقوق بازنشستگی اش را بالا کشیدند و او ناچار
بود برای خورد و خوراک و گذران روزانه اینجا و آنجا قلم چند تا یک غاز بزند.
فقط اشاره ای کرده اند که وقتی «به او می گفتم این همه به خودت فشار نیاور،
کار فکری زود انسان را از پا در می آورد. حالا دیگر از من نخواهید که بگویم
چه جوابی می داد. حدیث دوست نکویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن
آشنا نگه دارد».

این هم نمونه ای از خصوصیات کشور گل و بلبل: اغراق های عجیب و
تعارف های بی دریغ و ماست مالی همه چیز و بعدش روز از نو، روزی از نو.
نمونه دیگر و نزدیک تر راقم همین سطور که این حرف ها را یواشکی، دور از
چشم و گوش اغیار در اینجا زیرلبی زمزمه می کند که هم نوشته باشد و هم
ننوشته باشد، چون که نمی تواند نرود به ایران، چون خیال می کند خفه شدن و
کتاب چاپ زدن بهتر از اعتراض کردن و چاپ نزدن است. اگرچه خوش رقصی
در برابر زور و ظلم چیز دیگری است.

۲۳ آوریل ۹۵

امروز یکشنبه بیست و سوم آوریل دور اول انتخاب رئیس جمهور است. من در آرزوی "بِد کمتر" هستم. در انتظار انتخاب Chirac تا شاید برای مدتی سایه آقای پاسکوی فلان فلان شده (نمی دانم به چه صفتی بگویم) که تا یکی دو ماه پیش خواب نخست وزیری می دید، از سر خارجی های مقیم اینجا، از سر من و بسیاریا ناچارتر و گرفتار تر از من، کم شود.

به ایران، به ظلم، کشتار و هرج و مرج، به ویرانی جسم و روح، به جهل و تعصب وحشی و سنگدل، سعی می کنم تا فکر نکنم؛ اگر بشود فکر نکرد. به قول فردوسی- به به، چه مردی و چه شاعری- به قول او که می گفت «بر ایرانیان زار گریان شدم»، این روزها یاد یکی از این ایرانیان، زریاب عزیز آزارم می دهد. چند روز پیش با "د" صحبت کردم و پرسیدم می تواند در پاسخ آن تعارف های توخالی، (وخزمشاهی که می خواهد بگوید این هم «مجددِ راس مائه» ما و از خودمان است) در مرگ زریاب، نامه ای از او را که نزد من است منتشر کند؟ این نامه نشان می دهد که چه کسانی «خورشید را به گل اندودند»، از دانشگاه پاکسازیش کردند، حقوق بازنشستگی اش را بریدند و . . . به حق تردید داشت، نمی توانست جواب روشنی بدهد. گفت حالا شما نامه را بفرستید، ببینم. ولی بدتر از "د" خودم تردید کردم که گرفتم فرستادم و چاپ کردند. اگر دوستانش بخواهند کاری برای ورثه اش بکنند، اگر و اگر . . . (همه به احتمال ناچیز) و چاپ این نامه کار را خراب کند؟ دوستی خاله خرسه؟ منصرف شدم و فکر کردم آن را در میان این یادداشت ها نگه دارم گویای روز، حال و روز سیاه خیلی هاست:

۱۰

فروردین ۶۰

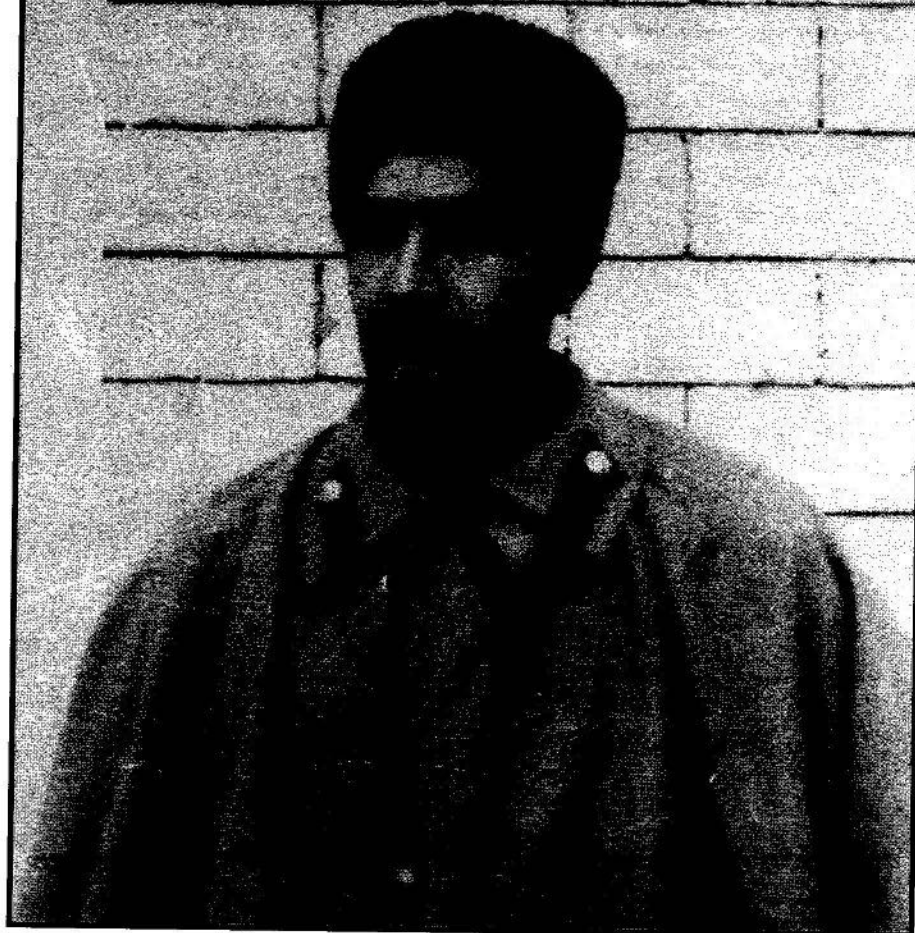
دوست گرامی

نامه ای که از شهر "ولتر" و "رنان" به بلاد شیخان و حنبلیان زمان فرستاده بودید رسید. به قول خاقانی تعیتی بود از خیرالبلاد و اطیبها الی شرالبلاد و اوحشها. خیلی خوشحال شدم که کارتان به سامانی رسیده و مشغول شده اید. خوشا به حالتان که در زبده و خلاصه بلاد عالم یعنی پاریس با زبده ترین اشخاص همکاری دارید. هذا هی الجته التی کنتم بها توعدون. به قول آن هندی اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است. ما هم در این دوزخ روزگاری می گذرانیم. جسماً و روحاً در غربتیم.

غربتی که نه غربی است و نه شرقی. مثل موجوداتی که جاذبه ای بر آنها وارد نیست و در فضا معلق هستند، ما نیز احساس بی چارگی بی وزنی می کنیم و به فضا زرفته فضا نورد شده ایم؛ آنچه معاش است بسته به موتی است که هر دم دم تیز شمشیر بازسازی و پاکسازی بر سرش ایستاده است. معادی هم که امید دهنده باشد نداریم، مانند یهودی فقیر خسرالدنیا والاخره ذلک هو الخسران المبین. می گفتیم و به خود نوید می دادیم که در دوران تقاعد به کنجی می نشینیم و به گفته حافظ جز صراحی و کتاب یار و ندیم نمی گیریم. اما آنچه صراحی است شکسته است و کتاب ها نیز در معرض تهدید آب و آتش نشسته است. گوشه گرفتم زخلق و فایده ای نیست. گوشه چشمش بلای گوشه نشین است. گاهی ندای ظریفی به گوش می رسد که چون سرآمد دولت ایام وصل بیگذرد شب های هجران نیز هم. انا من ایام وصل نداشتم و همان ایام برای من مانند شب های هجران تیره بود! به جهنم! سرتان را چرا درد بیاورم. روزگار همین بوده است و خواهد بود. این دم را که دوستی سلام صفائی از راه وفا فرستاده است خوش بدارم و خود را به یاد دوستان باخبر دور از دشمنان بی خبر نزدیک، دور سازم. سلام به همه آن دوستان برسان و چو با حبیب نشستنی و باده پیمودی بیاد آر حریفان باد پیما را ایام به کام و دوران عزت مستدام بوده باشد. قربانت

رضاشاه

از تولد تا سلطنت



بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۷۵

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
باییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

۵۸۳

پیشگفتار:

مقاله ها:

۵۸۷

غلامرضا افخمی

ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ

۶۲۷

جهانگیر آموزگار

نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب

۶۴۵

فریدون خاوند

اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون

۶۵۹

پرویز مینا / فروخ نجم آبادی

منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل

۶۷۹

مرتضی نصیری

نظام قضایی ایران پس از انقلاب

۷۰۱

شیرین هانتر

مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران

۷۲۹

سعید پیوندی

واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران

۷۶۵

اصغر شیرازی

مسئله شوراهای محلی در ایران

۷۹۷

فروهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف

شهرنشین، مهاجرت و گسترش نارضایتی

گذری و نظری:

۸۱۳

شاهرخ مسکوب

یادداشت های روزانه

یاد نادر نادرپور:

۸۳۱

بدلله رویانی

مرگ ساده

۸۳۹

محمود خوشنام

«واژه ها را مژده آزادگی می داد»

گزیده:

۸۴۹

روح الله خمینی

در اقتدار و اختیارات ولی فقیه

۸۵۵

عبدالله نوری

شوکران اصلاح

۸۶۰

مهرانگیز کار

«مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»

نقد و بررسی کتاب:

۸۶۹

باقر پرهام

«سحر» و «قمار در محراب»

۸۸۲

فروغ مهر

مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه

۸۸۷

علی قیصری

روزبهبان بقلی در عوالم خیال

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

یاد نادر نادر پور

یدالله رویانی

مرگ ساده*

«از مرگ ساده هنوز در شگفتم»
از هفتاد سنگ قبر (سنگ ایوب)

در طلیعه حرفم، حرفی از ایوب خود شگفتی دیگری است. کتاب را که باز می‌کنم، به تفال می‌خوانم که «ایوب مرگ را در صبر برهنه می‌کند» و این، وصف حال عجیبی برای روزهای اخیر من است. می‌گویم روزهای اخیر من، چون هیچ وقت تصور نمی‌کردم که نادرپور با مرگ خودش بتواند این همه مرا و زندگی مرا تصرف کند، و روحیه پیچیده و بغرنج و درهمی را با مرگی ساده اشغال کند، و مشغول کند. در این هفته چیزی نیست که در من و در روزهای من بگذرد و مرا از فکر به او، و به مرگ او، باز بدارد. گاهی خودش، گاهی شعرش، و گاهی هردو باهم. و آمد و شد این چهار پاره از آن سال‌ها که گفت:

ای مرگ، ای سپیده دم دور!
براین شب سیاه فروتاب
دیگر در انتظار که باشم
بشتاب ای نیامده! بشتاب!

شگفتی دیگری که گفتم همین است که ایوب، اسطوره صبر، نادرپور شتابکار و تشنه مرگ را به سنگ گورش دعوت کند و او را که در زندگی اهل شتاب نبود، و برعکس در

* پاره هائی از سخنرانی یدالله رویانی در مراسمی که در ۳ ماه مارس به مناسبت درگذشت نادر نادرپور از طرف انجمن فرهنگ ایران و جمعی از دوستان او در مرکز آندره مالرودر پاریس برگزار شد.

روزمره هایش اهل تائی بود، تائی های مشهور نادرپور، در برابر کتیبه اش بگذارد:

برسنگ او شکلی از مُت می تراشند: سنگ صبور و دور گور را
گل های بنفشه درشت می کارند. و اگر محیط خشک و کویری است
مصنوعی اش را دورتا دور گور می گذارند برای "نادر"، که عقل را
عور می دید. و به سفارش او بر بالین او مُدام جُغدِ سفالین صبر را
برهنه می کند از وقت، از سوال.

که در صبر وقت هست، و در وقت سوال. و این دو را که از آن بگیرند، صبر هم،
مثل عقل امر عوری است.

باری، این مفهوم «مرگ ساده»، می بینم بی جهت به ذهن من ننشسته است، و
یا نباید نشسته باشد. چرا در اندیشه مرگ نادرپور به مرگ ساده می اندیشم؟ و
به سنگ گوری که در آن جغد، وقت، سوال و برهنگی، و عقل عور واژه های
مستعاری هستند که بر گور او مرگ او را ساده می کنند، و این ساده، در مرگ
هرکسی نیست، درشان هرکسی نیست، از نوع همان "ساده" هائی است که خودش
می گوید، و به حق می گوید، که آسان نیست.

تو ای غرور توانای آفریننده

تن از برهنگی و سادگی دریغ مدار!

برهنه بودن چون ساده بودن آسان نیست.

«صبح دروغین»

مرگ او به زندگی او می مانست، آسان و ساده. به شعر او می مانست، و شعر او
معنای مرگ اوست. برای شاعر، صفحه سفید مرگ است: مرگ های من اینجا
بامن اند، (بامن بر صفحه سفید). وقتی که می نوشت مرده بود و حالا که مرده
است می نویسد. شاعر که نمی میرد، نقل مکان می کند، در فکرش ما همه در
وقت مرگ شاعریم، و شاید سیسرون (Cicero) در فکرهای خود مرگ را تولدی
می دانست که گفته بود: اصلاً همه شاعر متولد می شویم.

پس فکر نکنیم که می میریم یعنی نیست و نابود می شویم، هان؟ بلکه جامان را عوض
می کنیم. شمس عزیز من بحث کنایت آمیزی دارد در مورد آیه «لایموتون بل ینقلون».
می گوید: پس مرگ چیزی دیگر بود! (Et la mort etait donc autre chose!) عجب!
که به عاریه از تبریز می آید و در فرانسه راهی به هستی "دیگری" (autre) پیدا می کند.

یعنی که مرگ نابودی نیست، جابه‌جائی است. عزیمتی است. رفتن است. پس رفتن او رسیدن به حقیقتی است که روزی حقیقت ما هم خواهد بود. حقیقت یک هیچ، یک هیچ بزرگ. از اینجا تا ابدیت. و غرور این سوی دیوارش را، حالا، به ابدیت‌های آنسوی دیوار می‌دهد. یک نادرپور فروتن در برابر ابدیت. در برابر ما، و ضمیر "ما" که ابدیت انسانی است، معنای "دیگری" و "مای دیگری".

اهل شرم و اهل عفاف بود، و همین عفت او را در پشت استعاره و مجازی پنهان می‌کرد که از او تصویر شاعر "تصویرگر" می‌داد. عزیمت او از میان ما عزیمت از میان همین استعاره و مجاز است که هستی ما را می‌سازد. او که دوست داشت پاسخ‌هایش را از سؤال‌هایمان درآثارش پیدا کنیم. حالا آنها را بهتر می‌خوانیم، همیشه همین‌طور است، حالا او را و قلب او را بهتر می‌خوانیم، دل او را، که نوشته‌های او چیزی جز دل او نیستند که بی او می‌طپند. چرا که یک شاعر و یک نویسندهٔ صف اول بود. و محترم بود. کار می‌کرد، و طعمهٔ کارش شد. او را می‌شود همیشه در کارش جست و یافت. در هر صفحه‌ای، که در هر صفحهٔ کارش نبض اوست که می‌زند، که نبض او در کار خودش می‌زند. و نبض او همیشه می‌زند.

مشهور بود، و مشهور می‌ماند. چرا که شهرت او به خاطر شعری است که در عین آنکه موضوع شهرت اوست، موضوعی است در تاریخ شعر معاصر ما: شعر نادرپوری، اصطلاحی که در زبان منتقدان ما بسیار می‌آید. شعری که مشخصه‌هایش مشخصه‌های منظری از شعر معاصر است که تعریف آن منظر و شناخت آن، بدون تعریف و بدون شناخت شعر نادرپور امکان‌پذیر نیست. شعر میانه روی معاصر که منتقدان ما به «چهار پاره سرائی» هم از آن نام می‌برند که، در واقع، در شعر مدرن معاصر پلی است بین شعر کهنه و شعر نو، با این توضیح که بیشتر پایه‌هایش را در شعر نو محکم می‌کند تا در شعر سنتی معاصر. و شعر نادرپور را قدرت تصویرهایش، و رویت او از جهان اطراف غنی می‌کند. که در این غنا همیشه می‌خواست فرزانه بماند.

فرزانه بود، و هم و غم فرزانه‌گی داشت. از انتزاع می‌گریخت. یعنی که دلپستهٔ اطراف خودش بود و از آن نمی‌گریخت، بلکه از انتزاع در اطراف خود می‌گریخت. یعنی که سایه‌ای نمی‌گذاشت. چون تردید و گنگی را دوست نداشت، خودش را مفهوم می‌خواست، و مفهوم خودش می‌خواست. ظواهر دنیا را، و یا "ظاهر"های دنیا را، حذف نمی‌کرد بلکه به دنبال سمبولیسم اشیاء به ظاهرشان تزئینی از کلام می‌داد. و از این طریق، و شاید تنها طریق، به آنچه می‌دید

چیزهائی از آنچه نمی دید می داد، و این تمام سایه (وابهائی) بود که از خودش می گذاشت. یعنی در این کار تا آنجائی پیش می رفت که از خواننده اش جدا نیفتد، و به قول خودش «از آن موجود نامرئی، سمج، فضول، پرتوقع و مداخله گر که درکنارم می نشیند و با طمع من جدال می ورزد. . .» (از مقدمه نشانی و کلید) می بینید که او دخالت خواننده را نمی پذیرد، نه در موقع نوشتن شعر، و نه طبعاً، در موقع خواندن شعر. یعنی نادرپور به خواننده اش امکان قرائت تازه ای از شعرش نمی دهد. و خواننده باید شعر او را همانطوری بفهمد که او می خواهد. و این رضایت خود را، و یا ارضاء خاطر خود را، به حساب رضایت خواننده می گذارد: «برای من آنچه مهم است راضی کردن همین موجود متوقع مداخله جو است. من اسم این موجود را نماینده "خلق" نامیده ام.» (از مقدمه نشانی و کلید)^۲

اما این خواننده را، یعنی این نماینده "خلق" را، که خواننده نادرپور باشد، با آن نمایندگان خلقی که شاعرانند اشتباه نکنیم. چون او با شاعران به اصطلاح "خلقی" و قشرهای فشرده، و پرچمداران تعهد طور دیگری حرف می زند. و روزگار سیاه خلق را امروز به حساب همان نمایندگان خلقی دیروز می گذارد، و حتی به حساب خود خلق، تا آنجا که دیگر خودش را هم از همان "خلق" و یابا به اکراه چیزی از آن خلق می داند.

همه خورشید دروغین را در نیمه شان دیدیم
شدت گریه چنان بود که خندیدیم^۳

تهران را که ترک می کرد، در شعری به عنوان «خطبه عزیمت» خطاب به همان شاعران و روشنفکران انقلابی حرف هائی می زند. مصرع هائی از آن شعر بلند را دوست دارم برایتان بخوانم، که در این گفتار، که چیزی جز قصد بزرگداشت او نیست، شعری هم از او خوانده باشم:

صفای چهره کاغذ را
به چنگ خویش خراشیدم
حروف را، همه بند از بند
زهم گسستم و پاشیدم
به یک نگاه یقین کردم
که از تمامی این الفاظ
یکی به کار نمی آید

قلم ز پوسته کاغذ
توقعی نتواند داشت
جز اینکه نطفه معنائی
از این سفیده برآرد سر
وگرنه زاده خورشیدی
از او به بار نمی آید. . .

و در ادامه خطاب به همان «شاعران متعهد» می گوید:

ایا هیاکل نام آور!
به طبل جنگ چه می کویید؟
که طشت خالی رسوائی
زبام نام شما افتاد
وگرسدائی از او برخاست
صدای خوف و خجالت بود:
چنان به خاک سیه غلطید
کزو به چشم حقیقت بین
به جز غبار نمی آید

ایا بتان قلم در کف!
اگر پیام شما حق بود
چرا چو موج زمین خورده
به پای بوس حقارت رفت؟ . . .
چه زود راه فنا پیمود
رسالتی که رذالت بود!
به آبروی شما سوگند!
که آب رفته، دگر باره
به جویبار نمی آید

ایا سلاله چوپانان!
که برق معجز موسی را
به چشم سامریان دیدید
کنون به فال نکو گیرید
طلوع گاو طلائی را!

به شیر تازه وضو گیرید
 نماز صبح رهائی را
 که گر امید شما، ای خلق!
 به بازگشت پرستوهاست،
 نظر زینجره بردارید
 که نویهار نمی آید

مرا همیشه طلب این بود
 کز این دیار جدا باشم
 ضمیر "من" به زیان راندم
 که همزیان خدا باشم
 مرا قصاص کنید ای خلق!
 گر از نژاد شما باشم
 اگر شما هم نفرین آید
 مرا سزد که دعا باشم
 که از دهان پر از دشنام
 پیام یار نمی آید. . .

تمام شعر را ندارم. این قسمت را هم از مجله *ایران نامه* گرفتم، از متن مقاله ای، پانزده سال پیش. تمام قطعه در واقع نوعی مانیفست فکری نادرپور است، و یا بود، در برابر آنچه که "شعر متعهد" بود و یا تعهد سیاسی و اجتماعی روشنفکرانی بود که خود را به نوعی "متعهد" می خواستند، و تعهد نادرپور در تعریفی که از "تعهد" در آن سال ها می شد نمی گنجید.

مبارزات سیاسی او، او که مبارز سیاسی نبود، عطش او برای درستی بود. تشنه عدالت و حق بود، و می اندیشید که در این مبارزه حقی را ادا می کند، و یا خودش را به خودش می رساند. این چیزها را می دید. بینا بود. غرور و مناعتی که در او تظاهر می کرد در همین زمینه بود، در همین زمینه ها بود، یعنی در ارتباط با انسان امروز و مسائل او بود.

انسان امروز مفتخر به خودش هست، انسان نادرپور مفتخر به خودش بود، این دو بهم مربوطند. کار شعر زندگی در رابطه ها است. ما خودمان را هم در رابطه هامان با دیگران می شناسیم. این رابطه ها را زبان اداره می کند. زبان نادرپور شعر او را در همین رابطه می بُرد. این است که می گویم: نادرپور در غرور

بشریت سهمی دارد. چرا که زندگی و شعرش در خدمت این غرور بوده است. امروز هر قضاوتی درباره او زود است. و ما هم برای قضاوت او، و نه هیچکس دیگر، نیامده‌ایم، و نیستیم. آیندگان ما را با همین قضاوت‌ها مان قضاوت خواهند کرد.

پانوشت ها:

۱. عنوان مجموعه شعری از یدالله رویائی در زبان فرانسه، به ترجمه کریستف بالایی (Christophe Balay) و برنار نوئل (Bernard Noel):

Cahiers de Royaumont, Paris editions Creaphis, 1977

۲. اندیشه‌ای دیگر از مرگ، و مرگ دیگری (Une autre pensée de la mort, et la mort de l'autre) از فنومنولوژی هوسرل، از جله:

Dieu, la Mort et le Temps, editions Grasset. 1993

۳. نشانی و کلید، عنوان مقدمه واحدی است که نادرپور در سال ۱۳۵۶ بر سه کتاب خود، *ماه و نگ نه، آتش، از آسمان تا ریمان و شام بازیسین*، نوشته است، هر سه از انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۵۶.

۴. از قطعه «خورشید نیمه شب»، آذر ماه ۱۳۵۷

۵. یدالله رویائی، *ایوان نامه*، سال سوم، شماره ۳، بهار ۱۳۶۴.

۶. در مفهوم "Voyant" که در فرهنگ انتقادی غرب آمده است: شعری که خودآگاه یا ناخودآگاه از آینده خبر می‌دهد. خصیصه‌ای که در شعر فروغ فرخزاد هم مواردی از آنرا دیده‌ایم، و یا حافظ خودش را و شعر خودش را متصف به آن دیده است: «جهان‌بین»، «لسان‌الغیب» و... یا نظیر آینده‌نگری‌هایی که در *دانشگهی*، ۱۰ و ۷ و *موتی* ۲۸ دیده‌اند.

CALENDAR CONVERSION TABLES

Hijri Shamsi (Solar)-Hijri Qamari (Lunar)-A.D. Gregorian
Shamsi 1250-1400/Qamari 1288-1443/A.D. 1871-2020

With a Supplement
Hijri Qamari (Lunar)-Gregorian
Hijra 1-1288/A.D 622-1871

BY

Ibrahim V. Pourhadi

New Edition

Foundation for Iranian Studies

نگاهی گذرا بر شعر نادر نادرپور

درگذشت دردانگیز و غافلگیرکننده «نادر نادرپور» شاعر نام‌آور معاصر، بی‌گمان آسیبی بزرگ برای ادبیات نوین ایران به شمار می‌رود. جدا از ارزش‌هایی که در زبان و بیان و تخیل و اندیشه او وجود دارد و در پی به آن‌ها اشاره خواهیم کرد - نادرپور شکاندار سلامت و اعتدالی بود در پهنه بی‌در و پیکر شعر نو که گرایش به اغتشاش و آشفتگی در آن کم نیست.

«نیما یوشیج» خود زمانی گفته بود او رودخانه‌ای است که همه کس می‌تواند به فراخور حال، سهمی از آن بر دارد. پیروان او نیز چنین کردند، ولی یکسان نماندند. برخی از آن‌ها، شاخه‌های تازه‌ای از آن رودخانه به وجود آوردند، بسی پرشتاب‌تر و زلال‌تر. یکی از این شاخه‌ها که زلال‌ترین و فراگیرترین شعرها را بیرون داد، از آن اعتدالیون بود: شاعران وابسته به مکتب سخن. که نادر نادرپور از برجستگان آن به‌شمار می‌رفت. اینان تنها اندیشه نوآوری را از «نیما» گرفتند. ولی خط و ربط اجرائی آن را به ذوق و سلیقه خود پیاده کردند. «نیما» برای آن‌ها بیشتر نظریه‌پرداز شعر بود تا «شاعر». پرویز ناتل خانلری، بنیانگذار مکتب سخن، زبان شعر او را حتی با صراحت «الکن» می‌نامید. فریدون تولگی نیز، که در آغاز شیفتگی بسیار در برابر شعر نیما نشان داده بود، بعدها آن را ناتوان از

* ناقد و روزنامه نگار.

بیان تشخیص می‌داد و نادرپور، آن را خالی از «غنا» و «تفزل» می‌دید. چیزی که «هر شعر خوب، اعم از عاشقانه و غیر عاشقانه» باید از آن برخوردار باشد. اهل اعتدالی سخن، زیر تأثیر «نظریه شعری نیما»، ولی جدا از پیروان مطلق یا افراط‌گرای او، توانستند یکی از پرجاذبه‌ترین حوزه‌های نوآورانه شعر را سامان دهند، حوزه‌ای که هنوز پس از پنجاه سال فعال است و بخش بزرگی از شاعران دو نسل بعد را نیز به سوی خود کشیده است.

نادرپور سه پیشنهاد را در «نظریه»، نیما درست و منطقی می‌بیند و آن‌ها را برای ایجاد دگرگونی‌های «شکلی» در شعر خود به کار می‌بندد: از میان برداشتن تساوی طولی مصراع‌ها، تغییر دادن کارکرد «قافیه» و به کارگیری تلفیقی از «وزن»‌های متجانس. به کار بستن این سه پیشنهاد دست و بال شاعر را از قید و بندهای بی‌مورد می‌رهاند و به او امکان می‌دهد تا فضای آزادتری برای این احساس و اندیشه خود داشته باشد. به این گونه است که اندازه مصراع‌ها، با بلندی و کوتاهی اندیشه‌ها میزان می‌شود، قافیه از یک‌نواختی تکرار به در می‌آید و نقش «زنگ تداعی» را برای تأکید بر مفاهیمی که در مصراع‌های دور از هم قرار گرفته‌اند، ولی ارتباط ماهوی دارند، ایفا می‌کند، «وزن»، به‌عنوان عنصر اصلی سازنده و انتقال‌دهنده شعر باقی می‌ماند، ولی با پذیرش تنوع، از یکنواختی محض بیرون می‌آید. در مجموعه‌های شعری نادرپور، نمونه‌های موفق بسیاری از این شکل نوآوری را می‌توان یافت:

از دور، تپه‌های پریشان
 بی‌رحمی نهفته‌ایم را فریاد می‌زنند
 و سوسمارهای طلانی در حُفره‌های تنگ
 همچو زبان گوشتی خاک
 حرف از سبّه‌بختی با باد می‌زنند
 زاغان درانتظار زمستان
 برشاخه‌های خشک
 برف‌قلیل قله البرزرا
 با چشم می‌جوئند
 درلای بوته‌های گون، عنکبوت‌ها
 بی‌بهره از لعاب تنیدن، سرگشته می‌دوند...

(«مرثیه‌ای برای بیابان و برای شهر»)

تصویرهای درخشان ذهنی شاعر، به یاری شگردهای نوآورانه‌ای که از آن‌ها یاد شد در ترکیب با زبان آهنگین او، جلوه بیرونی پیدا می‌کند. نادرپور بر زبان چیرگی دارد و ذهنیت او با بهره‌گیری از این چیرگی است که به اوج تصویر پردازی‌های بیانی می‌رسد.

گفتنی است که نادرپور، پیش از روی آوردن به شکل‌های تازه‌تر شعری، در قالب‌های تنگ‌تر «چهارپاره»‌ای شعر می‌سرود ولی در همین قالب‌ها نیز، او توان شگرف بیانی خود را آشکار ساخته و تصویرهای به‌غایت زیبایی پرداخته است. «تخیل» در تصویر پردازی‌های او بر گرده واژه‌هایی نشسته است روشن و روان، که به قول خود او، از «لغتنامه»‌ها بیرون کشیده نشده‌اند ولی در «پیوند ریشه‌ای» با زبان پیشینیانند. با این همه او از به کاربردن واژه‌هایی نیز که «فقط بر زبان امروزیان جاری است» پروائی ندارد. می‌گوید: «زبان، حامل فهم و فرهنگ هر قوم است» و «توقف در حد زبان یکی از قرون گذشته به معنای انکار حیات مردمی است که از آن قرون تاکنون به فارسی سخن گفته و بر غنای آن افزوده‌اند». نکته شایان توجه این است که دلبستگی عمیق «نادرپور» به «تصویر» او را به ورطه بی‌محتوای «فرمالیسم» در نیفکنده است. تصویر هم چون واژه و وزن و قافیه «وسیله‌ای برای ایجاد تفاهم» است:

خورشید، پشت پنجره من
چه سیاه ابری بر سر کشیده بود
در زیر سیل باران خاموش می‌گریست (در کنار پنجره)

از قاب تنگ پنجره، سنگ نگاه من
چون مرغ، پر کشید
بر شاخ آن درخت کهن خورد
برگ ستاره‌ها به زمین ریخت
در گل نشست میوه خورشید! («درختی در اندیشه من»)

دهان پنجره از مژده سحر پُر بود
سپیده از رحم تنگ تیرگی می‌زاد
من از غروب به سوی سپیده می‌راندم
و با صدای خروسان نماز می‌خواندم («نقاب و نماز»)

کوه، زانو زده چون اسب زمین‌خورد، به راه
 سینه انباشته از شیشه خاموش هلاک
 مغز خورشید پریشان شده بر تیزی سنگ
 چون سواری که به یک تیر درافتاده به خاک («شیشه خاموش»)

نادر نادرپور از نادر شاعرانی است که هیچگاه تن به پذیرش «تعهد تحمیلی» نداده است. در آن سال‌ها که سخن گفتن از تعهد و رسالت نه تنها مُد که وظیفه روشن‌فکری بود، او سرسختانه استقلال خود را نگاه داشت و زلال شعر خود را به «غیر شعر» نیالود. همین پایداری خیل متعهدان یا متظاهران به تعهد را روی او قرار داد. آنان، او را شاعری تبلیغ می‌کردند که تنها «حدیث نفس می‌شراید و از آنچه که در پیرامون او می‌گذرد، سخن نمی‌گوید». پاسخ نادرپور، به مدعیان این بود که:

درست است که شاعر امروز - حتی اگر بخواهد - نمی‌تواند «برج عاج نشین» باشد و جهان پیرامون را نادیده بگیرد ولی این بدان معنا نیست که خود را تا حد «گزارشگر» رویدادهای سیاسی روز، تنزل دهد. «پرداختن به مسائل زودگذر سیاسی و حوادث روزانه اجتماعی... ناچار با رسالت شعر که در هم شکستن دیوارهای زمان و دست یافتن به جاودانگی است مفایرت دارد... شاعر می‌تواند چنان با دیگران درآمیزد... که چون از خویش می‌گوید، پنداری که از آنان است.

به باور نادرپور، «تعهد» یک امر «درونی» است که از تأثیر مشاهدات بیرونی شاعر، بر نهانی‌ترین لایه‌های عاطفی او پدید می‌آید. تعهدی که یک شبه سر برآورد و در شعر، بی‌هیچ انگیزه‌ای از درون، «ما» را به جای «من» بنشانند، جز فریبی بیش نیست. و تازه اگر شاعر «غالباً ضمیمه اول شخص مفرد را به کار برد، دلیل بی‌اعتنائی او به دیگران نتواند بود. چه بسا که "حدیث نفس" او "حسب‌حال" جمع باشد.» به راستی، بسیاری از شعرهای قدیم و جدید، عاشقانه و غیر عاشقانه نادرپور، همیشه «حسب‌حال جمعی» ما نیز بوده و در بحبوحه «تنش»‌ها به ما آرامش داده است. از آن گذشته، در بسیاری از همان عاشقانه‌هایی که حدیث نفسی تلقی می‌شوند، راه بر تعبیر و تفسیرهای اجتماعی بسته نیست. وابسته است به برداشتی که مخاطبان دارند. «حماسه‌ای که در غروب می‌شکفت»، «سپیداران خاک‌آلودی که پا در جوی می‌شویند» تا «خورشید بر ساق‌های مرمرفام‌شان» بوسه زند و پیام «بهار نزدیک» را برساند. «خُطبة سبزی» که برای

بهار خوانده می شود و بالاخره «مرغ کوری» که در جنگل تیرگی ها، پس از گذار از شب های توفانی به «سرمه دست خورشید» که همان عشق باشد- بینا می شود، سرشار از تمثیل هائی است که به شعر رنگ و بوی متعهدانه، از نوع واقعی اش می دهد:

این دست گرم، دست تو بود ای عشق
دست تو بود و آتش جاویدت
من مرغ کور جنگل شب بودم
بینا شدم به سرمه خورشیدت («سرمه خورشید»)

نادرپور حتی در همان سال ها که به «حدیث نفس» گوئی، متهم می شد، شعرهائی سروده است که تأثیر سریع رویدادهای روز را در او باز می تاباند بدون آن که حس و حال شعر را زیر پای شعارهای سیاسی بیندازد. در شعر «شهادت» که در سال ۱۳۴۰ سروده شده خطاب به مادری که در گیلو دار یک کشتار خیابانی در جستجوی فرزند خویش است می گوید:

بین آن مغز خون آلوده را، آن پاره دل را
که در زیر قدم ها می تپد بی هیچ فریادی
سکوتی تلخ در رگ های سردش زهر می ریزد
بدو با طعنه می گوید که بعد از مرگ، آزادی!
بمان مادر بمان در خانه خاموش خویش امروز
که باران بلا می بارد از خورشید
دو چشم منتظر را تا به کی بر آستان خانه می دوزی
که دیگر سایه فرزند را بر در نخواهی دید. («شهادت»)

در شعر نادر نادرپور در سال های پیش از انقلاب رگه های از نور، از پشت جنگل تیرگی ها سر بر می آورد و چهره های زنده را در برابر او روشن می کند:

واژه هایم را میان چهره های زنده می جستم
سر به سوی آسمان پاک می کردم
بیکر خورشید را در آب می دیدم
چشم می بستم

آفتاب تازه‌ای را خواب می‌دیدم
 شعر من با آفتاب تازه می‌آمیخت
 شعر من در برگ‌های مرده می‌آویخت
 سحر این پیوند
 برگ‌ها را روح می‌بخشید
 لفظها را سادگی می‌داد
 واژه‌ها را مرده آزادگی می‌داد! (شعر من و شعر باد)

و اما آن زلزله‌ای که خانه را لرزاند احساس و اندیشه شاعر ما را نیز دگرگون کرد. هاله‌ای از خشم و سرخوردگی زلال عاشقانه‌های او را پوشانید و رفته رفته به همان «تعهد درونی» و راستین رسید که همیشه از آن می‌گفت. دیگر تحمیلی از بیرون در کار نبود. زلزله آنچنان لرزانده بود که «فاجعه» درونی شده بود! اینک جاها باید عوض می‌شد. آن‌ها که سال‌ها «سنگ تعهد» را بر سینه می‌کوفتند، اینک مجذوبانه به پیشباز استبدادی واپسگرا می‌رفتند که به ریا وعده برپائی حکومت عدل الهی می‌داد و نادرپور اینک را زمان برخاستن و پیوستن و یکپارچه قد برافراشتن در برابر غولی می‌دید که به یاری همان متعهدان از غار تاریخی خود بیرون آمده بود. سخن او شنیدنی است:

هنگامی که نخستین قدم‌ها و مشت‌ها، زمین و آسمان ایران را به لرزه درانداخت،
 حسی به من گفت که از ناهشیاری این برافروختگان باید ترسید. . . آن حس بیدار
 می‌دید که آن فریفتگان از آئینی واپسگرای و تیره‌اندیش کورکورانه فرمان می‌برند. . .
 (و) در پشت آن صفاها و مشت‌ها، به موازات پیکار سیاسی، نبردی فرهنگی آغاز
 شده است، نبردی که در آن «سنت» بر «بدعت» و «تعصب» بر «تجدد» می‌تازد!

در باره «متعهدان» مجذوب واپسگرائی نیز با حیرت گفته است:

آنان نیز از آئینی واپسگرا و تیره‌اندیش کورکورانه فرمان می‌برند که همه آزادگان
 ایران از فردوسی و خیام و حافظ تا ایرج و دهخدا و هدایت در روزگاران مختلف
 به جنگش رفته بودند. . . آنان به اندیشه‌ای دل سپرده بودند که تمام طلایه‌داران
 مشروطیت از آخوندزاده و طالبوف و میرزا آقاخان کرمانی و جهانگیرخان
 شیرازی، دشمن پیشرفتش می‌خواندند و در کار پس راندنش به جان می‌کوشیدند.

نادرپور، از اندک کسانی بود که از همان آغاز وقوع زلزله، «موضع» خود را مشخص کرد و با دلیری تمام چشم در چشم استبداد کور تازه برخاسته دوخت و زهر شعر خود را در جانش ریخت: در شعر «شبی با خویش» که درست تاریخ روز پیروزی انقلاب اسلامی را دارد، گفته است:

این سرخی از صبح است، یا از شام؟
این خون آتشفام
ته مانده کُفر است یا سرمایه دین است
من با همه نادانی ام ای دوست
داناترین مردم!

و یک ماه بعد، در شعری دیگر، «شلاق و موج»، سروده است:

آن مُشت‌ها چه کوفت، بر این طاق؟
کاین‌گونه نقش نیلی او رنگ خون گرفت
کاین‌سان درون جمجمه پرتنین او
اندیشه‌ها، خشونت جهل و جنون گرفت

آشکارا نه نادرپور می‌توانست، «خشونت جهل و جنون» را که روزبروز به اوج تازه‌ای می‌رسید، تاب بیاورد و نه کارگزاران فرهنگی رژیم تازه می‌توانستند با او کنار بیایند. پس گزیری نماند جز گریز. گریزی که آسان نبود و درون شاعر را زیر و رو می‌کرد. نخستین اقامتگاه در مهاجرت ناخواسته، پاریس بود. شهری که او سال‌ها در آن زیسته بود و زبان و فرهنگش را می‌شناخت. شعرهای «پاریسی» نادرپور، سرشار از حیرت و خشم و دل‌تنگی است. در شعر «از رُم تا سُدوم» که در دومین سالروز انقلاب اسلامی سروده شده، ما، همه ما را همان شب زنده‌داران گناهگار «سُدوم» می‌بیند که «فارغ از بیم موج، نوشیدیم و رقصیدیم» و «در خانه خود، آتش افکندیم و خندیدیم!»، «ما، تیره‌اندیشان روشن‌بین، با آن که» ویرانی موعود را دیدیم. ولی از «کوری باطن»،

در ظلمتِ اندیشه‌های خویش، گم بودیم
در آن شب ننگین آتش‌سوزی تاریخ

نظارگان شعله، در آفاق رُم بودیم!

حیرت و خشم، چیزی را عوض نمی‌کند، ولی وقتی فرو می‌نشیند، جای خود را به دلتنگی می‌سپارد. غم غربت هر کجای عالم که می‌خواهد باشد همه رنگ‌ها و صداها را به خود می‌آلاید:

اینجا غروب رنگ جنون دارد
 باران صدای گریه تنهائی است
 چشم ستارگان همه ناییناست
 اینجا در این دیار
 شب دردل من است
 . . . اینجا چو من غریب غمینی نیست
 در وهم شب چراغ یقینی نیست («در زیر آسمان باختر»)

خلوت با خاطره و اندیشیدن به وطن، پادزهر این دلتنگی‌هاست. خورشید مغرب اگر سرد است، ولی آفتاب گرم وطن، «آفاق باور» شاعر را روشن نگاه می‌دارد و امید می‌بخشد، امید بازگشت:

ای مُلک بی‌غروب
 ای مرز و بوم پیر جوانبختی / ای آشیان کهنه سیمرغ
 یک روز ناگهان
 چون چشم من ز پنجره افتد به آسمان
 می‌بینم آفتاب ترا در برابرم! («طلوعی از مغرب»)

نادر نادرپور پس از شش سال اقامت در پاریس، در بهار سال ۱۳۶۵ تن به هجرتی دوباره داد و رهسپار لوس‌آنجلس شد. این جابجائی تحول دیگری در شعر و اندیشه او پدید آورد. حیرت و خشم و دلتنگی، در درون او به نیروئی مبارزه‌جو، تبدیل شد. ولی آیا جنس زلال و عاشقانه شعر او، توان درافتادن با خودکامگی دینی را داشت؟ به نظر می‌رسد که او خود شعر را برای بازتاب نیروئی که در او سر برآورده بود، کافی نمی‌دانست. از این روی نبرد را از راه‌های دیگری نیز پیش برد. از راه خطابه و مقاله و بحث و جدل‌های سیاسی.

اگرچه در این دگرگونی، شعر او واپس نماند، ولی شاید زیر هالهٔ خشم و عصبیت برخاسته از اندیشه‌های صرف سیاسی، نتوانست آنگونه که باید زلال همیشگی خود را باز بنمایاند. از آن گذشته، نوعی دوگانگی عاطفی را میان شعرهای او از یک سو و نوشتارها و گفتارهای او از سوی دیگر می‌توان موضوع بررسی قرار داد. گفتارها و نوشتارها همه کوبنده و برانگیزاننده و شعرها متمایل به لفظش در سراسیب سرخوردگی. لوس آنجلس هم جایی نبود که به کار نادرپور بیاید. مشغولیت بسیار داشت. در کلاس و انجمن و دانشگاه و روزنامه و رادیو و تلویزیون می‌گفت و می‌نوشت و می‌خواند و بحث می‌کرد. ولی این‌ها کافی نبود او «آن جای دیگر» را می‌خواست همان جا که به یادش در درون می‌گریست:

من از نسیم سرد خزان، بوی خاک را
همچون شراب تلخ
هر دم به یاد خانهٔ ویران مادری
می‌نوشم و گریستن آغاز می‌کنم («شب آمریکائی»)

لوس آنجلس برای او «جهنمی به زیبایی بهشت» بود و دریافته بود که در دل شهر فرشتگان نیز «اهریمن و اهورا با هم برادرند!» او می‌گفت که در این شهر، «شهر خفتگان»، «تنهاترین صدای جهان» است «که از هیچ سو، به هیچ صدائی نمی‌رسد.» تنها شاید آن «دیو سپید پای در بند» صدای او را بشنود و پرسش او را پاسخ دهد:

آیا من از دریچهٔ این غربت شگفت
بار دگر برآمدن آفتاب را
از گردهٔ فراخ تو خواهم دید؟
آیا ترا دوباره توانم دید؟ («خطبهٔ زمستانی»)

اما پیش از آنکه پاسخی برسد، «زمان» دامن او را گرفت و به سرزمین خاطره‌ها بُرد.

آری، در این دیار
در غربتی به وسعت اندوه و انتظار
ما با زمان به سوی فنا کوچ می‌کنیم

بی‌هیچ اشتیاق
بی‌هیچ یادگار («زمین و زمان»)

پیش از آن هم پیامی برای وطن خویش باز نهاد:

دیار دور من ای خاک بی‌همتای یزدانی
خیالت در سر زردشت و مهرت در دل مانی
ترا ویران نخواهد ساخت فرمان تبسکاران
ترا درهم نخواهد سوخت، آتش‌های شیطانی
اگر من تلخ می‌گیرم چه غم، زیرا تو می‌خندی،
وگر من زود می‌میرم چه غم، زیرا تو می‌مانی
بمان، تا دوست یا دشمن ترا همواره بستاید («زمزمه ای در شب»)

منابع:

- نادر نادرپور: *ماه و سنگ نه، آتش*، تهران، مروارید، ۱۳۵۶.
- _____، *صبح درویش*، پاریس، نهضت مقاومت ملی ایران، ۱۳۶۰.
- _____، *زمین و زمان*، لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۷۵.
- «طفل صد ساله‌ای به نام شعر نو» گفتگوی صدرالدین الهی با نادر نادرپور، ماهنامه *روزگار نو*، پاریس- تیر و مرداد و شهریور ۱۳۷۱.
- گفتگوهای نگارنده با نادر نادرپور، هفته نامه *مهان* لندن، شماره‌های ۶۶۱ و ۶۶۲ (۲۹ خرداد و ۵ تیرماه ۱۳۷۶).

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱

پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

- ۵۸۳ پیشگفتار:
مقاله ها:
- ۵۸۷ غلامرضا افخمی ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ
- ۶۲۷ جهانگیر آموزگار نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب
- ۶۴۵ فریدون خاوند اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون
- ۶۵۹ پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل
- ۶۷۹ مرتضی نصیری نظام قضایی ایران پس از انقلاب
- ۷۰۱ شیرین هانتر مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران
- ۷۲۹ سعید پیوندی واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران
- ۷۶۵ اصغر شیرازی مسئله شوراهاى محلی در ایران
- ۷۹۷ فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف شهروندشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی
- گذری و نظری:
یادداشت های روزانه
- ۸۱۳ شاهرخ مسکوب یاد نادر نادریوون:
مرگ ساده
- ۸۳۱ پدیده روایتی «واژه ها را مژده آزادگی می داد»
- ۸۳۹ محمود خوشنام گزیده:
در اقتدار و اختیارات ولی فقیه
- ۸۴۹ روح‌الله خمینی شوکران اصلاح
- ۸۵۵ عبدالله نوری «مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»
- ۸۶۰ مهرانگیز کار نقد و بررسی کتاب:
«سحر» و «قمار در محراب»
- ۸۶۹ باقر پرهام مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه
- ۸۸۲ فرهنگ مهر روزبهان بقلی در عوالم خیال
- ۸۸۷ علی قیصری خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

گزیده

آیت الله خمینی سال ها پیش از انقلاب آراء خود را در باره مبانی فقهی و فلسفی حکومت اسلامی، به ویژه پیرامون اقتدار و اختیارات ولی فقیه، به صراحت و تفصیل بیان کرده بود. این آراء از آغاز استقرار جمهوری اسلامی تاکنون از سوی برخی از بنیان گذاران و مدافعان نظام، به تلویح و تصریح، مورد انتقاد و تردید قرار گرفته است. آنچه عبدالله نوری در این زمینه در دفاعیات خود در دادگاه بیان کرده شاید در زمره تندترین این انتقادات و روشن ترین این تردیدها باشد. پاره هایی از آراء این دو در این بخش آمده است.

روح الله خمینی

در اقتدار و اختیارات ولی فقیه*

... اسلام همانطور که جعل قوانین کرده قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند، ما بلغ رسالت. رسالت خویش را بی پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد. در زمان رسول اکرم (ص) اینطور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند، بلکه آنرا اجرا می کردند.

رسول الله صلی علیه و آله مجری قانون بود، مثلاً "قوانین جزائی را اجرا می کرد، دست سارق را می برید، زجم می کرد. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست، خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم (ص) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و

* برگرفته از: نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء، تهران، ۱۳۵۶.

اداره، جزئی از ولایت است، چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید، همانطور که آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده‌اند شما اسلام را آنطور که هست معرفی کنید، ولایت را چنانکه هست معرفی کنید، بگوئید ما که به ولایت معتقدیم و به این که رسول اکرم (ص) تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و ولی امر مسلمانان را تعیین کند باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. . . . توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد بنفس داشته باشید و بدانید که از عهده این کار بر می‌آید. استعمارگران از ۳۰۰-۴۰۰ سال پیش زمینه تهیه کردند، از صفر شروع کردند تا باینجا رسیدند. ما هم از صفر شروع می‌کنیم. از جنجال چند نفر غربزده و سر سپرده نوکرهای استعمار هراس بخود راه ندهید.

اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند و کاری به سیاست ندارند، و باید دیانت از سیاست جدا باشد! این را که «دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند». این را بیدین‌ها می‌گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره، عده‌ای روحانی بودند و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟! مگر زمان خلفای حق یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر (ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند. (صص ۱۸-۱۹)

. . . . مجموعه قانون، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد. بهمین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون - یعنی احکام شرع - یک حکومت دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.

رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را بوجود آورد. . . اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه اینطور است که قانونگزاری به تنهایی فایده ندارد. قانونگزاری به تنهایی

سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای بوجود آید. قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‌کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می‌سازد. بهمین جهت، اسلام همانطور که قانونگزاری کرده قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه هم هست. (صص ۲۳-۲۴)

... احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست، و تا ابد باقی و لازم الاجرا است. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد.

از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند صد سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟! قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت‌فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچکس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم، یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود، قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. (صص ۲۶-۲۷)

... دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام - احکام شرع - است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. اولاً - احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی

را می‌سازد. در این نظام حقوقی، هرچه بشر نیاز دارد فراهم آمده است، از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری، و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مرادده با سایر ملل، از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی، برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظائفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند، انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه، اهتمام می‌ورزد. همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت در آید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. . . . طبق روایات تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست، و در این شکی نیست.

ثانیا - با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع در می‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد. (صص ۲۸-۲۹)

. . . . امام می‌فرماید: اگر کسی بپرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است، جواب داده خواهد شد که به علل و دلائل بسیار چنین کرده است، از آن جمله این که چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر در نگذرند زیرا که با این تجاوز و تخطی دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را بر پا نمی‌دارند مگر در صورتیکه فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حقیقت بیرون نهند یا به حقوق دیگران تعدی کنند. زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد هیچکس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازمه دارد فرو نمی‌گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباهی دیگران می‌پردازد. . . . علت و دلیل دیگر این که ما هیچیک از فرقه‌ها یا هیچیک از ملت‌ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که

جز بوجود یک برپا نگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناگزیر از چنین شخص هستند. بنابراین در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم یعنی آفریدگان خویش را بی رهبر و بی سرپرست رها کند زیرا خدا می داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند و موجودیتشان جز بوجود وی قوام و استحکام نمی یابد و به رهبری اوست که با دشمنانشان می جنگند و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می کنند و نماز جمعه و جماعت را برگزار می کنند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می دارند.

و باز از جمله آن علل و دلائل یکی این است که اگر برای آنان امام و یا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکنند دین به کمهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد و آئین از میان خواهد رفت و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت و بدعتگزاران چیزها در دین خواهند افزود و ملحدان و بی دینان چیزها از آن خواهند کاست و آنرا برای مسلمانان بگونه ای دیگر جلوه خواهند داد. (صص ۴۰-۴۱)

... فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است. در این که نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیم ها به قانونگزاری می پردازند در صورتیکه قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچکس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. بهمین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگزاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.

... حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده. (صص ۴۶-۴۷)

... مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند به پیروی از قانون الهی بوده است، قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و

لازم الاجرا است همان حکم و قانون خدا است. تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «واطيعوا الرسول» از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا «اولی الامر» نیز به حکم الهی است. . . . رأی اشخاص حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچگونه دخالتی ندارد. همه تابع اراده الهی هستند. (ص ۴۸)

. . . این مسلم است که «الفقهاء حُکام علی السلاطین»، سلاطین اگر تابع اسلام باشند باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسانی که بعلت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. (ص ۵۲)

. . . . این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است. و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است. لکن زیادی فضائل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه صلوات الله علیهم در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است، منتهی شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است. (ص ۵۵)

. . . . ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام (ع) کسی را برای حضانت، حکومت یا منصبی از مناصب تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم (ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد. (ص ۵۶)

چون حکومت اسلام حکومت قانون است قانون‌شناسان و از آن بالاتر دین‌شناسان یعنی فقها باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرائی و اداری و برنامه‌ریزی کشور مراقبت دارند. فقها در اجرای احکام الهی امین هستند، نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند یا در اجرای آن کم و زیاد شود. (ص ۸۰)

عبدالله نوری

شوکران اصلاح*

نویسنده کیفرخواست به دلیل کم اطلاعی خویش ناخواسته اتهام مربوط به نسبت حق و باطل را متوجه خویش می‌سازد. زیرا در اعتقاد اسلامی فقط خدا مطلق است و هیچ مطلقی جز او وجود ندارد. فقهای شیعه را نیز به این دلیل مخطئه می‌خوانند که معتقدند حاصل اجتهاد فقها که با تمام وسواس خود به بیان حکم شرعی می‌پردازند «ما انزل الله» نیست. حکم خدا در لوح محفوظ است و مجتهد یا مصیب است یا مخطی. بنابراین اگر فقط ما انزل الله را حق بدانیم بنا بر رأی فقها و اصولیین شیعه قابل دسترسی نیست و با اجتهاد صحیح احتمالا می‌توان به آن دست یافت. (ص ۲۳۱)

... یکی از اهداف انبیا و اولیای الهی این بوده است که آدمیان را متوجه محدودیت خود کنند تا به جای بندگی خدایی نکنند و عبودیت و بندگی پیش گیرند و خود و فهم و برداشت خویش از منابع و ادله اصیل دینی را مطلق نکنند و عین حقیقت دین نینگارند و در نتیجه تحمل شنیدن انتقادات علمی درباره نظریه‌های خود را به هم رسانند و باب «تخطئه» را گشوده نگه دارند و با تصویب مطلق خود، حرکت و پویایی و باروری را از فرهنگ سرشار اسلامی که از سرچشمه‌های حق مطلق در تاریخ بشری جریان یافته است باز نگیرند. (ص ۲۳۲)

... رویارویی‌های موجود در جامعه نشان می‌دهد در عرصه حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و مردم دو نگاه متضاد وجود دارد. در سویی از این منازعه جماعتی اندک‌شمار اما افزون‌طلب قرار دارند که در فلسفه حکومتی خود برای مردم و تأمین آزادی‌های مشروع آنها موضوعیتی قائل نیستند بلکه آحاد ملت را به‌عنوان سپاهیی که می‌بایست طریق حکمرانی آنان را هموار کنند می‌انگارند. از نگاه این جماعت آزادی‌های مشروع نیز تنها در چارچوب منافع حاکمیت باید تفسیر شود.

در سوی دیگر این منازعه کسانی قرار دارند که مردم را موضوع اصلی زیست اجتماعی می‌دانند و به حکومت به‌عنوان ابزاری برای تأمین زندگانی و حیات

* برگرفته از: شوکران اصلاح؛ دفاعیات عبدالله نوری، تهران، انتشارات طرح‌نور، ۱۳۷۸.

مردم می‌نگرند، از نگاه این جماعت، حکومت تا آن زمان مشروعیت دارد که در جهت تأمین حقوق مردم گام بردارد و به هراندازه از خواست مردم فاصله گرفت به همان اندازه مشروعیت خود را از دست می‌دهد و بر این اساس مشروعیت حکومت تناسب مستقیم با مقبولیت عامه مردم دارد. یعنی نه تنها حکومت، که عالم هستی نیز برای خدمت و رفاه بشر آفریده شده. نسبت حکومت و ملت نیز همین است، بنابراین حکومت برای تأمین مصالح مردم بوده و وسیله احقاق حقوق مردم می‌باشد. (صص ۲۵۰-۲۵۱)

... بنابراین حکومت دینی خود را اصل و ملت را فرع نمی‌داند. بلکه احقاق حقوق مردم را اصل و خود را در چارچوب اراده ملت، وسیله تحقق آن می‌داند. آنچه اصالت دارد آرای مردم و مصالح آنهاست. هرچه حکومت و حاکمان جایگاه خود را نیکوتر دریابند و طریقت خویش را نگهبان باشند به عدالت نزدیکتر می‌شوند. در این دیدگاه، حکومت مشروعیت خود را از رأی مردم می‌گیرد و مستقل از رأی مردم فاقد مشروعیت حکمرانی است. رأی مردم مؤسس است و اصالت دارد و چون مردم موضوعیت دارند، اگر کسی به آزادی و حقوق مسلم آنها تعرض کرد، حتی اگر در پوشش وضع قانون باشد، باید از آن جلوگیری شود. (ص ۲۵۲)

... نگاهی که بر کیفرخواست حاکم است از قرائتی بهره می‌گیرد که حکومت را اصل و حق می‌داند و باهمین تفکر، حقانیت و مشروعیت نظام را در انظار عمومی چه در داخل کشور و چه در منظر جهانی با خطری مهلک و جدی مواجه می‌سازد. حال آنکه در جهان امروز، دفاع از نظام جمهوری اسلامی نیاز به قرائتی تازه و جدی از منظر حق حاکمیت ملی دارد. (ص ۲۵۴)

امروز، اصلاحگری تنها راه نجات ایران است. اصلاحگری به سود همه حتی به نفع مخالفان آن نیز هست، چون با این روش همه در عرصه سیاسی می‌مانند و اقتدار نظام نیز در گسترش دموکراسی است و نه در سرکوب آن. در تاریخ دنیا هم کشورهایایی که دموکراسی و آزادی انتقاد و اعتراض را گسترش داده‌اند، ماندگارتر و نیرومندتر بوده‌اند تا آنان که کم‌ظرفیتی نشان داده و مخالفان خود را از سر راه برداشته‌اند. (ص ۲۵۹)

... واضح است که قانون در عرف حقوقی تعریفی مشخص دارد که از سوی مراجعی معین با تشریفات خاص صادر می‌شود. قانون اساسی از سوی مجلس خبرگان قانون اساسی و قوانین عادی از سوی مجلس شورای اسلامی وضع می‌شوند و غیر از این دو نهاد برای هیچ‌کس حق وضع قانون پیش‌بینی نشده

است. مجلس شورای اسلامی نیز تنها در چارچوب ضوابط قانون اساسی حق وضع قانون را دارد.

... واضح است که رهبر قانونا" فارغ از وظایف و اختیارات مصرح در قانون اساسی وظیفه و اختیاری در حوزه عمومی و سیاسی ندارد و اگر جز این باشد، قانون اساسی لغو بوده و نظام جمهوری اسلامی مورد نظر حضرت امام و خواست مردم در سال ۱۳۵۷ را به ساختاری سلطنتی باز خواهد گرداند. بنابراین اراده رهبری تنها از مجاری قانونی نافذ و مطاع است. این تفسیر (یعنی نفی اختیارات فراقانونی رهبری) از سوی مقام رهبری نیز در پاسخ کتبی به سوال دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس مورد تأیید قرار گرفته است. (صص ۳۱۶-۳۱۵)

... ولی فقیه نمی‌تواند در منطقه ممنوعه قوانین عمل و اقدام کند. این نکته نیز از بدیهیات حقوقی هر نظام قانونی است و واضح است که هیچ مقامی از جمله رهبر نمی‌تواند در منطقه ممنوعه قوانین عمل و اقدام کند، لذا اموری از حوزه عمومی و سیاسی که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی پیش‌بینی نشده است منطقه ممنوعه بوده، رهبر نمی‌تواند خارج از این محدوده عمل و اقدام نماید. به بیان ساده‌تر اراده رهبر تنها در مجاری مجاز قانونی متبع، مطاع و نافذ است و هرگونه دخالت وی خارج از مجاری یاد شده تخلف از قانون اساسی بوده، می‌باید از سوی مجلس خبرگان رهبری مورد سوال قرار گیرد. (ص ۳۱۷)

... به زعم اینجانب متن کیفرخواست و متن حکم، علیه آزادی بیان و اندیشه صادر شده است، زیرا مراد از آزادی بیان، آزادی بیان موافق حاکمان و قدرتمندان نیست بلکه منظور از آن طرح دیدگاه‌های موافق و مخالف (حتی اگر ناصواب باشد) در موضوعات گوناگون فکری و سیاسی است، بخصوص اگر این موضوعات مرتبط با سرنوشت جامعه باشد. اما متن کیفرخواست و حکم صادره، آراء دیدگاه‌های مخالف را جرم پنداشته است. بنابراین هیچ‌کس حق ندارد سخنی جز در موافقت بگوید و اگر کلامی مخالف، بر زبان یا قلم راند، باید مجازات شود. (صص ۳۲۲-۳۲۳)

... علی‌الظاهر در جامعه ما به دلیل تحمیل و اجبار، بی‌توجهی به دین در حال گسترش است و در کشورهایی که با آزادی بیشتری با دین برخورد می‌شود توجه به دین روزافزون است. حتی در کشورهایی مانند ترکیه که دارای حکومت لائیک است و در جهت دین‌زدایی از طریق گوناگون و گسترده تلاش شده است، اکنون توجه دگراندیشان به دین رو به گسترش می‌نماید. (ص ۳۲۷)

ارزش چیست؟ ملاک ارزش و ضد ارزش کدام است؟ آیا همه ارزش‌ها امور ثابت، قدسی و الهی هستند یا حداقل در حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی می‌توان از ارزش‌های نسبی سخن به میان آورد؟ مراد از ارزش‌های نسبی رعایت مقتضیات زمان و مکان و تأمین مصالح ملی و منافع عمومی در شرایط متفاوت و جهان متغیر است. آنان که در شناخت و تعیین ارزش‌های نسبی در حوزه عمومی و سیاسی به نوعی قشری‌نگری، جمود و صورتگرایی مبتلا هستند و از واقعیات جهان متغیر غفلت می‌کنند و کوتاه‌نظری خود را در عدم شناخت بنیادی دین و مقتضیات زمان و مکان به حساب دین می‌نویسند، در واقع به معنویت دین جفا می‌کنند و زمینه‌گستر حذف دین از صحنه عمومی و سیاسی و برپایی جامعه‌ای لائیک هستند. مدیریت کلان جامعه در عرصه عمومی و سیاسی نیازمند اجتهادی پویا و نگاهی بصیر و نافذ به اهداف و ضوابط دینی و رعایت عقلانیت و واقع‌بینی در مواجهه با جهان بیرونی است. به‌عنوان مشت نمونه خروار به برخی از اموری که به‌عنوان ارزش مطرح می‌شود، اشاره می‌کنم و همه دلسوزان ملک و میهن را به تأمل در آنها فرا می‌خوانم: آیا قطع رابطه با یک کشور در هر شرایطی ارزش است؟ آیا شعار مرگ بر این کشور و آن کشور یک ارزش دینی است یا تقویت کردن قدرت تولید و قطع وابستگی؟ آیا ایجاد امنیت اقتصادی و حل مشکل بیکاری، تورم، بی‌ثباتی پول ملی و معضلات معیشتی مردم ارزش است یا پیش گرفتن سیاست‌های احساسی، مطالعه نشده، شعاری، غیرعلمی و در مجموع گسترش زمینه‌های ناامنی و از سرمایه سفره زیرزمینی ارتزاق کردن؟ آیا اکتفا به شعارهایی از قبیل مرگ بر امریکا تاکنون چه فایده دینی یا دنیوی برای ملت ما داشته؟ آیا اقتصاد ما را آباد کرده یا سیاست ملی و فرهنگ ما را غنی‌تر ساخته؟

... میزان استقلال اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک کشور شاخص‌های مشخص فنی و علمی دارد، صرف شعار واقعیت عقب‌افتادگی و توسعه نیافتگی را حل نمی‌کند. تحقق هدف متعالی استقلال نیازمند تدبیر، بصیرت، شعور و برنامه‌ریزی است. به عمل کار برآید به سخندانی نیست. با شیوه حرف‌درمانی و شعارمداری نمی‌توان بیماری مزمن وابستگی و عقب‌افتادگی اقتصادی و انفعال فرهنگی و توسعه‌نیافتگی سیاسی را مداوا کرد.

... راستی فرق شعار مرگ بر امریکا با شعار مرگ بر انگلیس و مرگ بر شوروی که روزی لفو شد چیست؟ اگر ملت‌ها به‌عنوان مقابله با دولت ایران شعار مرگ و نابودی سر دهند و به مقدسات و اعتقادات ما توهین روا دارند

پسندیده است؟ (صص ۳۳۲-۳۳۳)

... در عرصه عمومی قوانین بشری و تصمیم‌گیری اگر مردم امری را مشروع ندانند، آن امر فاقد مشروعیت است. قضاوتی که با افکار عمومی تعارض داشته باشد نه تنها نامشروع است، بلکه به اختلال اجتماعی منتهی می‌شود و این امر برخلاف امنیت ملی و مصلحت عمومی است. (ص ۳۳۵)

... عدالت مفهومی است که در ارتباط اجتماعی شکل می‌گیرد و باید دائما خود را با درک عمومی از آن انطباق دهد، آری می‌تواند درک عدالتخواهانه یک جامعه توسعه و فراخی یابد اما باید این امر حتماً به وصف اجتماعی و بین‌الذمه‌ای سامان یابد و الا هر نهادی بنا بر تعریف خود، قضاوت و داوری خود را می‌تواند عادلانه بشمارد و گوش خود را بر اعتراض عمومی و جمعی ببندد که نفس این عمل خود از رفتاری غیرعادلانه و تصویری معوج از عدالت خیر می‌دهد. (ص ۳۳۶)

مهرانگیز کار*

وضعیت حقوقی زن در خانواده و مقایسه آن با حقوق مرد**

سن ازدواج

الف: بررسی قوانین

قانون مدنی ایران در ماده ۱۰۴۱ مصوب ۱۳۱۳ شمسی اعلام می دارد: «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است.» شکل ظاهری این ماده چنان است که در آن اثری از تبعیض و نابرابری مشاهده نمی شود. اما وقتی به بررسی سایر مواد قانون مدنی ایران درباره «سن بلوغ» می پردازیم، دیدگاه تبعیض آمیز قانون گذار از زیر پوشش الفاظ بیرون می آید و خود را نشان می دهد. مثلاً در تبصره ۱ از ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی مصوب ۱۳۶۰ شمسی تصریح شده که «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است.» توضیحاً اینکه سال قمری ده روز کمتر از سال شمسی است. بنابراین از نگاه قانون گذار ایرانی یک دختر ۹ ساله به سال قمری بالغ است و نکاح او ممنوع نیست. در حالی که پسر تا پایان

* بنا بود که در این شماره ویژه مهرانگیز کار نیز در نوشته‌ای وضع زن در ایران پس از انقلاب را بررسی و نظراتش را در باره ماهیت و پیامد دگرگونی‌هایی که در دو دهه اخیر در مقام و حقوق زنان در زمینه های گوناگون رخ داده است به میان آورد. اما، آنچه تا کنون در این باره ها گفته و نوشته سرانجام به زندانش کشیده است. باشد که آزاد شود و همچنان از آزادی و حق سخن گوید.

** برگرفته از: ساختار حقوقی نظام خانواده در ایران، تهران، انتشارات روشنگران

و مطالعات زنان، ۱۳۷۸.

۱۵ سالگی به سال قمری زیر سن بلوغ به سر می برد و نکاح او ممنوع است.

ب: نتیجه گیری

قانون در موضوع سن ازدواج مبنای جنسیتی دارد:

زیرا طبق قوانین ایران به شرحی که گذشت، کودکان ایرانی چنانچه از جنس زن باشند در نه سالگی قابلیت نکاح دارند و چنانچه از جنس مرد باشند شش سال بعد یعنی در پانزده سالگی واجد شرایط سنی برای نکاح می شوند. بنابراین قانون گذار دو جنس را دوگونه نگریسته است.

ج: مقایسه با قوانین پیش از انقلاب

تا پیش از تصویب قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۵۳ شمسی، قانون مدنی ایران نکاح دختران را قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام و نکاح پسران را قبل از رسیدن به سن ۱۸ سال تمام ممنوع کرده بود. در سال ۱۳۵۳ با تصویب ماده ۲۳ قانون حمایت خانواده سن ازدواج افزایش یافت و قوانین پیشین نسخ شد. از آن پس ازدواج زن قبل از رسیدن به ۱۸ سال تمام و ازدواج مرد قبل از رسیدن به ۲۰ سال تمام ممنوع گردید. در مواردی که مصالحی اقتضا می کرد تا دختران زیر سن ۱۸ سالگی ازدواج کنند، فقط مراجع قضایی ضمن رسیدگی به تقاضای واصله با استفاده از نظریه پزشکی قانونی آن را تجویز می کردند.

با استقرار جمهوری اسلامی، سن ازدواج مجدداً کاهش یافت و پس از یک سلسله اصلاحات قانونی به صورتی درآمد که به آن اشاره شد.

انتخاب همسر

طبق ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی:

«نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است و هرگاه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه مضایقه کند اجازه او ساقط و در این صورت دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می خواهد با او ازدواج نماید و شرایط نکاح و مهری که بین آنها قرار داده شده پس از اخذ اجازه از دادگاه مدنی خاص به دفتر ازدواج مراجعه و نسبت به ثبت ازدواج اقدام نماید.»

و طبق ماده ۱۰۴۴ قانون مدنی: «در صورتی که پدر یا جد پدری در محل حاضر نباشند و استیذان از آنها نیز عادتاً غیر ممکن بوده و دختر نیز احتیاج

به ازدواج داشته باشد، وی می تواند اقدام به ازدواج نماید. تبصره - ثبت این ازدواج در دفترخانه منوط به احراز موارد فوق در دادگاه مدنی خاص می باشد.»

در قوانین ایران برای فرزندان پسر این گونه محدودیت ها وجود ندارد و آنها در انتخاب همسرلاقل بعد از سن بلوغ، آزادی عمل دارند. حال آنکه محدودیت دختران برای انتخاب آزادانه همسر تا وقتی که باکره هستند هم چنان باقی است. فزون برآنچه گذشت، به موجب ماده ۱۰۳۴ قانون مدنی «هرزنی را که خالی از موانع نکاح باشد می توان خواستگاری نمود.» بنابراین زنان حتی بعد از سن بلوغ همواره باید در انتظار به سر برند تا از آنها خواستگاری بشود. محدودیت در انتخاب همسر با مطالعه مواد دیگری از قوانین نیز قابل فهم است. مثلاً طبق ماده ۱۰۵۹ قانون مدنی «نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست.» بنابراین زن مسلمان ایرانی نمی تواند با مرد غیر مسلمان ازدواج کند. به علاوه طبق ماده ۱۰۶۰ قانون مدنی «ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه در مواردی هم که مانع قانونی وجود ندارد موکول به اجازه مخصوص از طرف دولت است.»

در قوانین ایران برای مردان محدودیت های مشابه ایجاد نشده است و این گونه محدودیت ها خاص زنان است.

ب. نتیجه گیری

قانون در موضوع آزادی انتخاب همسر مبنای جنسیتی دارد:

زیرا به شرحی که گذشت، قانون گذار دو جنس را در زمینه انتخاب آزادانه همسر، بخصوص بعد از سن بلوغ دوگونه نگریسته است. قوانین ناظر بر خانواده طوری تدوین شده که نکاح دایم دختران باکره در سنین بعد از بلوغ هم موکول به رضایت پدر و جد پدری [یا] مراجع صالحه قضایی است که در مواردی قائم مقام آن دو می شوند. بنابراین قانون گذار حتی در نبود پدر و جد پدری، رضایت مادر را معتبر نشناخته است.

ج : مقایسه با قوانین پیش از انقلاب

در قوانین پیش از انقلاب بنا بر پیشنهاد مدعی العموم و تصویب محکمه صالحه استثنائاً معافیت از شرط سن برای ازدواج به دخترانی که زیر سن بلوغ (یعنی زیر سن ۱۸ سال تمام) بودند اعطا می شد. ضمناً ماده ۲۳ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ شمسی این اجازه را مشروط به آن می کرد که سن دختر از ۱۵ سال تمام کمتر نباشد و برای زندگی زناشویی استعداد جسمی و روانی و

عاطفی داشته باشد. در این صورت حسب پیشنهاد دادستان و تأیید پزشکی قانونی و تصویب دادگاه شهرستان، معافیت از شرط سن صادر می‌شد. پیش از انقلاب مراجع قضایی مصلحت صفار را از حیث ازدواج یا استفاده از نظریه کارشناسی، تشخیص می‌دادند و مجاز نبودند به دختر زیر سن ۱۵ سال تمام اجازه ازدواج بدهند. اما در حال حاضر پدر و جد پدری به جای مراجع قضایی کشور در باره مصلحت کودکان در زمینه ازدواج تصمیم‌گیری می‌کنند و دارای اختیارات مطلق قانونی شده‌اند. این اختیارات به حدی وسیع است که شرط سن و حداقل سن ازدواج و آزادی انتخاب همسر در عمل منتفی به نظر می‌رسد. تبصره ذیل ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۶۱ شمسی به شرحی که گذشت، شاهدی است بر این مدعا و ابزار خطرناکی است که وقتی در اختیار ناصالحان قرار می‌گیرد، فاجعه به بار می‌آورد. (صص ۳۳-۳۹)

مدیریت واحد خانواده

الف: بررسی قوانین

به موجب ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.» بدین ترتیب قانون‌گذار ریاست واحد خانواده را در انحصار جنس مرد قرار می‌دهد و در سایر مواد قانونی برای زن و مرد تکالیفی در نظر می‌گیرد که با مفهوم «ریاست مرد» متناسب است. به موجب ماده ۱۰۳۴ قانون مدنی «هرزنی را که خالی از موانع نکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود» و طبق ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکنی نماید.» ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی نیز توجه می‌دهد: «اقامتگاه زن شوهردار همان اقامتگاه شوهر است.»

بنابراین براساس قوانین ایران: اولاً در آغاز تشکیل و تأسیس واحد خانواده این مرد است که حق دارد به زن پیشنهاد ازدواج بدهد. ثانیاً زن همین که به عقد مرد درآمد ملزم است در منزلی که او تعیین می‌کند سکنی نماید و به تبع این تکلیف خروج زن از کشور موکول به کسب اجازه از شوهر است و اداره گذرنامه طبق یک قانون خاص مکلف است از خروج زنان شوهردار که اجازه نامه کتبی شوهران شان در پرونده آنها موجود نیست جلوگیری کند. ثالثاً اقامتگاه زن تابع اقامتگاه شوهر است. به علاوه ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی نیز تصریح می‌دارد به اینکه «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی

یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.» قانون گذار بر پایه موازین شرعی زن را مکلف به تمکین از شوهر می شناسد و به او دستور می دهد تا در همان خانه ای سکنی گزیند که شوهر تعیین می کند. بنابراین حقوق وسیع و مطلقه مردان در امر مهم و حساس مدیریت و ریاست واحد خانواده در مواردی تبدیل به حق ولایت بر همسران می شود و به شوهر اجازه می دهد تا کل رفتارهای زن را برحسب سلیقه ها و فرامین مطلقه خود تحت کنترل داشته باشد.

ب: نتیجه گیری

قانون در موضوع مدیریت واحد خانواده مبنای جنسیتی دارد:

زیرا آثاری که بر ریاست مرد بر خانواده مترتب است، در نهایت به حاکمیت اراده او بر امور شخصی زن می انجامد. این محدودیت ها عموماً ناشی از آن است که قانون گذار زن و مرد را دوگونه نگریسته است. هرچند در مواد قانونی با صراحت مرد را ولی زن قرار نداده است، اما مفاهیم قانونی در بسیاری موارد برولایت مرد بر زن در روابط خانوادگی صحه می گذارد.

ج: مقایسه با قوانین پیش از انقلاب

پیش از انقلاب با تصویب قانون حمایت خانواده به موضوع اشتغال زنان از زاویه وسیع تری نگریسته شد. تا پیش از قانون مزبور شوهر هر وقت که تصمیم می گرفت مانع ادامه اشتغال همسر خود می شد و عرف و عادت زمانه این نوع سلطه و آمریت مردانه را پذیرفته بود. تا آنکه وضع دگرگون شد و حضور زنان در بازار کار فزونی گرفت. در نتیجه این دگرگونی اجتماعی بود که قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ در ماده ۱۸ به زن و مرد، هر دو اجازه داد تا در مواردی که شغل دیگری را منافی مصالح خانوادگی با حیثیت خود تشخیص دهند موضوع را به دادگاه اعلام کنند تا دادگاه در باره آن رأی بدهد. بدین ترتیب اولاً محدودیت در حق انتخاب شغل افراد هر دو جنس را در برگرفت و ثانیاً آنها از محدود ساختن آزادی یکدیگر در زمینه اشتغال بدون استناد به حکم دادگاه منع شدند. درحال حاضر قانون فقط به مرد اجازه می دهد تا همسر خود را از اشتغال منع کند. زن از این حق محروم است. علاوه بر محدودیت هایی که به آن اشاره شد در جمهوری اسلامی قانون به زنان مجردی که واجد شرایط استفاده از بورسیه های دانشگاهی هستند اجازه نمی دهد تا برای استفاده از بورسیه کشور را ترک گویند. بنابراین حتی در مواردی هم که شوهر وجود عینی و ملموس ندارد،

دولت به قائم مقامی شوهر، آزادی زن را برای خروج از کشور محدود می کند. این قانون کاملاً تازگی دارد و پیش از انقلاب نمونه مشابه آن را نداشته ایم. توضیح این نکته لازم است که مفاد ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی راجع به ریاست شوهر نسبت به پیش از انقلاب تغییر نکرده است. فقط به شرحی که گذشت، برخی از مصادیق مانند اجازه شوهر برای اشتغال زن که پیش از انقلاب به نفع زن تعدیل شده بود بعد از انقلاب علیه زن اصلاح شده است. (صص ۳۹-۴۱)

۱۱- ولایت بر فرزندان

الف: بررسی قوانین

ولایت بر فرزندان به معنای صاحب اختیار بودن در امور مهمه و بخصوص اداره امور مالی آنهاست. در قوانین ایران تا زمانی که پدر و جد پدری حیات دارند ولایت بر فرزندان و نوه ها با آنها است. از پدر و جد پدری در قوانین ایران به نام «ولی قهری» نیز یاد می شود. طبق قوانین ایران هیچ یک از پدر و جد پدری از حیث اعمال ولایت بر دیگری رجحان ندارد و هریک می توانند مستقلاً عمل کنند. . . .

قانون گذار با استفاده از عنوان «ولی قهری» در ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی به خوبی قدرت فایقه و منحصر به فرد پدر و جد پدری را در امور مالی و مهم فرزندان صغیر مورد تأکید قرار داده است. اما چنانچه گذشت، در مواردی که قانون گذار این ولایت را تا بعد از سن بلوغ هم به رسمیت می شناسد. ازدواج دختران باکره تا هرسنی، موکول به اجازه پدر یا جد پدری است. به طوری که گذشت، پدر و جد پدری حتی می توانند با استفاده از حق ولایت، کودکان را شوهر داده یا برای آنها زن بگیرند. . . .

قدرت انحصاری پدر و جد پدری در امر ولایت بر فرزندان در قوانین ایران به حدی است که حتی در مواقعی که آنها حیات ندارند، از مادر به عنوان ولی طفل نام برده نمی شود. پدر و جد پدری می توانند در زمان حیات خود فردی را به عنوان وصی بر اولاد صغیر خود تعیین کنند. این شخص بعد از مرگ آنها بر امور مالی صغار نظارت دارد.

با استفاده از حق ولایت پدر و جد پدری بر اولاد است که بانک های کشور مادران را از افتتاح حساب سپرده سرمایه گذاری بلند مدت برای فرزندان صغیر خود ممنوع کرده اند. مادران ایرانی حق برداشت از این حساب ها را نیز ندارند. در مواردی که پس از وقوع طلاق یا فوت پدر، فرزندان تحت حضانت مادر

قرار می گیرند، پدر یا جد پدری هم چنان با استفاده از حق ولایت حاکم بر امور مهم و حساس فرزندان می باشند و مادر با وجودی که فرزندان را تحت حضانت خود دارد، نمی تواند در امور مالی آنها دخالت کند و نمی تواند آنها را از کشور خارج سازد. رضایت او در امر نکاح فرزند معتبر نیست.

ب: نتیجه گیری

قانون در موضوع ولایت بر فرزندان مبنای جنسیتی دارد:

زیرا مرزهای آشکار قانونی زن را به لحاظ زن بودن از حقوق خاصی محروم کرده است. حق ولایت در قوانین ایران به اندازه ای مردانه است که چنانچه مردی اراده کند تا این حق را به همسر خود تفویض نماید، اقدام او فاقد ضمانت اجرای قانونی است و سازمان های کشوری به آن ترتیب اثر نمی دهند مگر آنکه ولی قهری به مادر وکالت دهد که در مواردی به وکالت از ولی قهری عمل کند.

ج: مقایسه با قوانین پیش از انقلاب

قانون گذار در جریان تصویب قانون حمایت خانواده در زمان شاه کوشش کرده است تا از قلمرو بسیار وسیع حق ولایت مردان بکاهد. ماده ۱۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ چنین است: «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر خود می باشد. در صورت ثبوت حجر یا خیانت یا عدم قدرت و لیاقت او در اداره امور صغیر یا فوت پدر به تقاضای دادستان و تصویب دادگاه شهرستان حق ولایت به هریک از جد پدری یا مادر تعلق می گیرد مگر اینکه عدم صلاحیت آنان احراز شود که در این صورت حسب مقررات اقدام به نصب قیم یا ضم امین خواهد شد. دادگاه در صورت اقتضاء اداره امور صغیر را از طرف جد پدری یا مادر تحت نظارت دادستان قرار خواهد داد. در صورتی که مادر صغیر شوهر اختیار کند حق ولایت او ساقط خواهد شد در این صورت اگر صغیر جد پدری نداشته باشد یا جد پدری صالح برای اداره امور صغیر نباشد دادگاه به پیشنهاد دادستان حسب مورد مادر صغیر یا شخص صالح دیگری را به عنوان امین یا قیم تعیین خواهد کرد امین به تشخیص دادگاه مستقلاً یا تحت نظر دادستان امور صغیر را اداره خواهد کرد.»

بدین ترتیب ملاحظه می شود که پیش از انقلاب برای ایجاد محدودیت در ساختار حقوقی مردسالاری در خانواده گامی برداشته شده و مادر در امر ولایت بر فرزندان در ردیف جد پدری مورد تأیید قانون گذار قرار گرفته است. بعد از

پیروزی انقلاب یا تصویب لایحه قانونی الغاء مقررات مخالف با قانون مدنی راجع به ولایت و قیمومت مصوب ۱۳۵۸ این گونه برگرایش های مثبت قانونی خط بطلان کشیده شد: «ماده واحده قواعد و مقررات قانون مدنی راجع به ولایت و قیمومت در مورد اطفال صغار بقوت و اعتبار خود باقی است و مقررات مخالف با آن ملغی می گردد.» (صص ۴۷-۵۰)

چند همسری

الف: بررسی قوانین

در قوانین ایران چند همسری برای مردان تجویز شده است. این تجویز در یک ماده مشخص قانونی تصریح نشده است. اما از بررسی قوانین ایران چنین بر می آید که مردان می توانند بر پایه احکام شرع همزمان تا چهار زن را در عقد نکاح دایم خود داشته باشند. نظر به اینکه در صد سال اخیر به علت تحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی چند همسری مردان با مخالفت جدی زنان روبرو شده است، ناگزیر در سطح قانون گذاری برای محدود ساختن این حق تدابیری اندیشیده شده است. متأسفانه در شرایط موجود به لحاظ دیدگاه سنتی مبتنی برنابرابری که برکل جریان قانون گذاری و نحوه اجرای قوانین و رفتارها و هنجارهای اجتماعی حاکم شده است، آن تدابیر دستخوش تزلزل شده و مردان مسلمان ایرانی برای چند همسری با قیود بازدارنده ای مواجه نیستند.

ب: نتیجه گیری

قانون در موضوع چند همسری مبنای جنسیتی دارد:

زیرا چند همسری امتیازی است که در چند کشور مسلمان از جمله جمهوری اسلامی ایران به مردان داده شده است.

ج: مقایسه با قوانین پیش از انقلاب

تا پیش از تصویب قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۴۶ مردان بدون مانع قانونی می توانستند همزمان چهار زن را در عقد نکاح دایم خود داشته باشند و هم چنین می توانستند تعدادی زن را نیز به عقد نکاح منقطع خود درآورند. ماده ۱۴ قانون حمایت خانواده برای این حقوق وسیع محدودیت هایی قائل شد و آن را موکول به کسب اجازه از دادگاه نمود. به موجب قانون مزبور هر مردی که می خواست با داشتن زن همسر دیگری اختیار کند باید خواسته خود را با

دادگاه حمایت خانواده در میان می گذاشت و دادگاه حمایت خانواده با تحقیق از همسر مرد متقاضی و ارزیابی قدرت مالی او چنانچه امکانات مرد را برای اجرای عدالت کافی تشخیص می داد، اجازه لازم را صادر می کرد.

درسال ۱۳۵۳ شمسی که قانون حمایت خانواده اصلاح شد، محدودیت های بیشتری صورت قانونی به خود گرفت. . . .

با توجه به آنچه گذشت، در حال حاضر برای زنی که شوهرش بدون اجازه دادگاه تجدید فرآش کرده است، از باب شروط ضمن العقد (چنانچه توسط شوهر ذیل شرط مربوط امضاء شده باشد) یا از باب عسر و حرج موضوع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، موجباتی فراهم می شود تا از دادگاه خانواده تقاضای طلاق کند. از این قرار زنانی که شوهران شان تجدید فرآش می کنند و مورد ظلم قرار می گیرند چتر قانونی اطمینان بخشی بالای سر خود ندارند و فاقد قدرت دفاعی هستند.

بنابراین قوانین کنونی ایران نسبت به قوانین پیش از انقلاب در موضوع چند همسری مردان سیر قهقرایی پیموده است و مردانی که بخواهند می توانند بدون دردسر اقدام به تجدید فرآش کنند و آن را به ثبت برسانند. چون عاقد و مرد خاطی در صورت ثبت مراتب مجازات نمی شوند. فقط برای زن اول با وصف تمکین شوهر حق طلاق ایجاد می گردد. (صص ۶۳-۶۶)

ایران نامه

سال هفدهم، شماره ۴ و سال هجدهم شماره ۱
پاییز و زمستان ۱۳۷۸

فهرست

۵۸۳

پیشگفتار:

مقاله ها:

۵۸۷

غلامرضا افخمی

ایران و نظام جمهوری اسلامی در متن تاریخ

۶۲۷

جهانگیر آموزگار

نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب

۶۴۵

فریدون خواند

اقتصاد ایران: کارنامه سال های سترون

۶۵۹

پرویز مینا/ فرخ نجم آبادی

منافع ایران و قراردادهای نفتی بیع متقابل

۶۷۹

مرتضی نصری

نظام قضایی ایران پس از انقلاب

۷۰۱

شیرین هاتر

مروری تطبیقی بر سیاست خارجی معاصر ایران

۷۲۹

سعید پیوندی

واقعیت های نظام آموزشی امروز ایران

۷۶۵

اصغر شیرازی

مسئله شوراهای محلی در ایران

۷۹۷

فرهاد کاظمی/لیزا رنولدز ولف

شهرنشینی، مهاجرت و گسترش نارضائی

گذری و نظری:

۸۱۳

شاهرخ مسکوب

یادداشت های روزانه

یاد نادر نادریپور:

۸۳۱

یدالله روبانی

مرگ ساده

۸۳۹

محمود خوشنام

«واژه ها را مرده آزادگی می داد»

گزیده:

۸۴۹

روح‌الله خمینی

در اقتدار و اختیارات ولی فقیه

۸۵۵

عبدالله نوری

شوکران اصلاح

۸۶۰

مهرانگیز کار

«مقایسه وضعیت حقوقی زن و مرد در خانواده»

نقد و بررسی کتاب:

۸۶۹

باقر پرهام

«سحر» و «قمار در محراب»

۸۸۲

فرهنگ مهر

مسلمانان و زرتشتیان ایران در سده های میانه

۸۸۷

علی قیصری

روزبهان بقلی در عوالم خیال

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

دفترهای یکم و دوم از جلد دهم

منتشر شد:

Fascicle 1 of Volume X
FISHERIES — FORŪĠĪ

Fascicle 2 of Volume X
FORŪĠĪ — FRUIT

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

www.iranica.com

نقد و بررسی کتاب

باقر پرهام*

«سحر» و «قمار در محراب»

سخن گفتن از "ادبیات برون مرزی ایرانیان" کارآسانی نیست، خطر کردن است. زیرا ایرانیان مهاجر درگوشه و کنار جهان پراکنده اند، و در کمتر جایی از جهان نیز می توان دید که بیکار نشسته باشند: آنان کوشیده اند و می کوشند. تا نه فقط صدای اعتراض خود را بر ضد بیدادی که بر میهنشان رفته است بلند کنند، بلکه اندیشه های خود را درباره همه آن چیزهایی که به نظر می رسد برای انسان اهمیت دارد، به ویژه تجربه ها و احساسات خود را از حوادث سختی که بر آنان گذشته است، در قالب هایی چون شعر، قصه، داستان، گزارش فرار از تحلیل، و مانند اینها بنویسند و حکایت کنند. سخن گفتن در باره چند و چون این پهنه وسیع البته آسان نیست. سال ها وقت و همت می طلبد تا با بررسی جوانب گوناگون و برپایه داده هایی مستند و روشن به قضاوت بنشینیم.

* مجموعه ای از نوشته های نویسنده با عنوان زیر در سال گذشته در تهران انتشار یافته است: باقر پرهام، *با هم تگری و بکتگری*. (مجموعه مقالات)، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۸.

نویسنده این سطور نه مدعی تخصص داشتن در ادبیات و تحلیل مباحث ادبی است، نه داعیه، یا حتی توان این را در خود می بیند که به بررسی همه این پهنه گسترده برخیزد یا مدعی آن باشد که آنچه در اینجا می نویسد براساس یک آشنایی کامل است. چنین نیست. من نیز مانند اغلب ایرانیان، هر جا که فرصتی دست داده و امکانی پیش آمده است، بخشی از این آثار را دیده و خوانده ام و بنابراین آنچه در این باره می نویسم ممکن است به هیچ وجه جامعیت نداشته باشد و فقط مواردی معدود را در برگیرد. با این همه، و برپایه همین آشنایی نسبی، می خواهم خطر کنم و بگویم که در بخش قابل ملاحظه ای از همین مقدار آثاری که دیده و خوانده ام، چند رگه مشخص از اندیشه ها - یا شیوه بیان اندیشه ها - را می توان کم و بیش به طور ثابت دید:

۱) این نوشته ها به شدت سیاسی اند: بدین معنا که پس از گذشت بیش از بیست سال از انقلاب ایران، هنوز تعداد قابل ملاحظه ای از آنها اساساً متأثر از تجربه سرکوب سیاسی شدیدی هستند که از همان روزهای نخست به اصطلاح «بهار آزادی» در ایران به راه افتاد و جمع کثیری از ایرانیان را از خانه و کاشانه خود آواره کرد. این بخش از «ادبیات برون مرزی ایرانیان»، به انگیزه همین تجربه از سرکوب سیاسی، در ذات خود بینشی فقط تازنده دارد که به سختی می توان آن را انتقادی نامید. این بینش نسبت به پدیده موجود سیاست در ایران، نگره ای بسته و نفی کننده ارائه می کند و از تحولاتی که در غیاب او در ایران می گذرد به کلی رویگردان است.

۲) لحن این تازندگی و نفی کنندگی نیز لحنی است نه فقط گزنده و تند، نه فقط نالنده و نفرین کن، بلکه، در مواردی، حتی دشنام گو و هتاک، به صورت بسیار عامیانه کلمه. و خوانندگانی را هم دیده ام که هرچه این هتاک ها شدید تر و عامیانه تر بوده، تحسینشان نسبت به نویسنده نیز به همان نسبت بیشتر بوده است.

۳) از آن جا که نظام به قدرت رسیده در ایران، پس از سقوط سلطنت، «ولایت فقیه» نام دارد و عنوان «جمهوری اسلامی» نیز، به عنوان قالب حکومتی، با آن همراه است، همه این بساط سرکوب و بیدادی که به آن اشاره شد، ناگزیر در ذهن کسانی که شرح این ماجرا در آثارشان منعکس است، با اسلام، و به طور کلی با پدیده مذهبی متداعی می شود؛ از این رو، تنها نظام و حکومت و حکومتیان نیستند که آماج آن تاختن ها و هتاک ها قرار می گیرند، بلکه انواع تجلیات پدیده دینی - که گمان می رود پشتوانه مشروعیت دادن به اعمال سرکوبگرانه ای

باشند که طی آنها به صغیر و کبیر ایران رحم نشده است. نیز به همان چوبی رانده می شوند که نظام و حکومت و حکومتیان مستول این گونه سرکوب ها هستند آثاری که دامنه دشنام گویی و هتاکی در آنها حتی به خدا و پیامبر و دین و قرآن، و به طور کلی به باورهای مذهبی-اسطوره‌ای ایرانیان نیز کشیده شده است. ناخشنودی از نظام «ولایت فقیه» و سرکوب و بیدادی که این نظام بر ضد مخالفان خود به راه انداخت، و شرح آدم کشی های دهشتناک و شکنجه های قرون وسطایی در زندان های این نظام، و نامردمی های هراس انگیز زندان بانان آن، از نظر کسانی که خود یا عزیزان و دوستان و بستگان و به طور کلی هموطنان شان زخم خورده این بیدادگری ها بوده اند، که بخش مهمی از ایرانیان مهاجر چنین اند. البته امری طبیعی است. لحن دشنام گویانه و هتاک در بیان این گونه ماجراها نیز قابل درک است: موجود زنده ای که زیر ضربه های شلاق قرار دارد، البته فریادش بلند می شود، فریادی که گاه با دشنام هم توأم است. و اگر زخم ناشی از ضربه های شلاق به ویژه زخم روحی تا سالیان سال ادامه یابد، می توان انتظار داشت که آن فریادها و دشنام گویی ها نیز تا سالیان سال ادامه داشته باشد.

ولی نکته، جالب این است که این شیوه بیان دشنام گویانه در بخشی از «ادبیات برون مرزی ایرانیان»، به همین حد قابل درکی که بدان اشاره شد ختم نمی شود: در توجیه «مشروعیت» چنین شیوه ای، گاه به دعاوی و سخنانی برمی خوریم که موضوع را از این حد قابل درک فراتر می برد. بر پایه این گونه توجیه ها، گویی یک نوع اصیل از خلاقیت هنری و فکری وجود دارد که می تواند و می باید اساساً دشنام گویانه باشد. به عبارت دیگر، گویی فرض بر این است که چنین شیوه بیانی، از آنجا که از پشتوانه «مظلومیت» ستمدیدی، شکنجه و حبس و مانند اینها برخوردار است، اصولاً فرهنگ به معنای درست کلمه است و می توان به آن خلاقیت هنری و فرهنگی گفت. مساله از این هم حادثر است. آن جا که دامنه این گونه هتاکي ها به «مقدسات» و «باورهای» مردمان یک جامعه می کشد و حریم این گونه باورها را می شکند، همین کوشش در توجیه نظری این شیوه را می بینیم که می خواهد از آن فلسفه ای بسازد به خیال خود روشنگر یا در راستای چیزی که اروپائیان آن را روشنگری یا *Aufklärung* می نامیدند، به این امید که با دین و باورهای دینی، یک بار برای همیشه، تسویه حساب کنند و به اصطلاح همه چیز را از ریشه بزنند. در این جا، خود آگاه یا ناخودآگاه، گوشه چشمی به «مدرنیته» را می بینیم که گویی همچون عاملی مشروعیت دهنده به این

گونه برداشت های "نظری" تلقی می شود. این گوشه چشم نگاهی از دور- یعنی نه چندان آشنا و تیزبین- به آثار کسانی چون نیچه- و اخیراً فوکو یا دریدا- را نیز با خود یدک می کشد و به استناد همین نگاه است که، به هر قیمت شده، دنبال نوعی گسست می گردد، چنانکه گویی کافی است گسستی در ذهن یک یا چند تن از ابناء یک قوم صورت گیرد، تا بشود از گسست به معنای پدیده ای تاریخی و اجتماعی سخن گفت. بر اساس همین گسست به کلی سوژکتیو- یعنی شخصی و فردگرایانه است که سنت دیگر تنها عاملی مزاحم و دست و پا گیر شمرده می شود که باید به دور انداخت، حتی اگر این سنت، زبان مادری ات باشد، از اینجاست که:

۴) در بخشی از آثار فکری «برون مرزی ایرانیان» که جنبه نظری و تحلیلی دارد، به امر شگفت انگیزی برمی خوریم که نظر خوانندگان را در نگاه نخست به خود جلب می کند: این امر شگفت انگیز عبارت است از زبان این آثار. زبانی که این آثار بدان نوشته می شود زبان فارسی نیست هرچند که اجزاء آن از الفبای فارسی گرفته شده اند. زبان عجیب و غریبی است که ایده ها و اندیشه های آن عاریتی است، یعنی از یک متفکر خارجی و از زبانی خارجی گرفته شده، ولی نویسنده اش با اتکاء به واژگانی که ظاهرشان فارسی است اما ارتباط زنده و ارگانیک با فارسی معمول در فرهنگ ایرانی ندارد، چنان "زبانی" پیش خود ساخته است که خواننده از آن سر در نمی آورد. و عجیب تر از همه این است که این طرز از اندیشه ها و بیان اندیشه ها نیز با داعیه ای از "مدرنیته"- و اخیراً با «پست مدرنیته» (که حالا دیگر «پسا مدرنیته» ترجمه می شود!) همراه است. یعنی آن گسست از سنت که در بند پیشین از آن یاد شد، با گسست دیگری از لحاظ زبانی همراه است و به کمک آن تکمیل می شود.

شگفتی هنگامی بیشتر می شود که می بینیم همین گونه زبان و بیان گسست جوانه- که سنت ستیز و به شدت سوژکتیو، یعنی شخصی و فردگرایانه است- از راه رفت و آمد ایرانیان به کشور و خارج از کشور و ارتباطی که از طریق "اینترنت" بر شدت آن افزوده می شود، دوباره اندک اندک از خارج به داخل کشیده شده و، بنابراین، آثار و عوارض نوعی از «ادبیات برون مرزی ایرانیان» اکنون می رود تا در درون کشور نیز- بخصوص از راه روزنامه- جای پای برای خود فراهم کند. (این بحث البته هیچ ربطی به «تهاجم فرهنگی» مورد بحث دوستاق بانان و زندان بانان داخل کشور، که به کلی از اختراعات ذهن توطئه گر و توطئه بین خود آنهاست، ندارد و مقوله ای به کلی جداست. یادمان

نرود!

این سنت ستیزی و گسست جویی در نزد روشنفکران و فرهیختگان تولیدکننده آثار فرهنگی، البته بهانه ای در واقعیت هم دارد، و آن همانا انقلاب و تغییر نظام حکومت و آثار و تبعات ناشی از آن است. هر جا که انقلاب یا تغییری زیرو روکننده، با پیامدهای ناخوشایند آن پیش آید باید در انتظار چنین واکنش‌هایی هم بود. ولی آیا این نخستین بار است که در تاریخ ایران تاجی از سری برداشته می شود تا بر سر دیگری گذاشته شود؟ آیا این نخستین بار است که مردمان در ایران در معرض بیداد و ستمی این چنین دامنه دار و بی رحمانه قرار می گیرند؟ آیا در سنت تغییرات تاریخی گذشته ما - که بارها هم تغییراتی از اساس ویرانگر و دگرگون‌ساز بوده اند (چه چیزی از دگرگون سازی دین مردم مهم تر؟) - نشانه ای می بینیم که این گونه واکنش های تند و دشنام گویانه و به هر قیمت که شده گسست جویانه را توجیه کند و سابقه ای برای آن در فرهنگ و پنداره (imaginaire) مردمان ایران به دست ما بدهد؟ آیا در گذشته، کسی به نام دین مردم فریبی و مردم کشی نکرده است؟ واکنش شاعران و متفکران ایران در این گونه موارد چه بوده است؟

حقیقت این است که ستمگری فرمان رویان و حکومتیان - و عمله و اکره آنان - بر مردم ایران پدیده ای امروزی نیست: تاریخی به قدمت، دست کم، سه هزار ساله دارد. و در تمامی این تاریخ پر از بیداد و ستم و خون ریزی و گشودن دست تجاوز به جان و مال مردم، نیز، زمانه هرگز خالی از حجت نبوده است: همیشه گویندگان و نویسندگان و شاعرانی داشته ایم که «شرح این هجران و این خون جگر» را باز گفته اند. در سرتاسر دشت خاوران سنگی نبوده که از خون دل و دیده برآن رنگی نبوده باشد.

دعوی دین و دولت نیز، در ایران، دعوی تازه ای نیست: از فردای روزی که کورش کبیر امپراطوری اش را بنیاد نهاد، و فرزند او کمبوجیه، از سنت پدر دور شد و راه ستمگری در پیش گرفت، به روایت پدر تاریخ نویسی - هرودوت - این دعوی دین و دولت را در ایران می بینیم که سرباز کرده و علنی شده است، چندانکه داریوش و یاران او، پس از غلبه بر دو مغ غاصبی که سلطنت را به حيله گری گرفته بودند دست مردمان را به مدت یک هفته در "مغ کشی" آزاد می گذارند. اما آیا از آن پس این فتنه جویی ها فرونشست؟ به هیچ وجه! همیشه مدعیان قدرتی بودند که به نام «خدا و دین و آیین الهی» «زیان کسان از پی سود خویش» می جستند. و همیشه هم گویندگان و نویسندگان و شاعرانی داشته ایم

که در رسوا کردن این گروه از دروغ سالاران، تا بخواهی، گفته اند و نوشته اند و سروده اند. هرکس که با ادبیات و فرهنگ ایرانی سر و کاری داشته، با این گونه سخنان آشناست و می تواند هزاران نمونه از آنها را شاهد بیاورد، (این پدیده البته منحصر به ایران هم نیست، و در تاریخ همین غرب برخوردار از دموکراسی نیز نمونه هایی از آن را، شاید با دامنه تاریخی محدودتر، می توان یافت. حتی می توان گفت که این دعوا به طور کلی در غرب هم کاملاً از بین نرفته و حل نشده است).

ولی - و نکته در همین "ولی" است - آن کس که به دیده تحقیق در درازنای این وحشت چند هزار ساله - که صد البته فقط وحشت نبوده، بلکه با جلوه های درخشانی از تمدن و فرهنگ نیز همراه بود - نگریسته باشد، چه در اعمال آن مردم فریبان و دروغ سالاران، یا در سخنان انتقادی و افشاگر آن گویندگان و نویسندگان و شاعران، بیگمان به یک نتیجه قطعی می رسد: نه بیداد سلاطین و شاهان و امیران موجبی برای نفی مطلق ضرورت حکومت و فرمان روابی در جامعه فراهم کرده، و نه مردم فریبی دروغ سالاران و دکان داران شریعت بهانه ای برای نفی مطلق دین و باور به ماوراء، چه رسد به این که کسی در پی آن برآمده باشد که به بهانه مبارزه با دکان داران شریعت، به خدا و پیامبر و دین و آیین مردمان توهینی روا دارد یا دشنامی بگوید.

در برابر آنارشسیسم غربی - که با امر فرمان روابی و حکومت در ذات خود مخالف است - ایرانی هرگز چیزی نساخته است که با آن قابل مقایسه باشد. نتیجه نیسپیلیزم مثبت ایرانی، در طول نزدیک به سه هزار سال آشنایی این مردم با پدیده حکومت و فرمان روابی - و چشیدن طعم بیدادی که از این رهگذر همواره بر این مردم رفته است - تنها آفرینش فلسفه انتظار بوده است که به هیچ وجه با آنارشسیسم غربی قابل مقایسه نیست. فلسفه انتظار یا امر حکومت و حتی با حکومت های موجود، به عنوان شر لازم کنار می آید، اما چشم به راه آرمان آینده دارد. حتی اگر دکان داران شریعت این چشم به راهی آینده را به باوری خرافی، پسندیده ذهن عوام، تبدیل کرده باشند باید گفت از اهمیت گوهر فرهنگی آن بینش انتظار و چشم به راه آینده - البته فقط در سطح اندیشه و تفکر نه در سطح اداره جامعه - چیزی کاسته نمی شود. در ساختار فرهنگی ویژه ای که خصوصیت آن را به درستی در حضور همیشگی نوعی پنداره «جادویی - مذهبی» - نه فرادستی عقل بوالفضول - می توان خلاصه کرد، آرمان انتظار و چشم به راهی آینده در حکم چراغی بوده که فروغ آن همواره نور امید را در دل جامعه زنده نگاه

می داشته است. و به دشواری می توان منکر این موضوع شد که جامعه انسانی، بیش از هر چیز و پیش از هر چیز، به همین عنصر امید نیاز دارد، بویژه اگر ساختار فرهنگی چنان باشد که برای عقل حسابگر و سنجشگر و مال اندیش در آن جای مهمی نتوان یافت.

این ها که گفته شد مقدماتی بود برای پرداختن به اصل مطلب. و «اصل مطلب» کتاب تازه ای است از «م. سحر» (یعنی محمد جلالی) با عنوان «قمار در محراب» که در پاریس منتشر شده است، و از بسیاری جهات، نسبت به نکاتی که عنوان شد، بشارت دهنده تحول تازه ای است.

این کتاب شعر، چنانکه خود شاعر در مقدمه اش نوشته، "منظومه" ای است از قطعاتی چند که اغلب هر قطعه از خود آن ها، کلیتی است از پاره های متفاوت. به عنوان مثال، قطعه اول کتاب، که پیش درآمد آن است، خود منظومه بلندی است که حدود هفده صفحه کتاب را می گیرد. این منظومه چنین آغاز می شود:

به نام تو نفرین
که ذلت نامی
صدای فریبی
سرشت ظلامی.

اما در بند بعدی، وزن عوض می شود، و بیدرنگ چنین می خوانیم:

به سکوتی که بشکنی
به دمی که فروبری
به نمی که به لب زنی
به دمی که برآوری.

همین طور در بندهای بعدی همین پیش درآمد وزن های دیگر را می بینیم که شاعر، یکی یکی، همه آنها را در ترکیب کلی منظومه خود تجربه می کند. جلالی، خود در این باره در مقدمه کتاب گفته است:

ساخت کلی اثر خالی از قرابت و شباهتی با ساختار یک قطعه بلند موسیقی (. . .) نیست و این تأثیر از موسیقی در نخستین بخش کتاب (صورة الفقیه)، که «پیش درآمد» منظومه محسوب می شود، روشنی بیشتری دارد. در این قطعه چنان که پیداست فرم های گوناگون شعر فارسی (تک بیتی، دوبیتی، پاره غزل، قطعه های کوچک، چهار پاره های به هم پیوسته و مصرع های منفرد) همچون «موتیف» های متنوع به هم گره خورده و ترکیب یافته و شکل کلی اثر را ایجاد کرده است.

این نخستین خصوصیت این کتاب است که البته ربطی به حرف های من در مقدمه این گفتار ندارد. م. سحر در این کتاب شعر و اوزان شعری را، در ارتباط تنگاتنگ با موسیقی، پیش می برد و به گمان من در کار خودش موفق است: موفق از این رو که با وجود تغییر بندها و وزن ها، سخن او، سخن شاعرانه او، در مجموع، کلیت یک پارچه خود را همچون ساختمانی هماهنگ، حفظ می کند. اگر صحنه گردان موسیقی شناسی همت کند، از همین شعر نخست این منظومه، یا ترکیبی از مجموعه آنها، شاید بتوان «تئاتر» مؤثری ساخت و به نمایش درآورد.

نکته دوم که به مقدمات گفته شده ارتباطی دارد به «قالب کلام و محتوای آن» بر می گردد. قالب کلام م. سحر در این منظومه ها، شعر وزن و قافیه دار فارسی، یعنی قالبی کلاسیک است. اما مضمون و محتوای آن مدرن است. این نشان می دهد که برای راه بردن به «مدرنیته» نیازی قطعی به گسست از قالب های سنتی نیست (بویژه در جاهایی که مسئله به زبان مربوط می شود). با قالب های سنتی می توان معنا و مضمون مدرن آفرید و بیان کرد. م. سحر خود بر این نکته نیز در مقدمه کتابش تأکید کرده است: « . . . اوزان لایزال و متنوع کلاسیک شعر فارسی به هیچ عنوان مانع و رادعی در بیان شاعرانه مفاهیم مدرن ایجاد نکرده و نمی کنند و به بهانه مدرنیسم و پست مدرنیسم نمی توان کار برد وزن را به گذشته گرایي در هنر و کهنه اندیشی در شعر نسبت داد. . . »

و من اضافه می کنم که شاعر ما نه تنها در جادان مفاهیم و مضامین نو در قالبی کهن موفق بوده، بلکه واژگان شعری او، با همه کوششی که آگاهانه برای پرداختن به مسائل روز کرده است، از رسایی، و سلاست و زیبایی همیشگی زبان شعر فارسی به حد کافی برخوردارند: م. سحر اگرچه در گوشه ای از جنوب شرقی پاریس و در غربت و عزلت زندگی می کند، اما زبان او نشان می دهد که گویی او هم چنان در کوچه باغ های اصفهان و شیراز و تجریش و خراسان راه می رود و به همان گفتار زنده و پرتوانی که سعدی و حافظ و مولوی و فردوسی

و اخوان ثالث و شاملو در آثار خود بدان سخن گفته اند سخن می گوید، نه چیز من در آوردی نامفهوم می که در بسیاری از آثار شعر و نثر در ادبیات درون و برون مرزی کنونی می بینیم.

نکته سوم این که منظومه های م. سحر در این کتاب از نثرین و ملعنات خالی نیستند اما نشانی از دشنام گویی و هتاکی در آنها نیست سحر می گوید:

ای مردار پستی
برخوردار از هستی
تزویرت در مثنوی
قرآنت در دستی

ولی هرچه می گوید از فخامت و متانت زبان شعر و فرهنگ سنتی شعر ما دور نیست. او شاعرانه می نالد و شاعرانه نثرین می کند، درست مانند بزرگان شعر فارسی در گذشته های دور. همچون سنایی ها، مولوی ها، فردوسی ها، حتی به شیوه کتاب های بزرگ آسمانی همچون تورات و قرآن مجید یا اوستا، که وی همه جا از همه آنها در مقدمه یا سرفصل منظومه های خود به عنوان شاهد استفاده کرده است. و نکته مهم تر این است که، م. سحر در این نالیدن ها و نثرین فرستادن ها، همواره خطاب اش به دکانداران شریعت است نه حتی به خود شریعت، تا چه رسد به دین و پیامبر و خدا. او حتی کوشیده است نه تنها پاس خدا و پیامبر و دین، بلکه حتی پاس آن دسته از "پنداره" های مذهبی-اسطوره ای فرهنگ ما را، که شریعتمداران دنیادوست و دنیادار، برای جاه و منزلت و عوام فریبی دنیایی خویش، از آن، چیزی در خور فهم یا فریفتن ذهن ساده ترین اقشار از عوام الناس مردم ما ساخته اند، بدارد و حرمت آنها را نشکنند. بهترین نمونه این همدلی با پنداره های مذهبی-اسطوره ای مردمان را در منظومه دیگری می بینیم که چنین آغاز می شود:

آن شهبسوار غایب را
بیش از هزار و یکصد سال
ایمان شیعه می آمد
هر صبحدم به استقبال.

شاعر در همین منظومه حتی به لفظ "امام" به درستی- یعنی از دریچه نگاه انتظار

بین توده های محروم می نگرد و می گوید:

ایمان شیعه گریاد از
لفظ "امام" می آورد
با وی خیال می انگیخت
از وی پیام می آورد.^۲

سخن آخر این که، نام کتاب محمد جلالی «قمار در محراب» است. در طنزها و شوخی ها و حکایت های طنزآلود ایرانیان نمونه های فراوان از فساد "جاهلان"، "شاهدبازان"، و "اراذلی" ازین دست در حریم مسجد و محراب داریم. یعنی که قمار کردن در محراب تصور ناممکن نیست. اما مقصود شاعر ما البته قمار از نوع دیگر است: قمار بر سر ایمان مردم در محراب قدرت. نتیجه تاریخی چنین قمار هم از پیش معلوم بود و آثار و علائم آن از هم اکنون پیدا است. اگر صلاهی «یا صاحب الزمان» «مادر معصوم» شاعر ما از کودکی در گوش جاننش طنین افکن بوده، از هم اکنون می توان دید که کم نیستند پدران و مادرانی که، به برکت حکومت مستقیم شریعت داران، سجاده بر چیده و دیگر حتی از سر به سجده گذاشتن نیز بیزار شده اند. و این البته به معنای مرگ دین و دینداری نیست. اما بی گمان به معنای مرگ دنیاداری شریعتداران و ختم حاکمیت شریعت به جای حاکمیت ملت هست.

در پایان دلم می خواهد، به عنوان نتیجه گیری، بر دو نکته تاکید کنم تا سوء تفاهمی از این نوشته برای کسی ایجاد نشود و هیچ کس از خوانندگان احتمالی ما رنجشی به دل نگیرد.

(۱) «ادبیات برون مرزی ایرانیان»، چنانکه در آغاز گفتم، پهنه وسیع و زمینه های متنوعی را در بر می گیرد. تنها م. سحر نیست که ما کار او را می ستائیم و از شعرش لذت می بریم. بسیارند شاعرانی که چه از لحاظ استتیک کلام، چه از نظر ارتباط ارگانیک با سنت فرهنگی در عین ارائه نمونه های با ارزشی از آفرینش هنری، از تبار همین گونه شاعران خوب ما هستند که کارهای با ارزشی در همین وانفسای غربت آفریده اند. یا در زمینه قصه نویسی و داستان، و حتی نقد و تحلیل، اعم از هنری یا فلسفی، بسیارند نویسندگان و متفکران و تحلیلگرانی، در خارج از کشور، که کارهای ارزشمندی انجام داده اند و می دهند و زبان این کارها نیز هیچ ربطی و سنخیتی با زبان عاریتی نامفهومی که ما به آن اشاره کردیم ندارد. گیرم، هدف ما در این گفتار، چنان که در آغاز گفتیم،

بررسی و پژوهش همه جانبه نبود؛ تاکید بیشتر بر بخشی از «ادبیات برون مرزی» بود که گویی اصراری آگاهانه دارد که هیچ حرکت و رویدادی را در واقعیت آن چیزی که جامعه ایرانی نامیده می شود نبیند و یا همچنان از پشت همان عینکی ببیند که بیست سال پیش در ایران می دید. و به همین دلیل کمترین ارتباطی با سنت فرهنگی خود ندارد. اثر ارزشمند م. سحر فرصتی فراهم کرد تا ما خطاب به این دسته از «ادبیات برون مرزی» نمونه ای نشان بدهیم که حساب «مفتی» و «قاضی شرع» دنیا دوست را به زبانی فخیم و زیبا می رسد ولی حرکت ارزش هایی را که بخشی عمیق از ساختمان وجودی ما را تشکیل می دهند، به جای خود نگاه می دارد. این کار نیازمند دلبستن به مطالعه عمیق آثار فرهنگ سنتی ما و زندگی با آنهاست. و چنین دلبستگی و مطالعه ای است که می تواند مایه اعتلاء کار و آثار کسانی شود که ذوق و استعدادی در خلاقیت هنری و فکری در خود می بینند.

(۲) تاختن به ارزش ها و نفی مطلق گذشته و سنت هنر نیست. روشنگری هم نیست. حتی اروپائیان، پس از دو قرن که از تاریخ روشنگری شان می گذرد، تازه به اینجا رسیده اند که در چون و چندی برخی از ارزش هایی که گمان می بردند در معرکه یک تازی عقل سنجشگر برای همیشه به تاریخ سپرده شده است، دوباره به دیده تحقیق بنگرند، البته بر پایه دستاوردهای همان عقل سنجشگر، یعنی بر پایه دستاوردهای مدرنیته. این نشان می دهد که پیشرفت فکری و عقلی فرایندی خطی که هرگز به پشت سر نگاه نکند نیست؛ بویژه فرایندی نیست که آسان و سریع صورت گیرد. کاری است که زمان می برد و هنگامی به راستی پیشرفت شمرده می شود که از دایره تنگ ذهن یک یا چند تن فراتر رفته، در قالب یک پدیده اجتماعی، در برگیرنده انبوه مردم، تجلی کند. وگرنه، ظاهر سخن هر قدر «مدرن» و «پست مدرن» هم که بنماید، هم چنان گرایشی شخصی و فردی باقی خواهد ماند و راه به جایی نخواهد برد.

عقل اگر بخواهد روشنگر و کارساز باشد، باید ذات خود را فراموش نکند، یعنی باید فراموش نکند که عقلی تاریخی است. تحولی که در کار م. سحر می بینیم حکایت از این دارد که تامل عقل ایرانی، در گوهر تاریخی خویش، اگرچه به کندی ولی سرانجام آغاز شده است. اکنون دیگر شاعر به روشنی می بیند که همه فتنه ها از استبداد و فقدان آزادی اجتماعی، و جدایی حکومت از مردم بر می خیزد که حکایت همیشه تاریخ، بویژه تاریخ ما بوده. در این میان مجریان و عاملان اند که چهره عوض می کنند. این بار اگرچه همه چیز به نام خدا انجام می شود، اما حالا دیگر همه می دانند که خدا در قالب پوسیده این ته مانده قرون نمی گنجد:

همان ظلام غلیظ اندر
سیاهچالِ قرونی تو
هزاره هاست که می نوشی
هنوز تشنهٔ خونی تو.

*

صدای بوسهٔ ابلیسی
به قصدِ شانهٔ ضحاکان
سیاهجاری خُبثی در
نهادِ خفتهٔ ناپاکان.

*

به روی خاک همان طشتی
سر بریدهٔ یحیی را
چهار میخ چلیپایی
چهار بندِ مسیحا را.

*

همان به چنگِ جنونِ جوری
همان به بازوی کینِ زوری
قساوتِ دلِ چنگیزی
طنابِ گردنِ منصورِی

*

جز این خدا که تبرِ کردی
مرا خدایِ دگر باید
کزو به جنگلِ آزادی
نهادِ عشقِ بیاساید.

...

مرا خدایِ دگر باید
که رُغمِ ظلمت و بیدادی
چو آرمانِ بشرِ پوید
به راهِ دانش و آزادی.

یادداشت ها:

۱. چنانکه در مقدمه گفتم، غرض از این گفتار پژوهشی مستند در باره آنچه در این صفحات به صورت کلی بیان شده است نیست، و قرار هم نداشتم که به نمونه و مثالی از اینجا و آنجا متوسل شوم. اما همزمان با آغاز به نوشتن این مقاله، نسخه ای از مجله ای ایرانی از راه رسید که در آن گزارش «گردهمایی بررسی آثار و اندیشه های جلال آل احمد» در تهران نوشته شده است. یکی از سخنگویان محترم این گرد همایی چنین می گوید:

«اگر بتوانم یک تعریف نظری از تعریف نظری از خود مفهومی بدهم که جلال چطور خود را می دیده است. بعد ببینیم دیگران در باره جلال چه می انگاشته اند، یعنی پنداره اجتماعی جلال را به دست بدهم و بعد ببینیم بین خود مفهومی و پنداره اجتماعی ایشان همبستگی مثبت است و از این همبستگی مثبت بین پنداره اجتماعی جلال و خود مفهومی او نتیجه بگیرم که چرا پنداره اجتماعی جلال مثبت بوده و دلایل این همبستگی مثبت با خویش داشتن داری جلال چه بوده است و نتیجه بگیرم که چون جلال خود گشوده بوده به خاطر همین قضیه است که خود پنداری او همبستگی مثبتی دارد نه منفی. . . «بخارا، شماره ۸، مهر و آبان ۱۳۷۸، ص، ۲۴»

بسیار خوب، خواننده عزیز. این نمونه ای از آن زبان عاریتی نامفهومی است که گفتم محصول مهاجرت از غرب به شرق، از اروپا و آمریکا به ایران است و اکنون، به برکت گسترش کار مطبوعات. که گویی در رواج دادن این گونه "زبان" با هم مسابقه گذاشته اند. در تهران جا خوش می کند.

۲. سید محمد جلالی چیمه (م. سحر)، *قمار در محراب*، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۸.

۳. بد نیست محض یادآوری خودمان و آقای م. سحر به این نکته اشاره کنم که آن کس که فقط "امام" را از حالت خیال انگیز و پیام آورش در ذهن ایرانی خارج کرد و همچون سلاحی سیاسی به دست حکومت داد، «شاعر»ی از تبار خود ما بود! آن «شاعر» البته بعدها کوشید آن لقب را از "امام" پس بگیرد. ولی لقب دادنش از روی اعتقاد بود و پس گرفتنش از سر انتقام. چرا که "امام" و پیروانش، پس از رسیدن به قدرت مسائل مهم تری در پیش داشتند و امثال او را جدی نگرفتند.

فرهنگ مهر*

Jamsheed K. Choksy

Conflict and Cooperation: Zoroastrian Subalterns and Muslim Elites in Medieval Iranian Society

New York: Columbia University Press, 1997 xiv+ 207pp.

پویه شناسی تحول جامعه ایران پس از تهاجم اعراب در سده هفتم هجری در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. هیچ سند مکتوب از آن زمان وجود ندارد. روایاتی که بعداً جمع آورده شده برخی بر حدس و گمان مبتنی است و اکثر آن سیاسی است. جمشید چوکسی در کتاب «کشمکش و همکاری» وقایع اصلی چهار سده هفتم تا یازدهم میلادی را به ترتیب زمانی بازسازی و تحلیل می‌کند تا پویه شناسی ای از تغییرات اجتماعی- مذهبی آن عصر ایران به دست دهد.

به نظر می‌رسد شکست ساسانیان به دلیل اشتباهات نظامی و درگیری‌های جناحی در دربار پادشاهی ایران رخ داد. در نظر مستولان نظامی ایران، حمله اول اعراب در سال ۶۳۲ میلادی (در زمان ابوبکر) یورش اتفاقی چادر نشینان به یک جامعه شهر نشین بود. ارتش ایران حملات بعدی نیروهای مسلمان را به شهرهای مرزی در سال ۶۳۴ (در زمان عمر) درهم شکست. اما در نبردهای بعدی ارتش منظم و پرانگیزه اعراب پیروز به درآمد و سرنوشت امپراتوری ایران را رغم زد. مسلمانان ایرانیان را مختار کردند تا یکی از سه راه را برگزینند: یکسره به صف مسلمانان پیوندند؛ جزیه پردازند و در امنیت و آزادی، به مذهب خویش باقی بمانند؛ و یا به رویارویی نظامی ادامه دهند و منتظر تحقیق خواسته پروردگار باشند. در این نبردها ارتش پیروزمند اعراب غنایم بسیار به چنگ می‌آوردند، زنان ایرانی را صیغه می‌کردند، و فرزندان آنان را به بردگی می‌گرفتند. به نظر می‌رسد در ابتدا هدف اعراب سلطه نظامی بود تا گرواندن مردم به اسلام. در دو دهه اول، زرتشتیان نیز تمایلی به اسلام نشان نمی‌دادند و شورش‌های پیاپی آنان ناخشنودی شدید ایرانیان را نسبت به تهاجم اعراب نمایان

* آخرین اثر فرهنگ مهر با عنوان زیر در سال ۱۹۷۷ در نیویورک انتشار یافت:

A Colonial Legacy: The Dispute Over the Islands of Abu Musa, And the Greater and Lesser Tumbs.

می ساخت. ایرانیان به برتری نظام مسلمانان تن در داده بودند بدون آن که بخواهند اعتقادات خود را رها کنند. به همین دلیل زرتشتیان مغلوب نوعاً حاضر به پرداخت جزیه و خراج شدند تا در مقابل مذهب خود را حفظ کنند و از امنیت برخوردار باشند. این امر آنان را ملزم می ساخت تا حدودی با اعراب همکاری کنند، همکاری ای که اغلب اوقات دوام نداشت زیرا هیچ یک از دو طرف به طور کامل به تعهدات خود عمل نمی کرد. در چنین مواردی میزان همکاری و کشمکش بین آن دو بستگی به اولین رویارویی آنان داشت. روایات تاریخی حاکی از آن است که روابط بین غالب و مغلوب در عراق، آذربایجان، خوزستان و سیستان به نسبت آرام، در جبال (شامل قم) و فارس و کرمان و خراسان به تناوب خشونت آمیز، و در کناره های دریای مازندران (مازندران و گیلان) و ماوراء النهر (آسیای مرکزی) یکسره ستیزه جویانه بوده است.

در قالب این بحث، نویسنده بر نقش ادبیات پیشگویانه تأکید می ورزد؛ ادبیاتی که حاکی از تغییر در دیدگاه های فردی و اجتماعی است. «سنت های پیشگویانه روایاتی است از کلمات، اعمال و نمادهائی که گذشته را به وقایع آینده مربوط می سازد.» اینها شامل پیشگوئی ها و انتظارات مربوط به روز رستاخیز است. [اعراب و ایرانیان مسلمان شده] در واکنش های اولیه، ادبیات

پیشگویانه زرتشتی و اسلامی را به یکدیگر مربوط می کردند و سپس به نوعی شکل می دادند تا وقایع گذشته را توجیه کنند و اتفاقات آینده را به عنوان وقایع اجتناب نا پذیر پیشگوئی نمایند. این باعث می شد که زرتشتیان به سرنوشت تن در دهند و مسلمانان به حقانیت راه خویش اطمینان یابند. گسستگی و جابجائی ای که رخ داد ساختار مناسبات اجتماعی - مذهبی و اجتماعی - اقتصادی را در جامعه ایران دگرگون کرد. اکثر این پیشگوئی ها و انتظارات رستاخیزی گنگ و مبهم بود و تنها معدودی از آنها به جزئیات می پرداخت. برخی از آنها متعلق به پیش از تهاجم اعراب بود و بعضی در دوره پس از ساسانیان جعل شده بود. ادبیات پیشگویانه معمولاً حاکی از صعود اعراب و افول ورتشتیان بود و هر دو را نشانه ای از خواست پروردگار می دانست. مفاهیم تاریخ مقدس، فرجام شناسی، و اعتقاد به روز رستاخیز در آئین زرتشتی حکایت از دوره تسلط پلیدی و نوید آخرالزمان می کرد، دوره ای که ناجی (سوشیانت) برای نابود کردن پلیدی و استقرار دوباره آئین زرتشتی، به عنوان آئین تمام انسان ها، ظهور می کند. حکیمان تهاجم اعراب و گسترش اسلام را به نیروهای پلیدی نسبت می دادند. برخی تا آنجا پیش رفتند که مسلمانان را از قبیله اهریمنی Wrath دانستند. و

عده پیروزی نهائی آئین زرتشت بر مسلمانان تسلای بود برای زرتشتیان مغلوب. از سوی دیگر، مسلمانان پیامبر خود را خاتم الانبیاء می دانستند و دینشان را تنها راه رستگاری می شمردند. در نتیجه، مسلمانان ادعا می کردند که سلطه شان بر غیر مسلمانان و اعمال بدترین تبعیض ها و خشونت ها علیه آنان عملی برحق است. نتیجه امر کشمکش بود و گه گاه همکاری ای همراه با ناخوشنودی بین دو طرف.

غیبگوئی ها، چه اسلامی و چه زرتشتی، هرچند اثبات ناپذیر، ماهیت ملکوتی این وقایع را تقویت می کرد. از این گونه بود موارد زیر: تفسیر آیه هایی از قرآن که ظاهراً شکست نهایی ساسانیان را از رومیان، با وجود پیروزی های اولیه، پیش بینی می کرد و ادعا داشت که محمد پیامبر در نامه ای به خسرو انوشیروان، پادشاه ساسانی، از او دعوت کرده بود که اسلام آورد و یا شاهد پایان حکومت دودمان ساسانی باشد؛ پیشگوئی فاجعه در ایران بنا بر حرکت ستارگان که به رستم فرخزاد فرمانده سپاه ایران نسبت می دادند؛ و پیشگوئی محمد درباره پایان شوم فرمانروایی زنان برکشور (اشاره به حکومت پوراندهخت در ایران). از آنجا که این پیشگوئی ها با واقعیات تاریخی عرضه می شد ماهیت غیبگوئی می یافت و مورد قبول عام واقع می شد. علاوه براین، در سال های بعد ایرانیان مسلمان شده کوشیدند مشروعیت اسلام را با مشابه دانستن طالع نیک محمد و زرتشت افزایش دهند. آنها پیامبر جدید را جانشین پیامبر پیشین می خواندند و بدین ترتیب بر تعداد اسلام آوردگان می افزودند. تشابه نوری که از مادر محمد بلافاصله پس از بسته شدن نطفه او ساطع می شد با نوری که نوید تولد زرتشت را می داد، و افسانه روئیدن درختی بلند از پشت جد پیامبر با افسانه برآمدن درختی از رحم مادر کورش شبیه است. نویسنده معتقد است اینها بخشی از ادبیات غیبگویانه بود برای تسهیل ارتباط دو جامعه.

عوامل دیگری نیز در گسترش گرایش به اسلام وجود داشت. فروپاشی امپراتوری قدرتمند ساسانی که برآئین زرتشتی بنا شده بود؛ و تمایل نخبگان در حفظ ثروت و امتیازات اقتصادی و نفوذ اقتصادی شان بسیاری از زرتشتیان را برآن داشت تا اسلام آورند. بسیاری اسلام آوردند تا از تهاجم پراکنده مسلمانان بگریزند. لزوم پرداخت جزیه از جانب زرتشتیان به عنوان ذتی عامل دیگری بود در اسلام آوردن آنها. روستائیان آخرین کسانی بودند که اعتقادات سنتی را رها کردند. بالاخره آن که برخورد بایستی به همکاری تبدیل می شد. تغییر در نهادهای جامعه نیز در تغییر مذهب سریع ایرانیان مؤثر بود.

خشونت غالباً با قدرت ارتباط دارد، مسلمانان قدرت سیاسی و نظامی خویش را برای وادار کردن مردم به انجام خواسته هاشان به کار می بردند. برخورد بین گروه ها که از قبل در ارتش و صحنه های سیاسی آغاز شده بود، به عرصه های مذهبی و اجتماعی و اقتصادی گسترش یافت. هرچه مسلمانان قدرتمند تر می شدند رفتارشان با اقلیت های مذهبی خشن تر می شد. آنان ارتباط بین گروه های اجتماع را در مواردی محدود می کردند. این محدودیت ها در امور قانونگذاری، قضائی، و مالی اعمال می شد. برخی از آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم جنبه تنبیهی داشت، برخی دیگر تشویق آمیز بود و به منظور کاستن از تنش ها و ترغیب همزیستی و همگونی. ضوابط مربوط به اراضی و جزیه، احکام مربوط به روابط و سلسله مراتب خانوادگی، و قوانین حاکم بر سیاست های اداری و سمت های عالی از این گونه بود. هرچا ارزش های زرتشتی با قوانین اسلامی اختلاف داشت، قانون شرع حاکم بود. میزان جزیه بر اساس ثروت و جنسیت و سلامت افراد، نحوه اعمال سلطه بر آنان، و عواملی از این دست تعیین می شد. «در حکومت عباسیان جزیه به عنوان ابزاری برای تسهیل اسلام آوردن مردم به کار می رفت.» یکی از انواع سیاست های مالی تبعیضی مالیات سنگین تری بود که بر ایرانیان وضع می کردند. بدین ترتیب ابزار مالی هم برای اهداف مالی به کار می رفت و هم برای اهداف مذهبی.

بالاخره اعراب زرتشتیان را ذمی دانستند و نه کافر، و بر آنان جزیه معین کردند و وادارشان نکردند اسلام آورند. برخی از نخبگان زرتشتی که عطش قدرت داشتند تغییر مذهب دادند و با حمایت مسلمانان متنفذ در رده های بالای نظام اداری مقام های عالی یافتند. تغییرات نهادی در روابط خانوادگی به نابودی وحدت خانواده انجامید. نویسنده موارد متعدد آن را نشان می دهد. زنی که همسرش به اسلام می گروید یا باید از او تبعیت می کرد و یا به مقام همسر دوم او تنزل می یافت و بدین ترتیب قدرت اداره فرزندان را از کف می داد. چنانچه پدر یا برادر یک زن مسلمان می شد وضعی مشابه پیش می آمد. جامعه اسلامی جامعه ای بسته است. هرکس می تواند به آن بپیوندد ولی کسی نمی تواند آن را ترک کند. اسلام به مسلمانان اجازه ترک اسلام نمی دهد. بدین ترتیب ازدواج یک زن مسلمان با یک مرد زرتشتی بی اعتبار بود و فرزندان حاصل از ازدواج یک مسلمان با یک زن زرتشتی مسلمان خوانده می شدند. بنا بر بعضی مذاهب یک زن زرتشتی، برخلاف یک زن یهودی یا مسیحی حتی نمی توانست به همسری یک مرد مسلمان درآید، حتی به عنوان صیغه. زرتشتیان نیز ازدواج بین

پیروان ادیان را به کلی منع می کردند. مورد تبعیض دیگر تفاوت میزان دیه آی بود که باید به خویشان مقتول زرتشتی پرداخت می شد، در مقایسه با میزانی که باید به خویشان یک مسلمان مقتول پرداخت شود.

نویسنده بیان می کند که روابط بین مسلمانان و زرتشتیان تابع قوانین عرفی، ضوابط قانونی، و تصمیمات قضائی بود و توضیح می دهد که هر دو دیگری را ناپاک می شمردند؛ به همین دلیل هیچ یک اجازه نمی داد دیگری به عبادتگاه آنان وارد شود، در مراسم دفن حاضر گردد، و به گوشت و آب و غذای آنان دست می زدند. زرتشتیان، مانند دیگر ذمیان، بایستی علامت خاص بر لباس و کمربند خود بزنند تا از مسلمانان مشخص باشند. زرتشتیان مجاز به پوشیدن بالاپوش ایرانی، لباس ابریشمین و یا پاپوش عربی نبودند. زرتشتیان، به استثنای رهبرانشان، حق سوار شدن بر اسب نداشتند و فقط می توانستند بر خر بدون پالان و گاو سوار شوند. برای اجتناب از تحقیر زرتشتیان دیگر در ملا عام سوده و کوستی نپوشیدند.

بالاخره، نویسنده به قوانین محدود کننده حاکم بر تجارت بین مذاهب اشاره می کند و می گوید که زرتشتیان اجازه نداشتند در برخی مشارکت های تجاری با مسلمانان وارد شوند و یا بعضی محصولات، کالاها، و حیوانات را معامله کنند. اما گاهی این قوانین به منظور گسترش تجارت و یا در بعضی فعالیت های کشاورزی و آبیاری لغو می شد. با گسترش فرهنگ و قدرت اسلامی و نهادینه شدن ارتباطات بین جوامع، فقها و عالمان مذهب در موقعیتی قرار گرفتند که می توانستند جزئیات مناسبات اجتماعی اقتصادی را تنظیم و اعمال کنند. روابط اجتماعی و اقتصادی بین مسلمانان و زرتشتیان بین سال های ۶۵۰ و ۱۳۰۰ میلادی دائماً در حال تغییر بود، تغییری که به نابودی هویت زرتشتی انجامید.

شمکش و همکاری کتابی کاملاً مستند است که دینامیسم تحول جامعه ای زرتشتی به جامعه ای اسلامی را روشن می کند؛ [و تحلیلی است از] فروپاشی یکی و بلوغ دیگری. نویسنده با رهیافتی خلاق و تحلیلی نوآورانه توضیح می دهد چگونه نخبگان نوپا و اسلام آوردگان جدید این تغییر را تداوم بخشیدند و چگونه **شمکش و همکاری** مکانیسمی شد برای تسهیل ظهور پدیده ای نو از دل بحران. **شمکش و همکاری** کتاب جذابی است و خواندن آن را به پژوهشگران ادیان، جامعه شناسی، و علوم سیاسی مؤکداً توصیه می کنم.*

* ترجمه متن انگلیسی از فرهاد عطائی.

علی قیصری*

روزبهان بَقْلی در عوالم خیال

Carl W. Ernst

Ruzbihan Baqli: Mysticism and the Rhetoric of Sainthood in Persian Sufism

Richmond, Surrey (UK), Curzon Press, 1996. 181+xxvi p.

کارل ارنست

روزبهان بَقْلی : عرفان و شطح اولیاء در تصوف اسلامی

ترجمة: مجدالدین کیوانی

تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷، ۲۷۴ص.

کتاب مورد بررسی به قلم کارل ارنست نخستین کار مدوّن و مستقّلی است که در باره روزبهان بَقْلی شیرازی به زبان انگلیسی نشر می‌یابد. ابو محمد بن ابونصر مشهور به روزبهان به تاریخ ۵۲۲ هـ. ق (برابر با ۱۱۲۸ میلادی) در فسا متولد گردید و به سال ۶۰۶ هـ. ق (۱۲۰۹ م) در همانجا درگذشت. روزگار او مصادف با حکومت آل سلفور یا اتابکان در فارس بود که از ۵۴۳ هـ. ق (۱۱۴۸ م) تا ۶۸۶ هـ. ق (۱۲۸۷ م) یعنی نزدیک به یکصد و چهل سال و درست پیش از سلطه مستقیم مغولان بر فارس بر آن ناحیه حکومت می‌کردند.

* استاد تاریخ و ادیان در دانشگاه سان‌دیاگو

روزبهان ریشه خانوادگی خود را به دیالمه منتسب می‌دانست، و شهرت او به بقلی از آنروست که در جوانی مدتی بقولات و حبوبات می‌فروخت. وی که مؤسس سلسله روزبهانیه در تصوف ایرانی است، حدود پنجاه سال در جامع عتیق شیراز به تدریس و ارشاد و موعظه مشغول بود و آثاری نیز در تفسیر قرآن، حدیث، فقه و کلام دارد. اما وجه امتیاز تألیفات او بیشتر در نوشته‌هاییست که به تصوف و توصیف حالات عرفانی و مشاهدات خیالی و شطحیات پرداخته است. (اهل تصوف او را «شیخ شطّاح» نیز می‌خواندند). این دسته اخیر بخش اعظم نوشته‌های روزبهان را تشکیل می‌دهد (حدود ۳۰ عنوان). آشنائی با این دسته از آثار روزبهان را راهگشای فهم بهتر اندیشه‌های عرفانی و آثار عرفانی نظیر عطار، مولوی، عراقی، اوحدی کرمانی و حافظ دانسته‌اند (مقدمه ترجمه فارسی، به نقل از مقدمه شادروان محمد معین بر کتاب *عبرالاعتین* (تألیف روزبهان بقلی، به تصحیح هنری کرین و محمد معین، چاپ سوم، تهران و پاریس، ۱۳۶۶/۱۹۸۷)، ص ۲ و نیز ص ۴۱). با این حال در قیاس با عرفای فوق آثار روزبهان تاکنون کمتر شناخته شده‌اند، شاید از آنرو که او بیانی استعاری و بسیار انتزاعی در نوشته‌هایش بکار می‌پست.

کتاب حاضر دارای یک پیشگفتار، سه بخش، یک بخش پایانی و دو پیوست است. بعلاوه دو نمودار سودمند و دقیق راجع به طریقه و فرقه روزبهانیه و یک کتابنامه مکتل کتاب است. نویسنده در نخستین بخش کتاب با ارجاع و استناد به منابع گوناگون گزارش موجزی از زندگی روزبهان و طریقه روزبهانیه ارائه می‌کند. بخش دوم که مفصل‌ترین بخش کتاب است به بیان و تشریح تجارب عرفانی و حالات روحانی روزبهان با استناد به کتاب *مشف الاسرار* اختصاص دارد. همانطور که اشاره شد در میان متون عرفانی ایران نوشته‌های روزبهان از نظر بیان و ترسیم مشاهدات معنوی و استفاده از استعارات بدیع و گاه دشوار، موقعیت متمایزی یافته است. وی مانند بسیاری از عرفا بیشتر «اهل حال است تا قال»، و از همین روست که استنتاج‌های خیلی از فلاسفه و اهل منطق را مردود می‌شمارد، ولی در عین حال برای مشاهدات و تخیلات عرفانی اعتبار معرفت‌شناختی قائل است. روزبهان رساله کشف‌الاسرار را در روزگار بلوغ فکری خود به رشته تحریر در آورد. می‌نویسد: «والله، در تمام مدت تا این زمان که پنجاه و پنجسال دارم، روز یا شبی بر من نگذشته که کشفی از عالم غیب برای من حاصل نشده باشد.» (بند ۵۶، ص ۵۱) روزبهان حدود هشت سال به تناوب یادداشت‌هایی بر این رساله می‌افزود، بنابراین اتمام اثر مقارن با ۶۳ سالگی او

می‌شود. اما در قیاس با کشف‌الاسرارهای دیگر، رساله روزبهان بیش از آنکه ناظر به تفسیر یا تشریح موضوع خود یعنی تجارب معنوی و مکاشفات نویسنده باشد، «ناقل معنای ادراک نهفته‌های شعور باطنی از طریق گزارش امور پوشیده‌ای است که بر او ظاهر شده است.» (ص ۵۴)

کارل ارنست در این بخش که کلاً شامل هفت باب می‌شود نخست شمائی کلی از ساختار و محتوی رساله کشف‌الاسرار ارائه می‌دهد و جزئیات آن را معرفی می‌کند. باب سوم مشخصاً به طرح مباحث خدانشناسی، جهان‌شناسی و روان‌شناسی، و باب چهارم به موضوع کشف و حجاب که از زمره استعارات بنیادی در تجربه عرفانی است، اختصاص دارد. ابواب پنجم و ششم به ترتیب به تشریح «تجلیات جلال» (از راه بیان رؤیت‌های ویژه عارفانه، ولایت و نبوت، و قدرت قهر) و «تجلیات جمال» (با توسل به موضوعاتی چون تجلی شکوه الهی، الهامات، چشم‌انداز استعلائی، و دیدار با فرشتگان) می‌پردازد. سرانجام در بخش هفتم جنبه ادبی رساله مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده به درستی خاطر نشان می‌سازد که اگر بخواهیم با دید امروزی به رساله روزبهان به منزله یک زندگی‌نامه خود نوشت (اتوبیوگرافی) نگاه کنیم، اطلاعات زیادی راجع به زندگی روزمره او عایدمان نخواهد شد. بلکه این اثر را باید به کمک دوگونه ادبی که در ادوار نخستین تصوف رواج داشت، یعنی شطحیات و معراج‌نامه، بررسی کنیم. (ص ۱۶۵)

بخش سوم کتاب به تأسیس سلسله روزبهانیه اختصاص دارد و نیز بازتاب احوال روزبهان را در دو مجلد از سرگذشت‌نامه‌هایی که پس از او توسط دو نفر از نوادگانش که پیرو طریقت او نیز بودند نوشته شد، دنبال می‌کند. این دو متن که حدود یکصد سال پس از درگذشت روزبهان نوشته شدند عبارتند از: *تحفه اهل العرفان* که در سال ۷۰۰ ه.ق/ ۱۳۰۰ م توسط شرف‌الدین ابراهیم نوشته شده و دیگری *روح الجنان* که پنج سال بعد یعنی در سال ۷۰۵ ه.ق/ ۱۳۰۵ م بوسیله شمس‌الدین عبداللطیف تألیف گردید - هر دوی این نویسندگان پسران نواده روزبهان یعنی صدرالدین ابراهیم بن فخرالدین احمد مشهور به روزبهان ثانی (تاریخ وفات: ۶۸۵ ه.ق/ ۱۲۸۶ م) بودند. این دو متن هر دو در مجموعه *روزبهان نامه*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه (تهران، ۱۳۴۷)، منتشر شده‌اند؛ از *تحفه اهل العرفان* ویرایش دیگری توسط جواد نوربخش (تهران، ۱۳۴۹) نیز موجود است. هر دوی این زندگی‌نامه‌ها اطلاعات سودمندی از نوشته‌ها و نفوذ روحانی روزبهان در میان طریقه او به دست می‌دهند، اما از سوی دیگر باید توجه

داشت که «مخاطبان زندگی‌نامه‌ها بیشتر هواخواهانی شیفته [بودند] تا اهل تأمل.» (ص ۱۹۵)

در مجموع می‌توان گفت که کتاب کارل ارنست بررسی منظم و مفیدی نه تنها از زندگی روزبهران بلکه از مسائل مربوط به «نهادینه شدن» طریقه روزبهرانیه در دوران مغول به خواننده عرضه می‌دارد. ترجمه فارسی کتاب روان و چاپ آن نیز با دقت صورت گرفته است.



ENCYCLOPÆDIA IRANICA

Edited by
Ehsan Yarshater

Center for Iranian Studies
Columbia University

**Fascicle 1 of Volume X Published:
FISHERIES — FORŪĠĪ**

**Fascicle 2 of Volume X Published:
FORŪĠĪ — FRUIT**

Volume IX Completed
bound volume available for purchase

Published by
BIBLIOTHECA PERSICA PRESS
NEW YORK

Distributed by
EISENBRAUNS, INC.
PO Box 275 Winona Lake, IN 46590
Tel: (219) 269-2011 Fax: (219) 269-6788

please visit *Iranica* website at:
www.iranica.com

autonomy and governance through local councils, at almost every level, dominated the revolutionary discourse. Despite the inclusion of a number of provisions in the Constitution of the Islamic Republic, calling for the creation of provincial councils for local administration, elections for these councils took place only after the recent presidential elections. However, a number of factors, including the authoritarian and exclusivist nature of the Islamic political institutions, fear of the revival of separatist tendencies, and the continued influence of a powerful centralized bureaucratic structure, continue to prevent the establishment of local councils with clearly defined administrative and financial decision-making powers and responsibilities.

Urbanization, Migration and the Politics of Protest

Farhad Kazemi & Lisa Reynolds Wolfe

In the period since the 1978-79 revolution, the concerns of Iran's migrant poor have continued to shape discontent and protest in the country's rapidly expanding cities. Despite government attempts to attract individuals to more sparsely populated areas, the post-World War II trend toward urban expansion has not been reversed. Both internal and external factors have contributed to the lack of success. Urban population growth has been the product of continued citywide migration, exacerbated by high rates of natural population increase and the impact of the Iran-Iraq War, the Persian Gulf War, and the Afghan refugee crisis. While Tehran's primacy continues to dominate Iran's urban landscape, the city's rate of growth in percentage terms has slowed considerably. Nevertheless, the city's absolute population growth is explosive, almost doubling between the revolution and 1984.

This paper analyzes the Islamic Republic's attempts to deal with political and social issues that have emerged as consequence of continued rapid urban growth. It assesses the congruence of the regime's ideological pronouncements and its actual economic programs as it tries to cope with the pressing issues that concern the urban poor. The paper concludes that, just as in previous years, cities serve as the locus of protest activity. This time, however, demonstrations have been strengthened by successes experienced during the revolutionary period. Moreover, the issues of marginalized urban dwellers are now combining with the worries of Iran's increasingly youthful population. Unless their central concerns are addressed, further discontent and protests are to be expected.

almost immediately after the Islamic Revolution, schools' curricula and textbooks were substantially revised on the basis of Islamic values and code of conduct. Furthermore, students' behavior and social activities became legitimate subject of supervision and control by both school authorities and government-appointed morality committees. For the Islamic regime, Islamization of the whole educational system was the prerequisite for the creation of the "Islamic individual" and the development of the ideal "Islamic society." Apart from the transformation of its curricula, Iranian educational system has, in the last two decades, witnessed an unprecedented rate of expansion of educational coverage, particularly at the middle and high school levels. However, this quantitative growth has been coupled with significant growth of inequality of opportunity between male and female students, between various provinces, and between urban and rural areas.

Twenty years after the initiation of the process of the Islamization of Iranian educational system, the most serious problem facing the system is the deepening contradiction between the values set forth in the official educational programs and the needs and cultural proclivities of the Iranian youth. It is in this growing contradiction that one must look for the root cause of the current identity crisis that is besetting a new generation of young Iranians.

A Survey of the Development of Local Councils

Asghar Schirazi

This article reviews the genesis of the idea of local councils in Iran and the century old legal and political process that led to the actual, albeit incomplete, implementation of the idea. Iranians were introduced to local councils through their contact with European societies in the middle of 19th century. It was, however, the Constitutional revolution that laid the initial foundation for the eventual realization of the idea. Indeed, the advocates and organizers of the early *anjomans*, or local councils, were instrumental in incorporating the idea in the 1907 Iranian Constitution. However, the absence of requisite economic, social and cultural conditions for the creation of a democratic system of government in this period of Iran's modern history, necessitated the development of a strong and authoritarian central government.

On the eve of the 1979 revolution, certain material and economic conditions needed for the introduction of local councils into Iranian political structure had been attained. Furthermore, the idea of local

A Comparative Survey of Iran's Foreign Policy

Shireen Hunter

The fundamental transformation of Iran's political and economic structures following the establishment of the Islamic regime, and the abrupt rejection of paradigms that had long influenced Iran's pre-Revolutionary international stance, greatly affected the content, priorities and style of Iran's foreign policy. Some of the traditional components of Iran's national interest, particularly rapid economic growth, fast-paced modernization process, and maximization of the country's international standing and prestige were also abandoned by the new regime. Once in power, the revolutionary leaders redefined Iran's national interest primarily in terms of the prerequisites for the entrenchment of Islamic values within the society and the export of an Islamist model of government.

Compared with the relatively successful record of the Pahlavi era, in terms of the protection and advancement of Iran's national interest, the record of the Islamic regime in the first decade of its existence seems to have been marked mostly by a series of failures. In its second decade, however, a number of factors provided the impetus for a reappraisal of the regime's foreign policy objectives. In fact, after the last presidential election, the regime's "reformist" faction has attempted to couch its foreign policy in terms of Iran's conventional national interest. However, these changes in the rhetoric and discourse of the Islamic Republic of Iran do not yet seem to represent a definitive consensus by the regime's leaders on how to alter Iran's international behavior or priorities. A decisive change in the course of Iran's foreign policy, therefore, must await the outcome of the current and deepening struggle for power among the regime's competing factions.

The Salient Features of the Educational System

Saeed Paivandi

The establishment of the Islamic Republic of Iran ushered in a new era in the country's educational system. In an attempt to neutralize the impact of decades old modern educational values and institutions, the new regime embarked on the course of Islamization of Iranian schools. Thus,

These agreements are apparently more compatible with the provisions of the Islamic Republic' Constitution. However, they have saddled Iran with extraordinary financial obligations on the one hand, and exposed its oil fields to the long-range negative effects of short-term extensive exploitation, on the other. Under the terms of these agreements, Iran has no role in the determination of the amount of initial investment for exploration or its timetable. Furthermore, foreign oil companies, assured of high returns on their short-term investments, have no incentive to enter into long-term contractual agreements with the Islamic Republic, which would inevitably pave the way for the transfer of the latest drilling and exploitation technologies to Iran.

A Review of Iran's Judicial System

Morteza Nasiri

With the establishment of the Islamic Republic of Iran, judicial institutions and the administration of justice were subjected to drastic changes mandated by the provision of Republic's Constitution. The shi'ite clergy, which for nearly seven decades--since the victory of Iran's constitutional movement in 1907--had been deprived of its traditional control of Iran' judicial system, recouped its lost authority. Revolutionary courts that gradually took over the administration of justice consisted of Islamic jurists of undefined hierarchy. The Islamic code of retribution, and Islamic criminal procedure, for the first time, supplemented the Islamic civil law that had already been in force.

The structural changes in the Iranian legal system, particularly in civil and criminal codes of procedure, have resulted in substantial flaws in the administration of justice. They have, furthermore, transformed the judiciary power, once a relatively independent and secular institution, into a pliable instrument for the realization of political and ideological objectives of the regime. Public confidence in due process of law, in the impartiality and effectiveness of the Iranian courts, has thus been severely tested. Perhaps as importantly, the resulting incompatibility of the Islamic judicial system with international legal standards has further discouraged badly needed foreign investment in Iran.

the inflow of both capital and technology. It was only in the second decade of its existence, and faced with the virtual collapse of Iran's once robust economy, that the regime was forced to embark on a series of economic reforms in order to bring Iran into the fold of the fast moving global economy. However, deep flaws in Iran's political structure and legal institutions stymied these reforms and kept Iran in the outer fringes of the world economy.

In fact, Iran's experience in the last decade has demonstrated that economic reforms by themselves are not likely to produce the intended results. In order to create an appropriate climate for economic restructuring and particularly for domestic and foreign investment, Iran's political structure, foreign policy priorities and legal system must also undergo substantial changes. The election of Mohammad Khatami to the presidency of the Islamic Republic has not so far brought any changes in Iran's economic landscape. He has been relatively clear on the importance of the expansion of civil society in Iran and the necessity of "dialogue between civilizations." However, his economic objectives and strategy are shrouded in mystery.

Iran's National Interest and Buy-Back Oil Agreements

Parviz Mina & Farrokh Najmabadi

The Islamic regime's mismanagement of the economy has not spared Iran's oil industry. Indeed, the regime's shortsighted and irrational policies have adversely affected the performance and prospects of this once efficient and most profitable industry. Within the past two decades, Iran, which was once the world's fourth largest producer, and second leading exporter, of oil, has nearly lost its influential role in OPEC. More importantly, due to inappropriate production practices and inability to implement projects for increasing production capacity and secondary recovery, Iran's oil fields have been seriously and perhaps irrecoverably damaged. Furthermore, the initial decision of the Islamic Republic to cancel all of Iran's oil agreements concluded prior to the revolution, not only forced Iran to pay compensation to foreign oil companies but also eventually led to the conclusion of the so-called buy-back agreements. These agreements, that ignore many of the most common and internationally accepted provisions of oil agreements, have patently been detrimental to Iran's national interest.

A Perspective on Iran's Post-Revolutionary Political Economy

Jahangir Amuzegar

The bleakest spot on the Islamic Republic's twenty one-year performance record, and a constant threat to its survival, has been the economy. Downgraded by the regime's founding father as unworthy of revolutionary pursuit, and described in the 1979 Constitution as "not an end in itself, but a means intended only to contribute to the attainment of the ultimate goal, namely, "a movement toward God," the post-revolution Iranian economy has remained the regime's Achilles' heel. Striving in vain to find an "Islamic model" which could put an end to what the revolutionaries called "crass materialism" and "consumerism," the national economy has been managed in an ad hoc, improvised, and inconsistent manner. An unstable mixture of capitalism, populism and pragmatism with some ornamental Islamic topping has served as its anchor. As a result, the economy has moved from one crisis to another in an almost uninterrupted course.

Thus, the consensus among domestic and foreign observers remains that Iran's economy is now in worse shape than it was before the revolution. Judged by official statistics, all common indicators of economic health show negative signs. Per capita income is one-third less; income gaps among households has widened; economic growth is lower; inflation is higher; unemployment and underemployment are more extensive. Furthermore, the economy's slow growth, double-digit unemployment, double-digit inflation, and continued fiscal deficits, are accompanied by publicly acknowledged shortages of housing, classrooms, teachers, health clinics, and vital prescription drugs; significant air and water pollution; considerable soil erosion; and alarming deforestation.

Iran's Economy: The Barren Years

Fereydoon Khavand

From the very outset, the Islamic Republic, in total disregard of the post-World War II experience of socialist and developing countries, opted for an economic model that rejected privatization and distanced Iran from an increasingly interconnected global economy. Thus in a failed pursuit of the outdated goal of economic self-sufficiency, it deprived the country of

Contents

Iran Nameh

Vol. XVII, No. 4 & Vol. XVIII, No. 1

Fall 1999/Winter 2000

Iran Since the Islamic Revolution

Persian:

Articles

Book Reviews

English:

Iran and the Islamic Republic in Historical Context

Gohlam Reza Afkhami

A Perspective on Iran's Post-Revolutionary Political Economy

Jahangir Amuzegar

Iran's Economy: The Barren Years

Fereydoun Khavand

Iran's National Interest and Buy-Back Oil Agreements

Parviz Mina & Farrokh Najmabadi

A Review of Iran's Judicial System

Morteza Nasiri

A Comparative Survey of Iran's Foreign Policy

Shireen Hunter

The Salient Features of the Educational System

Saeed Paivandi

A Survey of the Development of Local Councils

Asghar Schirazi

Urbanization, Migration and the Politics of Protest

Farhad Kazemi & Lisa Reynolds Wolfe